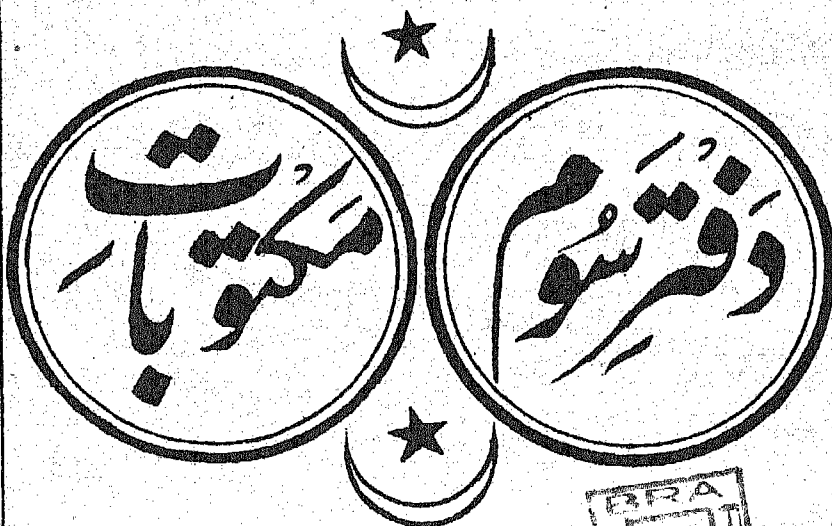


قَدْ جَاءَكَ بَصْرًا تُزِيِّنُ كَيْفَ تَصَرُّقُ بَصْرًا فَلْيَنْفَسْ بِهِنَّ وَفَعَلَيْهَا

شاه احمد هر آن چیز که خاطر بخاست + آخر آمد ز پس پرده تقدیر پدید

(یعنی)

یاد داد الهی و طفیل حضرت سالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم



جناب حضرت نواب محمد معصوم قدس سره خلف الرشید عالم جناب

امام بانی مجده الف ثانی قدس سره السامی

بطرز جدید و آئین غریب با تمام تصحیح خاکسار نور احمد عافه پیری ثم امرت

در طبع و زیارت از امرت حلیه انظار اوشید ظاهر و جواهر گردید

[illegible]

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۱۴	مجدد قدس سره نموده در جواب سئوال معتزله که در نفی رویت آورده اند و نیز در جواب اعتراضی که بر عیار لغت کرده	۱۱۴	مکتوب هفتاد و یکم در بیان کمال محبت و دقائق آن -	۱۲۶	مکتوب هفتاد و دوم در بیان سلطان آن که حصول معرفت و محال که فوق آنست ترغیب نفی مراد است -
۱۰۴	مکتوب شصت و سوم در جواب کتاب	۱۱۵	مکتوب هفتاد و دوم در ترغیب تشویق زیارت حرمین شریفین -	۱۲۷	مکتوب هشتاد و سوم در بنیانی اهل دنیا ترغیب بر تعمیر اوقات -
۱۰۵	مکتوب الیه که مستشرقان و بقا اتم بوده	۱۱۶	مکتوب هفتاد و سوم در بیان نفاطائف عالم امر و بقا آن و فرق بین	۱۲۷	مکتوب هشتاد و چهارم در ترغیب بر طاعات و تحصیل نیکی -
۱۰۵	مکتوب شصت و چهارم در اظهار	۱۱۸	نفا و نفا منی و خدا و وجود و در بیان آنکه توحید الهی وجودی نفی وجود	۱۲۸	مکتوب هشتاد و پنجم در تعزات صورتی و تربیاتی معنوی است -
۱۰۶	افتقار ریاضه مقدسه آن سرور صلی الله علیه و سلم و در بیان اذکار و اعمال که مناسبت هر کدام از ولایات ثلثه و کمالات نبوت فوق آن اوقات و بقیات که ترقی در انجام و طاعت نیست بلکه بفضل محض با محبت صرف	۱۱۸	مکتوب الیه و در بیان آنکه یافت مطلوب در آفاق و انفس است -	۱۲۸	مکتوب هشتاد و ششم در ترغیب بر جوش و اشارت معنی یاد کرد و یاد داشت -
۱۰۷	مکتوب شصت و پنجم در اظهار اشتیاق ملاقات ایمانیه بقیوسن و برکات رضو	۱۱۹	مکتوب الیه و در بیان آنکه یافت مطلوب در آفاق و انفس است -	۱۲۹	مکتوب هشتاد و هفتم در رضا بقضا و ارجاع جوارح بار داده ازل و ازل
۱۰۸	منوره حضرت محمد الف ثانی رح -	۱۲۰	مکتوب هشتاد و پنجم در بیان کریم و ذروا ظاهر الاثم و باطنه -	۱۳۰	مکتوب هشتاد و هشتم در بیان بعضی درجات سلوک آنکه کسب حلال است
۱۰۸	مکتوب شصت و ششم در بیان شوق و اظهار الم دوری از مکتوب الیه -	۱۲۱	مکتوب هشتاد و ششم در تحسین احوال مکتوب الیه و فوائد طیبه -	۱۳۱	مکتوب هشتاد و نهم در فصاحت و تعبیر واقع مکتوب الیه -
۱۰۸	مکتوب شصت و هفتم در ترغیب بر رفع مرادات که منوط است بر احوال صفت ارادت و تعبیر دقائق و اتمام حصول	۱۲۱	مکتوب هشتاد و هفتم در اظهار تاسف بر عمر گذشته -	۱۳۲	مکتوب نهم در فوائد صحبت برکات روضه حضرت مجتهد قدس سره -
۱۰۹	کمال فنا و زوال خلاق رویه -	۱۲۲	مکتوب هشتاد و هشتم در بیان آنکه نصیب آن مرتبه علیا بجز فنا یا نیست	۱۳۳	مکتوب نهم در اظهار فرار حضرت مجتهد قدس سره و شمه از کمالات
۱۱۰	مکتوب شصت و هشتم در بیان آنکه جمیع صوری در طاعات از نیت مسنوی است و تحریف تیری از عینیت	۱۲۳	مکتوب هشتاد و نهم در تعبیر دقائق مکتوب الیه و تحقیق مقام شرح صدور فی سطر	۱۳۴	ایشان بن مکتوب از بود بعضی ادراک او گم شده -
۱۱۱	مکتوب شصت و نهم در فصاحت مکتوب الیه	۱۲۴	مکتوب هشتاد و دهم در تحسین احوال مکتوب الیه و تحریص بر علومت -	۱۳۵	مکتوب نهم و دوم در نصیحت ترغیب بر تحصیل معرفت باشد از احوال حاجی محمد شریف -
از اوقات	مکتوب هفتاد و دوم در ذکر بعضی احوال	۱۲۵	مکتوب هشتاد و یکم در احوال بعضی یاران و مناقب روضه منوره حضرت پیر دستگیر	۱۳۶	مکتوب نهم و سیوم در شرح حال پیر دستگیر
۱۱۲	میرزا امان الله شرح هفتاد و یکم او از برکات حضرت ایشان صاحب مکاتیب المذتکات -				

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۳۸	و کلمات نماز -	۱۵۱	مکتوب صد و نهم در ترجیح ایمان غیب	۱۶۳	مکتوب صد و بیست و یکم در علامات
۱۳۹	مکتوب نود و چهارم در قصور	۱۵۲	برای بیان شهودی -	۱۶۶	محبت ذاتیه و شرح قبض و بسط و
۱۳۹	و تحریض بر تحصیل معرفت -	۱۵۲	مکتوب صد و دهم در حقیقت	۱۶۶	سستی در کار سالک و پیروی باطن
۱۴۰	مکتوب نود و پنجم در ترغیب بر سر	۱۵۳	لایذکر الله الا الله -	۱۶۸	و سایر آن و منافع محبت بر و محبت مرید
۱۴۰	نظم ظاهر و باطن -	۱۵۳	مکتوب صد و یازدهم در اسرار	۱۶۸	بیان قربت این طریق از طرق دیگر و
۱۴۰	مکتوب نهم و ششم در بیان ذوق	۱۵۴	و فضائل احسان با خلق الله -	۱۶۸	اکمال این طریق البته سهل است و در
۱۴۱	شرح احوال مکتوب الیه -	۱۵۴	مکتوب صد و دوازدهم در جواب	۱۶۸	مراجعی طریق نقش بندید -
۱۴۱	مکتوب نهم و دهم در اندرز مکتوب	۱۵۵	عرفیه مکتوب الیه که در شرح احوال خود	۱۶۹	مکتوب صد و بیست و دوم در فضائل
۱۴۱	مکتوب نهم و دهم در ترغیب بر	۱۵۵	مکتوب صد و سیزدهم در ترجیح ایمان	۱۶۹	سجد و ترغیب بر ترقی از ذکر بکار و بیان
۱۴۲	تحصیل نیستی و تعمیر اوقات -	۱۵۶	غیب برای بیان شهود -	۱۶۹	تشریح احوال و بیان آن که او با سبحان و در
۱۴۲	مکتوب نود و نهم در شرح احوال	۱۵۶	مکتوب صد و چهاردهم در بیان	۱۶۹	تجلیات مشاهدات و اسما و صفات باید
۱۴۳	مکتوب الیه باشد حال -	۱۵۶	بر جنب و قانع اعتبار نباید نهاد -	۱۶۹	مکتوب صد و بیست و سوم در سر
۱۴۳	مکتوب صد و دهم در جواب کتابت	۱۵۷	مکتوب صد و پانزدهم در فضیلت	۱۶۹	معشوق در عاشق و محبت قلب غار -
۱۴۳	ملا محمد باقر لایسری که متضمن احوال	۱۵۷	استقامت -	۱۶۹	مکتوب صد و بیست و چهارم در شرح
۱۴۵	بلند و قانع ارجمند بود -	۱۵۸	مکتوب صد و شانزدهم در حقیقت	۱۶۹	حال بار مکتوب الیه و تعبیر و افقه -
۱۴۵	مکتوب صد و یکم در شرح احوال	۱۵۸	اتم و خلص نام از وقایع شریفی -	۱۷۰	مکتوب صد و بیست و پنجم در بعضی از
۱۴۵	الیه که نوشته بود -	۱۵۸	مکتوب صد و هیجدهم در گری محبت	۱۷۰	اسرار خاصه صلوة و تعبیر و قانع -
۱۴۵	مکتوب صد و دوم در جواب کتابت	۱۵۹	و افاده فیوض برکات طالبان -	۱۷۱	مکتوب صد و بیست و ششم در پیرو
۱۴۶	ملا محمد امین با بشارت -	۱۵۹	مکتوب صد و هجدهم در شرح دید	۱۷۱	و شرح حدیث معراج -
۱۴۶	مکتوب صد و سوم در تعبیر خواب مکتوب	۱۶۰	قصود اشارت و کلمات که فوق	۱۷۱	مکتوب صد و بیست و هفتم در خصایل نماز
۱۴۶	مکتوب صد و چهارم در نصیحت مکتوب	۱۶۰	کلمات دلایت نبوت است	۱۷۱	و رنج آثار شریعت و اسرار محبت در
۱۴۶	مکتوب صد و پنجم در بیان ملک و در	۱۶۱	و شمر از کلمات صفت علم -	۱۷۱	شرح احوال مکتوب الیه که نوشته شد
۱۴۶	طلال اصول است با تامل کریمه	۱۶۱	مکتوب صد و نوزدهم در نصائح	۱۷۱	مکتوب صد و بیست و هشتم در شرح
۱۴۸	یسقون برین صفت -	۱۶۱	و تعبیر و قانع -	۱۷۱	احوال ابشار حصول مقامات عالیه
۱۴۸	مکتوب صد و نهم در علم و معرفت و علم	۱۶۱	مکتوب صد و بیستم در بیان کمال	۱۷۱	مکتوب الیه بیان آنکه عروج لطافت
۱۴۹	انقضا با سوره مجید حق تعالی -	۱۶۲	و تالیسی و حصول کمال این معنی	۱۷۱	عالم امر تا کجا است و نصیحت طریقه
۱۴۹	مکتوب صد و دهم در غفلت و عجز طالب	۱۶۲	در صدیق که برادر و حجام ایمان	۱۷۱	از کجا و دل شبه بر نفوذ حقیقت قرآنی
۱۴۹	مکتوب صد و یازدهم در حقیقت لایذکر	۱۶۲	برین سبب برای بیان است و یاکے	۱۷۱	بر کلمات نبوت و بیان آنکه لایذکر ذات
۱۵۰	الا الله یخلف بقاء نفی اثبات دارد -	۱۶۲	بمعاملات فوق -	۱۷۱	در حدیث نبوت و حق و حقیقت حق تعالی
۱۵۱		۱۶۲		۱۷۱	غیر محلی شریعت از راه شریعت انفس

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۰۰	مکتوب صید چیل و پنجم در فضیلت ذکر و شرح احوال مکتوب الیہ	۱۹۱	مکتوب الیہ کہ متضمن معارف غریبہ و تحقیقات بدیعہ است۔	۱۸۸	ممكن است بلکہ واقع و شرح احوال یاران و ترغیب حضرت طالبان حق عجل و علا۔
۲۰۰	مکتوب صید چیل و پنجم در شرح احوال مکتوب الیہ اشارتے بہ بشارت۔	۱۹۲	مکتوب الیہ و بیان آنکہ باوجود نہایتی مطلوب منتہی گفتن بچہ یعنی ست۔	۱۸۹	مکتوب صید و سبت ہفتم در عز او نصیحت و ترغیب بشری و نصیحت برود او کہ
۲۰۱	مکتوب صید چیل و پنجم در جواب کتاب مکتوب الیہ	۱۹۲	مکتوب صید سی و نهم در بیان احوال مکتوب الیہ	۱۹۳	ایہ با بعضی اشارات در آنکہ غیر قطب از اعوان قطب اگر خود را واسطہ فیض بآیند بجا نشد و در اصل شبکہ حقیقت قرآنی کہ در مرتبہ صفات است
۲۰۲	مکتوب صید چیل و پنجم در شرح احوال مکتوب الیہ	۱۹۳	قلب انسانی۔	۱۹۴	تفوق آن بر کمالات نبوت کہ مرتبہ ذات است چگونہ بود۔
۲۰۳	مکتوب صید چیل و پنجم در تحقیق طہ و طہریت و کمال بودن آن باوجود شراکت نفس کہ در نہاد ندیم است۔	۱۹۴	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان تفویض صلوٰۃ بر حقیقت قرآنی و حل شبکہ در اینجا وارد شد و آنکہ معاملہ حقائق انسانی و حل فضل است و تحقیق طہ و طہریت بہ حقیقت الحقائق و آنکہ قطب ارفع ہے قطب نشاء و مست غیر صاحب سبت۔	۱۹۵	مکتوب صید سی و یکم در بیان احوال شرح و فلاح مکتوب الیہ و در آنکہ تجلی ذات را دوام ناکثر است۔
۲۰۴	مکتوب صید چیل و پنجم در شرح احوال مکتوب الیہ و احوال یاران و سہ۔	۱۹۵	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان آنکہ ممکن ہے چرا از جنس غیر و کمال دارد ہمہ مستفاد و مستند از مرتبہ و حجت۔	۱۹۶	مکتوب صید سی و دوم در بیان آنکہ ہرچہ از محبوب حقیقی بہ مد مغرب محبوب است و قبضہ و بسط و خلق خاص است و شرح احوال یاران مکتوب الیہ۔
۲۰۵	مکتوب صید چیل و پنجم در شرح واقعہ مکتوب الیہ	۲۰۵	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان آنکہ ممکن ہے چرا از جنس غیر و کمال دارد ہمہ مستفاد و مستند از مرتبہ و حجت۔	۱۸۵	مکتوب صید سی و سوم در ترغیب بر پرورش احوال مسترشدان و تاکید بر تصحیح نیت۔
۲۰۶	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان آنکہ ممکن ہے چرا از جنس غیر و کمال دارد ہمہ مستفاد و مستند از مرتبہ و حجت۔	۲۰۶	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان آنکہ ممکن ہے چرا از جنس غیر و کمال دارد ہمہ مستفاد و مستند از مرتبہ و حجت۔	۱۸۵	مکتوب صید سی و چہارم در شرح احوال مکتوب الیہ و تفسیر واقعہ او۔
۲۰۷	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان آنکہ ممکن ہے چرا از جنس غیر و کمال دارد ہمہ مستفاد و مستند از مرتبہ و حجت۔	۲۰۷	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان آنکہ ممکن ہے چرا از جنس غیر و کمال دارد ہمہ مستفاد و مستند از مرتبہ و حجت۔	۱۸۶	مکتوب صید سی و پنجم در آبادی نیت و بکوشش نیایے دن۔
۲۰۸	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان آنکہ ممکن ہے چرا از جنس غیر و کمال دارد ہمہ مستفاد و مستند از مرتبہ و حجت۔	۲۰۸	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان آنکہ ممکن ہے چرا از جنس غیر و کمال دارد ہمہ مستفاد و مستند از مرتبہ و حجت۔	۱۸۷	مکتوب صید سی و ششم در جواب بعضی مکتوب الیہ کہ متضمن بعضی اسرار بودہ
۲۰۹	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان آنکہ ممکن ہے چرا از جنس غیر و کمال دارد ہمہ مستفاد و مستند از مرتبہ و حجت۔	۲۰۹	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان آنکہ ممکن ہے چرا از جنس غیر و کمال دارد ہمہ مستفاد و مستند از مرتبہ و حجت۔	۱۸۸	مکتوب صید سی و ششم در جواب کتاب مکتوب الیہ کہ متضمن بعضی اسرار بودہ
۲۱۰	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان آنکہ ممکن ہے چرا از جنس غیر و کمال دارد ہمہ مستفاد و مستند از مرتبہ و حجت۔	۲۱۰	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان آنکہ ممکن ہے چرا از جنس غیر و کمال دارد ہمہ مستفاد و مستند از مرتبہ و حجت۔	۱۸۹	مکتوب صید سی و ششم در جواب بعضی مکتوب الیہ کہ متضمن بعضی اسرار بودہ
۲۱۱	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان آنکہ ممکن ہے چرا از جنس غیر و کمال دارد ہمہ مستفاد و مستند از مرتبہ و حجت۔	۲۱۱	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان آنکہ ممکن ہے چرا از جنس غیر و کمال دارد ہمہ مستفاد و مستند از مرتبہ و حجت۔	۱۹۰	مکتوب صید سی و ششم در جواب بعضی مکتوب الیہ کہ متضمن بعضی اسرار بودہ
۲۱۲	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان آنکہ ممکن ہے چرا از جنس غیر و کمال دارد ہمہ مستفاد و مستند از مرتبہ و حجت۔	۲۱۲	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان آنکہ ممکن ہے چرا از جنس غیر و کمال دارد ہمہ مستفاد و مستند از مرتبہ و حجت۔	۱۹۱	مکتوب صید سی و ششم در جواب بعضی مکتوب الیہ کہ متضمن بعضی اسرار بودہ
۲۱۳	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان آنکہ ممکن ہے چرا از جنس غیر و کمال دارد ہمہ مستفاد و مستند از مرتبہ و حجت۔	۲۱۳	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان آنکہ ممکن ہے چرا از جنس غیر و کمال دارد ہمہ مستفاد و مستند از مرتبہ و حجت۔	۱۹۲	مکتوب صید سی و ششم در جواب بعضی مکتوب الیہ کہ متضمن بعضی اسرار بودہ
۲۱۴	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان آنکہ ممکن ہے چرا از جنس غیر و کمال دارد ہمہ مستفاد و مستند از مرتبہ و حجت۔	۲۱۴	مکتوب صید چیل و پنجم در بیان آنکہ ممکن ہے چرا از جنس غیر و کمال دارد ہمہ مستفاد و مستند از مرتبہ و حجت۔	۱۹۳	مکتوب صید سی و ششم در جواب بعضی مکتوب الیہ کہ متضمن بعضی اسرار بودہ

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۸۱	ترغیب برگزین بر توحید بر طلب مکتوب دوسوی و چهارم در ارجاع حوادث باراده او تعالی و تعبیر واقعه	۲۸۶	بازکر بعضی معارف مناسبه آن - مکتوب دوسوی و چهل و پنجم در جواب کتابت مکتوب الیه	۲۹۲	مکتوب دوسوی و پنجاه و دوم در انداز و دعا و بشارت
۲۸۱	مکتوب دوسوی و پنجم در شرح احوال مکتوب الیه	۲۸۸	مکتوب دوسوی و چهل و چهارم در بعضی اسرار آیه ما عندکم	۲۹۳	مکتوب دوسوی و پنجاه و سوم در نصائح نافع بابتشارت عالیه در شرب محمدیه
۲۸۳	مکتوب دوسوی و ششم در حل سوال مکتوب الیه که در ابتدا	۲۸۸	مکتوب دوسوی و چهل و پنجم در جواب بعضی احوال و اذنی	۲۹۴	مکتوب دوسوی و پنجاه و چهارم در ترغیب بر تربیت طلبه رضامندی اخوان طریق
۲۸۲	ظاهر در رنگ باطن سرگرم است بعد از آن رفته رفته سرگرمی سابق در ظاهر نمی ماند	۲۸۹	مکتوب دوسوی و چهل و ششم در تصدیق بعضی اسرار لازم الاستقنا و مکتوب الیه	۲۹۶	مکتوب دوسوی و پنجاه و پنجم و پنجم در بیان مرض باطن و علاج آن و کمال ذکر و بیان سیر معشوق در عاشق و بیان نسبت کمالات این نشانه با کمالات نشانه اخروی و این نشانه پیش از مرگ نیست و تحسین حالات ملا محمد با ششم و سفارش ایشان و مائنه با فلک - و الحمد لله و الصلوة والسلام علی رسول الله و آله و صحبه الذین هم خیر الوری بعده الانبیاء علیهم الصلوات و التسلیات الصلی
۲۸۳	مکتوب دوسوی و ششم در شرح احوال مکتوب الیه	۲۹۰	مکتوب دوسوی و چهل و هفتم در بشارت حصول صحت مکتوب الیه		
۲۸۴	مکتوب دوسوی و نهم در جواب کتابت مکتوب الیه و بیان اظهار اسرار و حقایق و افغان بازکر مجله از احوال یاران حضور و اشعار بکمال خاصه خود	۲۹۰	مکتوب دوسوی و چهل و هفتم در بشارت حصول مناسبت بعضی اسرار و معاملات و مکتوب الیه		
۲۸۵	مکتوب دوسوی و چهل و هفتم در ذکر احوال حافظ محمد صادق کابلی	۲۹۱	مکتوب دوسوی و چهل و هشتم در جواب عریضه مکتوب الیه		
۲۸۶	مکتوب دوسوی و چهل و نهم در جواب کتابت مکتوب الیه و آنکه اجازت مقتول شخص خاص مدوده و غسل خلافت نیست	۲۹۱	مکتوب دوسوی و چهل و نهم در جواب عریضه مکتوب الیه که مشتمل بر احوال خود و یاران خود بود		
۲۸۶	مکتوب دوسوی و چهل و دهم در شرح احوال سلطان وقت	۲۹۲	مکتوب دوسوی و پنجاه و یکم در بیان طریق توجیه و نصیحت		

شہد احمد ہر آن چیز کہ خاطر میخیزد + آخر از زبں پرده تقدیر پدید

أَفِي

فَضْلِ حَمَانِ وَأَمْرٍ بِزَوَانِي



حضرت خواجہ محمد مصدوم قدس سرہ

پائین

بابہم توضیح خاکسار نور احمد علیہ السلام و بی بی شری ثم امرت سری

کَرِ مطیع و نیکو امر بامقام شیخ عبدالمیلینید مطبوعه

PE12168



M.A. LIBRARY, A.M.U.



جلد ثالث مکتوبات مصومیه جمع کرد حاجی محمد عاشور البخاری حسینی ۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم

CHECKED

الحمد لله رب العالمین اکمل الحمد علی کل حال والصلوة والسلام الامتثال
 الا کمالین علی سید المرسلین وخاتم النبیین کما ذکره الذاکرون و
 کما غفل عن ذکره الخافلون اللهم صل علیه وآله وسائر النبیین
 و آل کل وسائر الصالحین نهایه ما یشیخ ان یسئله السائلون اما بعد
 عرض میدارم و اضعیف عباد الله الباری حاجی محمد عاشور بن حاجی مرزا محمد
 البخاری حسینی غفر الله تعالی ذنوبهم و احسن سبحانه عاقبتهم که این
 لایق است منقوشه که از رشحات سیاح فضل و موهبت در صدف باطن صدق
 جمع آمده و جواب نیست منقوشه که از قعر بحر حکمت و هدایت بساط نطق افتاده

۱۴ و در آله عطف علی الصغیر و فی قوله علیه بدون اعاده الجار کما یستحب لکوفین ۱۳

۱۵ بفتح میم و کسر با و فتح معجده یعنی بخشش ۱۳ ۱۴ بفتح خا و مراهیه ۱۲ ۱۵ آیه است عظیمه ابرار

نظم بنام آیزد چه خورم نو بهار است
هزاران تازه گل دروے شکفته
خط مشکین او بر لوح کافور
هر آن حرفی که در دلم چشم و ارست
در و نش پیمو غنچه از ورق پر
زیکرنگی بهم مبروے و هم پشت
بتقریر لطافت لب کشایند
گه آن سرار قرآن باز گویند
گه باشند چون صافی در روان
گه آرد در طے عبارت

کز و باغ ارم را خار خار است
دو صد زر گیس بخواب ناز خفته
چو در پائے درختان سایه نور
ز معنی موج زن صد چشمه سار است
بقیمت هر ورق زان یک طبق در
گرایشان را نهد کس لب انگشت
هزاران گوهر معنی مناسیند
که از قول تمییز سر را ز گویند
بانوار حقایق رسیمونان
ز رحمت های ربانی بشارت

نظم
مثنوی
نظم
نظم

چشمه

الهام
نظم

نظم

مَنْ كَلَّمَ الْأَمَامَ الْأَهْلِيَّ هَادِي الْأَنَامِ قَبْلَهُ الْأَبْدَالِ وَالْأَوْتَادِ مَرْجِعُ الْأَفْطَالِ
وَالْأَفْرَادِ سُلْطَانِ الْعَارِفِينَ سَيِّدِ الْحَقِّقِينَ مَلَاذِ الْعَالَمِينَ عَيْنِ الْعَابِدِينَ
بُرْهَانَ الْمَلَكَةِ وَالِدِينَ قُدْوَةَ الْعُلَمَاءِ الرَّاسِخِينَ وَأَقْفَ أَسْرَارِ الْمُنْتَشَاهَاتِ
مُظْهِرَ رُمُوزَاتِ الْمُقْطَعَاتِ الْفَارُوقِ النَّسَبِ مُحَمَّدِي الْحَسْبِ شَيْخِ الْإِسْلَامِ
وَالْمُسْلِمِينَ شَيْخَنَا وَآمَانَ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُعْصُومِ مَدَّ اللَّهُ تَعَالَى ظِلَّ

له قوله بنام آیزد یعنی مهد نام پاک حق جل و علا یا قسم بنام وے سبحانه که این لای منشوره و جواهر منشوره چه خورم نو
بهار است الخ و مراد از ان مکاتیب معصومیه است رضی الله عن صاحبها ۱۲

له قوله خار غار یعنی تردد و تفکر و اندیشه طبیعت برائے امر مرغوب و غیر مرغوب از برهان و بهار نجم ۱۲ غیث
له قوله سار این لفظ برائے کثرت آمده چون کو مزار و ش خضار و یعنی مثل و مانند چون دیوسار و خاکسار و
یعنی جا چون ملکسار و یعنی شتر چون ساربان ۱۲ غیث اللغات ۱۲ یعنی همه کمال در کمال و خوبی در
خوبی ست جائے انگشت نهادن نیست حتی که پشت در رنگ روست ۱۲ بیان لای و جواهر ۱۲
له اوائل سورۃ قرآنی ۱۲

نہج

دارا فہم
شہزادہ شہزادہ
شہزادہ شہزادہ
شہزادہ شہزادہ

نہج

ارشادہ علی مفاریق العالمین وساعد المساکین من بحار بركاتہ الى یومہ
الدین قطعہ بخت نشانے زشت فکندگی ^{تاج سرش خاک در بندگی}
جیب دلش مشرق انوار غیب ^{نور کف کردہ چو نمونے ز جیب}
زندگی دل چو سیج از دمش ^{سبزہ جان چون خضر از مقدمش}
طلعت او نور سعادت فشان ^{خلعت او دامن دولت کشان}
صحبتش کسیر مس ہر وجود ^{ہمتش ایشار کن ہر جوہ}

ابن الامام الکتابی المجید دل لطف الشافی کاشف اسرار السبع المشافی خازن
کنوز الہدایہ قاسم معدن الرحمۃ و معارج الوصول منہا جہ القبول المتحقق
باسرار المحبۃ و المحبوبیۃ النایتیۃ المستعید بمناصب الخلافۃ و القیومیۃ

رضی اللہ تعالیٰ
عنہ
معادن
المحبۃ
نا
شیخ
نہج
اسرارہا
شہزادہ

سیدنا و قلیتنا الشیخ احمد ابن الشیخ عبد الاحد قدس اللہ تعالیٰ سرہما
و افاض علینا و علی العالمین بركاتہما قطعہ رخ او مطلع صبح صباحت
لب او گوہر کان بلاحت ^{چنان کہ بر تو خورشید انجم}
مہ بود از شہر شنائی ^{و زو کون مکان روشنائی}
کہ از بے رفک افتادہ تاج ^{چہ میگویم چہ چاک آفتابست}
مقدس نورے از قید چہ و چون ^{سراز جلیات چون آورده بیرون}
فرہ احقر را لیاقت جمع آوری انوار این خورشید انور نبودہ اما از غایت گرم و
مہرانی کہ آن قبیلہ و وہبانی دربارہ این مغرب مرحمت داشتند و اکثرے بنقل
این آیات پاہر کہ ہر یک از ان درایت از دریائے ہویت سر فراز میکردانیدند
رباعی من بے تو مے قرار نتوانم کرد ^{احسان ترا شمار نتوانم کرد}

کرد

۱۱ اما باجمہر بدل من الامام الہام والشیخ محمد المعصوم والنصب مفعول لا غنی المقداد والرفع خبر لمخذوف
یعنی ہو ۱۲ القرآن او الفاتحہ ۱۳ بالفتح جمع جمع معنی ستارہ ۱۴ صکۃ اطراب ستارہ قابل خود ۱۵ اسم
فعل مستعمل یعنی بید شد یعنی تاسف و تیر و تیر مستعمل ۱۶ یعنی از قید کم و کیف ۱۷ دہ اول از بیلے قصہ می کہج آوری ۱۸

گر بدین من زبان شود هر موعده
یک شکر تو از هر هزار نیت و انعمه
و لکن بحسب اشاره صاحب و صاحبزاده جهان شمع بحر العرفان نور حدیقه الانس
و لکن مظهر آیات الرحمن و اصل من عرفت الله طالع اللسان و اقف
امرایه مقطعات القرآن شفیع دخول الجنان مخدوم و مخدومه و مزاده ارجب
حضرت خواجہ محمد نقشبند قطب
از سر تا بقدم لطافت و یکوئی
بر سر و قد تو جامه نیکوئی
مکاتبات قطب زبان ظاهر و مہود است متصدی جمع آن گردید بهشت
نہ خجسته کتابے کران سپهر
کتابے کرانے ز لطف سبحانی
چو خواستم زول خود حساب تارخ
بیت اگر هر موعده من گرد زبانے
نیارم گوهر شکر تو سفتن
شاید که بعبایت یکتاے بے ہمتاے جل و علا این فائده تام و مائده عام منظور نظر
صاحب دلان شود و مقبول خاطر مقبلان گردد و جامع را در وقت خوش بدعا اندا و
فرمانندہ اللہ تبارک و تعالی طالبان صادق را از مواہد این فوائد بہرہ مند سازد و
این حقیر را بتو مثل این خدمت جلیل القدر سعادت و سعادت و ارجح الشیء الا حق و الیہ
الاحجاء علیہ و علیہم الصلوٰت و التسلیمات و البرکات و النجیات العل

اشعار و مراثی

رباعی
تاریخ و مراثی
تولدت

ز حضرت راه یقین

شعر

شعر

مباحث

مباحث

مباحث

مباحث

مباحث

۱۰۰ حروف و امل السور القرآنیہ نحو ق ح م ا لم غیر ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰
تاریخ بحسب قواعد و موعده درست نیک و شاید که حرفی ساقط گشته بسبب سهو کاتب فیستال ۱۲ ملاحظہ فرمائید سلسلہ اللہ تعالی
۱۰۰ قولہ بکسر حرف موم کہ ہمزہ است بمعنی خوان پراز طعام و نعمت ۱۲ غیبات اللغات

مکتوب اول

به برادر بزرگ خود قدوة کاملین امام العارفین زبدة العلماء الراسخین الوارث الکامل
والتابع الیالبغ منظر اسرار الربیم حضرت شیخ محمد سعید قدس الله سره الاقدس
در ذکر لوازم شوق و محبت بموجب حدیث شریف من احب اخاه فلیعلم
ایاه مع اشادة الجمالیة الی حقیقة الوصول بسم الله الرحمن الرحیم
مصرع آمد از ان جناب صحیفه لبوس من + اتخذ لله الذی اذهب عنا
الحزن + بعد از تقدیم مراتب عقیدت و نیاز معروض میدارد عنایت نامه نامی
و ملاطفه گرامی که از کمال کرم و مهربانی مصحوب ظاهراً و باطناً این مسکین به
تسکین فرموده بودند بود و آن مسکین گریه از راه تلمظت و مخلص پروری
مقتدمات شوق آمیز و فقرائے عشق انگیز اندر لاج یافته بود مطالعة آن آتش
مشتاقان را مضاعف ساخت و شعله شوق این را از سر بلند گردانید مصرع
آب و آتش را در دشت چمن نطف + بد لطیف معشوق در رنگ استغنائے او عشق آمیز
و آتش انگیز است حالت سوخته مشتاقان را این مصرع هندی بیان نمایند

افرا

۱۵ قوله منظر ظنون است از ظهور یا اسم قائل از اظهار ۱۲ و نظم الحدیث علی ما فی مشکوة من دوایة
ابی داؤد و الترمذی هکذا عن المقدم بن معدیکوب عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا احب الرجل
اخاه فلیخبره انما یحبته یعنی چون دوست دارد مردی را پس باید که خبر کند آن مرد آن برادر خود
مسلمان را که در دوست میدارد و او را - و فی الحصن الحصین و اذا احب اخاه فلیعلمه ذلك ۱۲

۱۳ نطف بالکسر و بالفتح روغن است که از زمین بموشد و مجازاً بارت را نیز گویند ۱۳

مصرع چوئے کی سی کا تکرری جبت پھر کون تبت بیک + عاشق مسکین را نه تاب
 عتاب و نه طاقت عنایت و نه برداشت قهر و نه یارائے مهر مصرع که وصل از
 بحر باشد جان ستان تر + حدیث نفیس لو کشفه لا خرقه سُبْحَاتُ وَجْهِهِ
 مَا انْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ شاید این معنی است بیت گیرم که بغم خانه ما
 یار خرامد عرق و حاصل و طاقت دیدار که وارو + بے لای حیل عطا یا املیک الا
 مطایا هستی عاشق تا در میان ست مورو و صد بلاست صلاح او در نیستی ست و
 فلاح او در ترکِ ستی نامراد ترے از ممکن معلوم نیست کہ کسے باشد کمال در حق اوفی
 کمال ست و خیریت در سلب خیریت شخصی که کمال او در نفی کمال بود و صلاح او
 در ستی از کمال موائے خود چه خیر داشته باشد و بحال ہستی او چگونه اعلام نماید
 مگر آنکہ بدنامیستی صید ہستی نماید و بوجود مویوب موجود گردد و فصح کون العارف
 هو المعروف والواجد هو الموجود و از نفسی رفت ^{بہذا اعتبار} بندہ باید کہ حد خود
 و اندر اظهار انتظار آمدن این مسکین فرمودہ اند مصرع از دوست یک اشارہ
 از باسر و دیدن سعادت فقیرست کہ در خدمت برسد و از بزرگات صحبت کشیر
 البیعت مستفید و تسعد گردد

عاشق مسکین نہ ملک عتاب دارد نہ طاقت عنایت نہ برداشت قهر و نہ یارائے مهر
 چہ برد
 بیخ کنون
 مصرع
 بندہ

۱۰ یعنی دل عاشق در رنگ چون بے آب رسیده است چون بر آن آب پاشیده شود همان وقت برنگ آتش
 سے بر آید ۱۱ قول مسکین را الہم یا املیک یا املیک بعض نسخ لفظ را موجودیت اما پس از لفظ عتاب و لفظ قہر لفظ دارد
 بخش موجودست فافہم ۱۲ قولہ لو کشفہ الخ اولش حجاب النور و ہذا قطعاً من حدیث طویل رواہ مسلم یعنی
 پرده حق سبحانہ و تعالیٰ نورست اگر برداشتنے این پرده را ہر آئینہ بسوختے انوار ذات و سے ہر چیز سے را کہ بہنایت
 رسیدہ است بسوئے آن چیز بصیرت تعالیٰ کہ خلق و سے باشند بہیت است از پس یہہ گفتگو سے من و تو +
 چون پرده برافشد نہ تو مانی و نہ من + ۱۳ معنی نہ اند کہ بردارو بخششہا سے شاہ را مگر شتران بار بردار شاہ
 ۱۴ یعنی کلام بطلان انجامید ۱۵ بالفتح شادمانی و ہنگامی و غوی ۱۶ عنایت اللغات

دوم

مکتوب دوم

بمجد و مزاده گرامی شیخ عبدالاحد در بیان آنکه افضلیت و ائسرت میان عالم خلق
و عالم امر لیکن فضل کلی مرعالم خلق راست و در شرح عبارت حضرت مجدد الف
ثانی رَضِیَ اللهُ تَعَالٰی عَنْهُ که در مکتوب سابقه واقع شده است که در تکمیل و دعوت محبت
آن سرور علیه الصلوٰه و السلام بر محبت حق جَلَّ و علا غالب میشود و در آنکه آنحضرت
حضرت خواجه بزرگ قدس سره فرموده اند که مقصود از سیر و سلوک آنست که استدلالی
کشفی گردد و اجمالی تفصیلی گردد نسبت بازباب جهل چگونه راست آید و در بیان آنکه
عروج حقیقت محمدی از مقام خود و رسیدن آن بحقیقت احمدی بچه معنی است
و مایه ناسب ذلک بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَعْدَ الْحَدِّ وَالصَّلٰوةِ وَتَبْلِیغِ
الدَّعَوَاتِ میرساند مکتوب مرغوب رسیده سبب مسرت گردید اللہ تعالی بیست
و ستقامت و اراد و ابواب فتوح همواره مفتوح بود بمنته و کمال گرمیه نوشته
بودید که در مکاتیب حضرت مجدد الف ثانی واقع شده است که عالم خلق افضلت
از عالم امر و در جائے دیگر نوشته اند که ولایت احمدی فوق ولایت محمدی است
چه در اسم احمد یک طوق عبودیت است و در اسم محمد دو طوق پس اول یکقدم حضرت
اطلاق نزدیک است و نیز در مکاتیب شریف آمده است که ولایت احمدی بعالم
امر متعلق دارد و ولایت محمدی علی اصاحبها الصلوٰه و السلام و التَّحِیَّهُ بعالم خلق
از اینجا تفوق عالم امر بر عالم خلق مفهوم میشود و چه توفیق چیست سعادت آثارا

مقصود

دارد

بودند

باشد

۱۵ یعنی در مرتبه ارشاد و تبلیغ ۱۲ یعنی دعوت خلق بحق جل و علا ۱۳ یعنی ذات حق جل و علا ۱۴

و تفوق مستلزم مراتب افضلیت را پس افضلیت عالم امر بر عالم خلق لازم آمد و قول ثانی متناهی قول اوگشت پس وجه

توفیق چیست ۱۲

تفوق^{۱۲} دلالت بر افضلیت ندارد و روست که مکان طبیعی یکے فوق از دیگرے
 بود و آن دیگر با وجود تفلیت مکان طبیعی او افضل بود در رنگ ملک که باعتبار
 چیز طبیعی فوق انس است این بر زمین است و او بر فلک است این در ولایت صغری
 و کبری است و او در ولایت علیا^{۱۳} ذلک فضل انس راست پس هیچ تدافع نبود
 حقیقت معامله آنست که عالم امر را بر خلق تفوق نیست و بالذات اقرب است بعالم
 قدس و عالم خلق چون مژگے و مطهر گردد و بکمال خود برسد از عالم امر بالا رود و
 جائے برسد که عروج عالم امر هم آنجا نرسد پس باعتبار حال و چیز طبیعی تفوق مگر
 عالم امر راست و باعتبار عروج و آل فضل مر عالم خلق راست و کما خطه این
 دو اعتبار حکم تفوق و افضلیت میان این هر دو عالم دائر میشود بے تدافع لیکن
 فضل کلی عالم خلق راست چه مدار فضل بر قربت و قربے که عالم خلق راست
 بعد از کمال عالم امر است هر چند بکمال خود برسد اگر گویند که مرقی عالم امر ولایت احمدی
 است و این ولایت را فضل است بر ولایت محمدی که مرقی عالم خلق است او علیه و علی الیه الصلوة
 والسلام چه او را تفوق است و اقربیت بحضرت ذات تعالی پس عالم امر افضل بود
 باعتبار فضل مرقی گوئیم که تفوق و افضلیت نیست کما مرقو بر تقدیر یکسیم فضیلت
 که از راه مرقی باشد مستلزم فضیلت کلی نیست فضل من بعض الوجوه هم کفایت
 میکند و شک نیست که عالم امر از چندین وجه فضل است بر عالم خلق هر چند معایله فضل
 کلی بر عکس است پس مدیونند که مکتوبے از مکتوبات جلد اول واقع شده است که در تفسیر
 و دعوت محبت آن بمرور علیه و علی الیه الصلوة والسلام بر محبت حق جل و علا غالب

است
 نشانی
 است

نصف
 فصل

۱۲ یعنی تفوق عالم امر بر عالم خلق که مفهوم کلام حضرت مجدد است اما تفوق چیزے دلالت بر افضلیت آن ندارد
 چنانچه مرعوم سائل است چه روست که مکان الم ۱۳ میان دو قول حضرت مجدد ر ۱۳ یعنی اعتبار حال و
 اعتبار کمال ۱۳ یعنی عالم امر و عالم خلق ۱۴ یعنی مجموع خوبهائے عالم خلق من حیث المجموع بر مجموع خوبهائے
 عالم امر راجع است و افزون ۱۵ یعنی فضل کلی مر عالم خلق راست ۱۶

میشود بجهت معنی است بدانند که این سخن در رنگ آن سخن است که در رساله مبدا و معاد
 آنحضرت رنگاشته اند و از غلبه محبت آن سرور علیه و علی الیه الصلوٰۃ والسلام
 خبر داده اند که حق سبحانه و تعالی را بواسطه آن دوست میدارم که رب محمد است
 صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم و حل آنرا با بنما فرموده اند باین رساله رجوع نمایند نوشته اند
 که محبت و معرفت در مرتبه صفات است و پس در مرتبه ذات تعالی این قسم محبت
 را گنجایش نیست الخ اگر گویند که مخلوقیت تقاضای اصل محبت میکند و در مرتبه
 ذات که مرتبه سقوط نسب و اعتبار است هرگاه نسبت محبت ساقط باشد باید که
 محبت مغلوب بهم نباشد گوئیم در وقت عروج که هنگام استهلاک است نسبت محبت
 در رنگ سایر نسب ساقط است لیکن زمان نزول که زمان شعور است و روح و خلاق اگر
 محبت نسبی و بواسطه علاقه پیدا شود و گنجایش دارد چنانچه بعلاقه آنکه مثلاً رب
 محمد است صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم و مانند آن ایضا پدید می آید که حضرت ایشان
 نوشته اند و نیز از حضرت خواجہ بزرگ منقول است که مقصود از سیر و سلوک آنست
 استدلالی کشفی شود و اجمالی تفصیلی گردد و این قول نسبت باطل کشف و از باب علم است
 می آید اما از باب جهل که از کشف و فهم تفصیلی بهره ندارند نسبت با آنها چگونه راست
 آید و این مردم چه چیز طلب نمایند بدانند که این قول نسبت بهم راست است مطابق
 نفس امر لیکن کسی که بطلب زرد گناه قول چیست یا آنکه گویم که حکم نمودن که
 از باب جهل مطلقاً از کشف و تفصیل بهره ندارند و در حیرت است چه هرگز از ایشان
 بکمال رسیده است باطن او از حجب برآمده است و کشف عطا و ادراک بر محیط

چنانکه

نقشینه

تفصیل

با

جمع نسب از ان مرتبه کوتهی است اینجا هم حیرت است یا جهل بلکه بدوق نفی محبت در ان مرتبه میکند و پیچ و پیچ
 خود را شایان محبت او نمیداند محبت ذاتی که گفته اند و از ان ذات احدیت نیست بلکه ذات با بعضی از

اعتبارات ذات است ۱۲ مبدا و معاد

حاصل نموده است که از رقیبت با سوا محو گشته است و بقا و بقا رسیده گفته
اند تا نیایی نبی و یافت عین کشف و شهود است و از مصیق استدلال و اجمال
برآمده است و بر تقدیر تسلیم آنکه کشف و شهود و راه معرفت و یافت است گویم که
این قول موجب حصر نیست که غیر این مقصد از سیر و سلوک نیست چه معرفت الله
مقصد استی است از سیر و سلوک و آنچه درین قول مذکور است نیز از مقاصد است
بعضی را حاصل شود و بعضی را نه لیکن حصول معرفت همه را ناگزیر است که ولایت خاصه
بے آن صورت پذیر نیست بر این تقدیر اگر حصر گوئیم حصر اضافی خواهد بود نسبت
به آنچه در اذن عوام نقش بسته است که مقصود از سیر و سلوک طریق صوفیه مشاهد اولیا
و انوار غیبی است و کشف احوال مخلوقات و ظهور خوارق و کرامات بنابران فرموده که
مقصود از اذن تکمیل ایمان است نه تماشای صور غیبیه که دخل عبثت خوش گفت است
کرامات تواند حق پرستی است + جز این که و بیاورد و عجب و مستی است
یعنی چیزه را که کرامت خیال کرده از کشف و خوارق عادات کرامت نیست کرامت
حقیقی مقصود بر آنست که حق پرست باشی و از دقائق شرک بر آئی و معرفت راه یابی
و فنا و مستی حاصل کنی که کمال انسانی منحصراً در آنست و هرگاه خواهی که اظهار کرامت
خارق عادت نمائی و خلق را معجزه خود گردانی و ازین راه از عروم امتیاز پیدا کنی بر این
کبر و بیاورد و مستی پیدا پدید و از قرب جزئیة فیض اید و از معرفت بے نصیبی حاصل آید
لَعَلَّكَ بِاللَّهِ مِنْ فَتْرٍ وَاَنْتَ سَاوِمٌ سَيِّئَاتِ اَعْمَالِكَ و مشتم بر این قول نسبت
به مرتبه فریق است یا خاص مبتدی و متوسط سعادت اطوار این قول نسبت به مرتبه است
و استدلالی کشفی شدن و اجمالی تفصیلی شدن معانی است مبتدی و متوسط
ازین کمال در راه اندوخته نموده که چون حقیقت محمدی از مقام خود عروج فرموده

مقصود

ازین

ازین

یعنی قول حضرت ایشان قول حضرت خواجہ بزرگ ^ع یعنی مبتدی متوسط و منتهی ^ع یعنی قول ابن حضرت ایشان و حضرت خواجہ بزرگ ^ع

بحقیقت احمدی متحد شد و آن مقام خالی ماند پس باید که وصول درین ایام الی یوم
 القيام بحقیقت محمدی محال باشد لکن ما بعد از مدتی و پنج مقامی حاصل حقیقت
 موسوی که محبت صرف است و حقیقت احمدی که محبوبیت محبت است نباشد و
 موجود جز محبت و محبوبیت خالصین نبود و مرکز بی دایره میباشد که محقق باشد این
 بحسب صورت محال است و بیاید که محمدی المشرق در جهان پیدا نشود که ولایت
 محمدی موجود نیست تا وصل آن گردد و بداند که حضرت ایشان قدس الله تعالی سره
 در مکتوب دویست و نهم از جلد اول تصریح کرده اند که مراد از حقیقت احمدی و حقیقت محمدی
 در اینجا تعین امکانی خلق و امر اوست علیه و علی الله الصلوٰه والسلام و تعین
 وجوبی که تعین امکانی او ظل آنست چه عروج تعین وجوبی را معنی نیست و متحد
 گشتن بآن تعین معقول نه تم کلامه برین تقدیر همیشه شبهات بسیار متصور میگردد و چه
 منشاء شبهات عروج تعین وجوبی است و متحد گشتن بآن کما لا یخفی و لیس فلیس
 عجب که بعضی کلام را مطالعه کرده اند و بعضی را ناپدید و نیز او شبهات مینمایند و بر تقدیر
 تسلیم گوئیم که حقوق ظل اصل موجب انعدام ظل نیست اینجا تبدل صفاتست قنا و
 بقا که دور کن ولایت اند اینجا نیز تبدل صفاتست سالك بقا بعد و هم میشود
 تبدل حقیقت محالست خلقتهم لایبده شنیده باشند عجب است که انعدام حقیقت را
 کجا فهمیده اند و اینها شبهات بر آن نموده زیاده ازین نیست که سید امیر صلی الله علیه
 و آله و سلم از ان حقیقت عروج فرموده بحقیقت فوقانی رسیدند و باوصاف آن

نیز

در کتب معتبره

امکانی ظاهر است

نگارند

کردند

تبدیل

مستقیم

بی غیر خدا

۱۵ یعنی مقام حقیقت محمدی ۱۲ یعنی سبب معدوم و مفقود بودن حقیقت محمدی در مقام خود ۱۲ ۱۳
 حقیقت محمدی حاصل بود و آن معدوم شده و منتقل گشته ۱۳ ۱۴ چه مرکز عین نقطه وسط دایره را گویند ۱۳ ۱۵
 کلام حضرت الحجة قدس سره ۱۲ و چون نیست مراد تعین وجوبی که منشاء شبهات سابقه بود پس نیست و نابود گردید وجود
 شبهات فافهم ۱۲ یعنی شبهات وارد کنندگان بعضی حصص کلام را مطالعه کرده اند و بعضی حصص دیگر را ناپدید ایراد
 شبهات الخ ۱۳ یعنی شمار را در دوام و پیوستگی مخلوق شده اند ۱۲

حلول آن

ن
ی
یعبدی از الصلوة والسلام
این

سوم

نیرُتصیف گشته حقیقت سابق بریاست و وصول بآن واقع و حیلولة آن بین
 الحقیقتین بر حال و مرکز و دایره بر یا بلکه تسمیه آن بحقیقت محمدیه باعتبار ماگان روا
 و آنچه حضرت ایشان نوشته که مقام حقیقت محمدیه خالی ماند نیز دلالت دارد بر آنکه
 آن مقام بعد عروج آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم بحال خودست پس آنچه کو از
 اوست از محبوبیت و محبتیت و مرکزیت و عدم مرکزیت نیز بحال خویش باشد و هر که
 از راه استعداد مناسبت باین مقام دارد و محمدی الشربست چه این مقام مقام حقیقت
 مقام محمدی است و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی *

مکتوب سوم

بمخبر و مراده گرامی شیخ محمد خلیل الله در ذکر بعضی مناقب و آثار برادر کلان خود امام
 العارفین قدوة الصلین واقف اسرار کلام مجید حضرت شیخ محمد سعید که تقریب
 مرقوم گردیده و فی الحقیقه و نصی علی حبیبیه و آله و سلم از خودی بار آثار قبول
 کرامت از ایشان پیدا بود و از زمان عصا اظهار ولایت و نجابت نمود و از زمان حیات
 حضرت قطب الولاية خواجه محمد باقی رضى الله عنه ایشان خور و سال بوده اند و کلام
 صورتی خواجه نرسیده لیکن خواجه در حق ایشان فرموده بودند که محمد سعید حریف است از

گردیده

و بمیدان

قطب الولاية
قدس سره

الله قولی آثار بدینجه و کسر شانه مثلثه آثار و نشانه های نیک و کارهای پسندیده ۴ هـ فرزند دوم حضرت مجدد قدس سره
 اند زمان طوالت مشرف ایشان در حدود سال هزار و پنجاه و پنج هجری شهر شعبان بوده ۱۲ زبدة المقامات ۳ هـ بکسر اول سببه مدنی
 کو کی ۱۲ هـ بفتح اول اصالت و بزرگاری و گرامی شدن ۱۲ هـ ملاقات ظاهری حضرت خواجه محمد باقی ۱۲ هـ
 در زبدة المقامات آورده که حضرت ایشان میفرمودند که محمد سعید چهارده پنج ساله بود که دس رابنخوری پیش آمد در غلبات آن
 ضعت از دس پرسیده شد که چه میخوای بے اختیار گفت حضرت خواجه را میخواهم من این حرف اورا بحضرت خواجه
 قدس سره عرض کردم فرمودند که محمد سعید شما رندی و حرفی نمود و غایبان از ان نسبت در بود ۱۳

کلمات
نهفته

ما غائبانه نسبت گرفته است ^۱ فی المهدی یطوق عن سعادة جدّه ^۲ و تحصیل کمال
 ظاهری و باطنی در خدمت والد بزرگوار خود نموده اند و در مفهده سالگی علوم ظاهره
 معقوله و منقوله را بدرجه کمال رسانیده اند و در رنگ والد بزرگوار خود بکمال تشیّع و
 تقوی آراسته و متابعیت سنت و عمل بر مبنای سیرت پیراسته ^۳ کلام و تواضع تمام و
 تقصد و زاریا به تمام و بذل موجود و نفی وجود ^۴ و وجود طریقه انیقه ایشان است قرآن مجید را
 بسند عالی بخوید نموده اند و در حدیث نبوی علی مصدیرها الصلوٰۃ والسلام مستند ^۵ جید
 و رتبه قصوی دارند و در فقهیات و دستگاه علیا حضرت ایشان از اکثر اوقات که احتیاج
 بتحقیق مسلم فقهیه میشد از ایشان بیان آن میخواستند و گاهی که حل مشکلات
 مسائل میکردند و راه خلاصی از بعضی از مضائق مینمودند آنحضرت بسیار خوشوقت میشد
 و دوباره ایشان میکردند و در حضور آنحضرت بمراتب کمال و تکمیل رسید بودند و بخلایف
 ایشان در آن وقت نیز تعلیم طریقه و ارشاد طلبیه میفرمودند و با وجود کمال عقل معاد و عقل
 معاش نیز درجه کامل دارند چنانچه حضرت ایشان در اکثر امور مصلحت و مشوره بایشان
 مینمودند و از ایشانی که پسندیدند و در امور باطن نیز ایشان صاحب امر آنحضرت
 بودند و اسرار بایشان در میان می آوردند که کم کسی در آن شریک بود و با اسرار
 غامضه و مخاطبات خاصه آنحضرت متبشیر و متحقق انداز باب امراض صوری از توجیه
 ایشان شفا میجویند و محاب علی معصومی از تصرف شان را به بحیثیت می پندید
 باجماع ایشان بر صدق قول قطب المحققین و ارث السکین حضرت خواجہ نقشبند ^۶ می

نقائت

باصنی
نموده اند

و بیشتر

۱ یعنی این کودک در گهواره خود گویاست از سعادت بخت خود یعنی در وسیله آئند سعادت بخت یعنی نیک بخت
 بودن موجود است ۲ قوله انیقه بر وزن حیضه یعنی خوب و عیب با خود از انقی نقیضین یعنی شاد شدن و بطاییت
 خوش شدن ۳ غیاث ۴ سند جید نیک و خوب باعتبار اریان و استخوان ۵ قوله مشوره بفتح سین
 و ضم شین و سکون و او صلاح برسی و کنکاش و باین معنی بسکون شین و ضم و او نیز آمده و بفتح و او بد ثبوت
 نمیرسد ۶ غیاث اللغات

صلی اللہ علیہ وسلم

ریاضت

ن

تشریح

ع

سُرود اندک فرمود و اندک ماضیاً نیم این نقل در بزرگی ایشان کافی است کہ سُرود آری اندک
ایشان در میانِ بے بنیاد کہ اصحابِ کرام رَضِیَ اللہ عَنْہُمْ و حضرت پیغمبرِ مَکِیِّہ و عَلَیْہِ
الہ الصلوٰۃ و السلام جمع اند و ایشان با چندے از یاران حضرت ایشان نیز در آن
مجلس حاضرند و درین میان اصحابِ کرام کاغذے طلب مینمایند کہ بخندمت آن سُرور
صَلَّی اللہ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم نامہ نویسند کاغذ حاضر کردند و نامہ نوشتند باین مضمون
کہ ایشاناتان و ایمان در غایتِ اہی جَلَّ سُلْطَانُہٗ بِرَأْسِہِمْ و ما اٰیہمۃ مَحْمُود و رِیاضت
شاقہ کشیدیم و اینہا نہ و جہشِ حِیْتِ رَسُوْلِ اللہ صَلَّی اللہ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم در جواب
آن این لفظ قرآنی نوشتہ اند ذَلِکَ فَضْلُ اللہِ یُؤْتِیہٗ مَن یَشَاءُ و اللہُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِیْمِ و در تبیین معارف و حقائق و تشریح اَسْرار و دقائق زبانِ عالی و بیانِ شافی
دارند و چون نزو اہلِ معنی اَعْلَیَّ کِمَالَات و اظہر کراماتِ سخن در دقائق و حقائق
صفاتِ ست تَعَالٰی و تَعَدَّیَّت کہ از جوشِ ذوق و خروشِ شوق سُرورِ زودہ بہت
لاجرم از تشریح کِمَالَات و بسط کراماتِ ایشان لبِ فرو بستہ حوالہ بر موقوفات و مکتوبات
ایشان مینماید تا ازین بآن پے برند و از معنی بصورت گراہند و خوش گفت
مصرع قیاس کن ز گاستانِ من بہارِ مرا

مکتوب چہارم

بفضیرِ حقیر جامع این مکتوبات قدسی آیاتِ محمد عاشور بخاری در بیانِ طریقِ اہلِ اللہ و
خُلاصہ سیر و سلوکِ ایشان و بیانِ قُبائے لطائفِ عالمِ اَمْر و بقائے آہنہا مَفْضلاً

۱۰ یعنی این جامہ کہ خواجہ محمد سید از ایشانست فافہم ۱۲ ۱۳ یعنی گواعتبار شریف صحبت و عدم آن در میان موجود
و متحقق فافہم ۱۴ بہمراہی پیغمبرِ خدا صَلَّی اللہ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم ۱۵ و بیژدہ حدیثِ رواہ دزین عن ابی
عبیدہ رحمہ قال یا رسول اللہ احد خیر مناسلما و جاهد نامحک قال نعم قوم بکونون من بعدکم یقہمون بی و لم یرونی و ایتھا
حدیث رواہ احمد طوبی لمن رانی و طوبی نسیم مرات لمن لم یرنی و امن بی ۱۲ اخر المشکوۃ

وَمُنَا سَبَبِ لَطَائِفِ عَالَمِ خَلْقٍ بِأَهْرِ كَيْهِ اَزِينِ لَطَائِفِ عَالَمِ اَمْرِ بِسْمِ اللّٰهِ
 الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ مُحَمَّدٌ كَا وَنُصِّلَ عَلٰى حَبِيْبِهِ وَاللّٰهُ وَنُسَلِّمُ بِرَأْسِهِ كَمَا قَنَائِ قَلْبِ عِبَادِ
 اَزِنِ بَانَ مَاسَوْنِ اَوَسْتُ سُبْحَانَہٗ وَعَدَمِ خَطُوْرٍ غَيْرِ مُحَمَّدٍ كَمَا اَكْرَمُ كَلْفِ اَرْخَطَارِ غَيْرِ نَابِہِ
 مَخْطُوْرٍ مَّكَرٍ دَوِّ بَقَائِ اَنْ یَحْزِرَ سِتْ كَمَا قَنَائِ اَوَا زِ ظُہُورِ اَنْ یَحْصُلَ اَنْ یُشَوِّتَ وَاَنْ
 ظُہُورِ تَجَلِّی فَعْلِ حَقِّ سِتْ سُبْحَانَہٗ بِرِ قَلْبِ اَكْرَمِ نَبِیِّہِ كَمَا یَعْدُ اَزِ فَنَاءِ ظُہُورِ اَنْ یَحْجَلِ سِتْ یَا بَعْدُ
 اَزِ تَجَلِّی اَنْ قَنَائِ سِتْ كَوْنِیْمِ كَمَا لَازِمٌ وَكَزَمٌ ہِمَّ اَنْدِہِمَّ اَنْ سَمْنِ شَيْخِ الْاِسْلَامِ اَلْغَضَارِیْسِ
 قُدِّسَ سِرِّہٗ كَمَا تَانِیَابِی نَزِہِی وَتَانِہِی نِیَابِی نَدَانِہِ كَمَا مِی كِی پِشِ كَوْنِیْمِ سِتْ یَا
 یُوسُفُ سِتْ چُونِ اَزِ ظُہُورِ تَجَلِّی فَعْلِ قَلْبِ فَا نِی كَرِ دَوِّ وَاَنْ قَنَائِ فَعْلِ سَالِكِ مُنْفِی شَوِّ
 وَخُودِ اَمْسَلُوبِ الْفَعْلِ یَا بَعْدُ اَزِ اَنْ یَفْعَلَ حَقِّ بَاقِی كَرِ دَوِّ فَعْلِ خُودِ اَمْسَلُوبِ حَقِّ یَا بَعْدُ
 اَزِیْنِ فَنَائِ رُوحِ سِتْ وَفَنَائِ رُوحِ اَزِ ظُہُورِ تَجَلِّی صِفَاتِ اَوْ تَعَالٰی یَحْصُلُ یُیُودُ
 وَبَقَائِ رُوحِ نِزِہِی اَنْ صِفَاتِ قُدِّسِ یُودُ بَعْدُ اَزِ اَنْ فَنَائِ سِرِّہٗ كَمَا مُنْفِی اَنْ شِیْوَاتِ
 وَاعْتِبَارَاتِ صِفَاتِ وَبَقَائِ اَوْ بَعْدُ اَزِ فَنَائِ اَوْ بَانَ شِیْوَاتِ وَاعْتِبَارَاتِ یُودُ بَعْدُ
 اَزِ اَنْ فَنَائِ حَقِّی سِتْ وَفَنَائِ اَنْ صِفَاتِ سَلْبِیۃِ تَنْزِہِیۃِ ہِستِ وَبَقَائِ اَنْ بَانَ
 بَعْدُ اَزِ اَنْ فَنَائِ اَخْفِیۃِ سِتْ وَفَنَائِ اَنْ مَرْتَبِہِ اِیْسِ كَمَا لَمَزِخِ سِتْ مِیَانِ مَرْتَبِہِ
 تَنْزِہِیۃِ وَمِیَانِ اَحَدِیۃِ مُجَرَّدِہِ وَبَقَائِ اَخْفِیۃِ بَعْدُ اَزِ فَنَائِ اَنْ مَرْتَبِہِ مُقَدِّمِہِ چُونِ سِرِّہِ
 بَانِیۃِ رَسَدِ دَرَجَاتِ وَلاِیۃِ عَالَمِ اَمْرِ ہِنَا ہِستِ اَیْدِ كَمَا اِنْ لَطَائِفِ خَمْسِہِ دَرِ مَرْتَبِہِ وَلاِیۃِ
 بَعْدُ اَزِ اَنْ اَكْرَمِ اَلْہِی مَدِ وَاَمْرِ سِرِّہِ دَرِ كَمَالَاتِ لَطَائِفِ خَمْسِہِ عَالَمِ خَلْقِ كَمَا نَفْسِ اِنْسَانِی وَ
 عَنَّا حَصْرُ اَرْجَعِ ہِستِ خَوَابِ اَفْتَادِ اِنْ لَطَائِفِ خَمْسِہِ عَالَمِ خَلْقِ اَصْلِ لَطَائِفِ خَمْسِہِ عَالَمِ اَمْرِ اَنْدِہِ
 مُعَاكَلِہِ لَطِیْفِہِ نَفْسِ اَصْلِ مُعَاكَلِہِ قَلْبِ سِتْ وَمُعَاكَلِہِ لَطِیْفِہِ بَادِ اَصْلِ مُعَاكَلِہِ لَطِیْفِہِ رُوحِ سِتْ

بانی

۱۱ خطور بالضم گذشتن اندیشہ بدل ۱۲ یعنی ابو یحییٰ از اولاد حضرت ابو ایوب انصاری رحمہ اللہ کہ از اکابر محدثین بود
 ہست او گفته کہ من از صد تن حدیث نوشتم ام کہ ہمہ سنی بودہ اند ۱۳ از باد آب آتش خاک ۱۴

جان فائده دار

وَمُعَامَلَةُ لَطِيفَةِ آبِ صَلِّ مُعَامَلَةُ لَطِيفَةِ بَشَرِ صَلِّ مُعَامَلَةُ لَطِيفَةِ خَفِيِّ
 اِسْتِ وَمُعَامَلَةُ لَطِيفَةِ خَاكِ صَلِّ مُعَامَلَةُ لَطِيفَةِ رَاحَتِي اِسْتِ بَآيْدِ اِسْتِ كَهْ فَائِدَةُ قَنَازِ اِل
 صِفَاتِ بَشَرِيَّةِ اِسْتِ وَرَفِيعِ شَرِكِ خَفِيِّ اَلْكَرْجِ سَرَوِ خَفِيِّ وَاخَفِيِّ بِأَحْكَامِ شَرْعِي مَكْلُفِ نَشْدِ
 اَنْدِ وَشَرِكِ اَنْهَارِ اِذَا اِسْلَامِ اِعْتِبَارِ نَمُودِه اَنْدِ لَكِنْ دَرِ مَرْتَبَةِ وِلَايَتِ خَاصَّةِ اِزْ رَفِيعِ اَنْ
 شَرِكِ خَفِيِّ چَارِهْ نَيْسْتِ وَبِهَرْجِنْدِ اَنْهَارِ نَازِ كَتَرِ وَنُورَانِي تَرِ اَنْدِ شَرِكِ اَنْهَارِ خَفِيِّ تَرِ اِسْتِ وَرَفِيعِ
 اَنْ شَرِكِ دَقِيقِ تَرِ وَتَوَانِدِ بُوْدِ كَهْ بَعْضِ رَافِقِ قَلْبِ وَرُوحِ دَمْتِ وَبِهَرْجِنْدِ سَرِ نَشْدِ وَ
 بَعْضِ رَافِقِ سَرِ نَشْدِ وَفَنَاءِ دَوِ لَطِيفَةِ كَهْ بَعْدِ اِزْ اَنْ سَتِ نَشْدِ وَبِقَنَازِ اِسْمَانِ لَطِيفَةِ قَلْبِ
 رُوحِ وَبِسَرِ اَلْكَفَارُودِ وَاِزْ اَوَّلِيَا بُوْدِ لَكِنْ چُونِ فَرَوَاقِ اَتَقِ هَرْ يَكِ اِزْ اِنْ لَطَائِفِ حُلُوبِ
 اَيْدِ اَنْ لَطَائِفِ كَهْ دَرِ اِنْ نَشْأَهْ بَدَوَلَتِ قَنَازِ وَبِقَاسَمِ شَرَفِ نَشْدِ اَنْدِ اِزْ ثَمَرَاتِ مَنَاجِ
 مُنَاسِبَةِ اَنْ قَنَازِ وَبِقَافِدَةِ كَافِلِ نَكِيرِ دَمْنِ كَانِ فِي هَذِهِ اَعْنِي فَوُو فِي الْاٰخِرَةِ
 اَعْنِي وَاَصْلُ سَبِيلَاهِ وَالسَّلَامُ

مکتوب پنجم (۵)

بِقَاضِي عَارِفِ كَشْمِيرِي وَرَشِيحِ حَدِيثِ اَرْوَاحِهِمْ اَيُّ الشَّهَادَةِ فِي اَجْوَابِ طَبِ
 خُضْرِ اَلْمِ بِرِطَرَقَةِ عِلْمِ وَصُوفِيَّةِ مَعَ دَفْعِ الشُّبُهَاتِ الْوَارِدَةِ عَلَيْهِ بِسْمِ اللّٰهِ
 الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى مَا اَسْبَغَ مِنْ اَفْضَالِهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى سَيِّدِي

اے یعنی بزرگوارترین و در دنیا کور و در آخرت نیز کورست - واقعست در سورۃ بنی اسرائیل ۱۲ عن ابن عباس ان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم قال لا صحابه انما اُصيب اخوانكم يومئذ جعل الله ارواحهم في جوف طير خضر تروا انهم في الجنة
 تاكل من ثمارها واما وى الى قتاديل من ذهب معلقة في ظل العرش فلما وجدوا طيب ما كلهم ومشر بهم ومقبلهم قالوا من
 يبلّغهم اخواننا عنا انما احياء في الجنة لئلا يزهدوا في الجنة ولا ينكثوا في الحوب فقال الله انا ابلّغهم عنكم فانزل
 الله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون الى اخر الايات - رواه
 ابو داود ۱۲ مشكوة كتاب الجهاد

الرَّحْمَةِ وَقَائِدِ الْخَيْرِ وَاللَّهِ وَعَلَىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْكَلِّ وَسَائِرِ الصَّالِحِينَ نَهَايَةُ
سُؤَالِ السَّائِلِينَ وَغَايَةُ أَمَلِ الْأَمِلِينَ ۝ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ وَتَقَالِي جَنَابَ كَمَالَاتِ وَاسْتِكَاهِ
فَضَائِلِ وَفَوَاضِلِ نِيَاهِ ۝ اِمْتَمُولِ عِنَايَاتِ خَلْقِشِ وَاشْتَهِ مَبْعَارِجِ قُرْبِ تَرْقِيَاتِ بِلَادِ
كَرَامَتِ ۝ فَرَايِدِ پَرِشِيدِ ۝ بُوْدَنَدَ كِه اَنجَمِ دَر حَدِيثِ آمَدَه سِتْ كِه اَرْوَاحِ شَهِيْدَارِ دَر اَخْوَافِ طَيْرِ
خَضِرَانْدِ چِه مَعْنِي سِتْ وَكَلَامِ شَرَفْتِ سِتْ اَرْوَاحِ كُتْلِ رَا كِه دَر جَوْفِ جَانَوَرِ بَاشَنْدِ مَحْزُومِ
اَوَّلِ حَدِيثِ رَا بَاشِجِ اَن اِيْرَادِ مِيْنَايِمِ بَعْدِ اَز اَن تَحْرِيرِ شَبَهَاتِ كِه اِيْرَادِ نَمُوْدَه اَنْدِ وَ اَجْوِبُهُ بِرِ
كَلَامِ كَبُوْتِمِ عَنْ مَسْرُوقٍ تَابِعِيٍّ جَلِيلٍ قَالَ سَأَلْنَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ عَنْ هَذِهِ

۱۔ قول فضائل جمع فضیله یعنی اوصاف لازم غیر متغیر ہوئے غیر چنانکہ حسن و ذکاوت و اوصاف و نجابت و شرافت و قولہ
فواضل جمع فاضلہ یعنی اوصاف متغیر ہوئے غیر چنانچہ عطا و علم و ہنر ۱۲۔ یعنی مرویت از مسروق کہ تاجیت جلیل
القدر از اعلام فقہا گفت مشرق پر رسیدیم ما بن مسعود از تفسیر ابن آیت و گمان بہر تن کافے را کہ گشتہ شدند در راہ خدا مردہ
بلکہ زندگانہ نزد پروردگار خود روزی داوہ میشوند تا آخر آیت۔ گفت یعنی ابن مسعود بہ تحقیق پر رسیدیم یعنی پیغمبر خدا را از تفسیر ابن آیت
پس فرمود یعنی آنحضرت صلی اللہ علیہ آ کہ و علم ارواح نشان یعنی ارواح کسانیکہ گشتہ شدند در راہ خدا درون پرندگان سبزت
بدانکہ طیر جمع طاہرست اما بر واحد نیز اطلاق کردہ میشود و لفظ خضر بہم خائے مجھ و سکون خدا منقوطہ جمع خضرست مراد اینست
کہ آخریدہ شود برائے ارواح شہداء بعد از انکہ مفارقت کرد از ابدان خود جسمہ و اشکال پرندگان تعلق گیر و آن ارواح بآن جسام
و باشد آن اجسام نائب و بدل و عوض از ابدان ایشان ہوئے و اشارت است بقول حق تعالی بل اجمعاء عند ربہم پس
ارواح شہداء میرسند بوسیلہ آن اجسام بسوئے آن چیز کہ خواہش دارند از لذتہا کے حتی و بسوئے در راہ جماعہ ترا قول حق عز
وجل یزقون الہمست مرآن پرندگان را یا ارواح شہداء را قندلیہا آویختہ شدہ بعرش بلند از آشیانہا کے پرندہ
کنند و پیرند و بخورند از بارما کے و لذتہا کے بہشت ہر جا کہ میخواہند پسترجوع میکنند بسوئے آن قندلیہا پس در نگریست
بسوئے ایشان پروردگار ایشان گریستی بجنابیت خاص و تجلی مخصوص پس گفت پروردگار تعالی آیا خواہش دارید چیزے
و بسچ آرزو دارید گفتند چیز خیر خواہیم و چہ آرزو کنیم و حالانکہ ما کے جرم از بہشت ہر جا کہ میخواہیم پس کرد پروردگار تعالی آنرا
یعنی سوال را با ایشان شد بار پس ہنگامیکہ دیدند و دانستند کہ ایشان گذشتہ نمیشوند از خواہش و سوال کہ در گفتند بے پروردگار
میخواہیم کہ باز گزانی جانہا کے بار آور تہا کے و بار آور دنیا بہرست تا انکہ گشتہ شویم در راہ تو و شہید شویم در راہ تو
بار دیگر پس چون دیدند نیست پروردگار تعالی کہ نیست ایشانرا اسبج حاجت از حجت حصول ثواب عظیم گذشتہ
شدند و روایت نمود این حدیث را مسلم و رحمت اللہ علیہ ۱۳۔

الایة ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون
 الاية قال اي ابن مسعود انا قد سألنا اي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 فقال يعني النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ارواحهم اي ارواح المقتولين في
 سبيل الله في اجواف طير خضر الطير جمع طائر ويطلق على الواحد وخضر
 يضيء وسكون جمع اخضر اي يخلق لا يواحيهم بعد ما فارقت ابدانهم هياكل
 من تلك الهيئة تتعلق بها وتكون خفا عن ابدانهم واليه الاشارة بقوله
 تعالى بل احياء عند ربهم فيستولون بها الى نيل ما يشتهون من اللذات
 الحسية واليه يرشد قوله عز وجل يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله
 لها اي للطير اولاد واولاد قناديل معلقة بالعرش بمنزلة اوكار الطير
 تسرح اي تسير وترعى وتتاول من الجنة اي من ثمراتها ولذاتها حيث
 شاءت ثم تاتي اي ترجع الى تلك القناديل فاطلع اليهم ربهم اطلاعة
 فقال هل تشتهون شيئا فقالوا اي شيء تشتهي ونحن نسرح من الجنة حيث
 شئنا نفعل ذلك مرات فلما رآوا انهم لم يتركوا من ان يسألوا قالوا يا رب
 فرئيد ان نرود ارواحنا في اجسادنا حتى نقتل في سبيلك مرة اخرى فلما رآه
 ان ليس لهم حاجة تركوا رواه مسلم وروى غيره ايضا ورواه غيره ايضا ورواه غيره ايضا
 اين تنزيل وقيصر ارواح است که از ابدان انساني برآورده بابدان حيواني درآرند
 شبه ثانی آنکه جماعه که بتناسخ و نقل روح قائلند باین حدیث تشکیک آرند جواب این
 شبهات بچند وجه است اول آنکه نهادن این ارواح در اجواف طيور برائے احياء

له في المشكوة انا قد سألنا عن ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال الخ ۱۲ ۱۳ اشارت
 بکرمه که واقع است در آل عمران و بارة لمن تالوا يعني ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون
 الخ يعني و مرده گمان کن که اگر کشته شده اند و راه خدا بکمره زنده اند نزد یک پروردگار خویش روزی داده میشوند شان دان
 با آنچه عطا کرده خدا ایشان را از فضل خود الخ ۱۱

آبدان آن طیور نیست تا تو هم تناسخ پیدا آید بلکه در رنگ آنست که مرورید یا متاع
 نفیس را در صندوق بهیمنه تشریف و تکریم آن هر چند این ارواح محیی آن آبدان
 نباشند اما رواست که متوشل آن آبدان نعم و لذات فراگیرند حتی که در بدن ایشان
 تصرف میکنند هر چند محیی انسان نیستند اما باکم و لذت انسان مثلند و متاع کم
 میگردند پس این آبدان طیور مر آن ارواح را در رنگ آلات و مرکب باشند تا بسبب
 آن آبدان هر چه میخواهند در بهشت جائے میگیرند و تفریح بینمایند و مشاهد میکنند
 آنچه در بهشت است از آرزوهای دیرینه و مانند آن و بهر چه و لذت گردند از قرب حق
 جل و علا و جوار فرشتگان مقرب و جود دوم آنست که گفته اند که میتوان این ارواح
 متمثل میشوند بصورت طیر خضر چنانچه فرشته بصورت آدمی متمثل میشود پس آبدان سوائے
 ارواح نیستند بلکه ارواح متجسّم اند و مؤید این توجیه است آنچه در صحاح احادیث
 از طرق متعدده واروده است ارواح الشهداء طیر بیض و فی بعض الطرق فی
 صور طیر و فی بعضها ارواح الشهداء عند الله کطیر خضر و وجه تسمیه آنکه ظاهر
 این احادیث بر تمثیل این ارواح بصورت طیر مطابق مے افتد پس حدیث ماکن فیہ
 هم بر آن محمول باشد فان الحدیث یفهم بعضه بعضا و وجه شوم آنست که این آبدان
 بر صفت آبدان انسانیه اند و هر چند بر صورت طیر اند لیکن بر صفات طیر نیستند و معتبر
 صفات و معانی است نه صورت و ظاهر جعفر طیار که دو جناح دارد و طیران مینماید

نباشد
 نیست
 مثلند
 میگردند

مثلند

شوند

بجسم

نیم

سیوم

صفات

نشد

له آن چیز که بران سوار شوند از قسم مویشی و کشتی ۱۲ شکوفه و ناز و بود گویا یا کس خوشبو و گلهای غیر مرغ
 و بنوده مافی کتاب الجنائز من المشکوۃ ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال انما ستمه المؤمن طیر
 تعلق فی شجر الجنة حتی یرجع الله فی جسده يوم یبعثه رواد عالم و النساء و البهقی ۱۳ یعنی جعفر بن ابی طالب
 کبیر ابو عبد الله کان اشبه الناس خلقا و خلقا برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کان اکبر من علی بن ابی طالب
 الا ولین هاجر الی ارض الحبشه و قدم مہا علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حین فتح خیبر بعدہ الی
 موتہ و قاتل فیہا حتی قطعت یداه جمیعا ثم قتل فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله ابدل ربیبی جنان
 یطیر بها فی الجنة حیث شاء فمن هنالک قبل لیرجعہ و الجناحین ۱۴ من الامتداد غاب ملخصا

نتوان گفت که از بدن انسانی برآمده بدن طیر درآمده است و بعید نیست که تسمیه آن
 بطیر بسبب انتقال آنهاست از جائے بجائے برسمیه طیر نه مشی بر اقدام چنانچه
 آدمی در دنیا میگرد و پس هیچ تنزل و نقص لازم نیاید و گمان تناسخ نیز باطل است چه
 این ابدان مقرر و الهی ارواح نیستند تا مستلزم نفی حشر و نشر گرد و چنانچه اهل تناسخ
 بان قائلند بلکه این ابدان تا روز حشر است چنانچه در حدیث دیگر آمده است ^{۱۲} حَتَّى
 يُرْجَعَهُ اللَّهُ إِلَى جَسَدِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ لِيُعْثِيَ الْأَجْسَادَ وَبَعْضُهُمْ كَفَتْهُ أَنْدَكُ تَنَاسُخِ تَرْوِيلِ
 تَنَاسُخِ رُوحِ اَبْدَانِ دِیگر دین عالم نه در آخرت چه این جماعه منکر آخرت و
 بهشت و دوزخ اند و چه چهارم آنست که قاضی بیضاوی گفته است ^{۱۳} قَالَ الْحَدِيثُ
 تَمَثَّلُوا تَحَارِیْمَ وَمَا عَلَيْهِمْ مِنَ الْبَهْجَةِ وَالتَّعَادِيَةِ شَبَّهَتْ بَهْجَتَهُمْ وَبَهَائُ وَهُمْ وَ
 تَمَثَّلَهُمْ مِنَ التَّلَذُّذِ بِأَنْوَاعِ الْمُسْتَهْزِیَاتِ وَالتَّسْوِیَةِ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ يَشَاءُونَ وَتَقْوَاهُمْ
 مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَانْخِرَاطِهِمْ فِي عَمَارِ الْمَلَا الْأَعْلَى الَّذِينَ حَوْلَ عَرْشِ الرَّحْمَنِ بِمَا إِذَا
 كَانُوا فِي أَجْوَافِ طَیْرِ خُضِرٍ تَسْرِعُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ شَاءَتْ وَتَأْوِي إِلَى قَنَادِيلِ
 مُجَلَّتَةٍ بِالْعَرْشِ وَجِهَ خَمْسَ أَكْمَدَةٍ نَحْوِ طَرَفِ قَاطِرِ اَبْدَانِ مُسَكِّينَ رَاهِ يَافِقَةٍ سِتِّانِثَ كَيْفَ
 كِه طَیْرِ خُضِرٍ كُنَاهُ اَزْ لَطِيفَةِ اخْفِیْ بَاشِدِ اَزْ لَطَائِفِ خَمْسَةِ عَالَمِ اَمَرِ كَلْبِ رُوحِ وَ سِتْرُ
 خَفِیْ وَ اخْفِیْ اَسْتِ وَ اخْفِیْ اَعْلَا اَزْ لَطَائِفِ عَالَمِ اَمَرِ سِتْ وَ فَوْقَ هَمَّةِ اَنْ دَرِشَانِ اَنْ
 دَرِ حَدِیْثِ قَدِیْ كِه نَقْلِ مَكْنِیْنِ اَمَرِ هَسْتِ وَ فِی اَكْ خَفِیْ اَنَا وَ تَجْمِیْرِ اَبْدَانِ لَطِیفَةِ طَیْرِ
 پَرَا اَسْتِ كِه طَیْرِ اَنْ عَالَمِ قَدِیْسِ مِیْنَامِیْدِ وَ اَزْ هَمَّةِ اَنْ لَطَائِفِ بَالَا مِیْرُ وَ وَجْهِ اَصْلِ
 دَر مَرَاتِبِ وَ جَوْبِ فَوْقِ اَصُولِ لَطَائِفِ عَالَمِ اَمَرِ سِتْ وَ خُضْرِ بَهْجَتِ اَكْمَدِ نَوْرِ اخْفِیْ رَا
 نَوْرِ سَبْزِ قَاوِدِ اَنْدَكِ بَهْشَرِیْنِ رَنگهاست دَر سِیْدِ اَبْدَانِ رُوحِ بَلَدَامِ اخْفِیْ كِه فَوْقِ اَو
 مَرَاتِبِ

عالم
ال

^{۱۲} یعنی حق تعالی فرماید که من در لطیفه خفی میجویم چنانکه فرموده و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن ^{۱۳}

^{۱۴} یعنی در مرتبه چه فوق روح سبست و فوق سبست خفی است و فوق آن اخفی ^{۱۵}

و طیران آن در ضمن اخفی کمال اوست و باین طیران بجای میرسد که از اصل خود
میگذرد و از استعداد خود ترقی مینماید و از همه آن لطافت بالا میرود و حق جوار برین
فی الاخفی توفی الاخفی انا واروده است پیدا میکند خوش گفت بیت
مور مسکین توست داشت که در کعبه رسد * دست در پائے کبوتر زد و ناگاه رسید
و چون اخفی را این قرب منزلت باشد که قنایل معلقه بالعرش در حق آن توان
گفت والروحه بعد و صوله فی جوف الاخفی تسره من جنه القرب والوصال
حیث شاءت ثم تاوی الى تلك القنادیل و یغریه الجزیة الى مقام الکلی و یجوز
القید فی الاطلاق الماحی لا تار فتکون فی غایة القرب و نهایة الوصال کان الا وک
اشارة الى تاب قوسین والثانی ایماء الى اودنی و هذه الحالة تحصل للروح
بمصاحبة الاخفی و ذواللعین و الاثر من اثار الاخفی و لقد شاهدنا بعض
السالكين الذين ولايتهم غیر ولاية الاخفی حصل لهم فی صحبة الشیخ المتحقق
بکالات الاخفی الواصل الى الولاية الحمیدية التي هی ولاية الاخفی کما لا یست
الاخفی و تحقق بمجاذبة صحبة الشیخ بتلك الولاية و عرج بدرجة شیخه فوق
استعدادیه خوش گفت بیت اگر چه این لحظه ممکن کار شب نیست
ز بحث مقبلان این هم عجب نیست * و بما ینبغی ان تعلم انه یجوز ان یحمل
کسوة تلك الارواح فی جوف الاخفی و عرجوها الى تلك الدرجة العليا محمولا
على ظاهره و حقیقته و یجوز بناء على ان الاخفی مقتضی الحدیث النفس محل القرب
و موطن الوصل ان یكون کنایة عن حصول مراتب القرب لها و وصولها الى درجات
الوصل سواء کان بوصولها الى مقام الاخفی و تحققها بها کما لا یست او بطریق اخر کما لا
یخفى على اربابها فان من کل من اللطائف طریقاً موصلاً الى المطلوب و ان کان الطریق
متفاوتة فی الوصول و الا یصال بتفاوتة العلو و السفل الواقع فیما بینهن فان قيل

از روی ناگاه

و الوصل
و الوصل

والله اعلم

بها

مُقْتَضَى قَوْلِهِ فِي الْأَخْفَى أَنَا أَنْ يَكُونَ الطَّرِيقُ كُلُّهَا مُنْتَهِيَةً إِلَى الْأَخْفَى قُلْنَا الظَّاهِرُ
الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ وَفِي الْأَخْفَى أَنَا وَرَاءَ الْأَخْفَى أَنَا بِحَيْثُ لَا يَكُونُ بَيْنَ الْأَخْفَى وَبَيْنَ
الْمَطْلُوبِ حَائِلٌ بِخِلَافِ الطَّرِيقِ الْآخِرِينَ اللَّطَائِفُ لَا خَيْرَ لَوْ جُودَ الْحَائِلُ وَالْوَسَائِطُ
بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْمَطْلُوبِ عَلَى مَا يَشْهَدُ بِهِ الذُّوقُ وَالْوَجْدَانُ + +

مکتوب ششم (۶)

بِسُلْطَانِ وَقْتِ دُرِّ ذِكْرِ مَوَاعِظِ وَأَدَاةِ شُكْرِ نِعْمَتِ مَنْ وَامَانَ بِمَوْجِبِ مَنْ لَمْ يَشْكُرْ
النَّاسُ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَانُكَ وَأَظْهَرَ
بُرْهَانَكَ أَنْتَ الشَّاهِدُ فِي الْعَيْنِ وَلَا يَشْهَدُكَ الْعَيْنُ فَانْتَ أَقْرَبُ إِلَى الشَّيْءِ مِنْ
عَيْنِهِ وَقَدْ حَالَ الْحُجُبُ فِي الْبَيْنِ صَلِّ عَلَى الْهَادِي إِلَيْكَ بَعْدَ مَا وَقَبَ غَاسِقُ الْجَهَالَةِ
وَارْتَفَعَ ظُلُمُ الضَّلَالَةِ مُحَمَّدٍ أَشْرَفَ الْبَرِيَّةِ وَإِلَيْهِ وَصَحْبِهِ ذَوِي النُّفُوسِ الْقُدْسِيَّةِ
مَا دَاوَتْ الْأَزْمَانُ وَتَسَلَّطَ الْأَسْبَابُ وَلَا كَوَانُ عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ أَنَّهُ قَالَ
قَدْ أَخَذَ بِيَدِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَمَشَى قَلِيلًا فَقَالَ يَا مُعَاذُ
أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ تَعَالَى وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَوَفَاءِ الْعَهْدِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَتَرْكِ الْخِيَانَةِ
وَرَحْمَةِ الْيَتِيمِ وَحِفْظِ الْإِخْوَارِ وَكَلِمِ الْغَيْظِ وَلَيْنِ الْكَلَامِ وَبَذْلِ السَّلَامِ وَلَوْ لَمْ يَأْمُرِ النَّبِيُّ
فِي الْقُرْآنِ وَحُبِّ الْآخِرَةِ وَبُخْزَمِ مِنَ الْحِسَابِ وَفَضْلِ الْأَمَلِ وَحُسْنِ الْعَمَلِ وَأَنْهَكَ أَنْ
تَشْتُمَ مُسْلِمًا أَوْ تُضَيِّقَ كَاذِبًا أَوْ تُكَذِّبَ صَادِقًا أَوْ تَقْصُرَ مَا مَا عَادَلًا وَأَنْ تُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ
يَا مُعَاذُ أَذْكُرُ اللَّهَ عِنْدَ كُلِّ شَيْءٍ وَجَمْرٍ وَاحِدٍ بِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةُ السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ بِالْعَلَانِيَةِ

والتأخر

فی

والفقه

والإك

۱۰ ولعدم الحيولة بينها وبين الظرفية فاقم ۱۲ هـ هكذا ورد في الحديث عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ۱۲ هـ تجب تقيبه من
عظم الشان وظهور البرهان ۱۲ هـ قوله السر من عظم الشان ۱۲ هـ كل من التوبة وقصص لها يعني احدث الرجوع المحقق في السوء
المحقق ۱۲ هـ تمسك بظاهر الحديث بعضهم فقالوا لا بد للذنب العلاني من التوبة العلانية والاحتداد عند
ادبائ الاختيار لانه امر استجباني ۱۲ از حاشیه محسن حسین

رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي كِتَابِ الزُّهْدِ وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمْ أَعْفُ عَنِ الْخَادِمِ فَصَمَتَتْ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمْ أَعْفُ عَنِ الْخَادِمِ قَالَ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ كَثِيرِينَ دُعَا كَوِيَانِ نِيَا زَمَنْدِ بَعْرَضِ اشْرَفِ اَعْلَى

حضرت سلطان الاسلام ظل الله تعالى على العالمين نادر باسبط مهاد العدل والا انصاف هادي ماسيس الجود والا عيساف هاد خليفه ملك الا فاق سبطونته والحق كان مداه آية سلكا يوم حول ذلله العالمون كما ترى الحجيجه بييت الله معتركا حضرت امير المؤمنين انا لله بزهانه ميرساند واهار نياز مندي وهاكساري وادائے شكر وثناء نعمت امن وامان رونق اسلام وقوت شعائر آن مينايد وبوظيفه دعائے ازدياد عمر و ائمت و ظفر و نصرت كه از مدتديد بان انس مالف يافته است در زاويه نامرادي و گوشه شكستگي باجمعه از درويشان اشتغال وار و اذان روكه اين دوعا از صميم قلب است وعن ظهر الغيب اميد است كه قرين اجابت باشد آفتاب دولت و سلطنت بر افق مجد و على تابان باد بالنبی الا حق واليه الا حجاد عليه وعليهم الصلوات و التسليمات والتحيات والبركات العظمى

مکتوب پنجم

طیبه

انگ

بشيخ محمد صديق سرمندي در رفع شبهه كه بر معنى كلمه طيب كه نزد قوم به لا موجود الا الله مقرر است نموده بود. يسلم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى صحيفه شريفه رسیده سبب مسرت گردید چون شمله سلامتی و جمعیت آخته بود مسرت بر مسرت بخشید توقع كه هميرين منوال باز رسال اخوال خير مال پيشهج و مسرور ميساخته باشد

له قول اهت بعنم اول و تشديد بائے موده مفتوحه دفع ما بعنم بزرگی

بروت

تاخ

چ

بر نیاید

اینگار

نوشته بودند که کلمه لا اله الا الله مشتمل بر دو چیز است یکی نفی و یکی اثبات آیا از این
 نفی نفی ماسوی الله مراد است یا نفی آلهه باطله مخدوم و ماسوی مجوز است سالکان این
 راه اکثر بمعنی اول تکرار میکنند و باند این کلمه طیبه نفی وجود و کمالات تابعه وجود از خود
 مینمایند و از هستی موهوم منخل گشته نیستی و عدمیت ذاتی مستحق میگردد و فتنه که
 رکن عظیم ولایت است حاصل مینمایند نوشته بودند که اگر نفی ماسوی الله مراد باشد
 هیچ تضایقه نیست مخدوم و ماشیه که بر شوق ثانی ایراد کرده اند اینجا نیز وارد میشود و محصل
 تضایقه میگردد و چرا که اگر ماسوی الله موجود است نفی ما نفی نمیکرد و اگر موجود نیست نفی
 آن تحصیل حاصل است در جواب گوئیم که سالک تکرار این کلمه بعنوان لا مقصود الا الله
 میکند و باین تکرار نفی مقاصد و مرادات خود مینماید هر مراد و مقصود سید سکندری این راه
 است سالک تا از مرادات خود نبرد و هیچ مقصود غیر از حق سبحانه در ساحت سینیه او
 نماند و تحقق حقی و علمی او از انشیاک است نشود بخوالی بارگاه عزت راه نیاید مصرع
 در تو یک آرزو و ابلیس شست و رخ فلک اشکال اگر بعنوان لا موجود گوئیم هم محظوره
 مدفع است چه برین تقدیر گوئیم ماسوی الله موجود نیست معدوم است لیکن موجود و نام
 مصرع ما عده باینستیه نام در رنگ دایره موهوم که از گردش نقطه حواله بهم رسیده
 است بنا بر آن در ذهن عوام و متخلف سالک بعنوان موجود مقرر شده است
 سالک بتکرار این کلمه نفی وجود آن مینماید تا از غلط حس بر آید و از جهل مرکب وارد و در
 دیده بصیرت او جز یک موجود نماند و در وصف خاص او که وجود است دیگر را شرکت نبود
 نوشته بودند که اگر مراد نفی آلهه است که معتقد کفار است پس ما که نه آلهه باطله در ذهن است
 و نه در خارج گفتن این نفی و اثبات چه فائده دارد مخدوم فائده آن تبصری است از کفر و
 بیزاری است از شرک و تجدید ایمان است و اثبات توحید در حدیث آمده است

۱ پس قول شما هیچ تضایقه نیست چگونه راست می آید ۲ اذ یكون المعنى لا مقصود الا الله وهذا صحيح من غير

تکلف ۳ یعنی بسبب موجود نماندنش ۴ ما وانی از نادانی خود ۱۲

جَدُّوْا اِيْمَانَكُمْ بِقَوْلِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ بِهَرِ كَفْتِنْ اَنْ چندين حَسَنَاتِ در نامه او مي نويسند و
 كَفَارَتِ چندين سَيِّئَاتِ مِي نايند و در حديث است مَنْ قَالَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ ^{بِسْمِ اللَّهِ} وَمَدَّ هَاهُ ^{مَدَّ} ^{مَدَّ}
 اَرْبَعَةَ اَلْفٍ مِنَ الْكَبَائِرِ وَدَرِیَا لَا كُذِّبَتْهُ اَسْتِ سَالِكَانِ رَاهِ الْكُثْرِ مَعْنَى اَوَّلِ تَكَرُّرِ مَكْتَبَتِ نَوَاشْتِ
 بُوْدَنْد اِگَر فِی الْوَاقِعِ اَلِهَهُ بَاطِلَهُ مَوْجُوْد نِیْسْت پَس نَفِی اَنْ تَحْصِيْلُ حَاصِلِ سِتِّ وَاِگَر مَوْجُوْد سِتِّ پَس
 اَز نَفِی اَوْ نَفِی نِیْشُوْد و مَوْجُوْد نَفْسِ الْاَمْرِ مَعْدُوْم نِیْشُوْد و بَحْثِیْن مَعْدُوْم نَفْسِ الْاَمْرِ بُوْجُوْد
 نَمَی اَیْدِ مَحْدُوْمِ اِیْن شَبَه بِر تَقْدِیْرِ سِتِّ كِه اَز لَا اِلَهَ لَا مَوْجُوْد وَ خَاطِیْمِ نَفِی وَ جُوْدِ اَلِهَهُ كُنْیْمِ لَیْكِنْ
 اِگَر نَفِی اِسْتِحْقَاقِ عِبَادَتِ اَنْ نَمَیْمِ مَعْنَى كَلِمَةِ طَبَقَةِ لَا سَتَحِقُّ لِلْعِبَادَةِ وَلَا مَعْبُوْدٌ بِاَحَقِّ اِلَّا
 اللهُ كُوْنِیْمِ چنانچه عِلْمًا كَفْتِ اَنْدَ اَسْبَحْ شَبَه وَ اَرِیْشُوْد و اَنچه نَوَاشْتِ اَنْدَ كِه مَوْجُوْد نَفْسِ الْاَمْرِ
 مَعْدُوْم نِیْشُوْد و مَعْدُوْم بُوْجُوْد نَمَی اَیْدِ اِیْن هَر دُو مَقْدَمَهُ دَر حِزْبِ مَنَعِ سِتِّ بِر اَصُوْلِ اِسْلَامِ
 دَر سِتِّ نِیْشُوْد و مَذْهَبِ حَكَمَاتِ كَمَا حَقِيقُ فِی مَوْضِعِهِ وَ السَّلَامُ عَلَیْ مَنْ اَتْبَعَ الْهُدَى وَ التَّزَمَّ
 مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَ عَلَیْ اِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ وَ التَّسْلِيْمَاتِ اَوْضَلَهَا وَ اكْمَلَهَا

نَفِی

مکتوب هشتم (۸)

بِخَوَاجَه عِبْتِ اِسْلَامِ خَانِی دَر طَرِیْقِ سَوَالِ اَوَّلِ تَطْبِیْقِ دَر مِیَانِ قَوْلِ مَشَایِخِ لَا یَدْرُکُ اللهُ اِلَّا
 اللهُ كِه نَافِی وَ جُوْدِ سَالِكِ سِتِّ و دَر آیه كَرِیْمَه كِی تَسْبِیْحُكَ كَثِیْرًا وَ تَذَكُّرُكَ كَثِیْرًا كِه مُثَبِّتِ
 وَ جُوْدِ اَكْرَسْتِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سَلَامٌ عَلَیْ عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰ
 نَوَاشْتِ بُوْدَنْد كِه دَر كَلِمَاتِ اَكْبَرِ وَاَقْعِ شَدَه سِتِّ مَا قَالَ اللهُ اِلَّا اللهُ وَ لَا یَدْرُکُ اللهُ
 اِلَّا اللهُ وَ اَمْثَالِ اَنْ اَزِیْنِ نَفِی وَ جُوْدِ اَكْرَسْتِ مِشُوْد و اَزِ آیه وَ اَذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِیتِ

یعنی هر که گوید این کلمه طیبه را و بکشد و دراز کند آنرا یعنی بعد خواندن لا اله الا الله را از بر لبه بساند و در نَفِی اَلِهَیْتِ غیر حق سبحانه اَنگنده
 شود و بر طرف گردانیده شود چهار هزار گناهها را که کلان می دانند از استیجاب العلماء ان یجد الصوت بقول لا اله الا
 الله و الحدیث هَذَا فِی كَثَرِ الْعِبَادَةِ فِی تَذَكُّرِ الْمَوْضُوعَاتِ ۱۲ ۵۳ وَاَنْ غَیْرِ مَجُوزِ سِتِّ ۱۲ ۵۳ قَوْلَهُ دَر حِزْبِ مَنَعِ
 یعنی مَنَعِ سِتِّ و سَلَامِ نِیْسْت و بَیْ دَلِیْلِ سِتِّ دَلِیْلِ بَرَانِ بَایْدِ اَوْرِدِ ۱۲ ع پَر شَانِیْدِنْ بَسِیْكَ اَزِ دِیْهَ ۱۲

وَأَيُّ كَيْ شَيْئِكَ كَثِيرًا وَنَدَّ كُرْكُ كَثِيرًا وَجُودًا كَرْمًا مَعْلُومًا سَتَ طَبِيقٌ حَبَّ بَاشَدَ بَرَانْدَ
 بِنْدَه بِسِيرٍ وَسُلُوكٍ بِرُكُزٍ حَقٍّ نَشُودُ وَدَرْ سَبِجٍ وَقْتُ قَيْدِ امْكَانِي اَزْوَی زَوَالِ نَبِذِ رُودِ بَدِیتِ
 سِیَرِ رُوی زَمَنِ در دُوعِ اَلْمِ * جُدا بِرُكُزِ نَشُدِ وَاللّٰهُ عَظِیْمٌ
 لیکن سالک در هنگام محویت و استتلاک تعین امکانی خود را متحقق بوجود حقایق و تخلیق
 با خلاق او تعالی میابد و در عبادات و اذکار و جز آن وجود خود را در میان نمی بیند و کلا
 یَدَّ كُرْكُ اللّٰهِ اَلَا اللّٰهُ وَاَمْثَالُ اَنْزَارِ زَبَانِ مِ اَرُوْیَسِ اِنْ مَعَالِمِهِ رُشْهُوْ سَالِكِ سَتِ وِسْ
 عَهْ كِ كُوْ رُخْدَا كُمْ شَدْ خُذَانِیْسِتِ * پس آنچه از آیه کریمه معلوم است حقیقت و نفس
 الامریت و آنچه در کلام اکابر واقع شده است محمول بر تشبیه و تجوُّز است و دیگر آنچه در
 کلام اکابر واقع شده است مَا قَالَ اللّٰهُ اَلَا اللّٰهُ مُرَادًا لِّلَّذِیْ خَاطَبَتْهُ وَجُوبًا كِهْ جَامِعِ اَسْمَاءِ
 صِفَاتِ وَشُیُونِ وَاَعْتِبَارِ اَتَتْ چِه فَنَاءِ وِبَقَادِرِیْنِ مَرْتَبِ سَتِ وَاَنْجِهْ دَرِ اَیْتِهَائِیْ
 قُرْآنِیْ وَاقِعِ سَتِ مُرَادًا زَانِ مَرْتَبَیْ وَاتَتْ پَسِ دَرِ مَرْتَبَیْ صِفَاتِ وَاَعْتِبَارَاتِ چُونْ كِهْ نَفْیِ
 وَجُودِ سَالِكِ سَتِ بِاعْتِبَارِ فَنَاءِ وِاسْتِیْلَاكِ مَا قَالَ اللّٰهُ اَلَا اللّٰهُ رَاسِتِ وَدَرِ سَتِ سَتِ
 مَرْتَبَیْ ذَاتِ بِیْ مِلَّا حُظَّ اَعْتِبَارِیْ اَزْ اَعْتِبَارَاتِ فَنَاءِ وِبَقَا مَقْصُودِیْسِتِ پَسِ فَاِکْرَارِ اِنْ
 مَوْطِنِ نَسَبِ اَتَشْبِیْهِتِ بَا مَذْكَوْرِ سَتِ بِرُحْنِ بَا صَوْلِ خُودِ فَنَاءِ وِبَقَا یَافَقَهْ بَاشَدِ پَسِ
 دَرِ اِنْجَا وَاَذْ كُوْیْ بَكْ وَكِی شَيْئِكَ صَادِقِ بُوْدِ *

امرت

مقصود

در اینجا

مکتوب نهم (۹)

بقاضی عنایت الله در نصائح ضروریہ و در تعلیم طریقہ علیہ کہ غائبانہ از آنحضرت طلب نموده
 بُوْدِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْعَلِیِّ الْاَعْلٰی وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِهِ
 مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِمْ اَجْمَعِیْنِ * اما بعد صحیفه گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند بفرمود آن منتهیج و
 مشرف گردید محمد و اگر فتاری مادی و حق جلّ و علا از اشتد امراض قلبیه است فکر از آله آن

دانش

مشرف و منتهیج

از آنچه قبلاً مستصرع در خانه اگر گسست یک حرف بس است مکتوب شریف بعد رسیدن
 و مخاطبه نمودن گم شده توقف در جواب آن همین شد که هرگاه بهم رسد بعد نظر ثانی جواب
 آن نوشته شود تا حال بهم برسد ناچار بکلمه چند تصدیق ده گشت اظهار شوق و اطمینان از درود
 طلب نموده بود و در این شوق را نعمت عظمی دانند و این در در اسراییه سخاوت تصور فرمایند عزیز
 گفته است اگر نخواسته واد نداده خواست حق سبحانه آتش این شوق مشتعل سازد و
 شعله طلب سر بلند گرداند تا از ماسوی الله با کل بیگانه کند و از کاشکش لاطائل تمام وار ماند
 طلب طریقه نموده بودند مخدوم مادر کار در طریقه با بر صحبت است بصحبت و توجیه پیر کارل
 طالب صادق ترقیات میفرماید و به ابرج قرب عروج میکند این معامله به پیام و نوشتن
 راست نیاید بهر حال طریقه را بنویسد بعمل آید از خلوت بهرست فردا گردارم از شکر
 جز نام بهر زمین بهر بهتر که اندر کام زهره بداند که اول شرط این راه توبه است توبه
 بکنند و بگویند خداوند هر گناه و تقصیر که از من بوقوع آمده است بدستگی من یا بیدستی
 من اذن توبه کردم و گشتم و نه بار این استغفار بخوانند استغفر الله العظیم الذی
 لا اله الا هو الحق القیوم و اتوب الیه بعد از آن زبان با کام بچسباند و لبها ایستند
 و متوجه قلب صنوبری که آشیانه حقیقت جامعه قلبیه است و محل آن پہلوئے چیست
 زیر پستان چپ گردند و بزبان دل تکرار لفظ مبارک الله الله بکنند چنانچه در دل حرف
 بگردانند درین ذکر حبس دم نکنند و نه دم را در ذکر دخل دهند و دم بطور خودی آمده باشد و زبان
 را اصلاً حرکت ندهند و مداومت برین ذکر نمایند چه در نشستن و چه در برخاستن و چه در
 خوردن و چه در خفتن یا وضو و بیوضو همه وقت بگویند گفته اند دست بکار دل بیار محل نظر
 مولی دل است دل پاک باید داشت و از التفات با دوزن حق سبحانه بکسو باید کرد و بیت

مطلب

بیت
بنا
کنند

در آن
محل
مکاتبات

یعنی از ضرورتین ضروریات است ۱۲ یعنی اگر حق سبحانه و تعالی اراده داد و مهربانی نمودند اندیشه این خواست و
 شوق و درود نداده و پیدا نموده پس این شوق و درود علامت عنایت حق است جل جلاله ۱۲ و در فی الحدیث من قال هذا الکلمه
 عظمه و ان کان قد فر من الزحف و فی دوايه من قال ثلاث مرات و فی دوايه خمس مرات غفر له و ان کان علیة مثل ذلک العبره ما خرد

کن

ذکر و ذکر تا ترا جان ست + پاکی دل ز ذکر حسان ست
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرِ مَنْ أَتْبَعَ الْهُدَىٰ +

مکتوب دهم (۱۰)

بیرزا

بمهر الطیف بخاری و در غیب بر ماوست ذکر و تحریر بر تحصیل فنائی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَىٰ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْوَدَىٰ وَعَلَىٰ آلِهِ وَصَحْبِهِ الْبَرَكَةِ الْتَقَىٰ أحوال و اوضاع فقرائے این حدود مستوجب حدست امید که آن عزیزم
الوجود نیز سلامت و بجاقت بوده بر جاده شریعت علیه و سنت سنیہ مستقیم و مستقیم
باشند و از قشر لب آید و از لفظ بمعنی گراشد خوش گفت بیت قوس ز وجود خوش فانی
رفته ز حروف در محانی + اوقات را بذر و فکر ممو و دارند و در کتب مصنیات مولای حقیقی
جل شانه بجان کوشند و فرصت رغبت شمرند و توشه آخرت را آماده سازند چندان بی اوست
بذکر قلبی نمایند که ذکر و حضور بلکه دل شود و صفت لازمه او گردد که بنفی نشود چنانچه
سمع صفت پیامه و بصیرت با صبره و انقطاع تام دل را از ماسومی حاصل شود و نیان
ما وین او تعالی نمایند بحدی که اگر شکلف ماسومی بیا و او دهند یادش نیاید این حالت
معبر بفنائی قلبی است و منزل اول است از منازل اصول مصرع این کار دولت است
کنون تا گرد دهند + محو ماکر ماصلاح آثار تقوی شمار شیخ عبد الرحمن از عزیزان است و
از دوستان صمیم هر قدر رعایت و تفقد حال مشارالیه خواهند فرمود بیست فقر خواهد شد

بیرزا

صمیمی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله

مکتوب یازدهم (۱۱)

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله

بمحمد باقر لاموری و ذکر بعضی از مضامین ضروریہ و آنکه بعضی از اقسام اجازت موقوف بر
کمال مجازت نیست + بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَىٰ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْوَدَىٰ وَعَلَىٰ آلِهِ وَصَحْبِهِ الْبَرَكَةِ الْتَقَىٰ أحوال و اوضاع فقرائے این حدود مستوجب حدست امید که آن عزیزم

عَلَى كُلِّ حَالٍ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ الْاَتَمَّانِ الْاَكْمَلَيْنِ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمِ
 النَّبِيِّينَ وَالْاَبْدَانِ كُلِّ وَسَائِرِ الصَّالِحِينَ صَحِيفَهُ كَرَامِي كَهْ زَاهِ حُبَّتِ ارْسَالِ داشته بودند رسید
 خوشوقت گردانید باید که همبزمین منوال احوال را نویسان باشند که سبب توجه غائبانه است
 آنچه از سرگذشت خود و مقدمات طلب و هجوم و ساوس و لا و قلبت آن ثانیاً و از حلاوت
 ذکر و ظهور اشتواق و اذواق نوشته بودند همه بوضوح انجامید خوش گفت بیت
 بصلتش تارسم صد بار از پا افتد شوقم * که نوپر و از م و شاخ بلب آشیان دارم
 چون دین راه در آمده اید روانه در آید و لوازم طلب گاری را کار فرماید و عروقه و نفی شریعت
 غرار از دست ندهید و سنن نبویه را علی صاحبها الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ بندگان
 محکم گیرید و از بدعت و صحبت مبتدع محترز باشید و کمربت را در خدمت مولای حقیقی
 جَلَّ سُلْطَانُهُ اُچست بر بندید و دوام توجه و اقبال را بجناب قدس او تعالی از اجل نعم
 و انید و استیلاک و ضحلال مد فضا کے اطلاق عظیم مقاصد شمرید و هر چه مانع و
 منافی آن دولت باشد صد فرسنگ راه از ان بگریزید و بر محبت و اطاعت شیوخ مستقیم
 باشید که مدار این راه بر آن است گفته اند فنا فی الشیخ مقدمه فنا فی الله است اجابت
 که بشما گفته آمد موافق آن بعمل آید این نوع اجازت بر اے آنست که چند کس یکجا
 نشسته مشغول کنند در طریقه از تهانشستن این روش بهتر است تافیس نگید بگریزید
 منعکس شود و تقوت بر کمال مجاز که نیست این قدر هست که او هر حلقه می شود و در این
 ضمن هم تربیت اوست و هم تربیت سترشدان او حق سبحانه بدرجات کمال و اکمال
 ترقیات و اوداز عجب و پندار بر ما تا و * وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرٍ مِّنْ اُمَّةٍ
 الْهَدَىٰ وَالتَّرَمُّ مَنَابَهَةِ الْمُصْطَفَىٰ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ
 وَالْبَرَكَاتُ الْعُلَا

بیت

بیت
افسنظ
بدریکر
قدرت

له بفهم دل و ضم و او دوم و سکون ثانی نشسته و فتح حالت یعنی دستاویز محکم و عروقه که یعنی رسن شهرت دارد خطاست ۱۲ غیث

مکتوب دوازدهم (۱۲)

بِحَافِظِ مُحَمَّدٍ شَرِیفِ لَاهُورِی در تذکره بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ
وَتَبْلِیغِ الدَّعَوَاتِ میرساند مکتوب اینچند و مستوجبِ حمد است و الْمُسَوَّلُ مِنَ اللَّهِ
سُبْحَانَهُ عَافِیَتُكُمْ وَاسْتِقَامَتُكُمْ عَلَى جَادَةِ الشَّرِیْعَةِ الْعَلِیَّةِ وَالسُّنَّةِ السَّیِّئَةِ الْمُصْطَفَوِیَّةِ
عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالنَّحِیَّةُ فَإِنَّهَا مَلَکُ الْأَمْرِ وَمَدَارُ النَّجَاةِ وَدُونَهُ خَرُطُ
الْفِتَادِ أحوال را نویسان باشند و توشه آخرت را آموده سازند و گریه سحر را مغمتم شمرند و روزی
بودند من استوی یوماً فهو مغبون و دوستان را بدعائے سلامتی خاتمه یاد آرند و السلام
علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی الیه الصلوة
والتسلیمات و البرکات علی

تذکره

دوازده

مکتوب سیزدهم (۱۳)

نیز بحافظ محمد شریف لاهوری در وعظت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ
وَتَبْلِیغِ الدَّعَوَاتِ میرساند مکتوب شریف که در نیو لا ارسال داشته بودند رسیده سبب
مسترت گردید جمعیت باشند و همواره در ترقی بودند من استوی یوماً فهو مغبون چون
نسبت شما باین اکابر قوی است امیدواریم است باجماع آنچه تقدست آنرا بنماز و از بند و شر
آن بجا آرند لکن شکریم لاذیدکم و آنچه نسیم است مترصد حصول آن باشند فإن
المکر مع من أحب گریه سحر را مغمتم شمرند و توشه آخرت را آموده سازند جَلَّتْ الرَّاحِقَةُ
تَتَبَعُهَا الرَّادِفَةُ جَاءَ الْمَوْتُ بِحَذَائِفِهِ جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ مَامُولُ از دوستان
دُعَاءِ سلامتی خاتمه است والسلام

سحر را

له عن ابی بن کعب قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا ذهب ثلث الليل قام فقال یا ایها الناس اذكروا الله اذكروا الله
اذکر الله جاءت الراجفة تتبعها الرادفة جاء الموت بما فیہ الموت اذکر الله جاء الموت بما فیہ الموت اذکر الله جاء الموت بما فیہ الموت اذکر الله جاء الموت بما فیہ الموت

پس عمده درین باب نیز عشق معشوق آمد خوش گفت بهیت اوائے حق محبت عتبات
است ز دوست + و گرنه عاشق مسکین هیچ خورسندست + وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ
عَلَى سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالْتَزَمَ مُتَابِعَةَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِلَهِ الصَّلَوَاتُ وَ
التَّسْلِيمَاتُ وَالْبَرَکَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ الْعُلَا +

مکتوب پانزدهم (۱۵)

نیز باسلام خان در بیان آنکه آدمی را ناگزیرست که تا تل نماید که برائے فواجیه آماده کرده است
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَصْنَعَتْ مَا جَدَّهْ جَمِيعُ خَلْقِهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
عَلَى حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ خَيْرِ خَلْقِهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ الَّذِينَ أَقَامُوا الدِّينَ وَآخِیُوا الشَّيْئَةَ مِنْ خُلَفَائِهِ
أَحْوَالِ وَأَوْضَاعِ فَقَرَأَ مِنْ هَذِهِ وَاسْتَوْجِبَ حَمْدُ الْمَسْئُولِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى سَلَامُكُمْ وَ
اسْتِقَامَتُكُمْ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ
لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مِمَّا قَدْ مَتَّ لِعَدِيدِ پس بر کس ناگزیرست که در محال کار و تقدیر و کار خود تا تل
نماید و نیک بنگرد که برائے روز موعود که مقدار آن پنجاه هزار سال است چه آماده کرده است و از
حسنات او که رام قابل قبول است و کدام لایق رزق و عن حق سبحانه و تعالی آدمی را عیب
و مهمل نیافریده است و بطور او نگذاشته تا هر چه داند بکند و هر طور خواهد زد گمانی نماید مقصد
از خلقت او اوائے وظائف بزرگی است و تحصیل فنا و نیستی که حاصل معرفت است عباد
که در آن وجود عابد در میانست آن عبادت شایان جناب قدس نیست آنجا همه درین ^{خالص}
میخواهند و بشکرت رضی نئے و تمناوات و محالقت نفس طلبند و ما بوالهوسان در پی

له بذاکرا ان آیه کریمه واقعست در صورۃ شتر و بارۃ قدس (۲۰) ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵

مراوات نفیس و درستیها و لذت عاجله سعی داریم بنیات بنیات و مآظلمهم الله و لکن
 كانوا انفسهم یظلمون مامل از دوستان دوائی سلامتی خاتمه است والسلام
 علیکم و علی سائر من اتبع الهدی + +

مکتوب شانزدهم (۱۶)

بمحمد صادق پسر نصیر خان در جواب آنسوله او در دوستان جامع که خود را با بنیاد شیعی گرفته اند
 و در تیره ضلالت مانده اند و معتقدات ایشان نیز بر وفق شریعت عزراست و در تحقیق وحدت
 وجود و فواید کلمه طیبیه لا اله الا الله و ما یُناسب ذلک بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اَللّهُ اَصْعَفَ مَا جَدَّ لَاجْمِیعِ خَلْقِهِ وَ الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ عَلَی اَفْضَلِ الرُّسُلِ وَ خَیْرِ
 خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَی اٰلِهِ وَ اَصْحَابِهِ الَّذِینَ اَقَامُوا الدِّینَ وَ حَافِظُوْا عَلَیْنِهِ مِنْ خَلْفِهِ +
 اما بعد مکتوب مرغوب که از راه محبت فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت و چنانچه
 متضمن عافیت و استقامت دوستان بود و فرحت بر فرحت افزود و حمد الله سبحانه که از
 فقر خالی نیستند و تقریب یاد آوری مینمایند از احوال بعضی از ساکنان آن
 بودند و پاره از معتقدات ایشان را بیان نموده بودند بوضوح انجامید نوشته است
 توحید بسیار است همه اوست میگویند و اسم ذات میگویند که اسم کل است چنانچه اسم زید را چه
 زید است و وجود زید است همه اسم علیهم و وارد پیش کجاست هر عضو را اسم جداست زید
 هیچ جان نیست همچنین در اینجا هم میگویند که حق سبحانه و تعالی باین قسم در جمیع اشیا ظهور
 آمده است و ابد الله نیز باین طور گذشته خواهد گذشت پس اگر هر شئی را الله بگوئیم جائز باشد
 که فناء مطلق نیست مگر بحسب ظاهر وجود موهوم مخدوم و مآذی این عبارات لغوی و حدیث
 و اثبات کثرت است که منافی مذکور محققان صوفیه است و انحصار وجود مطلق است در

له توحید بلکه میبایست که رونده در این هلاک شود و غیاش است یعنی مجموع عوالم و مجموع موجودات و

صوفیان و طریقه

۱۶

طریقه

صوفیان و طریقه

وجود مقیدات یعنی وجود حق جل و علا در وجود ممکنات منحصرست و مطلق راجز در مراتب
تقییدات وجودی نه و بطلان آن اظهر من الشمس است چه لازم می آید که حق سبحانه و تعالی
در وجود و سایر کمالات محتاج بکمکن باشد چنانچه کلی طبعی که منحصرست در افراد و در وجود خود
محتاجست با آنها بلکه درین ضمن نفی واجبست تعالی و این کفر صریحست پس البسته
وجود واجب تعالی در آن وجود ممکنات باید شمرده و اثبات باید کرد و مطلق را در آن مقیدات
باید فهمید و باید دانست که برین تقدیر نسبت اثبیت در وجود واجب و وجود ممکن پیدا
می شود و قضیه مقرر است الا نشان متغایران و چون تغایر آمد اتحاد ذاتی میان
واجب و ممکن نشد این اشکال نیست صفت که بر سلب وحدت وجود واردست زیرا که
اگر مطلق را منحصر در مقیدات میگویند کفر لازمست چنانچه گذشت و اگر منحصر نیست وجود
علیه وارد پس توحید و اتحاد نشد و اگر گویند اثبیت وقتی باشد که عالم موجود بود عالم
نزد اینها جز در وهم نیست میگویند الا عیان ما شئت راحته من الوجود گوئیم برین
تقدیر اتحاد ذاتی نشد و همه اوست نمیتوان گفت چه موهوم با موجود چه اتحادست و کدام
عینیت و اگر همه اوست باین معنی گویند که همه نیستند موجود اوست تعالی پس درست و
راست است لیکن درین هنگام همه اوست گفتن بطریق تجوز خواهد بود نه بر سبیل حقیقت
چنانچه صورت زید را که در آینه منعکس شود بر سبیل تجوز گویند که این صورت عین زیدست
و یا زید را در آینه دیدم باجمله ظهورات و عکوسش را بطریق تشبیه و نظیر عینش میتوان
گفت نه بحقیقت نفس امر مگر آنکه اصطلاح برین معنی نمایند که خارج از بحثست چنانچه
اسد را چار گویند و اصطلاح بر بندند فی الحقیقه اسد اسدست و چار چار با اصطلاح اسد
چار نشود و آنچه بعضی اکابر گفته اند همه اوست نه باین معنیست که مطلق تنزل نموده منحصر
در مقیدات شده و تنزیه تشبیه گشته است و مرتبه تنزیه مانده حاشا که مراد اکابر این باشد
یعنی پس لازمست دو واجب که وجود واجب با تعالی ۱۲ معنی بر تقدیر بر که وجود واجب و مطلق را در آن مقید
اثبات باید کرد و باید فهمید ۱۳ معنی موجودات خارجیه بواسطه آن وجود نه تشبیه اند ۱۴

در

درست
عین صورت نیست

تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا بَلْكَ بَلْعَنِي سَتِ كَهْمَهُ هَوَاتِ اوست چنانچه از کتب
 رسائل شیخ محی الدین عربی که سرآمد مؤرخان است و تابیان او انجمنی واضح و واضح است
 و بر این معنی اشکال وارد نمیشود و آنچه گفته اند که ابدال الله هر باین طریق گذشته و خواهد گذشت
 این سخن قول است بقدم عالم و این کفرست و نیز انکار است از خدا و اشیا که قرآن مجید
 بآن مایل است کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ وَ نَفِخْ فِي الصُّورِ وَ صُفِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ
 وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ وَ نُوْثِقَةُ بُوْدَنَد که بعثت باین طریق میگویند که این وجود از خاک است باز
 خاک شود و از خاک گیاه روید و گیاه را حیوانات بخورند و گوشت آنرا شخصی خورد و از آن لطفه
 شود و از لطفه باز آدم شود و قیامت همین را گویند الخ بدانند که این انکار است از حشر و نشر و
 روز قیامت که کفر و الحاد و زندگه است و انکار است از احادیث وصوص قرآنی که روز
 قیامت آمدنی است و مردمان از گور برانگیخته شوند و اولین و آخرین در جای تعیین جمع گردند
 و حساب و کتاب در میان آید و میزان برپا شود و بطریق نصب کنند و بستان متقی از آن
 بگذرند و بهشت روند و کافران در دوزخ افتند و بعد از آن محکم گرفتار شوند انکار این روز
 کفر صریح است قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَاِذَا نَفَخْتُ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً وَ جُمِلَتِ
 الْاَرْضُ وَ الْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ
 يَوْمَئِذٍ وَاٰهِيَةٌ وَ الْمَلٰٓئِكُ عَلَى اَرْجَائِهَا وَ يُجْلَى عَرْشُ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمِينَةٌ اِلَى اُخْرَى
 الایات نوشته بودند که میگویند نماز برای مردم ظاهرین است و ذکر قلبی و عبادات دیگر
 برای صافی وجود است و اگر نه آدم و جمیع اشیا بعبادت مشغول اند سوائے عبادت ظاهر
 اگر چه خود اطلاع ندارند و شریعت از برای مردم ناقص عقل آنسر و گسترانیده اند که فساد
 برپا نشود و محذور و مایه که نماز و سایر احکام شرعی را چنین میگویند از جهالت و نقصان عقل

یعنی بعضی از سکنان آن دیار ۱۲ ساله واقع است در آخر سورة قصص ۱۲ ساله بر آنکه این کرمه واقع است در سورة زمر
 و پاره فتن اظم (۲۴) ۱۲ ساله یعنی ایشان انکار قیامت و بعثت نمیکند اما بعثت را باین طریق میگویند که این الخ ۱۲
 ساله اعلم ان الکرمیه هذه فاقعة فی سورة الحاقة من الجزء التاسع والعشرين (۲۹) ۱۲

اوست نماز است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنرا ستون دین فرموده است
 هر که آنرا برپا داشت دین را برپا داشت و هر که هدم کرد نماز را دین خود را هدم کرد و نماز را معراج
 مومنین فرموده که الصلوة معراج المؤمنین و راحت خود در نماز و است و قره عین در نماز
 فرموده ارحنی یا لکال و قره عینی فی الصلوة قریکه و حین ادائے نماز است بیرون آن
 نیست چنانچه در حدیث آمده است اقرب ما یكون العبد الى الرب فی الصلوة و نیز در
 حدیث آمده است حجابی که در میان بنده و خداست جل و علا در نماز برداشته میشود و نیز
 واروده است الساجد یسجد علی قدحی الله فلیسجد و لیکرب باجمه هر کما لے است
 منوط با ثبوت این احکام شرعی است و راکع آن ضلالت و گمراهی است فاذ ابعد الحق
 راکع الصلوة قرآن مجید و احادیث نبوی علی مصدرها الصلوة والسلام همه ناطق
 با ثبوت این احکام شرعی اند صراط مستقیم این است و راکع آن همه سبل شیاطین است
 عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ خَطَابًا
 ثُمَّ قَالَ هَذَا سَبِيلُ اللَّهِ ثُمَّ خَطَّ خُطُوطًا عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَقَالَ هَذَا سَبِيلُ اللَّهِ عَلَى
 كُلِّ سَبِيلٍ مِنْهَا شَيْطَانٌ يَدْعُو إِلَيْهِ وَقَرَأَ وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَأَتْبَعُوهُ الْآيَةَ
 رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالنَّسَائِيُّ وَالْإِسْنَاءِيُّ كُلُّهُمْ مُتَّفِقُونَ جَمِيعُ أَنْبِيَائِهِ وَجُمُعٌ عَلَيْهِ عَلَامَاتُ رَاجِحَاتِ كَيْسَانِ
 نَمِيتوان بر داشت شریعت برائے ناقص عقولان گفتن عین کفر و الحاد است اعاذنا الله
 سُبْحَانَهُ وَآيَاتُهُ عَنْ هَذَا الْأَعْتِقَادِ نَوَاشِثَةٌ بَدْعٌ زَائِلٌ عَنْ بَعْضِ كُتُبِ وَرَسَائِلِ إِبْنِ قَدَرِ الْمَهْمُومِ
 شده است که نه اوست و نه غیر اوست درین باب هم حیران است که هر گاه نه اوست نه غیر
 پس چیست جائے حیرانی است بدانند که اگر عالم را مظهر اسماء الهی گفته شود تعالی پس عین
 ذات او نیست و این ظاهر است و غیر هم نیست بمعنی بیابان و متقل چه اسماء و صفات

۱۰ یعنی خیالات باطله که از ادویت و انسانیست بید است ۱۱ یعنی عالم نه عین حق است و نه غیر حق جل و علا ۱۲ یعنی
 عالم برین تقدیر غیر ذات حق هم نیست و مظاهر از غیر مابین و متقل نیست یعنی مابین از حق نیست و نه وجود مستقل دارد ۱۳

سبیل شیاطین

سبیل حق

سبیل حق

چونکہ قائم بذات اندہمباین نیند و بخود استقلال ندارند چنانچہ صورت زید کہ در آئینہ منعکس شود
 میتوان گفت کہ این صورت نہ عین زید است و نہ غیر زید نوشته بودند کہ وارد شدہ است ات
 اللہ خلق آدم علی صورۃ باز یچون و بیچگونہ و بے شبہ و بے نمونہ میگوید جائے چہرانی
 محذو و ما پس بجائے چہرانی نیست آنچہ از دین بقطع و تواتر ثابت شدہ است بان عقدا و راسخ
 باید داشت و این قسم الفاظ را از ظاہر صرف باید نمود یا علم از با حق سبحانہ احوالہ باید کرد و در عقدا
 مجمع علیہ شبہ را راہ نباید داد و حق سبحانہ حضرت آدم را علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام
 کمالات خویش آراستہ کرد و بصفات خود موصوف ساخت و ذرات اتم گردانید پس مشارکت
 و مشابہتے اورا علیہ السلام با حضرت پیدائند ہر چند آن مشابہت در اسم بود و ان مشارکت
 در صورت باشندہ در حقیقت مثلاً علم ممکن را در جنب علم واجب تعالی چہ مقدار است و قدرت
 اورا با قدرت او تعالی کدام است ہا و علی ہذا القیاس سائر الصفات پس باعتبار این
 مشابہت صوری و مناسبت اسمی بسبیل تجوہ و تشبیہ میتوان گفت ات اللہ خلق آدم
 علی صورۃ اینجا لطیفہ است دقیق و لفظ علی صورۃ گویا ایما ہے است بآنکہ این مشارکت
 و مناسبت در صورت و در اسم است نہ در حقیقت چہ این کمالات و اوصاف کہ در ممکن است
 در جنب صفات و کمالات واجب باعتبار اختلاف آثار گویا حقیقت دیگر دارند و ماہیت
 مختلف شمرکتے نیست مگر در نام و صورت مآللذاب و دبت الاذباب نوشتہ بودند کہ قرآن
 را میگوید کہ معجزہ است اگر مراد آنست کہ مقصود از انزال قرآن آنست کہ معجزہ باشندہ
 چیز نامے دیگر کہ قرآن متضمن آنست از امر و نہی و اخبار پس این فی الحقیقت ناگروہ نیست
 با حکام الہی و ستمزد و سخریہ است بایاتہائے قرآنی عجب است کہ باعجاز قرآن قائلند و
 شک نیست کہ اعجاز قرآن ازین راہ است کہ کلام حق است تعالی نہ کلام بشر ہر گاہ نزو

۱۲ پس بجائے چہرانی است ۱۲ رواہ الشیخان بلفظ خلق اللہ آدم علی صورۃ ۱۲ بیان بخوبی مجازی حدیث
 مذکور است ۱۲ یعنی ہمچو مقدار نیست ۱۲ یعنی ہمچو اعتبار نیست ۱۲ چہ نسبت خاک را با عالم پاک ۱۲ یعنی
 اگر مراد ایشان از قول ایشان کہ قرآن معجزہ است آنست کہ مقصود از اسم ۱۲

ایشان حق تعالیٰ را وجودی نیست جز در ممکنات چنانچه خود میگویند که زید کجاست زید
 بیخ جائے نیست پس قرآن را که انزال کرد و رسولان را که فرستاد و قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ
 الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورٌ مُّؤْتَىٰ نُورٌ مِّنْ رَبِّهِ وَوَقَعَ شِدْهُ است اَلَا لَئِنْ لَمْ يَنْزِلْ عَلَيْنَا لَآتَيْنَاكَ
 بِشَيْءٍ مِّثْلِهِ وَلَكِنَّكَ أَنتَ الْكَافِرُ ^{قرآن مجید} اگر احاطه را با احاطه علمی فرو داریم
 چنانچه جمعی از محققان بآن رفته اند و قرآن مجید نیز بآن ناطق است وَاَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ
 بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا بیخ جائے تحیر و محال نیست و اگر و را بے احاطه علمی احاطه ثابت کنیم
 پس گوئیم که احاطه و معیت حق جل و علانہ از قبیل احاطه جسم جسم است که منافی تنزیه و
 تقدیس است این احاطه از جمله تشابهات است در رنگ و وجه ایمان آریم که اولی
 محیط است و بایست و کیفیت آن مشغول نشویم و آنچه درک و کشف میشود او تعالیٰ
 را از ان منزله و مبراد انیم این است طریق تسلیم در تشابهات اگر در حضور میبودند زیاده
 برین گفته میشد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ الْغَنِيُّ عَنِ الْعَالَمِينَ قدر اکتفا نمایند نوشته بودند که لَا
 إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اگر باین معنی بگوئیم که کافران بُتہارا آلهہ میگویند آنرا نفی باید کرد و اللَّهُ
 اثبات باید کرد درست است و اگر بکنی لَا مَعْبُودَ إِلَّا اللَّهُ گفته میشود پس مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ
 برائے چه بگویند و لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هم برائے چه بگویند درین ہم ثانی میشود و ہمین اسم ذات الله
 کافیست درین باب چه حکمت است بدانند که کافران کہ بُتہارا آلهہ میگویند اَللہ بمعنی
 معبود گویند نہ اَللہ بمعنی خالق و واجب الوجود کہ اکثرشان مُشْرک فی العبادۃ اند پس مال
 ہر دو شوق یکے بود تا نفی معبودات باطلہ نمایند اثبات معبود بحق صورت نہ بہت و
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ کلمہ توحید است و توحید موقوف است بر نفی شرک پس اول نفی شرک

۱۵ نظم الایۃ هكذا و ما قد و الله حق قد اذ قالوا ما انزل الله على بشر من شيء قل من انزل الام هذه
 الکریمۃ وقعت فی سورۃ الانعام من الجزء السابع (واذا استمعوا) ۱۲ ۱۳ الکریمۃ هذه فی اخر سورۃ حم السجدة
 من الجزء الخامس العشرین (الیزید) ۱۲ ۱۳ اعلم ان هذه الکریمۃ وقعت فی اخر سورۃ الطلاق من الجزء الثامن
 والعشرین (قد سمع الله) ۱۲ ۱۳ کرات و احادیث بدان ماطن اند ۱۴ ۱۵ از تحقیق و ترویج شما ۱۶

حق تعالیٰ

عالم

بایست

بایست

بایست

ضروری آمد تا حق تعالی را بوجدانیت بشناسد پس اینجا ایراد ثانی برائے نفی است نه برائے اثبات ثانی و ثالث و رابع را الی ما شاء الله تعالی نفی نکند اثبات واحد چگونه نماید محمد رسول الله را که میگویند نه برائے اثبات معبودیت او بلکه تا تصدیق رسالت او صلی الله علیه و سلم نمایند بعد تصدیق توحید که ایمان موقوف باین دو تصدیق است باید دانست که صورت ایمان چنانچه موقوف است بر نفی آلهه آفاقی که اضمنا و سائر معبودات کفره است حقیقت ایمان موقوف است بر نفی آلهه انفسی که عبارت از هوای نفسانی است و گرفتاری است بادیون حق جل و علا آیه کریمه اقرئت من اتخذ الله هوانه شاهد این معنی است بزرگان گفته اند که هر چه مقصود است معبود است پس طالب حق جل و علا از تکرار آن بچاره نیست لهذا اهل شد این کلمه طیبه را برائے سلوک و تسلیک اختیار فرموده اند تا سالک بتکرار این کلمه از هوای نفسانی و وسوسه شیطانی و مقام انسانی بتمام برآید و مقصود و محبوب او غیر از ذات منزه ماند و فنا حاصل شود و بیت میچاکس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا

پس کلام را برائے اثبات اله نگویید تا بنویسید که این ثانی میشود بلکه برائے نفی ثانی میگویند که بآن گرفتاریست و باین گرفتاری در بارگاه کبریا خوار و بے اعتبار است آری اسم ذات جذب و محبت می آرد و قسمی از فنا میبخشد لیکن کلمه نفی و اثبات بر آن سلوک و رفیع علایق ناگزیر است تا فنا حقیقی حاصل شود و حجب بتمام مرتفع گردد

تا بجا رود لا زوی راه * نرسی در راهی الا الله درین راه غیب الغیب هر خس و خاشاک این راه بند را برائی آنا الله میسر آید و گرفتاری خود دلالت مینماید پیر کامل مکتل بلکه سابقه کرم میباید تا سالک بچاره را ازین گرداها

سأفاده که زائد است بر اصل جواب که دانستن آن ضرور و لابد است ۱۲ بلکه این کریمه واقع است در سوره جاثیه و بارک الیه نرد (۲۵) و در سوره فرقان ادعیت من اتخذ الله و اقنع است ۱۳ یعنی کلمه لا اله الا الله ۱۴ جواب است از قول او اسم ذات الله کافی است ۱۵

برآورد و مطلب اعلیٰ ذلالت نماید طالب ذات احدیت را باید که از همه مشاهدات و تجلیات
بگذرد و در تحت لا آرد که این همه البته بظلال است و تسلی است بشبه و مثال بلکه بسیار و
هم لحاظ عارف نبود و قبله توجه را پراکنده نسازد حضرت خواجه شبنم قدس سره فرموده اند
هر چه دیده شد و شنید شد و دانسته شد آن همه غیرست بحقیقت کلمه لافنی آن باید کرد
و شیخ ابوالحاق گازونی بنمیز خدا را صلے الله تعالی علیه و علی آله و سلم بخواب دید و
پرسید یا رسول الله ما التوحید فرمود کل ما یجس بیاک أو یخطر فی خیالک فالله
تعالی ما و ذاء ذلک مخدوم این قسم مردم که این نوع معتقدات دارند و خود را بسند شیخی
گرفته اند خصوص دین انداز صحبت شان دور باید بود و از دین بگمانند و از ربوبه اسلام
بیرون در کجه ضلالت مستغرقند و دیگر از راه هم از راه میسرند ضلالت فاضلوا از اینها دور باشند
و صحبت شان را ستم قاتل دانند که بخت ابدی میسرانند فرزند من صحبتیم و رؤیتیم اکثر
ما یفر من الاسد عجب است از برادران شما که باین قسم مردم گرویده اند و دین و ایمان
خود را از دست میدهند عجب تر آنکه شما نوشته اید که تربیت میابند کسی که در دین و ایمان
سخن باشد تربیت او چه خواهد بود ۵ او خویشی گم است که راهی می کند + همنوزیم
پیش گرفته است در مانع توبه مفتوح است ما کم یغیر غیر ایمان را برابر با وند من خبر کردن شرط

مکتوبات معصومیه

بمزا ابوالمعالی در بعضی فصلی ضروریه و در بیان آنکه مدار ترقی و وصول غالباً بر صحبت

۱۵ حضرت سیدی شیرازی گفته بدست لے برتر از خیال قیاس گمان دوم + و نیز چه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم + دفتر تمام
گشت و بیان رسیدیم + ما یجنان در اولی وصف خوانده ایم + ۱۵ قول تجسس از باب ضربی می آنچه بگذرد و در دل تو با خطور کند خیال
تو پس ضایع تعالی بالله است ۱۲ ۱۵ لیسون یفتین جمع لیس با کسر دزد و سارق ۱۳ ۱۵ قول یحی بالضم و تن یدریم بیان دریا و دریا
موضع دریای من و بیان دریا گازی غرق اند ۱۴ ۱۵ اشاده الی الحدیث و راه الدردی و این حاجه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان
الله یقبل توبه العبد ما لم یغتر یعنی بدستیک خدا تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که غرغره نکند یعنی ز سر روح در حلقوم و غرغره
آید و شکر کردن آواز در گلو و جان در حلق ۱۳

بآن است و چون طریقه بزرگان با اتباع سنت و اجتناب از بدعت است تا حصول صحبت
 بر متابعت سنت مستقیم باشد و احیاء سنن متروکه نماید و حدیث آمده است ^{له} من یحیی
 سنتی بعد ما اُمیتت قلّه اجر مائت شهید و احیاء سنت متروکه عبارت از آنست
 که در عمل آرو و اعلائے آن آنست که دیگر از انبیا و ائمه نماید تا بعمل آرند ترقی و حصول مراتب
 قرب همه وابسته با اتباع سنت است آیه کریمه ^{له} قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ
 یُحْبِبْكُمُ اللَّهُ شاید این معنی است و از بدعت دور شوند و محترز باشند و با مبتدع صحبت نینمایند
 و در مجلس خود جائے ندهند و در حدیث آمده است اَهْلُ الْبَيْتِ عِیْةٌ كَلَابُ اَهْلِ النَّارِ و اَوْقَاتُ
 رَابُوظَاتِ طَاعَاتٍ وَاَوْكَارُ وَاَوْعِیْةٌ که از رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 باقوست و در کتب احادیث مذکور است معور و اند و تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله هر قدر که
 تواند نمود و بکثرت از یک هزار تا پنجاه هزار با اتفاق صوفیه علیه در تنویر باطن این کلمه سودمند ترست
 مانند ذکر قلبی و اشغال و مراقبات باطنی که در طریقه ماحول و متعارف است بحضور
 دارد و حقائق آگاه مولانا عبد الخالق که متوطن آنجا است و مدتی در صحبت گذرانید و صاحب
 حال و کمال است چند گاه است که جهت ملاقات فقیر اینجا آمده است اگر بخاطر برسد
 اشاره فرماید که او را رخصت آنجا کند که وطن مالوف اوست و از جانب فقیر بطریق رفعت
 با آنجا شغل و مراقبه باطن بگوید و توجهات نماید شاید راه ترقی بکشد چون ملاقات
 فقیر بالفعل به اشکال نیست این طریق بخاطر سببه است بیشتر مختارند و السّلام
 عَلَیْكُمْ وَ عَلَی سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی وَ التَّوَكَّلَ مُتَابِعَةً مُصْطَفٰی عَلَیْهِ وَ عَلَی اٰلِ
 الصَّلٰوٰتِ وَ التَّسْلِیْمٰتِ

مکتوب مشرقی (۱۸)

له فی المشکوة من احوی سنه من سننی قد اُمیتت بعدی فان لمن الا حرم مثل احو من عمل به او اه الترمذی
 و فی المشکوة ایضاً من تمسک بسننی عند فساد امتی فلما حرم مائت شهید رواه البیهقی ۱۲ له با کمالین کریمه واقع است در
 سوره آل عمران و پاره تک ازل (۲) ۱۲ له مانند حصن حصین بخیزی و از کار مینوی رحمتها الله تعالی ۱۴ له یحیی و صحبت میان ۱۵

بصوفی پائنده محمد کابلی در نصائح او بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بیت هر چه جز عشق
خداست احسن است * گر شکر خوردن بود جان کنن است * سعادت آتند اگر فتاری دادند
حق جل و علا از آتش امراض قلبیه است فکر از اله آن از اہم مہام است مصرع در خانہ اگر
کس است بکجرف بس است * آتش تعالی ہموارہ با خود دارد و یک لحظہ بغیر خود نگذارد و وفایت
و یتقات نصیب وقت گرداند والسلام

مکتوب نوزدهم (۱۹)

بکلام پائنده محمد کابلی در جواب اسئو کہ نموده بود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نَحْمَدُہٗ وَ
نُصَلِّیْ عَلٰی حَبِیْبِہٖ وَآلِہٖ وَسَلِّمُ اللّٰہُ تعالیٰ آن برادر دینی را از رقیبت احوال گزیندہ بخول
احوال برساند و از غیب بعین و از اجمال تفصیل آرد و از ملوین بکلین^{۱۲} و از حروف بمعانی
مشرّف سازد کتابت کہ بہ فرزند می محمد عبد اللہ نوشتہ بودند رسید اسئو کہ چند دان مندج
بود جواب آنرا ازین فقیر در خواست نموده بودند نوشتہ میشود استماع فرماید سوال اقل آنکہ
در قرآن مجید و در حدیث قدسی تصریح است بآنکہ حضرت آدم ابو البشر علی نبینا و علیہ
الصلوٰۃ والسلام مخلوق بید اللہ است تعالیٰ اگر انید قدرت مراد داریم تخصیص آدم را
وہ چه باشد چہ مخلوقات دیگر ہم بقدرت مخلوق شدہ اند و اگر ازید قدرت مراد نداریم مذہب
مجتہد قوت پیدا میکند جواب رواست کہ مراد ازید قدرت داریم چنانچہ مذہب ما ولین متشابہات
است و تخصیص آدم علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام برای تشریف و تکریم اوست
نہ برای حصر چنانچہ در آیہ کریمہ اِنَّ عِبَادَیْ لَیْسَ لَکَ عَلَیْہُمْ سُلْطٰنٌ وَاَمَّا اَنْ تَقْرٰنَ
مَجْلِیٰ بسیار واقع شدہ است و تخصیص در فکر و الت تخصیص در نفس الامر نمیکند و اگر ازید قدرت

۱۲ یعنی از آتش مذہب است ۱۳ یعنی بزرگوارانہ حالات و از حالہ بحال دیگر رسانندہ و ترقی دہندہ یعنی حق سبحانہ و تعالیٰ ۱۴ یعنی جامعہ
بحسبیت حق تعالیٰ قال اللہ ص ۱۳۵ اعلم ان اصناف العباد الی الماء المتکلم لہنا للتشیف والتکون کافی ناظر اللہ و روح اللہ و بیت اللہ
وامثالہا و اکثر عتہ ہذہ واقعہ فی سورۃ بنی اسرائیل من الجزء الخامس عشر (۱۵) ۱۲

در این مکتوب
تخصیص آدم
و از احوال
تفصیل یافتہ

مُراد نداریم صفت یکدلی که حق تعالی اثبات خواهیم کرد در رنگ تشابهات و دیگر مذہب
 مجسمه را تقویت بر تقدیر است که اثبات بدیهی نموده آید تعالی الله عَنْ ذَلِكَ عَلُوْا کِبَرًا
 سُؤَالِ دُوْمْ آنکه از خیر التابیین اُوْلَیْسِ قرنی منقول است مَنْ عَرَفَ اللهَ لَا یَخْفَى عَلَیْهِ شَیْءٌ
 معنی این عبارت چیست بدانند که در صحت این نقل تردّد است چه اگر شے را بر عموم بگذاریم
 لازم می آید که از عارف هیچ چیز خواه معارف و جوی باشد خواه حوادث کوئی مخفی نماند و آن
 خلاف واقع است هر گاه بیدانیا علیه و علی الله افضل الصلوات و اَجْمَلُ التَّحِیَّاتِ حکم شد
 که قُلْ لَوْ کُنْتُ اَعْلَمُ الْغِیْبِ لَا سْتَکُنْتُ مِنْ الْخَیْرِ وَمَا مَسَّنِیَ السُّوْدُ بِدِیْلَانٍ چه رسد و اگر
 شے را بمعارف باطنی تخصیص کنیم نیز مشکل میشود هر گاه مقرر قوم باشد که رواست که ولی از
 ولایت و قرب خود آگاه نباشد فیما مَنْ عِلْمٌ دَمِنَا مِنْ جَمِیْعِ مَعَارِفٍ چه رسد اصحاب کرام
 عَلَیْهِمُ الرِّضْوَانُ که در اعلی طبقه ولایت اند هیچ قصص شهود مشابهه از اکثر آنها منقول
 نیست در خلافت حضرت عثمان چون ائمه بخدمت ایشان رسید و در راه ظاهر انظار
 بحسب از بسا واقع شده بود حضرت عثمان فرمود ایدْخُلْ عَلَیَّ اَحَدُكُمْ وَ عَلَیَّ عَیْنُهُ اَنْزَلَ الزَّیْنُ
 حضرت انس از روی تعجب گفت اَوْحَى بَعْدَ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
 کشف و خوارق چون در آن وقت قلت دشت و من حضرت انس بدان طرف رفت و
 بر تقدیر صحت نقل عبارت را از ظاهر مصروف باید ساخت بالفعل آنچه بخاطر راه میاید است
 که مراد آنست که لَا یَخْفَى عَلَیْهِ شَیْءٌ مِمَّا یَحْتَاجُ اِلَیْهِ فِی الْمَعْرِفَةِ یعنی هر که خدا را شناخت
 از مقبولان گشت و قبول اصل نمیکند از بدیهی هر چه او را در راه معرفت در کارست بآن انعام
 فرمایند بواسطه بطریق الهام و کشف یا بواسطه پیرو عرش و الله اعلم بحقیقه الحال
 جواب سُؤَالِ سِیُومْ مُرَادِ از ادب که اکابر طریق فرموده اند الطریقه کُلُّهَا اَدَبٌ ادب شریعت
 و ادب طریقت که کنایات از رعایت و متابعت شیخ خوشت همه در ادب شریعت

از عموم

تا ائمه

تا ائمه

تا ائمه

تا ائمه

تا ائمه

تا ائمه

تا ائمه

تا ائمه

تا ائمه

تا ائمه

تا ائمه

تا ائمه

تا ائمه

تا ائمه

تا ائمه

الحمد لله هذه وقعت في سورة الاعراف من الجزء التاسع ونظم الآية هكذا قل لا املك لنفسي نقصا ولا من الا ماشاء
 الله ولو كنت اعلم الغيب الا ١٢ هذه من اناويل بعض اكابر الطريقة العالمة ١٣

مُسَدِّحُ سِتِّ وَبَيَانُ شَأْنِي دَارُو

مکتوب بیستم (۲۰)

بشیخ محمد سعید فاروقی در شرح بعضی از اذواق و صحیفه شریفه رسید و مسرتش بخش کرد
 حَمْدُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ که بدوق و شوقند و از یاد فقر افراغ نه فحیت این طائفه باین طائفه است
 و در حریم خاص شان محرم و هم از المؤمنه من احبت حدیث نبوی است علیه و علی الله
 الصَّلوة و السَّلَام و حصول حقیقت محبت کوشند و از و یاد کیفیت آن خواهند تا معیت ائمه
 حاصل نمایند و از خود گذشته همواره با محبوب بوند صفت محبت بود که صدیق اکبر که در شان او
 آمده و لکن شعی و قدر فی قلبه از همه پیش قدم ساخت و بدولت محبت خاصه بردوند ائمه
 ثانی اشکین شنوید و مویبر ما ظنک یا شاکین الله قال لهما مکرم و ممتاز گردانید خوش گفت
 بدیت بکنج غار گزینیم خلوت از همه خلق + گر آن لطیف جهان یار غار ما باشد
 بعضی اذواق و روایات که در کتابت میان خواجه نوشته بودند مطالعه آن خوشوقت خست
 اللَّهُمَّ زِدْ آوَاذِکَ از جانب دست راست شنوده و روشنائی که از انجانب دیده اید و آورده است
 از حق جل و علا بر روح که مقام آن جانب راست است فرو آورده است و آزاد و تصرف
 خود آورده است ملک است که از عالم غیب بر ملکیت روح که محل هوش و شعور است استیلا
 نموده آزار بر وزیر ساخته است لاجرم سستی و بیخودی آورده این الملوك اذا دخلوا
 قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْنَاقَهُمْ آيَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ الْحَالُ مُعَامَلَةٌ شَمَّا

له هذا قطع من حدیث رواه الشيخان ۱۲ اشارت است بآیه سوره توبه یعنی اذا خرجوا من کفر و اثم فی الشیء انما
 فی الغار ۱۲ قوله توبه یخرجون و کسر و او یاسی مجهول خبر خوش و بیخوشی توبه و یاسی مجهول گفته ۱۲ از غایت ۱۲ عن
 ابن بن مالک عن ابی بکر الصدیق قال فطرت الی اقدام المشرکین علی رؤسنا و نحن فی الغار فقلت یا رسول الله
 لو ان احدهم نظر الی قدمهم ابصرنا فقال یا ابی بکر ما ظنک الی مشفق علیه ۱۲ مشکوة باب البعزات
 ۱۲ ین کریمه واقع است در سوره نمل و یاره و قال الذین ۱۲

از لطیفه قلب گذشته بطیفه روح قرار یافته است و ارتقا نموده امیدوار فوق باشد و هست
را بلند دارند و لیکن ماقبل بیت بوصالش تارسم صد بار از پاف کنند شوقم *
که نوپروازم و شاخه بلند آشیان دارم * مامول از دوستان دعائے سلامتی
خاتم است والسلام علیکم وعلیٰ سائرین اتبعه الهدی *

مکتوب لبت و یکم (۲۱)

بصوفی نوربیک در نصیحت او بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباد
الذین اصطفی خدمت صوفی نوربیک ازین دور افتاده سلام عافیت انجام خوانند احوال
بهمه حال مستوجب حمد ذی الجلال است امید که آن عزیز نیز بجمعیّت ظاهر و باطن باشد و
بر جاده شریعت علیّه مستقیم بود و از قشر بلب آید و از لفظ بعنی گراید نسبت باطن را
نیک محافظت نمایند و در از و یاد کیفیت آن کوشند با خلق کمتر اختلاط کنند و زاویه
ناظرادی از دست ندهند با بچه نوشته آخرت را آماده سازند جائز است الرجاء فتتبعها
الزائد فترجاء الموت یحذّر فیه مامول از دوستان دعائے سلامتی خاتم است والسلام
النفیۃ الاولى ۱۲

اولاً و آخراً

مکتوب لبت دوم (۲۲)

بحافظ ابواسحاق در مدحی طریق صوفیه علیّه بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد
و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب مرغوب که درین و لام رسوله اشته بودند نور
آن مهیج و مسرور گردید اند تعالی بجمعیّت و عافیت دارد و بر جاده شریع محمدی علیّه
و علیٰ اله الصلوة والسلام و سنت احمدی مستقیم گرداند و از تعلقات دنیا
و گرفتاری ماسوائی محرز ساخته در ساعات معرفت و سراییده قرب خویش انس و الفت

له در آینه در پی او آید در پی آینه در آمد مرگ تمام خود ۱۳ مکتوب خدایه یعنی سر و دکنار که چیز سر جمع حذف و باضم حذف و با کسر
حذف یعنی شریف و جمع نیز آمده عرب گوید اعطاه الله بنیاداً و اودا دنیا بنام ۱۴ منتخب

و بدین معنی در عالم اسباب وابسته بسلوک طریقه تصوفیه علییه است این بزرگواران در محبت حق
جَل و عِلّا از خود و از غیر خود گسسته اند و در عشق او از آفاق و انفس گذشته ماسوار در راه او
در باخته و با وساخته اند اگر حاصل دارند و دارند و اگر واصلند با و واصلند باطنشان را نیچ
انقطاع از مادیات و اوتعالی روحی داده است که اگر سالها یا دها بسوئے نمایند و نشان نیاید
و از آثاریت نفس نبوغ گذشته اند که خود کلمه انا را بر خود شرک میدانند چنانکه صدقوا
مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ . وَ رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ خُذُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُ
قوم بگردان یاز نظارگیان این قوم گردان که قوم دیگر را طاقت ندارم سیر کس که بهیچ این
راه دارد و تخم این اندیشه در دل می کارد باید که همه چیز را گذاشته صحبت این اکابر اختیار نماید و
جان نثار و لازم طلبکاری کند و از هر جا بوی ازیں دولت بشام جان برسد بپای آن شود
خوش گفت میت بعد ازین مصلحت کار دران می بینم که روم بر رویخانه و خوش بشینم
امول از دوستان دعای سلامتی خاتمه است و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی

مکتوب بیست و سوم (۲۳)

بمیرزا غنیمت در شرح اذواق و تعبیر وقایع که نوشته بودند بسم الله الرحمن الرحیم
بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِغِ الدَّعَوَاتِ میرزا غنیمت در شرح اذواق و تعبیر وقایع که نوشته بودند بسم الله الرحمن الرحیم
چون متضمن احوال علییه و وقایع سنییه بود و فرحت بر فرحت افزود و از قنای لطائف حشمه
و نفی یافت از خود و اثبات یافت خود بخود که نوشته بودند و این بیت را حسب حال یافته
بیت نمیدیده صحبتان بخلوت خویش + فغان که یافته دلدار ذوق صحبت خویش
بوضوح انجام میدحالیست صحیح حق سبحانه و تعالی بهمین منوال راه ترقیات را مفتوح

له اشارت است بکریه که واقع است در سوره احزاب از پاره آمل (او حی ۱۱) و نظم الایته هکذا من المؤمنین و جلال صدقوا له
که اشاده الی کرمه و وقعت فی سورة التور من الجزء الثامن عشر و نظم الایته هکذا فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر
فیها اسم ربهم له فیها بالغد و الا صلاه و جلال ال ۱۲ علیه یعنی قلب و روح و سر و رخی و اخفی ۱۳

وارواللهم زد نوشته بودند که در خواب می بینم که کلاه و بالائے آن قوطه علقه دار چنانچه
 عربان و قوطه گذاشته می پوشند تو بر سر من نهاده و میگوئی که آنچه در ما بود همه را بشما
 دادیم و امانت شما بشما رسانیدیم از خود ما این خواب بشارت است بزرگ مبارک باشد لیکن این
 عبارت را بران محمول باید داشت که آنچه در ما بود بشما دادیم موافق ظرف و استعداد شما
 یا آنچه در ما بود از امانت شما بشما دادیم چنانچه فقره دوم قرینه است بر آن نوشته
 بودند که بعد از نماز تهجد مشغول بودم دیدم که میان دل و سر دایره کلان پیدا شد و
 در میان آن دایره دل خود را مثل حبله کمان یافتم چنانچه یک چله بر دو کمان زده کرده
 باشند بدین صورت بجانب یک کمان که نظر میرفت وحدت صاف میدید و بجانب کمان
 دیگر که نظر میرفت کثرت در نظر می درآمد این کثرت بهم رفته رفته وحدت صاف شد
 و در هر دو کمان وحدت صاف دید میشد و ما قلب را بر رخ گفته اند مانا که این صورت
 بر رخ قلب است که بنظر درآمده است و آنچه در یک کمان وحدت صاف بنظر در آمد و در
 کمان دیگر کثرت از قاب قوسین است و آنکه کثرت بهم رفته رفته وحدت صاف شد
 و در هر دو کمان وحدت دیدیم مقدمه او اذنی است و آنکه گفتیم که مقدمه او اذنی
 است زیرا که حقیقت او اذنی وقت تحقق شود که قوس کثرت باطل از نظر ساقط گردد
 و منظور نظر جز قوس وحدت نبود و آنچه بعد از این نوشتند که این یافت بنفس یا روح
 مخصوص نبود بلکه این معامله خود بخود بود شعر بر سقوط قوس کثرت است از نظر الغیب
 عند الله سبحانه که نوشته بودند که درین میان یک نسبت مخصوص وارو شد که هرگز دل
 را بان آشنائی نبود چنانچه غریبه بشهری که هرگز ندیده باشد در آید بآن اللّٰهُ اِذَا
 دَخَلُوا قَرْيَةً اَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا اَعْنَاقَهُمْ لَهَا كَذِبًا خُشَّيْتُكُمْ بِمِثْلِ

۱- بزرگ قوطه بالضم که مرید و جامه نادر و خسته و رنگ جامی و یعنی دستار و مال نیز آمده و علقه بکسر اول جسم ظاهری که بسته
 و آویزان باشد بچیزه مثل دال تازیانه ۲- غیث یعنی مراد بقول آنچه در ما بود خصوص است نه عموم ۳- این
 کریمه واقع است در سوره نمل از پاره و قال الذین (۱۹) ۱۲

بوصلش تارسم صد بار زیبا افکنده شوم * که نو پر وازم و شاخه بلندے آشیان دارم
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهَدَىٰ

مکتوبات چہارم

بکلامشاق بہرہ کی در حل شبہ کہ از آیہ کریمہ و اتبع ملة ابراهيم حنیفایم آید
و تحقیق حدیث لا تفضلونی علی یونس ابن مثنی و در شرح الایمان لا یزید ولا
یقل و رفع توئم مساوات ایمان عوام بالیمان انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام و
وقع توئم افضلیت شہد کہ بعضے مزایا مخصوص اند بر انبیاء علیہم الصلوٰۃ و
السلام بسم اللہ الرحمن الرحیم بعد التمجید و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات میرسان
کتابے کہ از راہ محبت فرستادہ بودند رسید مسرت بخش گردید اسولہ چند نمودہ بودند
مخد و اخل این اسولہ را علما و مشائخ نمودہ اند مع ذلک سوال را از جواب چارہ
نیت چیزے درین باب مینویسد سوال اول آنکہ حق تعالی در شان حضرت ابراہیم
علیہ السلام و علیہ الصلوٰۃ والسلام میفرماید اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا و نیز فرمودہ و
اتبع ملة ابراهيم حنیفایم بقصداے این ہر دو کریمہ حضرت ابراہیم علیہ السلام
سقتدی و متبوع ہوند و پیغمبر ما علیہ و علی الہ الصلوٰۃ والسلام تابع باشند و حال آنکہ
پیغمبر ما علیہ و علی الہ الصلوٰۃ والسلام بالقطع افضل اند و ہمین اشکال مد مادہ ہمز
آوم علیہ السلام مے آید حق تعالی میفرماید اِنِّیْ جَاعِلُکَ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَۃً فَلِیْزَمَ فِی
ہذیہ الایۃ ما لزم فی الایۃ السابقتہ جواب در کریمہ اِنِّیْ جَاعِلُکَ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَۃً
بیچ اشکال نیت چہ این حکم خلافت مرنوع انسان راست خصوصیت بحضرت آدم
علیہ السلام ندارد چنانچہ جواب ملائکہ بران دلیل است کہ اتجعل فیہا من یتفید فیہا

طہ و حینا انک ان اتبع ملة ابراهيم حنیفا واقع است در آخر سورہ محل دیارہ (۱۲) ۱۲ عہ از ہمز
مکتوبات کما ہو محقق فی محکم ۱۲

وَيُسْفِكُ الدِّمَاءَ بِمِثْقَلِ ذَرَّةٍ فِي النَّاسِ سِتْرَةٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 و بر تقدیر تسلیم این خلافت خاص بوقت حضرت آدم علیه السلام بوده نه خلافت نبوت
 تا اشکال متصور شود چنانچه در شان حضرت داود علیه السلام فرموده ^{له} يَا دَاوُدُ إِنَّا
 جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ وَدَرَّشَانِ حضرت مهدی علیه الرضوان و ابر و مشد
 فَإِنَّ فِيهِمْ خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمُهَدِّيَّ وَازِينَ قَبِيلِ سِتْ قُطْبِ ارشاد و غوث و قطب مدار
 که در هر وقت میباشد که قطبیت و سایر مناصب مخصوص با زمانه ایشانست و همچنین
 قَدْ جِي عَلَى رَقَبَةٍ كُلِّ وَلِيٍّ اللَّهُ که حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره فرموده است
 مخصوص با اولیای آن وقت است علی ما حقیق آری که میماری جاعلک للناس
 إماماً حکم عام و مؤبد است قَالَ الْقَائِدُ فِي تَقْسِيرِهِ وَ إِمَامَتُهُ حَامَةً مُؤَبَّدَةٌ إِذْ لَمْ
 يُبْعَثْ نَبِيٌّ بَعْدَهُ لَا كَانَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ مَا مُورَا بِاتِّبَاعِهِ چنانچه کریمه اتبعوا ملة ابراهيم
 خليفه و الالات بران دار و لیکن این آیات قبح در فضیلت آنسرور علیه و علی الصلاة
 و السلام مدار و تفسیر آن گفته اند یعنی پیروی می کن در توحید یا در روش دعوت بحق و کل
 و علیاً چنانچه او بر حق و مدارا بدلائل یکدیگر و مجاوله بقدر فهم هر کس دعوت مینماید تو
 نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده که ایتباع سلوک بسبیل مسلوب متبوع است پس اتباع
 آنسرور مهتر ابراهیم را علیهما الصلاة و السلام بسبب آن بود که بعد از وبعوث شد
 نه بهجت آنکه دون او بوده و حکم انا اگر ما لا ولین و الاخرین علی الله مقرر است که
 آنحضرت علیه الصلاة و السلام از همه انبیا اکرم و افضل است و ضییب او در فضیلت
 از مجموع انبیا و اصفیا اجزل و اشمل و ازین قبیل است آنچه وارد شده است فیهم ائمه
 اقتدیه که ازین امر در فضیلت او علیه الصلاة و السلام هیچ قبح لازم نیست بآنکه

در تفسیر این آیه
 و الاخرین علی الله

در تفسیر این آیه

در تفسیر این آیه

این آیه واقع است در سوره ص از پاره و مال (۲۳) ۱۲ طه قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا رأيتم الرجل
 السود قد جاءت من قبل خراسان فأتوها فان فيها خليفة الله المهدى دواه احمد واليهي ۱۲ مشکوة باب اشراط
 الساعة ۱۵ ای في الجنة لا في جميع الاحكام كالا يخفى ۱۲ طه یعنی سخی اتباع رفتن است براسیاء متبوع بران راه رفته باشد ۱۲

گوئیم که گاه است که فاضل را امر بتابعیت مفضول کنند و ازین امر بتابعیت هیچ قصور
 در فضیلت او لازم نیاید قال الله تعالى لنبيهم عليهم وعلى الصلوة والسلام وشاورهم
 في الامر امر مشورت باصحاب کرام خالی از تضمن امر بتابعیت شان نیست و الا مشورت
 را چه فائده باشد و تحقیق این مقام و حقیقت این مواکله را حضرت ایشان ماقده سنا
 الله سبحانه و تبارک از راه کشف و عرفان در کاتب خود نوشته اند از اینجا ملاحظه نمایند
 سؤال دوم آنکه جناب مقدس حضرت رسالت پناه محمد رسول الله صلی الله علیه و علی اله
 الصلوة والسلام باقطع افضل انبياء پس حدیث لا تفضلونی علی یونس بن متى
 چه معنی است و حدیث من قال انا خير من یونس بن متى فقد کذب چگونه بود و جواب
 میتواند که معنی چنین باشد لا تفضلوا بحیث یلزم نقص المفضول او یؤدی الى الخصومة
 والنزاع و نیز میتواند که تفضیل در میان جمیع انواع فضائل هر چند پیغمبر را علیه الصلوة
 والسلام افضل کلی است چنانچه امام افضل است از مؤذن مطلقا هر چند افضل اوان در
 نیست و نیز میتواند که معنی آن باشد لا تفضلوا من تلقاء انفسکم و اهوایکم
 و نیز میتواند که این قول از روی تواضع و هضم نفس فرموده باشد و نیز میتواند که معنی
 لا تفضلونی فی نفس النبوة باشد كما قال الله تعالى لا تغرق بین احد من رسله
 و نیز میتواند که این قول پیش از علم با فضیلت خود باشد باید دانست که تخصیص حضرت
 یونس علیه السلام باین حکم با آنکه همه انبیاء را درین امر شرکت است بواسطه آنست که
 چون از روی علیه السلام زکوة بوقوع آمده بود از نبوت محل توهم منقوصت شده
 بواسطه رفع این و شتم تخصیص او باین حکم فرموده که ازین رهگذر هیچ مقصود در رتبه او
 و رتبه نبوت او پیدا نشده بحکم التائب من الذنب مکن لا ذنب له و حکم اولی که یبدل
 الله سیئاتهم حسنات و میتواند که بهمین اعتبار فرموده باشد من قال انا خير من
 یونس بن متى

له هذا الحديث عن عبد الله بن مسعود عن مرفوعا وموقوفا واه ابن ماجه ۱۲ مشکوة اخرايا التوبة سلمه الا من
 تاب وامن وعمل صالحا فاولئك يبدل الله لهم ۱۲ سورة الفرقان وجزء وقال للذين ۱۲

یونس ابن متى فقد کذب یعنی هر که نظر برکت او علیه السلام نموده خود را بر وی فضل دهد
و خود را از زکات و معاصی بری تصور نماید پس تحقیق او دروغ گو است قال الله تعالی
فی شانیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین و قال تعالی ایضاً فاجتنبوا
رباً فجعله من الصالحین سوال سوم آنکه مقرر و مبین است که فضل کلی مرانیا است
علیهم الصلوٰۃ والسلام بر جمیع افراد امت و در حدیث صحیح آمده است که بعضی کمالات
در بعضی افراد امت است که مزیت بر انبیا دارد کالشهداء فی سبیل الله احتیاج
بفضل ندارند و بلفظ موثقی خوانده و انبیا بغسل محتاج اند و بلفظ موثقی خوانده جواب
این فضل راجع بفضل جزئی است که در آن محذور نیست هر جائز و حرام بصفت بر عالم
زمی فنون فضل دارد و فضل کلی مرانیا و عالم راست سوال چهارم علمائے ماتریدیه گفته
اند الا ییمان لا ینفک ولا ینقص ازین عبارت لازم می آید که ایمان عوام مؤمنان مثل
ایمان انبیا و علیهم السلام و حال آنکه ایمان انبیا علیهم السلام اکمل است فی
القرب والدرجة جواب ایمان انبیا و ایمان عوام را در نفس ایمانیت شرکت تسوی
است و مزیت ایمان انبیا راجع بصفت کامله ایمان است ایمانی که مقرون باعمال
صالحه است و یکسوت از سیات و شبهات صفائے دیگر دارد و نورانیت علیهم و
نتایج و ثمرات بزرگ آورده بلکه توان گفت که نوع دیگر گشته در رنگ افراد انسان که در
نفس انسانیت شرکت دارند و متساوی اند و نظر بکمال و نقصان صفات جمعی را از آنها
کالا نعام بل هم اضل فرموده و از حقیقت انسانی بر آورده و آنچه در حدیث آمده است

۹۴
الصلوات والتسلیات

سے ہر ایک این کہ در سورۃ الانبیا از پادہ اقرب (۱۴) واقع است ۱۲۷ فی سورۃ القلم و الخیر تبارک الذی (۲۹) ۱۲۷ قل
صلی اللہ علیہ وسلم ان من عباد اللہ لا ناسا ماہم بانبیاء ولا شہداء یعطیہم الا نبیاء والشہداء یوم القیامۃ بمکانہم من اللہ
قالوا یا رسول اللہ تجبرنا من ہم قال ہم قوم تحابوا بروح اللہ علی غیر ارحام بینہم ولا اموال یعاطونہا الخ رواہ ابو
داؤد ۱۲ مشکوٰۃ باب الحب فی اللہ ۱۲۷ خون کشندہ با سترہ زن ۱۲۷ از سائبان ابو المنصور ماتریدی ۱۲

کُوَاتِرِ اِيْمَانٍ اِنِّي بَكْرِي مَعَ اِيْمَانٍ اُمِّي كَرَجَحٍ اِنْ رُجِحَانِ مِمَّ رَاجِحَ بَصَفَاتِ كَامِلَةٍ اَسْتَ
 كِه نَوَارِيتِ و صفائے ایمان را مے افزاید و بکے میزان را راجح میکنند چه صفات و انحراف
 در میزان موعود موزون است چرا ایمان اور را راجح نیاید کہ او بموتے کہ پیش از موت است
 مشرف گشته است و باین صفت در میان صحابہ کرام ممتاز و پیش قدم نودہ و ہذا
 بدولت محبت بمقتضائے کریمہ و الذین معہ و کریمہ اِنَّ اللہَ مَعَنَا مشرف شدہ و از
 میان انھاب کرام بہ بشارت این موت کہ عین معرفت است و کمال ایمان مبشر گشته
 حَيْثُ وَدَعْنِي شَاهِدًا مَنْ ارَادَ اَنْ يَنْظُرَ اِلَى مَيِّتٍ يَمْشِي عَلَى وَجْهِ الْاَرْضِ فَلْيَنْظُرْ اِلَى الْبَكْرِ
 اِنْ اِنِّي خَافَتْهُ بِرَحْمَةِ سَائِرِ صَحَابَةٍ نِزَارِ بَیْنِ مَوْتٍ مُتَحَقِّقٍ بُوْدَ لَیْکِنْ تَخْصِیصِ اَوْبَیْنِ بَشَارَتِ
 مشعر بکمال است باین صفت از دیگران و ہر کہ درین موت کاملتر است ایمان او باندہ
 اَنْ نِزَارِ کَامِلِ تَرَجُّعِ اِنْ مَوْتٍ مُتَحَقِّقٍ اَطْمِیْنَانِ نَفْسٍ سِتِّ و اَطْمِیْنَانِ نَفْسٍ اِيْمَانٍ حَقِیْقِی سِتِّ کَلَامِ
 از وال محفوظ است کریمہ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اٰمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ کَوَیَا اِشَارَتِ بَیْنِ
 ایمان است و ما تاکہ در حدیث اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ اِيْمَانًا لَیْسَ بَعْدَہُ کُفْرٌ مَطْلُوْبِ مِیْنِ
 ایمان است اِنْ اَنْ مَوْتِ سِتِّ کَلَامِ حَیَاةِ اَبَدِی مِیْرَانِ دُوْا قَرَبِ و معرفت متحقق
 میسازد و کریمہ اَوْ مَنْ کَانَ مَیِّتًا فَاحْیِیْنَاهُ وَجَعَلْنَاهُ نُورًا یَمْشِیْ بِہِ فِی النَّاسِ
 ایمان است باین معنی وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَعَلٰی سَائِرِ مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی وَالتَّرَمُّ مُتَابَعَةُ
 الْمُصْطَفٰی عَلَیْہِ وَعَلٰی اِلٰہِ الصَّلٰوٰتِ وَالتَّسْلِیْمٰتِ وَالدَّرَکَاتِ وَالتَّحْقِیٰتِ

مکتوب سبت و پنجم (۲۵)

بمیر عبد الفتاح ولد حقائق آگاہ میر محمد نعمان قدس سرہ در اوائے لوازم طلبگاری
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوةِ وَتَبْلِیْغِ الدَّعَوَاتِ مِیْرَانِ
 اشارت است بکریمہ کہ واقع است در سورہ نساء از پارہ و المحضات (۵) ۱۲ عہ اشارت است بآیت کہ در سورہ
 انعام و پارہ ولواتنا (۸) واقع است ۱۲

تاریخ

مجاہدی امور توحید حمد است امید که آن عزیز نیز بعافیت باشد و بر جاده سنت سنته
و شریعت علیہ مستقیم بود و از لوازم طلبگاری فارغ نباشد و همواره متعطش و مضطرب
باشد سیری و فرغ نصیب اعدا یاد بزرگ گفته است که تصوف ضراط است چون سکن
آمد تصوف نماند مرید را بدین صفت باید شد که حتی اذ صاقت علیکم الا رضی بکار خجسته
وصاقت علیکم انفسهم وظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه چون طالب صادق
بدین صفت شود امید است که بحر خشش بخوش آید و نوید نعمت تاب علیکم لیستوبوا
بگوش جانفش برساند و از او بستاند عجب است که جوانان ستم خواب خرگوش
آرام گرفته اند و از لوازم طلب فرو نشسته و در رنگ طفلان از جواهر نفیسه مخرف ریزان
چند مشغول شده میت در جهان شایده و مافارغ و مفرج جرمه و ما هشیار +

مکتوب بہت و ششم (۲۶)

بصوفی سعادت کمالی در تعبیر و قانع و شرح احوال او بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
وسلام علی عبادہ الذین اصطفی کتابتے کہ متضمن وقایع روشن و احوال پسندیدہ بود
رسید و خوشوقت ساخت شد سبحانہ الحمد کہ بعافیت اند و در کار خود سرگرم و واقفہ کہ نوشته
بودند و یک واقفہ در واقفہ دیگر خلعت بشما وادہ نیک و بیشتر اند و آنچه نوشته بودند
اکثر کہ باحوال خود متقی میشوم خود را بنیایم و در مراقبہ چنان مشاہدہ میشو کہ ہر یک کو
بشاہد چرخ شعلہ میکند و در گفتن کلمہ طیبہ لذتے روئے میدہد کہ اشک اختیار روانہ میشود
آیا کمال فنائے نفس بہین است یا چیزے دیگر معلوم نمایند کہ این احوال خوب پسندیدہ است
و از لوازم و ملاکات فنائے نفس است لیکن فنائے نفس فی نفسہ امرے دیگر است
شہ انجا ہمہ آنت کہ بر تر زبان است + آئے آنچه نوشته آید کہ خود را بنیایم و آنچه

تاریخ

۱۲ قولہ مجاہدی فتح سیم درائے مکسورہ جائے جاری شدن چیزے و راہ ہائے روان شدن چیزے ۱۲ اشارت
است بر کلمہ کہ واقع است در سورہ توبہ از پارہ بعد از (۱۱) ۱۲

بعد ازین نوشته آید که نه خود را دانسته میشود و نه عالم را اگر بعد از فنائی قلب روید از
مقدمات فنائی نفس است و از لوازم آن بآبجمله امیدوار باشند و هَلْ مِنْ قَرْنٍ یَدُکُوبَانِ مَتَّوَجَّهٍ
فوق بودند مَضْرُوعِ هنوز ایوان استغنا بلند است نوشته بودید که بر سر نماز هم جمعیت روئے
میدید اکثر اوقات که نحو و مقید میشوم مثل شعله آفتاب ما هتتاب در نظری آید فقیر در درک آن
عاجز است بدانند حالتی که در نماز دست میدید اصل است و این شعله آفتاب که خود را میباید
میتواند که آثار بقا بود و این نور از حیات بود که مترتب بر موت است چنانچه کریمه اَوْ مِنْ کَانَ
مِیْنًا فَاجِیْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا الْاِیَّهَ اشْعَاکَ بَرَانِ دَارِدُ السَّلَامِ اَوْ لَا وَ اٰخِرُا

۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹

مکتوب بیست و هشتم (۲۷)

بلا عطاء الله سورتی در بصیرت او بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سَلَامٌ عَلٰی
عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی فَضَلًا بِابِیْ اَخُو مَلا عطاء الله ازینجا نبی سلام عافیت انجام داد
و دوستان دور افتاده را بدعائے خیر یاد آورد و مخدوم عمر چند وزه که بسبب عزیز است باید که در
اعتراف اشیا مصروف گردد و آن کسب مرضیات مولای حقیقی است جَلَّ سُلْطَانُهُ کَرَمَتْ
و این امر خطیر چیست بر بندند و هر چه منافی آنست از آن کیسو شوند کمال در حق بنده آنست که
مولای او از ورطی بود لهذا مقام رضا فوق مقامات آمد علامت این رضا آنست که بنده از او
تعالی راضی شود و در مرادات و مقتضیات خلاف رضامندی او تعالی از او بظهور نیاید و در
ایلام در رنگ انعام کشاده پیشانی بود و در او امر و نواهی او چین بابر و نباشد و جمیع افعال در پی
مشیح الصید باشد و بقضا و قدر او عزت برهان القیاد و استسلام داشته باشند و السَّلَامُ

۱۱۰
در مرادات و مقتضیات او تعالی خلاف رضامندی از او

مکتوب بیست و نهم (۲۸)

یعنی این عدم یافت خود و نادانستن خود را و عالم را اگر بعد از الخ ۱۲ ۵۲ یعنی طالب زیادت گشته ۱۳ ۵۳ در سوره
انعام و پاره لوانتا ۸۷ واقع است ۱۲

بشیخ نور محمد سورتی نصیحت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِغِ
الدَّعَوَاتِ مِير ساند احوال همه حال مستوجب حمدت خیریت دوستان مسؤل و مامول
اوقات را بنظر و فکر معمور دارند و در کسب فضیلت موالی حقیقی جَلَّتْ عَظَمَتُهُ بِجَانِ كُوشِ
و توشه آخرت را آماده سازند جائزات الرأفة تَتَبِعُهَا الرَّادِفَةُ جَاءَ الْمَوْتُ بِجَدَا فِيهِ جَاءَ
الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ احوال نویسان باشند و کیفیت راه و فرزندان قلمی نمایند و سعی کنند که روزی
باشند ابواب ترقیات مفتوح بود من استوی یوماه فهو مغبون دوستان بدعا خیر یا دارند

وَالسَّلَامُ

مکتوب لبست و هم (۲۹)

بمیر محمد امین بخاری و شرح تبیین کریمه و مَا خَلَقْتُ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ كَرِيمِ
إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ
وَالصَّلَاةِ وَرَأْسَالِ النَّبِيِّاتِ بِجَنَابِ سَيَادَتِ وَنَقَابَتِ پناه میر ساند احوال و اوضاع فقراء
ایخی و مستوجب حمدت و المسؤل من الله سبحانه سَلَامَتُكُمْ وَاسْتِقَامَتُكُمْ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا
صحیفه گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند مشرف ساخت حمد لله سبحانه که با وجود غل
صورتی و تعلقات شنی در روابط معنوی و محبتها فتور زفته است میدست که روز بروز
در تراب باشد و روز افزون بود و در این طائفه با این طائفه است المرء مع من احب حديث
نبوی است علی مَصْدَرِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ نُوشْتِ بُوْدَنَدِ حَقِّ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى مِيفَرَاهُ
وَمَا خَلَقْتُ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ وَتَفْسِيرَانِ بِرَبِّعَرَفُونِ تفسیر کرده اند و در جائے
و دیگر حق تعالی میفرماید إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ
أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ اگر مراد از امانت معرفت باشد یا انسان خصوصیت

۱- بلکه این کرد و واقعست در مورد الذاریات از پاره قال فما ظنکم در (۲۷) الما کریمه انا عرضنا الامانة پس واقعست در سوره احزاب
از پاره و من لیت (۲۲) ۱۲ و در چه خصوصیت دارد یعنی هیچ خصوصیت ندارد چه معرفت حق تعالی حاصلست مر بر شے را کما قال
تعالی دان من شئ الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تفسیرهم ۱۳ بنی اسرائیل

دارد و اگر مراد چیز دیگر است اعلام نمایند و او را و این شبهه خصوصیت آن ندارد که
 لِيَعْبُدُونِ رابره یغیر فون تفسیریم لِيَعْبُدُونِ را بهر معنی که تفسیر کنند و امانت را هم بهمان
 معنی بگیرند یعنی لِيَعْبُدُونِ اگر معنی خود داریم چنانچه اکثر علمائے مفسرین گفته اند و از
 امانت هم تکالیف شرعی که حاصل آن عبادت است بگیریم یا نه هر دو جا معرفت مراد داریم
 شبهه می آید که وجه تخصیص محل امانت بانسان چیست جواب گوئیم که وجه تخصیص میتواند که
 شرافت و بزرگی انسان بود و اهتمام به نشان او هر چند جن را نیز شرکت بود چنان درین تکلیف
 تابع انسان است و متابع شریعت پیغمبر علیه و علی اله الصلوٰۃ والسلام که لیلۃ یحیی دعوت
 کرد و اینها ایمان آوردند و بقولے بأمر رسول الله صلی الله علیه و علی اله و سلم رفته قوم خود را دعوت
 کردند و گفتند یا قومنا ارجعوا داعی الله و امنوا به و از قوای که معلوم میشود که پیش ازین
 تابع شریعت حضرت موسی علی نبینا و علی الصلوٰۃ والسلام بوده اند چنانکه گفته اند انما یفنا
 کتابا انزل من بعد موسی الایة و الصنا می تواند که عرض امانت و محل آن خاص بانسان
 بود و جن را در آن شرکت نباشد هر چند هر دو را برای عبادت یا معرفت آفریده باشند و هیچ
 محظوری نبود بداند که این سوال را جواب بماند و دیگر هم هست در این دو جواب که بران تقدیر اصلا شبهه
 وارد نمیشود اول آنکه لِيَعْبُدُونِ بر معنی خود باشد چنانچه علی فرموده اند و امانت بمعنی معرفت
 گوئیم چنانچه آن مشفق نوشته اند اشکال وارد نمیشود دوم آنکه مجاہد لِيَعْبُدُونِ را به یغیر فون
 تفسیر کرده است لکن معنی معرفت را عام گرفته است که شامل موقد و مشرک و مطیع و عاصی است که هر
 مے شاست اما بعضی فرمان نمیرند و بر خیزند در عبادت شرک بگیرند برین تقدیر از امانت
 معرفت که خاص موقدان و یا اولیاست اگر بگیریم یا عبادت و تکالیف شرعی خواهیم نیز اشکال
 نمی آید سیوم آنکه مفسران گفته اند که می تواند که لِيَعْبُدُونِ باین معنی باشد که ای لیکونوا عبادا

له ملائکه عبادت یعنی تکالیف شبهه بمعنی معرفت مرجع را هم شامل است حسب منطوق آیه اولی ۱۲ معنی پیغمبر یا
 علیه الصلوٰۃ والسلام در شب جن این را با اسلام دعوت فرمود و اینها ایمان آوردند ۱۳ اشارت است بکبریا که واقع است در
 سورة احقاف از پاره ۴۷ (۷۶) ۱۴ معنی تکالیف شرعی ۱۵

برین تقدیر هم اشکال دارد نیست چهارم آنکه اگر مرد از انسان در کینه و حمله انسان حضرت
 آدم علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام باشد چنانچه مفسران گفته اند نیز شبهه دارد نیست
 پنجم آنکه حضرت ایشان ما قد سنا الله سبحانه ویریه در مکتوب هفتاد و چهارم از مکتوبات
 جلد ثانی بر نگاشته اند که این امانت بزرگم این حقیر قیومیت جمیع اشیاء است بر سبیل نیابت
 که مخصوص بجل افرا و انسان است یعنی معامله انسان کامل تا بجای میرسد که او قیوم جمیع
 اشیاء بحکم خلافت میسازد و همه را افاضه وجود و بقا و سایر کمالات ظاهری و باطنی بتوسط
 او میسر سازد اگر تکست با و متوتل است و اگر انش و جن است با و تشبیه و فی حقیقه
 توجیه جمیع اشیاء با و است و همه نگران اویند یعنی را و اندر یانه فرمود الله کان ظلوما
 کثیر الظلم علی نفسه بحیث لا یبقی من وجوده و لا من توابع وجوده اثر
 و لا حکما و تا بر خود چنین ظلم نماید شایان تحمل بار امانت نبود چه و لا کثیرا لجمیع بحیث
 لا یكون له علم و لا ادراک بالمطلوب بل عجز عن الاذراک و جمیل عن العلم
 بالمقصود و این عجز و جهل دران موطن کمال معرفت است لان اجملکم اعرفهم شبه و
 لا شک ان اعرفهم الیقین بجل الامانیه این دو صفت گویا علت اند مر جمل بار امانت را
 این عاف که منصب قیومیت اشیاء مشرف گشته است حکم وزیر دارد که مهمات خلایق با و
 مرجوع داشته اند هر چند انعامات از سلطانت اما وصول آنها مر بوط بتوسط وزیر است تم
 کلامه برین تقدیر نیز ایراد شبهه نمیشود و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی
 و التزم متابعه المصطفی علیه و علی الیه الصلوٰۃ و التسلیمات و البرکات علی

مکتوب سی ام (۳۰)

شیخ حسین منصور حلبی در شرح احوال او از حصول فائزتم بسم الله الرحمن
 الرحیم بعد الحمد و الصلوٰۃ و ارسال التحیات میسرانند مکتوب مرغوب که مصحوب

قاصداً از سال داشته بودند سبب مسرت گردید چون متضمن اذواق پسندیده بود مسرت
بر مسرت افزود حق سبحانه و تعالی همی بین بنوال ابواب ترقیات را مفتوح وارد و بر جاوه
سمن مرقطیه شقامت کرامت فرماید از استمرار حالت زوال عین و اثر و از دوام دید رجوع کمال
باصل خود و حقوق عدم مقید بحد مطلق نوشته بودند نیک و مبارک است معتبر در فائز و مانت
که دوام نپذیرد و آنچه دوام ندارد از چیز اعتبار ساقط است و این قسم فنا که عدم نیز در رنگ وجود
از وی جدا شود و حاصل الحق گردد از آثار تجلی ذات بیت که بر سر کوئے عشق پاک شده شوی
شکرانه بده که خون بهائے تو منم و عروجه درین دلا روئے داده بود و رفعت خود را از بعض
مشایخ وقت دیده مرقوم نموده بودند بوضوح انجامید محل تحیر نیست ذلک فضل الله یؤتی
مَن یشاء و الله ذو الفضل العظیم خوش گفت بیت سعادت هاست اندر پرده غیب
نمکن تا کرار یزد و حبیب میان شیخ جان جمعیت باشند و السلام اولاً و آخراً

مکتوب سی و یکم (۳۱)

بخواجہ عبد الصمد کابلی در تاشف بر اطوار خویش بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
و السلام علی عبادہ الذین اصطفی ہزار افسوس عمر گرانمایہ در ہوا و ہوس فت و در حرمان
و معصیت گذشت در دیوار بر کردار این دوز کار گریان و زار زار است و ہر سنگ و سفال از این
حال فریاد میکند ما لهذا خلقنا و کما لهذا اُحرقت بیت ہر دو عالم در لباس تعزیت
اشک بارند تو در معصیت اذکروا لله و توبوا الی الله جاءت الراجفہ تتبعھا
الزاد فترجاء الموت بما فیہ یحذو فیرہ و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الہدے

مکتوب سی و دوم

بقاضی حیدر لاهیوی در تحریر تحصیل معرفت ایمان حقیقی بسم الله الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَكْمَلَ الْحَمْدَ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ الْأَمَّانُ الْأَكْمَلُ
 عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ كُلَّمَا ذَكَرَهُ الذَّاكِرُونَ وَكُلَّمَا غَفَلَ عَنْ ذِكْرِهِ
 الْغَافِلُونَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَسَائِرِ النَّبِيِّينَ وَآلِ كُلِّ وَسَائِرِ الصَّالِحِينَ +
 صحیفه گرامی که نامزد این مسکین نموده بود و بدو و آں ^{مبتج} و مشرف گردیده چون مضمین
 اظهار شوق و منبجی از درو طلب بود مستر بر مستر بخشید ^{اللهم} زد این شوق را نعمت عظمی
 دانند و این در در انتم بایه سعادت تصور فرمایند عزیز ^{بر} گفته است اگر نخواسته واد نداد و خواست
 حق سبحانه آتش این شوق را مشتعل سازد و شعله طلب را سر بلند گرداند تا از ماسوا ^{مطلوب} باطل
 بیگانه و از کثاکش تفرقه بتمام ^{بر} یابد و ^{مطلوب} اصلی رساند ^{مطلوب} درین نشأ فانیه تحصیل
 معرفت حق است جل و علا و معرفت را صورتیت و حقیقت صورتش آنست که علما گرام
 بیان نموده اند و مطلق ایمان بآن مربوط است و حقیقت معرفت که اهل الشربان ممتاز اند عبارت
 از فانی معروف است و مشروط است باین صورت که بآن صورت ^{نمیدانند} و ایمان حقیقی که
 از زوال محفوظ است باین معرفت ^{منوط} است تا آنکه در حدیث نفیس اشارت باین ایمان است که
 واروده است اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا لَيْسَ بَعْدَهُ كُفْرٌ وَآيْنٌ فَمَا كَمْ مَنَاطٍ مَعْرِفَتِ
 امریت و جدانی و ذوقی که گفتن و نوشتن راست نیاید و بدرس و مطامع کتب صورت ^{نمیدانند}
 وَمَنْ لَمْ يَدِقْ لَمْ يَدْرِ عَمَّا لَدَّتْ مَشْنَمِي سَجْدَاتِ نَاجِشِي + پس بر عقلا و هو شنندان
 ناگزیر است که در حال کار و تقدر و کار خود تامل نمایند هر که معرفت ^{مطلوب} حاصل است فقط
 له و بشتری آنچه مقصود از آفرینش او بود بجا آورد و از ظل حاصل شتافت ^{مطلوب} قیدش
 نیست چون بدستی تو خود را از سخت ^{سوء} آنحضرت نسب کردی ^{درست} و وانگه
 دانستی که ظل کیستی + فارغی که مروی و گزریستی + و هر که این معرفت حاصل نیست ^{مطلوب}

یعنی اگر حق سبحانه و تعالی دادن ^{مطلوب} و مقصود خواسته این درو و تعطش در طلب مقصود هرگز نداده فافهم ۱۲ ما
 یعنی شاید و یقین هر و آید ۱۳ و فی الحصن الحصین للجزیری ۱۴ اللهم انی اسئلك ایمانا لا یرتد و نفعیا لا یفقد و مرا فقه
 نبینا محمد فی اعلى درجة الجنة الجنة الخلد (س حب ص) ۱۵ یعنی و هر که بخشید زانست ۱۶

آن فلغ نبود و از سر جا بوسے ازین حدیث دولت ہشام جان او برسد از پے آن بشود افسوس
 است آنچه ازین کس در نشر فانیہ طلب داشتہ اند بجا نیار و بامور دیگر پرواز و تعمیر ^{بستان} چہیزے
 کہ تخریب آن خواستہ اند نماید بیت ترسم کہ یار با مانا آشنا بماند تا دامن قیامت
 این غم بماند ^{و خواب را مضرب} وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ وَالَّذِينَ تَبَعُوا
 الْمُصْطَفَىٰ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ وَالْبَرَكَاتُ الْعُلَىٰ

شعبہ

مکتوب سی و سوم (۳۳)

نعم

بخواجہ عبد اللہ کولابی در بیان آنکہ مشہود در مرآت کثرت نہ وحدت حقیقی است بلکہ ظلال
 ظلال آن و در بیان آنکہ مشہود از روح داخل کمال نیست بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِيغِ الدَّعَوَاتِ مِيرَسَانِ اُخْوَالِ وَاَوْضَاعِ فَقَرَاءِ اِنْ حُرُوْدِ مَسْجِدِ
 حَمْدِ الْمَسْئُوْلِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَافَيْتُكُمْ وَاسْتَقَامَتْكُمْ عَلَىٰ جَادَةِ الشَّرِيعَةِ الْعَلِيَّةِ
 وَالسُّنَنِ السَّيِّئَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَىٰ صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ كِتَابِ مَرْغُوبِ
 کہ درین ولا فرستادہ بودند رسید چون متضمن شوق و شمع از در طلب بود فرحت بر فرحت
 افزود اللہم زد احوال خود را برین بیت حوالہ نموده بودند بیت در و دیوار چو آئینہ شد
 از کثرت شوق بہر کجایے نگریم روئے تراے بینم محمد و احوال شمار از مضمون این
 بیت بلند میدانم باطن شما توجہ تشریف صرف است و مضمون این بیت شمع از شہود وحدت
 در مرآت کثرت است محمد و آنچه در مرآت کثرت مشہود است نہ وحدت حقیقی است بلکہ
 شیخ و مثال اوست و ظنیست از ظلال او و تعالی و راہ الوراہت و از دید و دانش با جہا
 مصالح در کدام آنہ درآمد و بہ حق را سبحانہ در مرآت خلق جستن در رنگ آنست کہ کہ
 آفتاب را در طشت آب جوید ^{بہر کجایے} کہ در صحن کاچی قلبیہ جوید ^{و در کجایے} اَصْنَاءُ الْعُمْرِ فِي طَلَبِ الْحَالِ
 خوش گفت بیت تواز خوبی نے گنجی بہالم + مراہرگز کجا گنجی در آغوش + نوشتہ بودند

که اگر طایفه را این دید روئے دهد که بچشم ظاهر از روح طیبیه مشاهده او می شده باشد در باب
 او چه حکم است محمد و مشاهده از روح خواه بچشم سر بود خواه بچشم ستر و خلل هیچ کمال نیست
 و منزله از منازل قرب بان و بسته نه کمال آنست که باطن از دید و دانش ماسوئ و وارید
 نام و نشان از غیر در دیده ستر مانند مصرع تو مباحث اصلاً کمال این است و بس این نوع
 چیزها که سالکان را در آتش راه دست میدهند در رنگ محبتات بدعی است در علم باغست که تخمین
 کلام می بخشد و در بلاغت هیچ دخل ندارد بلکه این مشاهده از روح از محبتات هم ساقط است
 چنانچه بسیار است که این نوع مشاهدات از مطلب باز دارند و در توهم کمال افکنند نفع این امور اگر
 از این مضرت خالی باشد زیاده از این نیست که اعانت در طلب سالک میکنند و مژده کار او بشود
 نوشته بودند که بعضی التماس ما در عریضه سابق معروض داشته بود مگر صد جواب است محمد و
 ظاهر این کتابت در ایام آزار فقیر رسید بود در آنوقت طاقت جواب نوشتن بلکه خواندن
 و تأمل نمودن هم نبود الحال آن کتابت بهم نرسید معذور دارند و السلام علیکم و علی آئین

مکتوب سی چهارم

لکذیکم

بشیخ امان الله بنیر شیخ حمید بنکالی نصیحت و ترغیب تحصیل معرفت بسم الله
 الرحمن الرحیم الحمد لله العلی الاعلی والصلاة والسلام علی رسولہ سید الانوار
 محمد المصطفی و علی اله وصحبه البررة الثقیة اصفیة کرامی رسید خوشوقت ساخت
 حمد الله سبحانه که بعافیت اندواز یاد فقر فارغ نه اظهار اشتیاق ملاقات نموده بودند
 الله تعالی بوجه حسن میسر سازد امید که باره این شوق مشتعل شود و نار محبت سر بلند
 گردد و تا از ماسوئ تمام برآند و راجحه مطلوب بمشام جان رساند بیت عشق آن شعله
 است کائن چون بر فروخت + هر چه جز معشوق آنرا جمله سوخت + بر طریقه بزرگان

این بنیر بر وزن صغیره فرزند زاده عموا و بعضی پسر زاده خصوصاً دگاسه دختر زاده را نیز گویند غیاث

استقامت دارند و جائے شانز انیک نگه دارند و خدمت فقر و طالبان را بوجہ احسن کنند
 بر جاوہ شریعت محکم باشند و سنت رسول ^{صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم} بدنشان گیرند و از بدعت
 مخترع شوند و با بتیج طمعت ندارند و از وسع گریزان بودند ^{اللہ یزید} اهل البیت کلاب اهل الشاد
 شنیده باشند و در طریقہ بزرگان امری ^{بنا} احدث نکنند کہ برکات طریق تازمانے فائزست
 کہ با مؤثر ^{اللہ} آرا ^{اللہ} طوٹ نساخته اند و از طلب حق جل و علا باز نشینند و معرفت او تعالی راہ
 جویند و از ہر جا بوی ^{اللہ} ازین حدیقہ دولت بشام جان برسد از پی آن شوند و مطلوب دین
 نشاء فانیہ حصول این دولت است و مقصود از خلقت انسانی تحصیل معرفت است آفسوس
 است کہ آنچه از وی طلب داشته اند بجا نیاورد و با مؤثر دیگر و از و بیت ترسم کہ یار با آشتا
 بماند تا دامن قیامت این غم بماند از و رود بعضی تفرقہای صومی نگاشته بودند
 اللہ تعالی بجمیعت مبتدل گرداند و از کشاکش مایوس گرداند اکثر مسلمانان کہ از ان دیارے آیند
 شکایت از حاکم آنجا مینمایند و از بیدینی و بی عملی او نالان ^{اللہ} حمد ^{اللہ} سبحانہ کہ اہل اسلام از شر او
 خلاص شدند و از شدت اورائی یافتند ظلم و کلام از شامت اعمال است اعمالکم عتلاکم
 خود را اصلاح باید آورد و بوسع و تقوی باید ساخت و من یتق الله يجعل له مخرجاً و
 یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی اللہ فهو حسبه مآمول از احیہ و دعائے سلامتی
 خاتم است و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی

مکتوب سی و پنجم (۳۵)

بشیخ حسین بن صوفی در بیان حقیقت فنا و بقا حقیقت اطمینان نفس و اشیاء و نبش
 تجرد و انشال و در آنکہ اختصاص تجلی ذات بآن سرور علیہ الصلوٰۃ و السلام بچشمی است
 و زوال عنین و اثر آیات مخصوص محمدی است و بیان منتهای عروج عالم امر و نفس مطمئنہ و

لہ قال تعالی کلاما یقض ما امرہ ۳۵ و آخر است این کریمہ در سورہ طلاق از پارہ قدس اللہ (۲۸) و قال تعالی ایضا و من
 یتق الله يجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی اللہ فهو حسبه و یعظم له اجرا ۱۱

عناصر ربّه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ
 اصْطَفَى خُصُوصًا عَلَى سَيِّدِنَا أَوْدَى صَاحِبِ قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ
 الْبَرَكَةُ الْتَقَى صَحِيفَهُ كَرَامِي سَيِّدِ مُسْتَرْجَشِ كَرْدِيدِ چُونِ مُتَضَمِّنِ أَحْوَالِ صَحِيحِهِ وَأَذْوَاقِ سُنِّيَّتِهِ بُوَدِ
 فَرَحَتْ بَرَفَرَحَتْ أَفْرُودِ آنْجِهْ اَزْ حُصُولِ فَنَاءِ وَاسْتِهْلَاكِ أَوَّلِ الْوُجُوهِ عَدَمِ مَقْيَدِ بَعْدِ مَطْلَقِ ثَانِيَاً
 دَرِ رَنَگِ لُحُوقِ وُجُودِ وِکَلَاتِ تَابِعِهِ وَجُودِ بَاسِلِ خُودِ نُوْشْتِهْ بُوَدَنْدِ بُوَضُوحِ اِنْجَامِ اِیْنِ نَوْعِ
 اسْتِهْلَاكِ وَ لُحُوقِ دَرَجَةِ اَعْلَى سَتِ دَرِ فَنَاءِ کِهْ نَازِ وُجُودِ اَثَرِ مَمانْدِ وَ نَازِ عَدَمِ وَاَنْجِهْ نُوْشْتِهْ
 بُوَدَنْدِ کِهْ دَرِیْنِ وِلَا بَازِ اَنْ عَدَمِ رَا مُجَاوِرِ وَ قَرِیْنِ نُمُودَنْدِ وَ اَزْ سَابِقِ نَازِ کُتَرِ الطَّفِ کُشْتِهْ کَانِهْ
 دَرِ نَظَرِ بَصِیْرَتِ نَمِیْدِ رَا یَدِ قَبْلِ اَزِیْنِ کِهْ قِیَامِ عَکُوسِ بَا اَنْ عَدَمِ بُوَدِهْ اِنْجَالِ نَچِیْنِ سَتِ بَلْکِهْ مُعَالَهْ
 مَسْخَلِیْسِ کِرْدِیْدِهْ مَخْذُومِ اِیْنِ وِیْدِ اَزْ اَثَارِ بَقَا سَتِ وَ نَچَرِ اَزْ نَزُولِ کِهْ مَعْبَرِ بَسِیْرَتِ اَللّٰهِ بَاشْتِ
 حَقِیْقَتِ اَطْمِیْنَانِ دَرِیْنِ مَوْطِنِ سَتِ وَاِسْلَامِ حَقِیْقَتِ اِیْنِ اَصُوْرَتِ مَمانْدِ نُوْشْتِهْ بُوَدَنْدِ
 کِهْ دَرِ تَوْشِطِ حَالِ اَعْنِیْ اَوَّلِ اِنْ عُرُوجِ کَا بَ عَالَمِ رَا مَعْدُومِ مِیَیَافَتِ وَ کَا بَ مَوْجُودِ سَاعَةِ
 فِصَاعَةِ وَ دَرِ هِنْگَامِ فَنَاءِ اَتَمِ هَمِیْشَهْ اَزْ اَمْعُودِومِ وَ مُسْتَرْجَشِ اَلْعَدَمِ مِیْدِیْدِ وَاِیْمُودِ جَزْءِ حَقِ تَعَالٰی
 رَا نَمِیْدِیَافَتِ بَازِ دَرِ وَقْتِ رُجُوعِ وَ نَزُولِ کَا بَ عَالَمِ مَبْظُورِ دَرِ اَمْدِ وَ کَا بَ مَحْقَقِیْ کُشْتِهْ
 وَاِلْهَالِ مَوْجُودِ مِیَیَیْدِ وِیْلَهْ هَمِهْ اَزْ وَ سَتِ رَا چَرَبِ ثَرِیْ مَمانْدِ بَلْکِهْ چِیْنِ سَتِ وِیْلَهْ کِلَامِ اَزِیْنِ وِیْدِ
 صَحِیْحِ وَ مُتَبَتِّیْ بَرِ وَجْهِ وَ جِیْهَتِ وَ مُعَالَهْ تَجَدُّدِ اِمْتِثَالِ مَنَنِ بَرِیْنِ وَ تَوْشِطِ حَالِ سَتِ کُنَا
 لَا یُخْفِیْ عَلَی النَّاطِقِیْنِ فِی کَلَامِ شَیْخِنَا وَاِمَامِنَا قَدْ سَأَلْنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهُ بِسِرِّهِ الْاَقْدَرِ
 وَ دُوَابَرِ کِهْ حَضَرَتِ اِیْشَانِ اَزْ دَرِ وَاَقْعِهْ وِیْدِهْ اَنْدِیْکِ مَبِشْرَتِ وَ طِیْرَانِ کِهْ بَ تَوْشِطِ جَوَارِحِ
 بَاشْتِ طِیْرَانِ رُوحِیْ سَتِ کِهْ سَرِیْعِ السَّیْرِ سَتِ اَزْ طِیْرَانِ کِهْ تَوْشِطِ جَوَارِحِ بُوَدِ شَتَّانِ کَا بَیْنَهُمَا
 نُوْشْتِهْ بُوَدَنْدِ وَاِیْدِ اَتَمِ کِهْ دَرِ صَلَوَاتِ خَمْسِ رُکُوعِیْدِ هَرِ چِهْ نُوْیْسِ بَلْکِهْ نَازِ مَعْرَاجِ مَوْمِنِ سَتِ
 وَاِیْمُودِ کَمَالِ قَرَبِ وَاَذْوَاقِ وَاِیْرَوَاتِ اَنْزَاوَاتِ وِیْلَهْ چِرْچِیْبَسْتِ کِتَابَتِ کِهْ بَدِ سَتِ
 وِلِیْدِ اَدَبِ رُوحِیْ فَرَسَادِهْ بُوَدَنْدِ دَرِ اَنْ مَسْجِدِ بُوَدِ کِهْ نُوْشْتِهْ کِهْ اِیْنِ قَسْمِ فَنَاءِ کِهْ عَدَمِ نِیْزِ دَرِ رَنَگِ وُجُودِ

وَاَنْجِهْ

در نظر بیک

نصف ظاهر و از دست ما دور

باشد

ازوے جدا شود و باصل لاحق گردد آن از آثار تجلی ذات است از کلام اکابر مفہوم میشود
 کہ تجلی ذات مخصوص بحضرت خائیت است علیہ و علی اللہ الصلوٰۃ والسلام و مکمل
 تابعان او الخ مخدوم و ما تجلی ذات بالاصالة مخصوص بآن سرور است علیہ و علی اللہ الصلوٰۃ
 والسلام لیکن بطیفیل و تبعیت او سایر انبیاء علیہم الصلوٰۃ و التحیات و مکمل
 تابعان او را نصیب است مدعو اولی باین دولت است علیہ و علی اللہ الصلوٰۃ و
 السلام و دیگران بطیفیل او درین دعوت شریک اند و تبعیت او از اولش امیدوار اینها
 نوشته بودند کہ مفہوم گشتہ است اگر سالک محمدی المشرقت عین و اثر تہذیب و راکم میسازد
 و غیر او را اثر زائل نمیشود مخدوم یا غیر محمدی اگر در صحبت پیر کامل و مکمل محمدی الشرب
 بکمال و ولایت محمدی بطیفیل او برسد ممکن بلکہ واقع است درین صورت میتواند کہ عین اثر
 ازوے زائل شود و این نوع فنا حاصل نمایند صاحبین فنا اگر محمدی است جائے سخن نیست اگر
 محمدی نیست پس آنچه در مادہ غیر محمدی نوشته است از ان راه امیدوار است خوش گفت
 بہ بیت مومسکین ہو سے داشت کہ در کعبہ سد و دست در پائے کہوتر زد و ناگاہ رسید
 و تحقیق تقدّم یا تاخر فناے نفس از فناے لطائف خمسہ عالم امر در جائے دیگر این فقیر نوشته
 است از انجا طلب باید نمود نوشته بودند کہ بار ما معلوم میگردد کہ لطائف خمسہ فوق محمد دلی
 مالا نہایہ و خروج اندا تا کیفیت صور آنها مری نمیکرد و آیا این قسم خروج سالکان از ابو قح
 سے آید یا نہ اگر سے آید اعتبار سے وارد دیانہ بدانند کہ این خروج سالکان از او سے میدہد و بسیار
 اعتبار دارد این لطائف کہ اجزائے انسانند اگر از انکثر خود خروج نمایند باصول خود کہ
 فوق عرش است ملحق خواهند شد و از انجا بدرہ ظلال اسماء و صفات کہ اصول آنهاست و
 معتبرست بولایت صغریٰ کہ ولایت اولیاست خوانند صعود نمود و از انجا بدرہ اصول اسماء
 و صفات کہ بولایت کبریٰ تعلق دارد و ولایت انبیاست علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات
 ملحق خواهند شد نہایت خروج این لطائف تا این دائرہ اصول اسماء و صفات است و بالا

۱۵۰

عین حق قلب عروج و کسر و خفی و اخفی

ولایت صغریٰ و ولایت کبریٰ

آن عالم امر را گذر نیست نصیب از آن مقام نفس مطمئنه راست و فوق معامله مطمئنه کار و بار
 بعالم خلق افتد و غرض خاک از همه عناصر بالاتر میرود و پستی او باعث سر بلندی او میگردد
 بیت خاک شو خاک تا بروید گل که بجز خاک نیست مظهر گل آیین کمال و البته کمالات
 نبوت است که بالا صالت نصیب انبیاست علیهم الصلوات و البرکات و پوراست و
 تبعیت شان امتنان را ازین کمالات نصیب است و لا یدرین من کاس الکرام نصیب
 و آنچه در واقع بانی اولوالعزم مصافحه کرده اند امیدوار میگرد که از کمالات شان بهره ور
 گردند و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه
 و علی الصلوات و التسلیات و البرکات العلی

مکتوب سی و هشتم

بما اشتاق بهرلی در آنکه محبت جذب معانی مینماید و ترغیب بر وظائف طاعات عزت
 انقطاع و آنکه مقصود از سیر و سلوک نه شخصی و نه مرید گرفتن است بلکه مقصود حصول پستی و
 و گم شدن است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات
 میرساند کتابی که از راه محبت فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت باید که همسرین
 احوال ظاهر و باطن خود را بنویشته باشند که سبب توجیه غایبانه است مخدوم و ما هر چند
 صحبت تاثیر عظیم دارد لیکن محبت غایبانه نیز جذب معانی مینماید و راه فیض را میبکشد
 غایبانه بوی جنسیت کند جذب صفات بر وظائف طاعات سرگرم باشند و کمالات
 را در خدمت مولای حقیقی جل شانزه چست بر بندند و بعزالت راغب باشند و بقدر
 ضرورت با خلق در آمیزند بی ضرورت باینها صحبت داشتن ستم قائل است آری باطلیه
 صحبت دارند و بقدر افاده و استفاده باینها مختلط بودند عزیز گفته است لا تخطب
 الا شرا و لا تقطع عن الله بحجة الا حیا و از عدم اطلاع بر احوال خود و احوال

باجه

خانی خان

یاران در بار نباشند مقصود احوال است علم باحوال اگر بپند نیست ست و اگر نپند غم نیست
 هرگز از شما نصیب است البته از شما فیض مند خواهد شد مقصود از سیر و سلوک شیخی و مرید گرفتن
 نیست مقصود از ان اوائی و ظالفی بندگی است بی منازعت نفس و غیر مقصود نیستی و گنجی
 است و زوال رعوت و انانیت آباره که معرفت بان مربوط است هر که باین کس رجوع میکند
 و انابت می آرد و او را از حق باز داشته بخود مشغول می سازد و هر که رجوع نمی آرد او را بحق می دارد
 ممنون او باید شد ربانی یارب همه خلق را بمن بدخو کن + و جمله جهانیان مرا یکسو کن +
 رومی دل من صرف کنی از هر چه + در عشق خودم بجهت و گیر و کن + والسلام اولاً و آخراً

مکتوب سی و نهم (۳۹)

بمیر عبد بخشی کابلی در تحریر بر طلب حق جل و علاه بسم الله الرحمن الرحیم
 بعد الحمد و الصلوة و از سالی التخیات میرساند مجاری امور مشکورت امید که آن عزیز نیز
 سلامت و عافیت باشد و بر جاوه شریعت علیه و سنت سنیة مستقیم بود و از قشر
 بلب آید و از لفظ بلب یعنی گرایه خوش گفت بیت قومی ز وجود خویش فانی + رفت
 ز حروف در معانی پیچیده شریفه رسید سبب سرت گردید باید که هم برین سؤال از احوال
 خیر مال خود نوشته باشند که باعث توجه غائبانه است اظهار طلب نموده بودند حق
 سبحانه آنش طلب اشتعل گرداند و شعله شوق را سر بلند کند تا از ماسوی تمام برماند و
 بحجت ذاتیه رساند مگر ما باندازه محبت و شوق راه فیض مفتوح است و از باطن بیابان
 راه کشاده امیدوار باشند نوشته بودند که بیک از خلفائے این سرزمین افر شود که واسطه
 حصول مطالب این فقیر بود و توجهات مصروف میباشتم باشد محذوم شیخ عبد الکریم اینجا
 حاضر بود باو گفته ام و خواهی محضیف بهما نجاست بشما خواهد فهمانید احتیاج نوشتن

له رعوت بصمتین سرگشی و خود آرائی ۱۲

رساند

بودند و شما را بگفتند

چنان باشد که در حصول بقا ثقب مکش که بے سعی تو بعد از فنائے اتم از راه فضل و موهبت آن
 مشرف خواهند ساخت بخلاف فنا که هر چند موهبت است لیکن مقدمات آن کسبی است
 چه فنا که انتفاست نتیجه نفی است و نفی کسبی است چه نفی طریقت است و انتفا حقیقت
 و طریقت بظاہر کسب و البتہ است و حقیقت موهبت است پس قنای اللہ شویعی در
 تحصیل مقدمات او کوشش کن و نفی را کمال رسان تا انتفا بر وجه کمال آید دیگر آنچه مقصود
 از سیر و سلوک است زوال گرفتاری است از مادیات حق جل و علا و خلاصی است از شر
 نفس و عنوت و انانیت او که در فنا حاصل است و معالک بقا از مرآل اقدم سالکان است
 محل تو تم آنست که بنده گم حق شود تعالی عن ذلک هر چند تو هم مدفع است بآنکه حقیقت
 بقا تخلق است باخلاق حسنہ بعد از اخلاص از اخلاق سنیہ کہ بقنا مربوط است لهذا گفته فنا
 شویعی طالب فنا شود بقا شویعی کوشش حصول آن کن اگر از خود عطا میفرماید نعمت
 است عظمی و امید است که از زلت محفوظ دارند و دیگر قبض و بسط احوال اند که سالک از روت
 میدراز و در قبض از جانروند و بطاعات و عبادات بیشتر رغبت نمایند و آنچه در واقعات
 خود در محله محکم بلای و یواقیت مبینند بسیار خوبست بیشتر بقا است از
 در طلب و شوق مطلوب و تعطش و بے آرامی خود اظهار نموده بودند نیک مبارک است اللهم
 زد درین نشاہ فانیہم در و شوق مطلوب است و تعطش و بے آرامی مرغوب یافت بر
 وجه کمال موعود بنشاه باقیہ است من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لای مزیة
 انسان بر سایر مخلوقات بهمین در و بے آرامی است که کار انسان را فوق برده است پیوست
 قدسیان را عشق هست و در نیست + در در اجز آدمی در خور نیست
 وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ وَالَّذِينَ تَابَعُوا الْمُصْطَفَىٰ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ
 إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامَاتُ وَالْبَرَكَاتُ الْعُلَىٰ

له که بے سعی و تقب محتاج است ۱۱ لغز نگاه پایائے راه روندگان ۱۲ بدار که این کریم در سوره عنکبوت
 از پاره اسن خلق و ارق است ۱۳ عهذ بین بلیه سپهائے زور ۱۴

مکتوب سنی وسم

بصوفی سعد الله کابلی شرح اذواق و احوال او که نوشته بود و در بیان آنکه آنچه مقرر قوم است
 آنست که یافت مطلوب منحصر در نفس است و نزد حضرت ایشان ما قد سنا الله سبحانه
 بسیره حقیقت یافت بیرون نفس است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله و سلام
 علی عبادہ الذین اصطفی کتابی که برادر دینی ملا سعد الله فرستاده بود رسید خوشوقت
 ساخت آنچه در واقع دیده اید که مکتوب بشمار رسیده است که نوشته اند که ترا مناسبست بقرآن مجید
 حاصل شده است و نیز از کمالات فرقانی حظی گرفته حافظ محسن گوید که مرا هرگز فلان زین
 کمالات چیزی نگفته است بدانند که قرآن کلام حق تعالی است و صفت حقیقی او عز و الله
 کمالات او لا تعد و لا تحصى است تا کدام صاحب دولت باشد که درین دریای بیکران
 نشاوری یا غری ازان بدست آرد تا در حرفی ازان بدست آرد این واقعۀ شامی و وار
 ساخته است حق تعالی شمار او حافظ مذکور را ازین سر چشمه قطره بکام جان برساند ان الله المستور
 کل عیسیر از حصول جمعیت و حضور شئی کیفیت خاص در نماز فرض و نفل و در تجلیات
 و محویت و ملاشی نیز دران و در بیرون آن و فریت کیفیات نماز بر غیر آن که نوشته بودند
 بوضوح انجا میدنیک مبارک است حالت نماز چرامزیت نداشته باشد که نماز معراج مؤمن است
 و کمال معراج فوق سائر کمالات است حدیث ارحمنی یا بلال و حدیث قره عینی فی
 الصلوة مؤید این معنی است نوشته بودند که روزی در گوشه خزیده تضرع و زاری بستی بودم
 و اشک از چشمها جاری بود و درین میان گویا تو حاضری و بمن میگویی که فلانی تو سیر
 آفاقی و سیر انفسی را با انجام رسانیده چرا غم میخوری و چه میخواهی امیدوارم که اطلاع یابم

بایستی

بایستی

بایستی

بایستی

بایستی

۱۵ غیر محدود و غیر محصور است ۱۶ غفۀ بالضم بقدریک مشت از آب و بالعقم یکبار آب برداشتن بدست و بالکسر
 نوع از آب برداشتن بدست ۱۷ قوله خزیده از خزیدن بجائے و زائے مجتنبین یعنی داخل شدن و مخفی گشتن ۱۸

که دایره سیر آفاقی و انفسی بجا نتهی میشود و طالبین زمان بکدام مقام مشرف میگردد و بداند
 که سلوک سیر آفاقی است و جذبه سیر انفسی میگویند که سیر آفاقی بعد در بعد است و سیر انفسی
 قرب در قرب سیر آفاقی مطلوب بیرون از خود جستن است و سیر انفسی در خود آمدن و گردل
 خود گردیدن و این هر دو در کن ولایت اند تا هر دو حاصل نشوند ولایت صورت نه بند و مقرر
 قوم است که نهایت ولایت نهایت سیر انفسی است و رائے این کما نیست که در ولایت
 معتبر بود کمال کمال شهود انفسی گفته اند بیرون از خود شهود یافت نیست
 چون جلوه آن جمال بیرون از تو نیست + پادروانان و سرچشپاندر کشش
 و نزد حضرت ایشان ما قد سنا الله سبحانه و یسیره یافت مطلوب بیرون آفاق و انفس
 است چه مطلوب بیرون آفاق و انفس است هر چه در مراتب آفاق و انفس ظاهر است همه
 بطلال و البسته است دایره ظن سیر انفسی نتهی میشود و معامله اصل با و رائے سیر آفاقی و سیر
 انفسی است و و رائے جذبه و سلوک است از انفس در رنگ آفاق باید گذشت تا رائعه مطلوب
 بمشام جان برسد ^{بدر} لذت چشمانی بخدا تا بخشی + پس سالک چون سیر آفاقی
 و انفسی بانجام برساند نهایت ولایت صغری برسد و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب چهارم (۴۰)

بکلام محمد لا هوری در تحقیق عدیبت ذاتیه انسان بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
 سَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى خُصُوصًا عَلَى سَيِّدِ الْوَرَى صَاحِبِ قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ
 أَذْنَى وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ نَحْمَدُكَ يَا هُدَى نَامَهُ نَامِي وَصِفَهُ كَرَامِي كَمَا نَمُرُ دَاخِلَ مَسْكِينِ نَمُوهُ
 بُوْدُهُ بُوْرُوْدَانِ مَشْرُفِ كَرُوْدِ اللَّهِ تَعَالَى دَر مَلاَیِجِ قَرَبِ تَرْقِیَاتِ دَمَادِ وَجْزَاتِ وَغَنَابَاتِ
 خَوِیْشِ مَكْرَمِ وَمُتَازِ كِنَادِ مَكْرَمِ اَوْ جُوْدِ سَائِرِ كِمَالَاتِ كَمَا نَبِیْ وَجُوْدِ خَاصَةِ حَضْرَتِ رَبِّ مَعْبُوْدِ
 اَزْیْنِ كِمَالَاتِ هَرْ جِهٍ دَر مَكْنِ نَمُوْدَارِ سِتْمَقَادِ وَسِتْمَعَارِ سِت اَزْانِ حَضْرَتِ اَنْجِهٍ ذَاتِی مَكْنِ سِت

عدم است که بواسطه انعکاس کمالات وجود ناکشته و باین کمال عاریتی و هستی انعکاسی خود را کامل
 و خیر تصور نموده است و دعوی شرکت و همسری بوجوه حقیقی پیدا کرده و بنیاد و راز برین پایه بنیاد
 نهاده و ازین رگنیزانانیت و سرکشی و عنوت بهم رسانده و چون سابقه عنایت و رحمت او در
 حقیقت خود را کمابهی دریابد و بر حدیثه ذاتیه خود مطلع گردد و داند که این کمالات در و عاریتی
 است و این خیریت انعکاسی است نه ذاتی این زمان سرشته سعادت بدست آید و رانحه
 از مطلوب بشام جان او برسد بیست چون بدستی که ظل کیستی فارغی گردوی و گر
 زیستی و چون این بدعاریت غالب آید درست کمالات را از وجود و سایر صفات حاصل سازد
 و خود را کمالات بود خالی محض باید و بواسطه خیریت نه بیند بلکه عدم محض باید و اثر از
 وجود و صفات در خود بیند این زمان انضای حقیقی مستعد گردد و آنچه مقصود از آفرینش او
 بود بجا آرد چه مطلوب بدین نشانه فانیه ازین کس انتقاف نیستی است تو میباشی صلا
 کمال نیست و بس کمال و بحق او انتقاف کمال است و خیریت در سلب خیریت بیچاره که
 نصیب او از مطلوب استهلاک نیستی است و کمال او سلب کمال از کمال مطلوب چه دریابد
 بحسن و جمال و چگونه پیر برد که آن یوجد بعد العدم و یوکد بالولادة الثانية فخر
 یکون هو العارف والمعروف فهو الذاکر والمذکور آراوه قدوم باین دیار اظهار نموده
 بودند نه کرم نما و فرود آ که خانه خانه رشت و در یوزه که ازین دور از کار نموده اند از راه
 حسن ظن است و الا این فقیر خود را هیچ وجه قابل هیچ نداند ایصال منازل قرب امر عظیم
 آری بقصنائے آن اعند ظن عبیدی بی ممکن است که بروفق ظن شما بشما معامله فرماید
 بیست میتواند که در اشک مرا حین قبول آنکه در ساخته است قطره بارانی را والسلام او که
 و آخر

مکتوب چهل و یکم

له يقول الله انا عند ظن عبدی بی و انا معه اذا ذكرنی فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی و ان ذکرنی فی ملا ذکرته فی
 ملا خیر منه الزواه البخاری و مسلم الحصن الحصین

بسلطان عبد الرحمن در غایت کسب مرضی حق جل و علا یسبح الله الرحمن الرحیم الحمد لله
 لله وسلام علی عبادہ الذین اصطفی الله تعالی تمواره بعنایات و جذبات معنویہ مکرم و
 ممتاز دارا و صحیفہ اگر امی که نامزد این مسکین نموده بودند شرف ساخت اظهار شوق ملاقات
 نموده بودند حق سبحانه اکثر شوق را مشتعل گردانده تا کمره محبت را سر بلند سازد تا از ما سکو بنام
 برانند و در سایه سرا پرده قرب برساند حیات چند روزه کسب معنیست باید که در کسب مرضی
 مولا حقیقی جل شانہ مصروف گردانند و فکر بسیر شود تنعمات دنیائے فانی و در معرض
 هلاک است که آن میکند که با خیرت عوض نموده آید و در تحصیل آن از ملک بدنی و تنعمات
 سردی و رضامندی حضرت صمدی بازمانده شود و السلام علیکم و علی سائر من اتبع
 الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی الہ الصلوٰت و السَّلَامَات و البَرَکَاتُ الْعُلَیَّ

مکتوب چہل و دوم

بصوفی سید کابلی در جواب و قانع روشن او و آنکه نسبت از هر جابر سدا پیر خود باید نوشت
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ السَّلَامُ عَلٰی عِبَادِہِ الذِّیْنَ اصْطَفٰی کتابتے کہ برادر
 عزیز ملا سید فرستاده بودند رسید خوشوقت ساخت حمد لله سبحانه کہ جمعیت اند و
 روزیہ بداند آنکہ در واقعہ پیغمبر صلی الله تعالی علیہ و علی الہ و سلم و حضرت جبرئیل علیہ
 السلام دیدہ آید و باید گیر مکالمہ نموده آید و نسبت و کیفیت خاص کہ برین احوال مرتب گشته و
 روز دیگر کہ نسبت محبت و ملائشی و شوق و شورش کہ در سراقاده و در نماز عصر کہ کیفیت عظیم
 دست داده همه بوضوح پیوست و بیخ شادی گردید و حضرت ایشان ملا و حضرت خواجہ بزرگ
 و غوث ثقلین کہ دیدہ آید و سکویند کہ این اعتراف برائے تربیت شما آمده اند و نسبتها از هر کدام
 رسیدہ و جلعتہا عنایت فرمودہ نیک مبارک است لیکن اینقدر باید نوشت کہ از هر جافین نسبت
 کہ مشاہدہ کردہ شود آنرا راجع بہ پیر خود باید ساخت کہ بصورت عزیزے متمثل شدہ افاضہ

نسبت فرموده است وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا

مکتوب چهل و سیوم

بخواجه محمد خلیف کابلی در از جاع خواست بار اوده و تقالی و عدم تلوون بآن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوةِ وَارْسَالِ التَّحِیَّاتِ باخوی ارشدی میرساند احوال و اوضاع فقر این حدود و متوجیب حمت السؤل من اللّٰهِ سُبحانه سلا متکم و استقامت ظاهراً و باطناً احوال انویسان باشند و روز به بوند من استوی یوماه فهو مغفور و رجه دور افتاده را بدعائے خیر یا آرد از تقلبات زمانه و انقلاب ایل زمانه و تنگ نشوند و از خفص و رفع آن تلوون نگردند بلکه عبرت گیرند و بر خود ترسان و لرزان باشند قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء چه چوبید بر سر ایوان خویش می لرزم به از مکر خداوندی حل شانه باید اندیشید و از استدرج باید ترسید علیکم انفسکم لا یضروکم من ضل اذا هتدیتم همه را از حق سبحانه باید دانست و همه را با و تقالی باید پیرد بیت از خدا و ان خلاف دشمن دوست که دل هر دو در تصرف اوست و ربنا لا تفرغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب

مکتوب چهل و چهارم

بخواجه عیسی کولابی در شرح کمالات فنا و بقا و در آنکه مدار کار بر فضل است لیکن از اعمال ناگزیر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوةِ وَارْسَالِ التَّحِیَّاتِ میرساند مکتوب خوب که نامزد این مسکین نموده بودند و بر و آن بهجت و مسرت رو نمودند و سج بود که در نماز عصر حاله طلوع نمود و دید که اعراضی که ذات اینکس بودند باهل خود عود کردند و هیچ نامی و نشانی

ساده و این عاجزه و الترمذی بلفظ ان القلوب بین اصبعین من اصابع الله الخ ۱۲ سده یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم الا و ارفع ست و مروه مانه از پاره و اذا سمعوا ۱۲ سده و ارفع ست و ارفع ست و ارفع ست

از آنها نماند و تمام محال و متلاشی در اصل خود گشتند و اکثر محویت آنقدر رسیده که شعوب بر
خود و بر غیر خود نیماند و این محویت و این عود کمالات باصل و بر چه کالمه است در فنا و طمان
نفس و اسلام حقیقی برین نوع فنا مترتب است و آنچه وارد شده مؤثراً قبل آن نموتوا
مرا از موت همین فناست که نفس درین فنا بطریق قهرمان محبت و نزول صاعقه احدیت از
دید و دانش ماسوی رسته است و از آنایت گذشته بلکه از خود نماند و نشانی نگذاشته و به تیغ
هوائ غیب بموت مقتول گشته اینچنین مقتول گم شده را توید و من کان میتاً فاحیینه
الایه و لشارت من قتلته فانادیته سر اوج برده و معامله او را از همه پیش ساخته این
حیات که بعد ازین موت بگرم الله تعالی زوال پذیر نیست و چون موت بهر صورت
موت از آن تواند برداشت صورت موت است حقیقت موت نیست تا مصداق حیات حقیقی
داشته باشد و اجتماع محال بود الا ان اولیاء الله لا یؤمنون و لکن ینفقون من ذلک
الی دار شتوده باشند و کریمه و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء
عند ربهم هرگز نمیر و آنکه دلش زنده شد عشق و باعتبار صورت موت فرموده افان
مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم فلامنا فاة نوشته بودند اعمال یاس تصور میشود
چنان مینماید که این اعمال که این مقصود دارد درین درگاه هیچ نیست و لاشه محض است حیران
که چگونه عمل کند که شایسته این درگاه باشد و آنچه نوشته اند راست و درست است مدار
کار بر فضل است لیکن از عمل ناگزیر است و در عمل کوشش باید کرد و اعتماد بر فضل و رحمت
داشته باشد و این عمل لائق درگاه نباید دست بزرگان گفته اند عمل و استغفر از آنچه
پرسیدیم ترجمان ما ترجمان قالت بیاسی من جل عیالی در حدیث آمده است که چنانچه
بعل خود نجات نخواهد یافت گفت و لا انت یا رسول الله فرموده و لا انالاک ان یتغمد فی
الله منه بر حمت آنچه در واقع دیده اند و مجلس رسالت پناه حاکم الله تعالی علیهم و الیه و سلم

۱۳۵

نفس

۱۳۶

۱۳۷

مجلس بیاد داشت اعلی و استغفر و

۱۳۵ در سوره انفصام از یاره و لو اننا (۸) واقع است ۱۳۵ بدانکه این کریمه واقع است در سوره آل عمران و یاره لن تنالوا ۱۳۵
واقع است در سوره آل عمران از یاره لن تنالوا ۱۳۵ در واه البیهقی فی الدعوات الکبیر ۱۳ مشکوة باب قیام شهر رمضان

نعمتہا است و تو امرست کہ از قسمت نمائی و تو میرجامیرسانی و فقیر را با جمعی دیگر برودہ بکار نمت
و پابوس آنسر و عکبر و علیہ الصلوٰۃ و التحیات مشرف گردانیدہ نیک و مبارک است
و بار دیگر دیدید کہ تو در پہلوئے آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم نشستہ و ساعت
نگذشتہ بود کہ صورت تو غائب شدہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم
بجائے تو ظاہر شدند بار صورت مبارک آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم غائب
گردید و تو بجائے ایشان نمودار شدی تا سہ مرتبہ اینچنین مشاہدہ افتاد حمد للہ سبحانہ و علی
ذلک و علیٰ

مکتوب ہل و پنجم

بسم نور اللہ ہر بار بہ در مؤظمت مرقوم شد بسم اللہ الرحمن الرحیم مکتوب مرغوب بیات
پناہ میرسید نور اللہ ہر رسیدہ مسرت بخش گردید باید کہ ہمہ بین منوال از احوال ظاہر و باطن خود
قلمی مینوہد ہند کہ باعث توجہ غائبانہ است اوقات را بیا د حق جل و علا معمور دارند و در
تحصیل مہضیات او عزت برانہ بجان کوشند و توشہ آخرت را ہتیا سازند و دنیا برائے خوردن
و خفتن نیاوردہ اند و بہت عیش و تنعم نیا فریدہ اند محل عیش و تنعم در پیشست اللہم ان
العیش عیش الآخرۃ بلکہ برائے طاعت و بندگی آفریدہ اند و برائے معرفت خویش آورده اند
در ادائے وظائف بندگی جد و جہد مرغی باید داشت و در حصول معرفت و طلب آن خود را
قرار و آرام نیاورد و از ہر جا پوئے ازان بمشاہد جان برسد از پئے آن باید شد خوش گفت
بیت بچہ مشغول کنم دیدہ و دل کہ مدام دل ترا میطلب دیدہ ترا میخواہد و السلام اولاً و آخراً

مکتوب ہل و ششم

بجان محمد بیگ کولابی در بیان آنکہ عمید ہستی حقیقی جز بام نیستی نتوان نمود بسم اللہ
الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوٰۃ و السلام التحیات میرساند احوال بہر حال مستوجب

حَدَّثَنَا اللَّهُ تَعَالَى عَرَفْتُمْ وَأَسْتَقَامْتُمْ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا جَدِّ كِتَابَتِ
 از شما پی در پی رسید چون متضمن سلامتی و ظهور نیستی و دید قصور بود بسبب مسترت گردیدن
 بِنَحْنَاهُ وَتَعَالَى اِنْ دِید رَا زِیَادَه کُنْد و بستی حقیقی خود آگاهی بدین تابد نام نیستی صبیحی
 نماید قَتیلِ عَشَقِ رَا بِنَارِتِ مَنْ قَتَلْتَهُ فَاَنَادَ یٰیثُ کَافِی سِت وَکُشْتِه رِیْعِ مَحَبَّتِ رَا فَوِیْدِ
 فَاحِیْنِه وَجَعَلْنَا لَهٗ نُورًا سَرَّافِجِ بَرَدِه سِت گَرِیْسِ کَوْنِ عَشَقِ مَکُشْتِه شَوِی شُکْرَانِه
 بَدِه کِه خُونِه بَآئِ تُو مَنَّم + وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَعَلَى سَائِرِ مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی وَالْتَزَمَ مُتَابِعَةَ
 الْمُصْطَفٰی عَلَیْهِ وَعَلَى اٰلِهٖ الصَّلٰوٰتِ وَالتَّسْلِیْمٰتِ وَالتَّحِیَّاتِ وَالْبَرَکٰتِ الْعُلٰی +

مکتوب چهل و هفتم

بمیرزا محمد صادق پسر نصیر خان در بیان حقائق و مضامین طریقه حضرات خواجگان و ایلکائے
 باطن حضرت ایشان مآبان ممتازند و بیان کیفیت طریقه نفی و اثبات بِسْمِ اللّٰهِ
 الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوةِ وَالدُّسَالِ التَّحِیَّاتِ میرساند مکتوب مرغوب که درینولا
 بدست کس خود نامزد این مسکین نموده بودند بورد و آن مستخرج و خوشوقت گردید حق سبحانه و
 تعالی بر جاوه شریعت علیه و سنت نبویه مستقیم و مستقیم داشته باطن را به نسبت حضرات
 خواجها معهود و ارادند که این طریق از بسیار طُرُق دیگر بهتر و مرغوب ترست این طریق اقرب
 طُرُق است و البته موهل است طالب صادق اگر در صحبت پیر کامل افتد امید است که در راه نما
 و اگر در صحبت ناقص افتد گناه طریق نیست که او خود وصل نیست دیگر در صحبت او چگونگی
 وصل گردد و درین طریق اندر لاج نهایت در باریت است مبتدی شید این طریق از چاشنی
 نهایت بی بهره نیست لیکن مدار طریقه مایر صحبت است و بر توجیه پیر ترقی وابسته بانست
 مرید بعد هر خیز و غیبت پیر از باطن او بقدر محبت و عقیدت بهره مندست و اخذ فیوض و
 بَرَکٰتِ مِیْنٰی لیکین از صحبت تا غیبت صد چند تفاوت است و ناز که بآئین که حضرت ایشان

در بیان
در بیان

قَدْ سَأَلْتُ اللَّهَ بِسْمِكَ أَنْ يَسِّرَ لِي فِي طَرِيقِهِ نُوْدَهُ أَنْدَ وَتَحْقِيقَاتِ وَتَدْقِيقَاتِ طَرِيقِ كَيْفَ بَرُودَةٍ
وَمُعَاكَلَةِ رَأْسِ حَضِيضٍ بِأَوْجِ رَسَانِهِ وَنَسَبِ طَرِيقِ كَيْفَ أَنْحَضَتْ بَانَ مَتَّازَانِدَ وَأَنْ نَسَبِ بَعْدَ
هَذَا رِسَالِ بِرِئْضَةٍ مُظْهِرٍ آتَمَةٍ وَأَرْسَلْتُ نَوَاتِزَ كُشْتَةٍ وَتَادِرِينَ مَدَّتْ مَخْفِي مَانِدَهُ وَپَرْدَهُ اَزْ رُوسِ
كَارِ كُشُوْدِهِ چنانچه از رِسَالِ وَهْكَاتِيبِ آنحضرت شَطْرِ اِزْ اِنْ وَاضِحِ وَلاَحِ سَتِ تَاكِجِ بِيَانِ نَايِدِ
طَرِيقِ رَفْعِي وَاثْبَاتِ طَلَبِ نُوْدِهِ بُوْدَ نَزْمِ نُوْسِيْدِ مُوَافِقِ اَنْ عَمَلِ اَرْنَدِ وَامِيْدِ وَارِ بَرَكَاتِ اَنْ شَهْدِ
هَرْ حَيْدِ تَرْقِي وَاضِحِ وَتَاثِيْرِ كَامِلِ مَنُوطِ صِحْتِ وَتَوْجِهُ سَتِ اَمَّا كَايْدُكَ كَلَّهُ لَا يَزْكُ
كَلَّهُ طَرِيقِ رَفْعِي وَاثْبَاتِ اِنْ سَتِ زِيَانِ رَاكِبِ اَمْ حَسْبُ اَنْدِ وَلِبِهَارِ اَبْرِيْنْدِ وَدُومِ رَا زِيْرِ
نَاثِ حَسْبِ كُنْدِ وَلَفْظِ كَا رَا حِيَالِ اِنْ نَاثِ بَكْشَنْدِ وَبِفَرْقِ سِرِّ رَسَانِدِ وَلَفْظِ اَلَّهْ رَا اَزْ فَرْقِ
سِرِّ كَبَقِ رَا سَتِ بَا رَنْدِ وَلَفْظِ اَلَّهْ رَا اَزْ كَتَفِ رَا سَتِ بَرْدِ اَبْرِيْنْدِ وَدُومِ دَرْ حَسْبِ اَبْشَدِ
وَمَعْنِي اِنْ كَلِمَةُ رَا نِيْرِ بَا اِنْ كَلِمَةُ دَرْ حِيَالِ اَرْنَدِ بَا اِنْ رُوشِ نِيْسْتِ هَيْجِ مَقْصُوْدِ كُزْ اَتْ پَاكِ
هَمْ رَا هِ لَا نِيْسْتِ تَصَوُّرِ كُنْدِ وَبَا اَلَّهْ هَيْجِ مَقْصُوْدِ وَبَا اَلَّهْ جَزْ اَتْ پَاكِ تَعْقُلِ نَمَا يَنْدِ دَرْ
هَرْ نَفْسِ طَارِقِ كُوِيْدِ كِيَا رِيَا سَهْ بَا رِيَا پَنْجِ بَا رِيَا هَمْفَتْ بَا رِيَا هَمِيْنِ طَوْرِ بَدِ هَيْجِ زِيَاْدَهْ كُنْدِ تَا نَفْسِ
وَفَاكَنْدِ وَهَمِيْنِ سَبَبِ اِنْ ذِكْرِ اَوْ قَوْفِ عُدُوِي كُوِيْدِ عِنِي بَرْعَدِ وَذِكْرِ وَاَقِفِ بَا شَدِ تَا دَرْ
دَمِ طَارِقِ كُوِيْدِ نَهْ جَفْتِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَعْلَا سَائِرِ مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدَى +

مکتوب چهل و ششم (۳۸)

بَشِيْحِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بَرَادَرِ شَيْخِ عَرَبِ سَجَاوِي دَرْ بَرَكَاتِ زَمِيْنِ هِنْدِ وَتَحْرِیْصِ بَرْدِ اَمِ حَفْظِ اَنْبِتِ
بِسْمِ اَللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ تَعْدَا الْحَمْدُ وَالصَّلَاةُ وَتَبْلِيْغُ الدَّعَوَاتِ مِيْرَسَانِدِ مَكْتُوبِ غُوبِ
كِهْ اَزْ رَا هِ مَحَبَّتِ اَرْسَالِ دَشْتَهْ بُوْدَنْدِ خُوشَقُوتِ كِرْدَانِيْدِ نُوْشْتَهْ بُوْدَنْدِ كِهْ اَزْ كُشْمِيْرِ اَرَاْدَهْ وَلاِيْتِ
نُوْدَهْ بُوْدَمْ كِهْ بَرْدَمْ دَرْ اِشَاوَرِ خَدْمِتِ حَاجِي جَبُوْنْكَ اَشْتَنْدِ اَلْخَيْرُ فَيَمَّا صَنَعَ اَللّٰهُ بِسْمِكَ اَنْدَ

له فوق با نفهم جدا کردن و کشادن راه می نامد و در میان سرد یعنی سرد یعنی کشا و گی میان موسی سر ۱۷ غیبات

ظاهر خیریت درین باشد و مادر هندوستان هم ولایت بیشتر است چرا همین جا بسیر مغوی را و
 ولایت نکنند و طالب این دولت نباشند و سفر در وطن نمایند و بسیر انفسی از سیر آفاقی
 مستغنی باشند امروز در هندوستان آن بیشتر است که در اکثر جاها بیشتر نیست از کثرت قیوس و
 واردات رشک بقلع و بلاد است و از فرج صباحت و ملاحت شباهت تمام بشریت شرب
 بطی و حُسن و لطافت دارد از انوار و برکات آن بیش از پیش امیدوار است سخن بجای میگرد
 رفت باید که بر طریقۀ ما خود مدراوم باشند و در نگهداشت نسبت باطن ساعی بودند آنقدر بر
 محافطت نسبت کوشند که نسبت حضور ملک و دل نشود و انقطاع تام از ماسوئله مذکور حاصل آید
 عه این کار دولت ست کنون تا اگر او دهند و السلام اَوَّلًا وَاخِرًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا

مکتوب چهل و نهم

بمحمد میرک بیگ بخشی در بیان آنکه چون مطلوب حقیقی و راس آفاق و انفس است طالب او را
 باید که از آفاق و انفس بگذرد و ورای آن جولان نماید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَارْتِسَالِ الْحَيَاتِ میرساند خداوند سبحان که از سفر طویل بهجت
 مراجعت واقع شد الحال بسیر انفسی بهر وازند و از سیر تطیل بسیر تدریر برآیند و از بعد بقرب
 اگر این نهایت کار نزد قوم بسیر انفسی است سیر آفاقی را دور از کار میدانند و یافت مطلوب انحصار
 در انفس میگویند میفرمایند چون جلوه آن جمال بیرون تو نیست + پادرومان و سر
 بحیب اندر کش + نزد حضرت ایشان ما قَدْ سَأَلْنَا اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 در ناسیر آفاقی از یافت مطلوب تهی است او تعالی چنانچه ورای آفاق است و راس انفس است
 نیز هر چه در مایه آفاق و انفس جلوه گریست همه آیات و ظلال است و تسلی شبه و مثال
 پس مطلوب را ما ورای آفاق و انفس باید جست و ورای سلوک جذبه باید پیوست و ورای
 خروج و دخول باید طلب عقل عقیل تر این معمار را تواند کشود و راس خروج و دخول بیرون آفاق

وَالنَّفْسُ تَتَوَلَّى تَصَوُّرَهُ وَعَرَفَتْ رَبِّي بِجَمِيعِ الْأَصْدَادِ وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا +

مکتوب پنجاهم

بحاجی مصطفیٰ بنگالی نصیحت و تفقید احوال و بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و زاد سال الخیرات میرساند احوال و اوضاع اینجند و مستوجب حمدت المسؤل من الله سبحانه عافینکم و استقامتکم ظاهرًا و باطنًا فانها ملائک الامر و مدار التجره تدقیست که از احوال و اوضاع شما اطلاع ندارد و خاطر نگار نیست معلوم نیست که چه وضع میباشد و بکدام مردم صحبت میدارید بیشتر بغزل راغب یا بیشتر طریقه بروم میگوید یا نه و اگر میگوید چه قسم تاثیر بخشید بر خدا که میرسد یا نه بعلم ظاهر بیشتر اشتغال است یا دیگر و مراقبه راه ترقی مفتوح است یا نه من استوی یوماه فهو محبوب بیت خوابم بشد از دیده درین فکر جگر سوز + کاغوش که شد منزل و آسایش خوابت به باجمه حالات را نویسان باشند و اوقات را معمور دارند و بعزلت بیشتر راغب بودند و از اشتغال بعلم ظاهر هم فارغ نباشند و اگر طایفه بسایر باحوال او سپردند و توشه آخرت را آماده سازند و شبهای تاریک بگریه و استغفار روشن دارند و دوستان را بدعای خیر یاد دارند و السَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا +

نا احوال

نا

مکتوب پنجاه و یکم

بج

بمیرزا محمد مادی در بیان آنکه طالب وحدت را ترک نکند و کثرت ناگزیرست و تحریر نص براتبع کثرت و اجتناب از بدعت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ قل الله ثم ذرهم محذوما و وحدت و کثرت ضد یکدیگرند طالب وحدت را ترک کثرت ناگزیرست هر قدر جهات کثرت با خود دارد همان قدر از وحدت حقیقی دور و مهجورست و وحدانی باید بود هم از روی طلب محبت و هم از روی علم و ارادت تا مناسبت پیدا آید و مراتب

نا

وحدت گردد و توحید حقیقی رسد التَّوْحِيدُ انْقِطَاعُ الْإِضَافَاتِ أَوْقَاتِ رَازِکِ وَفکر معصوم
دارند و در تنویر باطن کوشند که محل نظر مولی است و تنویر باطن منوط بدوام ذکر و مراقبه است و
مربوط با دوائی و ظالمت بندگی و ادائے فالص و سنن و واجبات و اجتناب از بدعت و محرکات
و مکرویات هر قدر که در اتباع شریعت و سنت و اجتناب از بدعت کوشیده آید نور باطن بفرزند
و راه بجنایات بس کشاید اتباع سنت البته منجی است و نتیجه بخش و رافع درجات احتمال تکلف
ندارد و وارائے آن خطر و خطر است و راه شیطان فَاتَّخِذْ كُلَّ الْخَيْرِ مَعًا ابْعِدَ الْحَقَّ رَأَى
الضَّلَالِ دین تویم را که بوحی قطعی ثابت شده است بترکات و اوام و خیالات نیست و
برداشت ماعند الرسول الا البلاغ و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و الذمه
متابعة المصطفی علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی

مکتوب پنجاه و دوم (۵۲)

برفت بیک تحریر بر اعراض از خود و اقبال باصل حصول استیلاک نسبتی تا بقائے اتم
بران مترتب شود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِغُ الدَّعَوَاتِ
میرساند احوال مهمه حال مستوجب حمد است امید که آن برادر عزیز نیز بعافیت باشد و بمعیت
صوری و منوی متحقق بود و از لفظ یعنی آید و از ظل باصل گراید و از ظل باصل شاه راه است و
مانع از وصول باصل توجیه ظل است بخود و اعراض از اصل و چون بسیر سلوک بلکه بحض عنایت
ازلی توجیه بخود و بروزال آرد و بجائے اعراض اقبال باصل پیدا آید سر رشته سعادت بدست
افتد و متمسک بعزوه و تقی گردد و پیست چون بدستی که ظل کیستی فارغی گردوی و اگر
زیستی بعد از وصول ظل باصل و حقوق بان سالک استیلاک و ضحکال است و فنا و نیستی
و این معنی کمال است و در حق او کمال او در سلک کمال است خیریت او در انقائے خیریت معرفت

سایه زبات بعض اول و راسی هلم مشدود معنیهای باطل لیهو آمیز جمع درست که معنی باطل است ۱۲ غیثات
که جنگ زنده برشته رحلم ۱۲

والبسته باین فناست قرب منوط باین ارتقاء اِذَا تَجَلَّىٰ لَكَ اللَّهُ بَشَىٰ خَضَعُ لَكَ وَبَعْدَ اِزَانِ مُسْتَعِدَّ
 آن میشود که او را از نزد خود حیوة دهند و با خلاق خود مخلوق سازند من قَتَلْتَهُ فَأَنَا دَيْتُهُ وَتَكْمِيلُ
 ناقصان بازش گردانند کریمه او من كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْتَهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي
 النَّاسِ نشان حال اوست آن زمان نعمت در حق او تمام شود و معنی خلافت بظهور آید
 این کار دولت است کنون تا که او دهند از ارتحال فرزند میان لشکری مرقوم نموده بودند و نوع
 تا که از قوت او ظاهر ساخته اَنَا لِلَّهِ وَآتَاكَ إِلَهِهِ رَاجِعُونَ بتقدیر و اراده او تعالی رضای
 ناگزیر است مصائب صوری و وسائل طراوت و نصارت منویه است و بسبب ترقیات اخرویه
 حق سبحانه اجر جزیل و هدیه ترقی بکشاید و نعم البدل کرامت فرماید آنکه قَرِيبٌ حَاجِبٌ وَ

مکتوب پنجاه و سوم (۵۳)

شیخ عبد اللطیف همیشه زاده حضرت ایشان سَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى و شرح قول لَا يَذْكُرُ اللَّهُ
 إِلَّا اللَّهَ و بیان آنکه تحقق کلام مجید از آثار این دیدست بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ بفرزند سعادت آثار میرساند رقیبه که فرستاده بودند مطاعه آن
 فرحت فراوان بخشید و دو قین ساخت شکر خداوندی جَلَّ شَانُهُ بجا آرند لَکِنْ شَكَرْتُ
 لَا ذِيْدَ لَکُمْ نُوْثَةً بودند شی در نماز تجر حین قِرَاءَةِ قرآن مجید خود را قاری و میان
 نمی یافت و قِرَاءَةِ باین طرف منسوب دید بلکه بعض قدرت او تعالی کلام او گویا اینجا طُوبُو
 فرموده و زبان خود را مانند شجره موسویه می یافت قول لَا يَذْكُرُ اللَّهُ إِلَّا اللَّهَ بصدق این
 حال میدید و گاهی هنگام تلاوت بقائے و تحقیق بآن میاید و این بیت موافق این مذاق
 میشود بیت اندر سخن دوست نهان خواهم گشت + تا بر لب و بوسه نم چونش بخواند +

۱۵ یعنی هرگاه حق جل و علا جلوه فرماید بچیز است شود آن چیز پیش و عز وجل ۱۲ ۵۲ این کریمه در سوره

انعام از پاره و لوانا واقع است ۱۲ ۵۳ در سوره ابراهیم از پاره و ما بری (۱۳) واقع است ۱۳

سعادت اطوار آنچه اول نوشته اند درجه علیاست و فقا تا اثری از آثار سالک باقی است
 بیک کوه الله اکبر الله درست نمی آید و ذکر او عائد با و از اینجا تواند بود آنچه از عزیز منقول
 که در ورطه می باشد افتاده بودند ذکر که اگر ازین ورطه نجات یابم هرگز حق تعالی را یاد نکنم ازین
 رگبزر باشد که با و خود را با این پستی و عنایت هیچگونه شایان آنجناب مقدس ندیده و عائد
 بخود یافته و گناه یافته و گناه بزرگ تصور نموده و آنچه اهل وحدت وجود کلا بیک کوه الله اکبر
 الله میگویند از این مسایع نیست اینک ایشان بر تعین امکانی که آنرا بعنوان حقانی
 دانسته اند اطلاق میاید چه این جماعه همه اوست میگویند و مقتضیات را عین مطلق است انکار
 و در مانحن فیه از تعین امکانی اینجا اثری نمانده است نشان مابین ما حقیقت کلا
 بیک کوه الله اکبر الله درین موطن است نه در اینجا که وجود ذکر در میانست غایب الامر اختلاف
 عنوان است بکلمه نفی و اثبات نفی عنوان غیریت نموده اثبات الوهیت خود می نمایند همان
 قصه است بخواب اندر مگر نوشته شتر شد بر سر اصل سخن رویم که عارف را هر چند در فقا
 قدم راسخ بود در کالات فوق و فوق الفوق راسخ تر باشد و باطن بطون نفوذ نماید و آنچه
 ثانیاً از تحقیق فنا و بقا بکلام مجید نوشته اند نتیجه دید اولی است و ثمره آن فناست نیک
 تأمل باید نمود و قریب و منزه است که کلام را با شکم است دیگر است پس عارف قریب که از راه
 کلام حاصل خواهد نمود و هم برین قیاس خواهد بود و در سخن نهان شده باطن بطون خواهد رسید
 وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرِ مَنْ تَبِعَ الْهُدَىٰ وَالْتَزَمَ مُتَابِعَةَ الْمُصْطَفَىٰ عَلَيْهِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْبَرَكَاتُ الْعُلَا +

مکتوب پنجاه پهمام

بشیخ منظر برهان پوری در بیان آنکه تا معامله سالک بصفات و اعتبارات است علم و تمیز را
 گنجایش است چون معامله بعیب ذات افتد جهل و بتمیزی افزاید و در ذکر بعضی از نصائح

تجربا
 تنقید

ذات الله تعالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَرَأْسِ السَّالِ التَّحِيَّاتِ مِير سَانِدِ صَحیفَه گرامی
 رسید به سبب مسرت گردید چون متضمن عافیت و سلامتی اجنبه بود و منبئی بر استقامت ظاهر
 و باطن نشان مسرت بر مسرت افزود نوشته بودند که اکثر اوقات در نماز فرض و نفل انواع
 انواع انوار و فیوض گوناگون رؤسیدید بحدیکه در هر رکعتی که میرسد در میماند و جمیع صفات و
 حرکات و سکونات در صلوة و غیر ما بحق را بی رجوع نیست و لفظ ^{از زبان} انا هیچگاه خطور نمیکند و
 اینهمه احوال سنجیده و اذواق پسندیده اند الله تعالی ابواب ترقیات را همواره مفتوح دارد
 و آنچه بعد ازین نوشته آید که بعضی واردات که رؤسیدید بتقریر و تحریر در نمی گنجی الخ مانا که این
 واردات ناشی از مرتبه مقدسه غیبیات اند که نصیب از آن مرتبه جهالت و نकार تست تا حجاب
 علم و تمیز را گفتگوست ناشی از صفات شیون و اعتبارات است و چون معامله بغیب الشیب
 افتد و تمیز اصول شیون نماید جهل و خیرت افراید من عرف الله کل لسانه نشان حال
 این موطن است از گرمی مجلس و تاثیر توجّهات و وصول طلب بقنائی قلب بعضی بقنائی
 نفس که نوشته بودند خوشوقت ساخت اللهم زد شکر خداوندی جل شأنه بجا آرند
 لَنْ شَكَرْتُمْ لَوْ زِدْتُمْ تَكْمُرُوا و از مکر خداوندی جل شأنه هر اسان باشند و ترسان لرزان
 بودند و استغفار را از مظان مضار این امر خطیر لازم گیرند و توجّهات را از طلبه دریغ ندارند
 و ترقیات شان را خوانان بودند و سایر اوقات را در گوشه نامردی بسر برند و از تذکره تقصیرات
 و تفکر در آلاء و واردات خالی نباشند و نوشته آخرت را آماده سازند و در کسب مرضیات
 مولای حقیقی جَلَّتْ عَظَمَتُهُ سعی بلیغ نمایند و اجنبه دور افتاده را بدعائے خیر یاد آرند
 و سلامتی خاتمه او خواهند و آنچه در باب خواجہ امان الله و خواجہ محمد مومن نوشته اند که احوال
 و کیفیات نیک دارند و بهر دو فنا مشرف گشته در مقام حیرت اند و واضح گردید خوشوقت
 گشت طلب تعین عدد و طالبان در حق ایشان نموده بودند این امر مفوض به راعی شما
 است بعد استخاره هر عدد که تعین کنند و هر گاه خواهند بران اضافه نمایند یا اجازت مطلق

فرمایند امید است که مبارک باشد لیکن هرگاه عکس اجازت کند باید که مشروط باتباع شریعت
التزام سنت و رسوم بر محبت شیوخ سازند و السلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی الیه الصلوات والبرکات والتسلیمات العلی

مکتوب پنجاه و پنجم

بمشيخت پناه شيخ درویش محمد برکی جالندهری در احکام موالات با کفار و احکام تقییه و
فضیلت حب و بغض فی الله تعالی و رد معتقدات جماعه که میگویند که فقیری بدنا بودنت
بکس بیستم الله الرحمن الرحیم الحمد لله العلی الاعلی و سلام علی عباد و اله الذین
اصطفی خصوصاً علی سیدنا الوری صاحب قاب قوسین او ادنی و علی الیه نجوم الهدی
و صبح البرزخ الثقی اما بعد سلام و تحیه ازین مسکین مطالعه فرمایند صحیفه گرامی مشرف
ساخت تفسیر از کریمه لا یتخذ المؤمنون الکفرین اولیاء من دون المؤمنین
و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم نعمة نوده بودند و
استثنا فی التفصیل موالات و عدم موالات با کفار و تقییه و عدم تقییه فرموده بکس صاحب تفسیر
کبیر دین بابت تفصیل سخن کرده آنرا بحسب ایراد نماید قال فیہ نزلت هذه الآية فی تحریر
مؤالاة الکافرین اعلم انه انزلت آیات آخرتیه فی هذا المعنی منها قوله تعالی لا
تتخذوا بطانة من دونکم و قوله سبحانه لا تتخذ قومًا یؤمنون بالله و الیوم
الاخر یؤادون من حاد الله و رسوله و قوله تعالی لا تتخذوا الیهود و النصارى
اولیاء و قوله عز وجل یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء

له قوله لا یتخذ الذین برائکم من کریمه و اربعه در سورة آل عمران از پاره تک ال رسل (۳) ۱۲ له قوله لا تتخذوا بطانة الذین واقع
است در سورة آل عمران و پاره لن تتالوا و قوله لا یتخذ قومًا یؤمنون الذین واقع است در سورة مجادله و پاره قد سمع الله و قوله لا تتخذوا
الیهود و النصارى الذین واقع است در سورة مائده و پاره لا یحب الله و قوله لا تتخذوا عدوی الذین واقع است در آغاز سورة
ممتحنة از پاره قد سمع الله ۱۳

وَقَالَ عَزْرَمِنْ قَائِلٍ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاعْلَمُ أَنَّ كَوْنَ
 الْمُؤْمِنِ مِنْ مَوْلَى الْكَافِرِ يَجْعَلُ ثَلَاثَةً أَوْجُهُ أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ رَاضِيًا بِالْكَفَرِ وَيَتَوَلَّاهُ
 لِاجْتِلَاءٍ وَهَذَا مُشَوَّعٌ مِنْهُ لِأَنَّ كُلَّ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ مُصَوِّبًا لَهُ فِي ذَلِكَ الَّذِينَ
 وَتَصَوِّبُ الْكَفْرَ الْكَفْرُ وَالرَّضَاءُ بِالْكَفَرِ الْكَفْرُ فَيَسْتَحِيلُ أَنْ يَبْقَى مُؤْمِنًا مَعَ كَوْنِهِ بِهَذِهِ
 الصِّفَةِ وَثَانِيهَا الْمَعَاشِرَةُ الْجَمِيلَةُ فِي الدُّنْيَا يَحْسِبُ الظَّاهِرُ وَذَلِكَ غَيْرُ مُشَوَّعٍ
 مِنْهُ وَالْقِسْمُ الثَّالِثُ وَهُوَ كَالْمُتَوَسِّطِينَ الْفَسْمَيْنِ الْأَوَّلِينَ هُوَ أَنْ مَوْلَاةً
 الْكَفَارِ بِمَعْنَى الرُّكُوبِ إِلَيْهِمْ وَالْعَوْنِ وَالْمُطَاهَرَةِ وَالتَّصَرُّفِ إِمَّا يَسْبَبُ الْفَرَائِدَ
 أَوْ يَسْبَبُ الْحَبَّةَ مَعَ اعْتِقَادِ أَنَّ دِينَهُ بَاطِلٌ فَهَذَا لَا يُوجِبُ الْكَفْرَ إِلَّا أَنَّهُ مَنِهَى
 عَنْهُ لِأَنَّ الْمَوْلَاةَ بِهَذَا الْمَعْنَى قَدْ تَجَرَّأَتْ إِلَى اسْتِحْسَانِ طَرِيقِهِ وَالرَّضَاءِ بِدِينِهِ
 وَذَلِكَ يُخْرِجُهُ عَنِ الْإِسْلَامِ فَلَا جَرَمَ هَذَا تَعَالَى فِيهِ فَقَالَ تَعَالَى وَمَنْ
 يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ فَإِنْ قِيلَ لِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمَوْلَاةُ مِنَ
 الْأَيَّةِ النَّهْيِ عَنِ اتِّخَاذِ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ بِمَعْنَى أَنْ يَتَوَلَّوْهُمْ دُونَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَمَّا
 إِذَا تَوَلَّوْهُمْ وَتَوَلَّوْا الْمُؤْمِنِينَ مَعَهُمْ فَذَلِكَ لَيْسَ بِمَنْهَى عَنْهُ وَابْتِغَاءً فَقَوْلُهُ
 لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ فَيُزِيدُهُمْ زِيَادَةً مِنْ بَيِّنَةٍ لِأَنَّ الرَّجُلَ قَدْ يُوَلِّي غَيْرَهُ
 وَلَا يَتَّخِذُهُ مَوْلِيًا فَالنَّهْيُ عَنِ اتِّخَاذِهِ مَوْلِيًا لَا يُوجِبُ النَّهْيَ عَنْ أَصْلِ مَوْلَاةٍ بِهِ
 فَلَمَّا هَذَا الْأَحْتِمَالَيْنِ وَلَمْ نَقَامِ فِي هَذِهِ الْأَيَّةِ إِلَّا أَنَّ سَائِرَ آيَاتِ الدَّلَالَةِ
 عَلَى أَنَّ لَا يَجُوزُ مَوْلَاةُ الْكُفَرِ عَلَى سَقُوطِ هَذَيْنِ الْأَحْتِمَالَيْنِ قَالَ الْحَسَنُ أَخَذَ
 مُسَيْلَمَةُ الْكَذَّابُ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ
 لَا أَحَدُهُمَا أَتَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ نَعَمْ نَعَمْ فَقَالَ أَفَتَشْهَدُ أَنَِّّي رَسُولُ
 اللَّهِ قَالَ نَعَمْ وَكَانَ مُسَيْلَمَةُ يُزَيِّمُهُمْ أَنََّّهُ رَسُولُ بَنِي حَنِيفَةَ وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ قُرَيْشٍ

لَمَّا

فتركه ودعا الآخر فقال أشهد أن محمداً رسول الله قال نعم قال أفشهد
 أني رسول الله فقال إني أصمُّ ثلثاً فقدّمه فقتله فبلغ ذلك رسول الله صلى
 الله عليه وآله وسلم فقال أما هذا المقتول فعلى يقينه وصدقه فهيئاً له وأما
 الآخر فقبل رخصة الله فلا تتبعه عليه وأعلم أن نظير هذه الآية قوله تعالى
 إلا من أكره وقلبه مطمئن بالإيمان أعلم أن للثقيّة أحكاماً كثيرة ونحن
 نذكر بعضها الحكم الأول أن الثقيّة إنما تكون إذا كان الرجل في قوم كفار
 ويخاف منهم على نفسه وماله فيدار بهم باللسان وذلك بأن لا يظهر العداوة
 باللسان بل يجوز أيضاً أن يظهر الكلام الموهمة للحبّة والمؤالاة ولكن بشرط أن
 يُضمر خلافاً وأن يُعرض في كل ما يقول فإن الثقيّة تأنيرها في الظاهر لا
 في أحوال القلوب الحكم الثاني للثقيّة هو أن لا أفصح بالإيمان والحق حيث
 يجوز له الثقيّة كان ذلك أفضل ودليله ما ذكرناه من قصّة مسيئة الحكم
 الثالث للثقيّة أنها إنما تجوز فيما يتعلق بإظهار المؤالاة والمعاداة وقد
 تجوز أيضاً فيما يتعلق بإظهار الدين فأما ما يرجع ضرره إلى الغير كالقتل و
 الزنا وغصب الأموال والشهادة بالزور وقذف المحصّات وإطلاء الكفار على
 عورات المسلمين فذلك غير جائز البتّة الحكم الرابع ظاهر الآية يدل على
 أن الثقيّة إنما تحل مع الكفار الغالبيين إلا أن مذهب الشافعي رضي الله عنه
 أن الحالة بين المسلمين إذا شاككت الحالة بين المسلمين والمشرّكين حلت الثقيّة
 محاماة على النفس الحكم الخامس للثقيّة جائزة لصون النفس وهل هي جائزة
 لصون المال يختم أن يُحكم فيها بالجواز لقوله صلى الله عليه وآله وسلم حرمة مال
 المسلم كحرمة دمه ولقوله صلى الله عليه وآله وسلم من قتل دون ماله فهو شهيد

له يعني من كفر بالله من بعد إيمانه إلا من أكره إلخ واقع في سورة نحل الآية (١٢) ١٢

وَالْقِسْوَارَ صَاءَ اللَّهِ تَعَالَى بِسَخَطِهِمْ وَتَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالتَّبَاعِ مِنْهُمْ دَوَاهُ
 ابْنُ شَاهِينَ وَالذَّيْلِيُّ وَهُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى إِلَيْنِي مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ
 قُلَّ الْفُلَانِ الْعَابِدِ أَمَّا زُهْدُكَ فِي الدُّنْيَا فَتَجَلَّتْ رَاحَةُ نَفْسِكَ وَأَمَّا انْقِطَاعُكَ إِلَى
 فَتَحَرَّرْتَ بِي فَمَا كَعَمِلْتَ فِيمَا لِي عَلَيْكَ قَالَ يَا رَبِّ وَمَا ذَا عَلَيَّ قَالَ هَلْ عَادَيْتَ فِي عَدُوًّا
 وَهَلْ وَالَيْتَ لِي وَلِيًّا حَلَّ حَظَّ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ وَالحَقُّ كَمَحَبَّتِ دُوسْتَانِ مَحْبُوبِ عِدَاوَتِ
 وَدُشْمَانِ أَوْ أَوْ لَوْ لَزِمَ مَحَبَّتِ سَتِ مَحَبَّتِ صَادِقِ دَرِينِ دُوْعِلِ مَحْتَاجِ كِبَسِ وَتَعْمَلُ نَسِيتِ چنانچه
 در اَعْمَالِ دیگر محتاج ست دُوسْتَانِ دُوسْتِ چو یاز سیا بنظر می در آید و دُشْمَانِ او چه قسم است
 آتی یعنی در مجاز ظاهراًست بهر که دعوی دوستی نماید تا بترستی از دُشْمَانِ او نکند مقبول نیست
 از مسافقی پیش نمیدانند شیخ الاسلام گفته که من بابو الحسن سمعون نیکی که استاد من حضرت
 می رنجانید و هر چه بر رنج دارد و تواز و رنج نباشی سکت از تو بود قَالَ اللَّهُ تَعَالَى قَدْ كَانَتْ
 لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا الْقَوْمُ هُمُ اتَّابِرَاءُ مِنْكُمْ وَوَسَّاتَا
 تَعْبُدُونِ مَنْ دُونِ اللَّهِ كُفْرًا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا
 حَتَّى تُوْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ بَعْدَ إِزَانِ فِرْعَوْنِ لَقَدْ كَانَتْ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ
 كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَارْتَبَا بِمَا لَمْ يَكُنْ لَكُمْ رَاجِلٌ وَعَلَا مِنْ تَبَرُّي لَابَدٍ
 وَاكَزِيرَتِ لَا كَمَا زَعَمُوا أَحَقَّ تَعَالَى مِيفْرَايِدُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ
 یعنی هر که موالاة و دوستی با کافران کند پس نیست آنکس از دوستی و ولایت حق بر چیز
 یعنی مسلح ست از ولایت حق تعالی تمام چه دوستی و متضاد یعنی دو دشمن جمع نشود چنانچه
 بعضی مفسران گفته اند شاعر میگوید تَوَدُّ عَدُوِّي ثُمَّ تَزْعُمُ أَنِّي صَدِيقُكَ
 لَيْسَ التَّوَكُّلُ عَلَيْكَ بِعَازِبٍ فَلَيْسَ أَخِي مَنْ وَدَّ نِي رَأَى عَلَيْهِ وَلَكِنْ أَخِي مَنْ

لَا
يَا
يَا

۱۱۲
۱۱۳

یعنی این کس بهر که دعوی نماید ۱۱۲ یعنی هر که تبری از دشمنان دوست نماید آنکس مقبول دوست نیست بلکه مردم او را منافق
 میدانند و از منافق پیش نمیدانند ۱۱۳ یعنی خواجه ابوالفضل عبداللہ ابن ابی منصور محمد انصاری از اولاد حضرت ابوالیوب انصاری
 رضی اللہ تعالی عنہ ۱۱۲ بدانکه این کریمه واقع ست در سورہ شمس از پارہ قدس ص ۲۸ (۲۸)

وَدَفَنِي فِي الْمَغَائِبِ پس هر که دعوی محبت حق کند و تبری از اعدای او ننماید در سخن کاذب
است و بعضی مفسران گفته اند پس نیست آنکس از دین خدا بر چیز یعنی از دین هیچ ندارد
و هر که از دین بی نصیب است از قرب و معرفت چه نصیب دارد و یحذر که الله نفسه یعنی
من ترسان شما را حق سبحانه و تعالی بسبب موالاة کفار از عذاب که صادرست از ذات گفته اند
که این تهدید عظیمست دلالت دارد بر نهایت توحش منبری عنه فی التفسیر الکبیر روی آنرا قیل
لِعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِنَّ هُمَا رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ الْحَيَرَةِ يَعْنِي نَضْرَانِيَا لَا
يُعْرِفُ أَقْوَى حِفْظًا وَلَا أَحْسَنَ خَطَابًا فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَتَّخِذَ كَاتِبًا فَاِمْتَنِعْ عُمَرُ مِنْ
ذَلِكَ وَقَالَ إِذَا اتَّخَذْتُ بَطَانَةً مِنْ غَيْرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَدْ جَعَلَ عُمَرُ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ
دَلِيلًا عَلَى النَّهْيِ عَنِ اتِّخَاذِ النَّصْرَانِي بَطَانَةً وَدَوِيَ عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ أَنَّهُ قَالَ
قُلْتُ لِعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ إِنَّ لِي كَاتِبًا نَضْرَانِيًّا فَقَالَ مَا لَكَ قَاتَلَكَ اللَّهُ أَلَا اتَّخَذْتَ حَفِيفًا
أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصْرَانِي أَوْلِيَاءَ قُلْتُ
لَهُ دِينُهُ وَلِي كِتَابَتُهُ فَقَالَ لَا أَكْرَهُمْ إِذَا هَانُوا اللَّهُ وَلَا أُعِزُّهُمْ إِذَا ذَلُّهُمْ اللَّهُ تَعَالَى
وَلَا أُدْنِيهِمْ إِذَا أَبْغَدَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى قُلْتُ لَا يَتِمُّ أَمْرُ الْبَصَرَةِ إِلَّا بِهِ فَقَالَ إِنْ مَاتَ
النَّصْرَانِي فَمَا تَصْنَعُ بَعْدَهُ فَمَا تَعْمَلُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ فاعمله الآن وَاسْتَغْنِ عَنْهُ بَعْدَهُ
حضرت ایشان را راضی الله تعالی عنه در مکتوبات قدسی آیات خود مینویسند که حضرت ابراهیم
خلیل الله علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام این همه بزرگی که یافت و شجره انبیا گشت بود
تبری از دشمنان او تعالی بود قال الله تَعَالَى كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي الْأَيَّامِ الَّتِي
وَجَّحِ عمل در نظر فقیر از برای حصول ضایع حق جل و علا برابرین تبری نیست میاید که حضرت
حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عداوت ذاتیست و آلهیه آفاقی مثل لات و عزری
و عجمه ایشان بالذات دشمنان حق اند جل سلطانیه و طول و نار جزاء این عمل شنیعست
و آلهیه هوائی نفسانی و سایر اعمال سیه این نسبت ندارند زیرا که عداوت و غضب نسبت

هاتفا و جعل من اهل الحيرة

خليل الرحمن

یا نبی ذاتی نیست اگر غضب است بصفات منسوب است اگر عقاب و عتاب است بافعال راجع
 لهذا خلوه و نا جزا را این سیمات نگشته بلکه مغفرت ایشان با منوط بمشیت خود داشته و لیکن
 هذا اخبر المکتوب الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوة والسلام علی رسولہ و آئمتہ
 و سرمداً و علی الہ الکرام و صحبہ العظام الی یومہ القیامہ +

مکتوب پنجاه و هشتم

ذکر این مکتوب
 بعضی مادیان
 از روز ۱۱

بمرا ابوالمعالی در جواب کتابت او که اظهار طلب شوق و صحبت نموده بود و با ذکر بعضی از احوال
 شیخ عبد الخالق که از ارباب است و ختم مکتوب بحديث جلیل القدر بسم الله الرحمن الرحيم
 الله تعالی و تقدس ساحت سینہ را از نقوش با سوسه مصفا و از دشن هوا فرکی ساخته بنظر
 اشعارت جمال لایزالی که مبر از خیر و هم و خیال است و مزین و مزین گرداناد انکسات نامہ گرمی
 که نامزد این مسکین نموده بودند مشرف ساخت چون مخیر از سلاستی ذات بابرکات بود و مست
 افرو و آنچه در باب برادر دینی شیخ عبد الخالق مرقوم فرموده بودند بوضوح انجامید چون استخاره راه
 نمید بد موقوف باشد که بر تقدیر کمالات آنچه مقتدر است و نصیب طرین است بظهور خواهد پیوست
 مگر ما شیخ عبد الخالق یکچند نے در صحبت گذرانیده است و اخذ فوائد ضروریہ این راه نموده است و
 از تلویین بتکمیل پیوسته و از فنا که رکن اعظم این راه است آگاهی یافته و از خالی از حال چگونه
 توان گفت مگر باعتبار آنکه از حال گذشته بحول حال پیوسته است چه حال از تلویین خبر مید صاحب
 تکمیل حال پس پشت داده است بے اذواق و مواجید امور است که باطن تعلق دارد و اطلاع بر آن
 بے امداد ربانی بے تخلوق باخلاق الہی جل شانہ متعسر است اولیائی تحت قبائی لا یعرفہم
 غیرتی بسیار از اولیاء هستند که بر ولایت خود ہم اطلاع ندارند و ظاہر شان از باطن شان
 بیخبر است دیگران بولایت شان بعلامہ سبحانی شکل که پی بر ندانند کس چه داند که درین گرو سوار
 باشد و بر تقدیر یکمشار الیہ خالی و بے بهره باشد و درین امر خطیر نباید وید و مرسل و در امت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

حدیث صحیح

مکتوبات پنجاب و ہند

سبحانی حبیب اللہ حصار می در تعبیر وقایع او کہ دیدہ و نوشتہ بودہ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادَةِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰہُ بَرّ و نبی حاجی حبیب اللہ وَفَّقَہُ اللّٰهُ تَعَالٰی
 لِمَا کُنَّا نَہْ نُوَسِّیْہُہُ بُوَد کہ روزے در حلقہ بابد نوشتہ بودم کہ گویا مرا از من رہو و نہ وسع اترے
 از من نہماند بعد از ان نورے در خود دیدم کہ آن نور سرفک سائیدہ و از انجا تمام عالم را فرو گرفتہ
 محمد و ما رہو دن شمار از شمار و پچ از شمارے نامدن اشارہ بقائے اتم ست و مشاہدہ نور در
 خود از آثار بقاست و کریمہ او مَن کَانَ مِیْتًا فَاحْیِیْنَاہُ وَجَعَلْنَا لَہٗ نُورًا یَمْشِیْ بِہٖ فِی النَّاسِ
 بران گواہ ست و آنکہ آن نور سرفک کشید ست و تمام عالم را فرو گرفتہ ست اشارہ بجمعیست
 استعداد شماس و جمعیست اسمے کہ مرقی و مبدی تعین شماس و احاطہ او بسائر مبادی تعینا
 و واقعہ کہ در آن پیغمبر آرا صلّٰی اللّٰہ علیہ و آلہ و سلم دیدہ اید و قدحے کہ بشمار کردہ دادہ و شما
 آنرا بہ تمام در کشید اید و لذت آن شمارا فرو گرفتہ بعد از ان فرمودند کہ ترا از اصل نصیب مبارک شد
 و میتواند کہ آن قدح نسبت حاصل ا بود علیہ الصلوٰۃ و السلام کہ جرعه از ان بکام شمار رسیدہ ست
 و بشارت نصیب اصل مؤید آنست چہ اصل ہمہ اصول رب اوست علیہ الصلوٰۃ و السلام و
 قرینہ بر آن کہ آن عزیز پیغمبر ست علیہ الصلوٰۃ و السلام استعراق او در نور سبز و سبز بودن آن
 مقام و سبز بودن حوض چہ ولایت ا علیہ الصلوٰۃ و السلام ولایت اخفست و اخف نور
 سبز دارد و در واقعہ دیگر کہ بالائے آسمان چند سر بر دیدند و خود را بسری کہ بالا تر از ہمہ سریاست
 یافتہ مؤید عطائے نسبت خاص ست واقعہ دیگر نیز مؤید نمعنی ست کہ دیدہ اید کہ دائرہ بس عالی
 نظر درآمد کہ تمام عالم را احاطہ کردہ ست و چند دائرہ دیگر در تحت آن ظاہر میشود و من خود مرا مرکز
 دائرہ بزرگ میافتم در انوقت معلوم میشود کہ دائرہ کئی و کئی و مرکز ہائے آنها از مرکز آن دائرہ

الح واقع ست در سورۃ النعام از پارہ دلو انما ۱۲

که خود را مرکز آن دایره میبایم ناشی شده است بدانند که مرکز دایره بزرگ میتواند که کنایت از حقیقت محمدی باشد علی صاخرها الصلوة والسلام پس لیل آنکه این حقیقت همه وقت مرکز آنست و آنرا بر سایر حقائق تفوق است و همه حقائق و نیادی تعینات گویا ناشی از آن حقیقت اند و از آنکه خود را مرکز آن دایره یافته اید و غیر تأیید میوید میشود و با کمال این واقع و همچنین وقایع دیگر بسیار روشن و عالی است و آنچه اول دیده اید از احاطه نور خود تمام عالم را نیز تأیید این معنی مینماید چه جامعیت و احاطه مناسب رب اوست علیه و علیاً الیه الصلوة والسلام اینقدر هست که اکثر وقایع و مناسبات بیشتر است از آنچه از استعداد و بعضی از آن نبی از قوت قریبه بفعل و بعضی از آن دلالت بر حصول دارند مطلقاً دلیل حصول نیست بهر حال امیدوار باشند بیت میتوانی که دهی اشک مراحین قبول + ای که در ساختن قطره بارانی را + والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علیاً الیه الصلوة والسلام والتسلیمات والبرکات العلیا

مکتوب پنجاه و هشتم

بمقام قاسم روپری در بیان آنکه فنا و بقا بعلاقة طلبیت و اصالت است چون محاله بغیب ذات افتد تعالی و این علاقه نماند کارخانه فنا و بقا انقطاع پذیرد و در بیان آنکه وجه را بوجه است نه بذات تعالی و در بیان بعضی از کمالات صلوته بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی عبادیه الذین اصطفوا مکتوب مرغوب رسیده مستر بخش گردید چون بعضی از احوال پسندیده و اذواق سنیه بود مستر بر مستر افزود نوشته بودند که اکثر از خواننده و نشانی نمی فهمد وجود و توابع آنرا عاریت محض میدانند و این دید بدیهی اقلی گشته و بقای خود را گماهی بذات او سبحانه تعالی می فهمد و اکثر اوقات بصفاات امارین وقت هم بر توای از ذات ملحوظ میشود حمد لله سبحانه بدرجه کمال از فنا و بقا رسیدند و زوال عین حصول پیوسته

و آنچه از دید عاریت نوشته اند البته عاریت و امانت بابل آن عاید گشته و ظل مهل پیوسته باشد
 عدم نیز که مرآت بوده بعد مطلق محقق شده که معامله بزوال عین و اثر کشیده و آنچه نوشته اند
 که بقا گاه به بذات می فهمد ذات دین موطن البته ما خود بشان و اعتباری خواهد بود نه ذات
 بحسب معرفت که آن مرتبه را غنائی ذاتی است از عالم فنا و بقا بعلاقة اصالت و ظلیت است
 تا هر جا اطلاق اصل است از صفات زائده و شیون و اعتبار است ذاتیه غیر زائده آن بقا را گنجایش
 است و چون معامله بغیب ذات افتد و اصل در رنگ ظل در راه ماند فنا و بقا آنجا مستصوب بود
 آری اگر از ذات مصطلح قوم خواهند که مرتبه وحدت اطلاق ذات میکنند و تجلی آنرا تجلی ذات
 میگویند گنجایش دارد و اطلاق فنا و بقا در آن مرتبه می نمایند و آنچه حضرت ایشان با قدسنا
 الله سبحانه و تعالی بقا ذات نوشته اند سرسبیت غامض در رنگ متشابهات دست در گز
 امثال بابو الهوسان از دامان آن کوتاه است ما مردم را اگر ایمان باین معانی حاصل شود مختتم است
 بیت ماتما شاکنان و کوته دست تو درخت بلند و بالائی به بشنو عالم ظلال اسما و صفات
 است و از ظل باصل شاهاست کمال در حق ظل آنست که واصل باصل شود پس وصول افراد عالم
 باسما و صفات است و اگر نهایت ترقی شود باصول اسما و صفات وصول آن الی آن
 یتسبی الی حضرت الذات تعالی و تقدس تا هر جا که علاقه اصالت و ظلیت است ترقی
 ممکن است و چون این علاقه انقطاع پذیرد ترقی و عروج متصور نبود پس نصیب از مرتبه ذات
 بخت اینان را هیچ نبود که از ذات در ممکن هیچ تعبیه نکرده اند تا از ذات نصیب بود تمام وجود
 شان و وجه و اعتبارات است و وجه را بوجه راه است نه بذات که از آن مرتبه علیا و وجه انقطاع
 است و عاده الله جاری شده است که بعد از قرون مطاوله عاریت را بعد از فائز اتم فائز
 از نزو خود عطا میفرمایند که از آن ذات بذات اقدس راه است پس این عاریت بعلاقة ذات
 از ذات مقدس نصیب فرمایند و افراد عالم که در رنگ اغراض اند و ذات نیست که با و قائم بودند
 قیام آنها بذات عاریت است و ذات همه آنها همین ذات عاریت است و عاریت بحکم نیابت و

خلاف قیوم آنهاست پس عارف را با افراد عالم غیر از مشارکت اسمی و مماثلت صوری کدام مشارکت
و چه مماثلت چو ہر را با غرض چه مشارکت حضرت ایشان ما قَدْ سَأَلْنَا اللَّهَ بِسْمِهِ بِرُنگاشتم اند
کہ این قسم بزرگ در یک عصر متعدد نہ باشد ہر گاہ بعد از قرون ^{جدد و ہجرت} متداولہ این قسم گوہر بطور
تعدد و او در یک عصر چہ صورت دارد نوشتہ بودند کہ در نماز گاہے در غیر آن کیفیت و وار دے روبرو
میدہد خود را در آنوقت متلاشی و مستہلک محض میاید و عنایت و لطیف خاص در حق خود فہم چنانچہ
کسے را بہر بانی در آغوش کشند و گویا کشید کشید میسیرند و خود را از جمیع علائق مُصَفَّاء و مظهر مینمایند
و تعلق امور گاہے در پہلوئے راست مے فہم و گاہے پس پشت چنانچہ خانہ را روبرو فہم خوش
خاشاک در یک کنارہ جمع سازند و نماز معراج مؤمن ست حالئے کہ در ادائے آن روبرو
میدہد مناسبت بحالت معراجیہ خواهد داشت و از سایر حالات ممتاز خواهد بود و سایر احوال
را نسبت بحالت صلوئۃ نسبت صورت است بحقیقت مثلاً اصولئے کہ در آئینہ منہکس است
آنرا چہ نسبت و کدام مساوات باصل خود غیر از مماثلت صوری و مشارکت اسمی نیست خوش
گفت بہت گر تصور صورت آن لستان خواہ کشید حیرتہ دارم کہ نازنین اچسان خواهد
کشید ہر قدر کہ در تکمیل نماز میکوشند و در رعایت سنن و آداب آن جہد مینمایند و در تطویل قرات و
رکوع و سجود و روق سنت سعی میکنند فیوض و برکات آن بیشتر شود و مینمایند و حسن و جمال و کمال
آن زیادہ تر ظهور مییابد و ترقیات روبرو میدہد و عنایت و لطیف خاص متجلی تر میشود و از
علائق مصفا تر میشود کہ از پہلو و پشت ہم دور تر گردند و آمول از دوستان و عاست و السلام
عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالَّذِينَ تَابَعُوا الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِبْرَہِیْمَ وَالصَّلَواتُ وَالسَّلَامَاتُ

وَالْبَرَکَاتُ الْعَظَمٰۃُ

مکتوب پنجاہ و نہم

بصوفی سالت کاہلی در تعمیر و قانع و تحسین احوال او و در بعضی از مزیائے حضرت صدیق اکبر
رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ دَعْنُ مَتَّابِعِیْہِ بِسْمِ اللہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوۃِ

به برادر دینی ملا سید میرساند کتابت که فرستاده بودند سید خوشوقت ساخت آنچه از ربوبی
 وقتا و نیستی و بقا و بشارت که در و قلع و در منکات روئے داده نوشته بودند بوضوح پیوست
 زکات الله تعالی شوق قاف و قاف و معرفت و عرف و جان نوشته بودند که بعد از نماز پنجشنبه سته بودم
 که دو عزیز ظاهر شدند یکی میگوید که صوفی سید الله در ولایت ملا اعلی است و دیگر میگوید
 که از ولایت ملا اعلی هم بالا رفته است و این هر دو نسبت را جدا جدا در خود ملاحظه کردم چون
 بهوش آدم هم از نسبتین مذکورین در خود اثری مشاهده کردم مخدوم این واقعیه بزرگ بشارت
 است حق سبحانه و تعالی آثار آن بروج کمال بظهور آرد و درجه علیا در ولایت و ولایت ملا اعلی
 است از ولایت کبری هم بلند ترست فوق آن ولایت نیست مگر کمالات نبوت و فضل انبیاء
 علیهم السلام مربوط باین کمالات است ملا اعلی از معصیت معصوم اند هر که بولایت شان
 مشرف شود باید که نصیب از عصمت داشته باشد و از ذنوب محفوظ الکلم از خنایا بترک
 المعاصی ابتدا ما ابقیتنا مناسب این واقعیه است آنچه بعد ازین نوشته اند که روز دیگر نسبت
 رود و مرا از من ربوند میگویند که این مقام ملائکه مقربین است و مقام رضاست درین حال
 علم و ادراک نماید که مشاهده آن توانم کرد و بدانند که نسبت مقام رضا بمقام ملا اعلی آن تواند بود که متعالی
 رضای آنها مقام سلوک است و ولایت ملا اعلی منها کس ولایت نوشته بودند که بعد از نماز فجر مرا
 بودم نسبتی روئے و او که علم و درک همه از من اهل خدمت و از من مرار بودند و درک نسبت مسطور نتوانستم نمودن
 وقت میگویند که این نسبت و این مقام اصحاب کرام است علیهم الرضوان و این مقام شکرست
 چرا علم و درک زائل نشود که افضل اصحاب و اکرم اصحاب فرموده است الْجَزَعُ عَنْ ذُرِّيَةِ اُولَئِكَ
 اَذْرَالُ كَفْتُهُ اذْ اُورَاك دِیْگَرِست و درک اُوراک دِیْگَرِ آنچه منفی است درک اُوراک است نه درک بسیط
 زیرا که اُوراک بسیط است که عارف را بجهل و حیرت در آورده است و چرا درین نسبت شریفه
 و از اُوراک میباید که در شان صحابی مذکور وارد شده است مَنْ ارَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَيْمَتِ يَمَشِي

عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ آيِن مَوْتِ سَتَ كَه سَبَبِ مَعِيَّةِ خَاصِّ وَكُتَبَتْ
 أَصْحَابُ يَكْرِابَ فُضَائِلَ وَكِرْيَاوُ فَرَمُودَهُ وَآوَرِ الْمَحِيَّتِ آيِنَا كَه فَرَمُودَ وَالَّذِينَ مَعَهُ وَنِزَاجِ وَ
 آمَدَهُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا وَنِزَامَهُ فَاطْنُكَ بِأَشْيَيْنِ اللَّهُ تَالَهُمَا وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

مکتوب شصتم (۶۰)

بمحمد میرک بیگ بخشی در بیان آنکه فرع هر چه دارد مستفاد از اصل است + بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
 الرَّحِيمِ اللَّهُ تَعَالَى اَزِ رِقَبَتِ مَانِسُوا مُحَرَّرِ سَاخْتِ دَرِ مَدَارِجِ قَرَبِ تَرْقِیَاتِ دَمَادِ صَحِیفَةِ کَرَامَتِ کَمَامُودِ
 اِیْنِ مَسْکِیْنِ نَمُودَهُ بُوْدَنِ دَرِ سَیِّدِ خُوشُوقِ سَاخْتِ حَدِیْثِ شُوقِ وَآیَةِ اخْلَاصِ کَلَامِ نَمُودَهُ بُوْدِ
 وَاشْخِ گَرِ دِیْدِ اَزِ اِیْنِ جَانِبِ نِیْزِ اِیْنِ حَدِیْثِ خَوَانِدِ وَهَمِیْنِ آیَةِ مَطَالَعِ فَرَا یَنِدِ آشَدِ شُوقِ بِاصْلِ
 مَسْئُوبِ گُشْتِ مَسْتِ وَمَحَبَّتِ اَنْ طَرَفِ سَهْتِ فَرَمُودَهُ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّوْنَ لَهُمْ اِهْمَانِ مَحَبَّتِ سَتِ کَه
 کِنِیجِ مَلْکُونِ رَا بَرْمَنْصَهْ ظُهْرِ آوَرْدَهُ وَغُرُوسِ پَرْدِ نَشِیْنِ رَا بَجَلَوَهْ گَاهِ بَرُوزِ بَرِ آوَرْدَهُ سَبَبِ وُجُودِ
 اِیْجَادِ گُشْتِ وَعَاشِقِ رَا اَزِ مَحْشُوقِ وَانموده باز بَقْلَابِ مَحَبَّتِ خُودِ اَنْ مَحَبِّ وَآلِهِ رَا بَجُودِ کَشِیْدِ
 وَمَرَاتِ جَمَالِ کَمَالِ خُودِ گَرِ اَوْنِیْدِ بَا بَجَلَهْ هَرِ چِهْ فَرَعِ دَارِ دَاخُودِ اَزِ اصْلِ سَتِ اِگرِ مَحَبَّتِ دَارِ وُجُودِ سَتِ
 اَزِ مَحَبَّتِ اَوْ اِگرِ شُوقِ دَارِ دَرِ شَرَاهِ سَتِ اَزِ اَنْ شُوقِ فَرَعِ دَرِ سَیِّجِ چِیْزِ خُودِ سَتَقْدَالِ نَدَارِ دُخُوشِ
 اَکْثِ مِیْتِ اَوَا سَیْ حَقِ مَحَبَّتِ عَنَایَتِ سَتِ زِدُوسْتِ + وَگَرِ نَهْ عَاشِقِ مَسْکِیْنِ سَیِّجِ خُورِیْدِ
 سَتِ + وَآیِنِجِهْ دَرِ خُوابِ وِیْدِ اَنَدِ کَه اَنْ لَعْلِ بَدِخْشَانِ سَالِ وَفَصِّ خَاقِمْ نَوْتِ عَلَیْهِ اَفْضَلُ
 الصَّلَوَاتِ وَاکْمَلُ التَّحِيَّاتِ بِنَا مَرِ سَتَعِدْثِ هِیْفَرِ مَیْنِدِ کَه هَرِ کِهْ تَابِعِ لَمَتِ اَبُو خَیْفَهْ کُوفِیْ سَتِ هَمْرَاهِ
 اَبُو خَیْفَهْ کُوفِیْ دَرِیْنِ صَفِّ اُخْلِ شُودِ بِنْدِ هَمْرَاهِ تُوْدِ اِنْ صَفِّ اُخْلِ شُدِ وَتَقِیْبِ اِنْ مَفْخَرِ مَوْجُودِ
 نَازِ بَجَامَعَتِ خَوَانِدِ بُوْضُوحِ اَنْجَامِیْدِ بَشَارَتِ شُکْرِ ثَمَارِ اَوْ سَمِ مَارِ حَقِ سِجَانِ وَتَعَالَى اَزِ بَرِکَاتِ

تا سوی آید

تا بجا آید

۱۴۱۰

۱۴۱۱

۱۴۱۰ کُنِیْتِ وَالصَّدِیْقِ الْاَكْبَرِ ۱۲ ۱۳ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِيْنِهِ
 فَسَوْفَ يَأْتِيَّ اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّوْنَ الْاِيْمَ وَارْتَقِبْ دَرِ سُوْرَةِ مَائِدَةِ اَزِ پارِهْ لَا يَحِبُّ اللَّهُ دَرِ اَعْلَازِ رِیْعِ چِهارَمِ
 ۱۴۱۱ یعنی اِیْنِ مَنَامِ بَشَارَتِ سَتِ اِیْمِ ۱۲

اَوْصَلَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَيْهَ وَسَلَّمَهُ بِهِرَهُ وَرَكَدَانِ وَازْكَمَالَاتِ نَمَازِ اَوْ عَلَيَّهِ السَّلَامُ كَهَ مَحْرَجِ
اَوْتِ نَصِيْبِهِ دَمَادُ وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَآخِرًا +

مکتوب شصت و یکم

بصوفی زاهد برق انداز در تعبیر واقعه که دیده بود لبهم الله الرحمن الرحيم الله تعالی بر جاوه
شرعیست علیه و سنت سنیّه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰه والسلام و الخیرة المستقیم و
مستدم داراد کتابت که درین و لا فرستاده بودند رسید خوشوقت ساخت اظهار آرزوگی که از
مخیر نادان جامه تبرکی در وقت وداع نموده بودند بوضوح انجامید سببش بهانست که دراز دهم
عید گاه شمار خست شنید در انجام جامه نبود تا داده شود مَعَ ذَلِكْ کفیتیم که متعاقب میفرستیم الحال
بدعت دارنده کتابت محل بیگ پیر این فرستاده شدند پوشید و لباس آرزوگی بدرخواست
کرد واقعه که دیده بودید که وقت نماز رسیده و شما آنها ای میخواستید نماز را ادا کنید اول اراده کردید که
نیت امامت کنم باز بخاطر آورید که مقتدی نیست چه احتیاج امامت است درین آشنا الیهام بی
بگوش رسید که جمعی از ملائکه داخل جماعت شوند چنانچه ملائکه آمدن گرفتند همه بلباس سفید باسن
استاده نماز کردند چون وقت سلام رسید بوافقت من همه سلام گفتند نظر بدست راست کردم
قریب چهار صد و پانصد کس در نظر درآمد و طرف چپ هم بدین دستور بعد از آن چون باز ملائکه
نمودم هیچکس گویا نبود و چون شما بعد از سلام امام رسیدید و بجماعت رسیدید چنانچه نوشته
بودید و این باعث شکست خاطر شما گشت جهت تسلیم شما این کرامت بشمار کردند شکر خداوندی
جلّ شانه بجا آرید که باین کرامت و باین الیهام و باین دید ممتاز کردند در حدیث آمده است مَنْ
اَذَّنَ وَاَقَامَ فِي فِتْنَةٍ مِنَ الْاَرْضِ وَصَلَّ وَحَدَّهَ صَلَّي الْمَلَائِكَةُ خَلْفَهُ صُفُوفًا وَهَمَّ
وَصَدِثَ سَتَ اِذَا كَانَ الرَّجُلُ فِي اَرْضٍ فَاَقَامَ الصَّلَاةَ صَلَّي خَلْفَهُ مَلَكَانِ فَاِنْ اَذَّنَ وَاَقَامَ
صَلَّي مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَا لَا يُرَى طَرَفَا يَرْكَعُونَ يَرْكُوعِهِ وَيَسْجُدُونَ يَسْجُودِهِ وَيُؤْمِنُونَ

۱۰۱

۱۰۲

۱۰۳

در این مکتوب

عَلَيْكُمْ دُعَائِهِمُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى سَائِرٍ مِّنَ اتِّبَاعِ الْهُدَى * *

مکتوب شخصیت دوم

بخواه میرزای گل بهاری در جواب حل شبهه که بر کلام حضرت ایشان ما قَدْ سَأَلْنَا اللَّهَ بِسُحْنَةِ
بِسْرَةٍ نموده بود در جواب استدلال معتزله که در نفی رویت آورده اند و نیز در جواب اعتراضی که
عبارت لغات کرده بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالْ
السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ پرسیده بودند که معتزله نفی رویت آخر می کنند
بدلیل آنکه رویت تقاضای مقابله و محاذات مرئی میکند پس اگر حق سبحانه مرئی باشد جهت و
نهایت او را ثابت بود تعالی و حضرت مجدد الف ثانی این شبهه را در جواب فرموده اند یکی آنکه
لا نُسَلِّمُ که در رویت بصری مقابله و محاذات شرط باشد زیرا که مقابله نسبت است که بمقابلین
قائم است پس چنانچه از جانب مرئی شرط است باید که از جانب رائی نیز شرط بود که مقابل مرئی
باشد و حال آنکه حق تعالی جمیع اشیا را می بیند و هیچ محاذات نیست دیگر نوشته بودند که بخاطر این
نادان میرسد که معتزله گفته اند رویت بصری تقاضای مقابله و محاذات میکند مرادشان از بصر
قطعه عصبیه است و این قطعه در آن حضرت منفی است گفته اند حق تعالی بیناست بچشم و شفا
است بگوش در جواب گویم اولاً آنکه این شبهه کلام است پرسند انحصار که غیر مجموع است علیاً
مناظره گفته اند و لا یَدْفَعُ السُّنْدُ إِلَّا إِذَا كَانَ مُسَاوِیاً لِلْمَنْعِ ثانیاً آنکه نوشته اند که مراد معتزله
از بصر قطعه عصبیه است تصحیح نقل باید کرد که مرادشان این است ثالثاً آنکه معتزله که در صحت رویت
محاذات و غیره اشتراط می نمایند امری نیست که بدیهه عقل بآن حاکم باشد بلکه استبعاد است

یعنی رویت بچشم سر ۱۳ قوله مرادشان این شبهه است از طرف میرزا گل بر کلام حضرت مجدد قدس سره ۱۲
یعنی در جواب اعتراض میرزا گل که بر کلام حضرت مجدد قدس سره وارد نموده ۱۳ قوله سند انحصار یعنی قول او قدس سره
زیرا که مقابله نسبت است الم ۱۳ یعنی بلکه این اشتراط از جهت بیدارستن است مراد رویت را بدون تحقق
این شرط فافهم ۱۳

که از قیاس غائب بر شائبه ناشی شده است یعنی در شائبه رویت بے این شروط واقع نیست چون
 عقل باین حکم انس و الفت گرفته است و غائب نیز اجزائے این حکم قیاساً علی الشائبه میباشد و
 حاصل جواب حضرت ایشان آنست که این قیاس است مع الفارق زیرا که در شائبه حصول رویت
 بطریق خاص است که بے دو چیز صورت نمے بند و یکے آنکه رانی قطعه عصبیه است دوم آنکه
 مرنی محمد و و ذی جهته است و مکانی چه درین نشاء غیر محمد و مرنی نیست پس اگر در غائب یکے
 ازین دو چیز مفقود شود حکم قیاس فاسد باشد چه قیاس مماثلت مے طلبد لهذا این حکم در رویت
 حق تعالی مارا جاری نشد که یکے ازین دو شرط مفقودست زیرا که مرنی هر چند محمد و دست اما رانی
 قطعه عصبیه نیست و در رویت مومنان او سبحانه را نیز یکے ازین دو شرط مفقودست چه رانی هر چند
 قطعه عصبیه است اما مرنی محمد و و ذی جهته نیست پس قیاس فاسد باشد و اگر با وجود فقدان یکے
 ازین دو شرط این حکم قیاسی درست باشد لازم آید که حق تعالی مارا نه میند چه رانی هر چند قطعه عصبیه
 نیست اما مرنی محمد و و مکانی است پس محاذات و غیره لازم است پس هر گاه در رویت الله تعالی
 مارا محاذات و غیره لازم نیاید با وجود آنکه مرنی محمد و دست و رویت مومنان او سبحانه نیز محاذات
 و غیره لازم نباشد چه رانی هر چند قطعه عصبیه است اما مرنی مکانی نیست یعنی چنانچه بقطعه عصبیه
 مرنی را دیدن بے اشتراط محاذات نزد عقل مستبعدست همچنان مرنی محمد و و مکانی را بے محاذات
 دیدن مستبعدست و در اشتراط عقلی هر دو برابرند پس یکے را تجویز نمودن و از دیگرے فرار کردن از
 عدم تدبیرست و لهذا تقریر اندفع اعتراض العلامة التفنن زانی سند کرده آنفاً انشأ الله تعالی
 بدون ارتکاب تخیل کما لا یخفی را بعباً آنکه اعتراضه که شما کرده اید علیاً نیز مثل این اعتراض کرده
 اند و دیگران جواب از ان واده اند شراح عقائد نسفی گفته و قد یستدل علی عدم الاشتراط
 برویه الله تعالی ایتاناً و فیه نظر لان الکلام فی الذویر بحاشیه البصر ملا و کمال محشی
 بر استدلال مذکور حاشیه نوشته است و حاصله آنکه قیاس الشاهد علی الغائب و هو فاسد

اَيْضًا وَلَوْ جُعِلَ هَذَا لَا سِتْدَالَ فِي مُقَابَلَةِ مُنْكَرِي الرُّؤْيَةِ الزَّامِيَّاتِ لَا تَحْقِيقًا
 يَرِدُ النَّظَرُ الْمَذْكُورُ فِي الشَّرْحِ تَامِلٌ يَعْنِي الرُّسْدَالَ شَارِحَ الرُّسْدَالَ بِرَأْسَاتٍ مَدْعَى كَوَقْعِ
 رُؤْيٍ بَشَدِ بَكْنِيمٍ وَ قِيَّاسِ رُؤْيٍ بِنْدِهِ بِرُؤْيٍ حَقِّ جَلٍّ وَعَلَّا نَمَائِمِ دَرَسَتْ نَحْنُ آيِدُ وَ بَحْثِ
 شَارِحِ كَفِيهِ نَظَرٌ كُفْتَهُ وَارِدٌ مِثْلُودٍ بِرُؤْيٍ شَاهِدِ بِرُغَابٍ بِاَوْجُودِ فَارِقِ كَهَاسَهُ بِصِرَافٍ
 شَاهِدِهِ دَرُغَابٍ فَارِسَتْ وَ اَكْرَافِ رُؤْيٍ رَاوِيلِ الزَّامِي بِرُغَابٍ بِكْنِيمِ بِرُغَابٍ بِرُغَابٍ
 جَهَةِ وَغَيْرِهِ دَرُؤْيٍ دَرَسَتْ مِثْلُودٍ وَ نَظَرِ شَارِحِ وَارِدٌ مِثْلُودٍ وَ تَقْرِيرِ رُؤْيٍ مَحْشِيٍّ مَعْلُومٍ مِثْلُودٍ
 مَعْرِزِهِ اشْتِرَاطِ مَحَاوَاتِ رَامِقَةٍ بِقَطْعِهِ عَصَبِيَّةٍ نَمِئَكَ وَالْاَيْنِ الزَّامِ بِاِنْهَادِ دَرَسَتْ نَمِئَكَ
 وَقَدْ صَرَحَ بَعْضُ الْفَاضِلِ بِهَذَا الْمَعْنَى حَيْثُ قَالَ التَّحْقِيقُ اَنَا نَشِئْتُ اِلَّا تَكْشَافُ
 التَّامِّ الْحَقِيقَةِ وَ هُمْ يُنْكَرُونَ بَلْ يُشْكَتُونَ اِلَّا تَكْشَافُ التَّامِّ الْعِلْمِيِّ اِنْتَهَى يُسْتَفَادُ
 مِنْهُ اَنَّهُمْ يُنْكَرُونَ مُطْلَقَ الرُّؤْيِ لَا الْقِسْمَ الْمُتَعَارَفَ مِنْهُ خَاصَّةً خَاصًّا اَكْثَرُ مِنْ
 اَزْ سِدِّ مَنَعِ اَنْتَ كَمَا حَاوَاتِ وَ جَزْآنِ دَرُفْهُمُ رُؤْيٍ مَعْتَبَرِيَّةٍ وَ مَكْنِ سَتْ كَهَاسَهُ بِرُؤْيٍ
 اَيْنِ اُمُورٍ وَاقِعٍ شُودِ چنانچه دَرُؤْيٍ حَقِّ تَعَالَى بِنَدْكَانِ رَاوِيلِ چَرَاوِيلِ سَمْعِي رَاوِيلِ حَرَمِ حَرَمِ
 چِه حَقِّ تَعَالَى قَادِرِ سَتْ كَهَاسَهُ رَاوِيلِ اِنْدَاعِ نَمَائِدِ كَهَاسَهُ مَشْرُوطِ بَايِنِ خَيْرِ بَايِنِ شَاهِدِ وَ يُوَيْدِ
 مَا قَالَ بَعْضُ الْمُحَقِّقِينَ اِنْ كَوْنِ حَلِّ الرُّؤْيِ اَمْرًا جِسْمَانِيًّا وَ هُوَ اَحَدٌ لَا يَنْبَغِي
 اَنْ يَكُونَ مُتَعَلِّقُ الرُّؤْيِ غَيْرِ جِسْمَانِيٍّ وَ هُوَ الْبَارِئُ تَعَالَى كَمَا اَنْ كَوْنِ حَلِّ الْعِلْمِ
 الصُّرُورِيِّ اَمْرًا جِسْمَانِيًّا وَ هُوَ الْقَلْبُ عِنْدَنَا وَ عِنْدَ الْمُعْتَزِّلَةِ اَيْضًا لَا يَنْبَغِي اَنْ يَكُونَ
 مُتَعَلِّقُ الْعِلْمِ الصُّرُورِيِّ غَيْرِ جِسْمَانِيٍّ وَ هُوَ الْبَارِئُ تَعَالَى نَوَاشَةُ بُوْدُنِ كَهَاسَهُ شَيْخِ عِرَاقِي
 لِمَعَاتِ فَرَمُودِهِ اَنْتَ اَكْرَبُ مَكَارِفِ بُوْدِ چنانچه دَرُفْهُمُ رُؤْيٍ مَعْتَبَرِيَّةٍ وَ مَكْنِ سَتْ كَهَاسَهُ بِرُؤْيٍ

۱- تَوَكَّلْ شَيْخِ عِرَاقِي اِلَى شَيْخِ فَخْرِ الدِّينِ اِبْرَاهِيمِ بْنِ شَهْرِبَايَرِ الْعِرَاقِيِّ وَ اَنْ وَقْتُ كَهَاسَهُ كَامِلِ فَخْرِ الدِّينِ الْعِرَاقِيِّ بِصَحْبِ اسْتَوْ
 بِالْمُحَقِّقِينَ صَدْرُ الدِّينِ مُحَمَّدِ الْقَوْنُونِيِّ رَسِيدِهِ اَنْتَ وَ اَزْوَاعِ حَقَائِقِ فُضُولِ الْحُكْمِ شَنِيدِهِ مَخْصَرِ فَرَاهِمِ اَوْرَدِهِ وَ اَزْوَاعِ
 اَشْتِمَالِ بِرُغَابٍ چندانچه اِنْ حَقَائِقِ لِمَعَاتِ نَامِ كَرْدِهِ اَنْتَ اَعْلَمُ وَ عِرْفَانِ پِيدَا اِلَى اَخْرَافِ كَشْفِ الْفُضُولِ

باید که در صورت نامرضی رضاندہ اگرچہ وجہ حبیب بنید چہ وجہ او در نامرضی آنست کہ مرضی نیست
سوال بندہ آنکہ ظہور وجہ حبیب در صورتی کہ مرضی نباشد چیست چہ در صورتی ظاہر شد
کہ موافق رضائے او نیست باید کہ جمیع مظاہر و مصادر مرضیات باشند جواب آنچہ شیخ گفتہ کہ در
صورت نامرضی نہ بآن منی است کہ ظہور در آن صورت نامرضی است تا سوال وارد شود بلکہ بآن
معنی است کہ کسب آن ظاہر مرضی است چنانچہ گفتہ اند کہ خلق کفر قبیح نیست و کسب کفر بندہ را
و کافر شدن او بیست **خَالِقُ الْخَيْرِ وَالْشَّرِّ الْفَعِيمُ** ، وَلَکِنْ لَّیْسَ یَرْطَبُ بِالْحَالِ
پس معلوم شد کہ ہمہ مظاہر باعتبار ظہور در **و** خلق **و** مرضی اند قبیح و غیر مرضی کسب آنست
و بطور صوفیہ موقدہ خلق عبارت از ظہور اوست باین کسوت و تحقق اوست با ثبات و احکام
این اصل وحدت وجود میگویند کہ در هیچ چیز قبیح و شرارت ذاتی نیست اگرست نسبی و اضافی
است **نہ** پس بدی مطلق نباشد در جهان + بد بہ نسبت باشد آنرا ہم بدان + و حضرت
ایشان را درین مقام تحقیقات و مقالات مفروضہ است چنانچہ از رسال و مکتوبات آن حضرت
لایح و واضح است **وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَعَلَى سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى** +

۱۰۴

مکتوب شخصت و سوم

بمحمد یار خادم حضرت خواجہ محمد نقشبند در جواب کتابت او کہ شجر از قفا و بقائے اتم بود +
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ میرساند کتابتہ کہ
مستفیدین احوال و اذواق سنہ بودہ ارسال داشتہ بودند رسیدہ مستر بخش گردید اللہ تعالیٰ ابواب
ترقیات را مفتوح دارد و بر جاوہ شریعت علیہ و ست سنہ استقامت دہا و کہ مدار کار بر این
استقامت است و بدو نیز خراط القناد نوشتہ بودند درین ایام بقیین کامل کشوف میگرد
کہ وجود و کمالات تابعہ وجود کہ در مراتب عدم منعکس بودہ دست بابل خود ملحق شدہ و ہمچنانکہ
صفات بابل خود رجوع نمودہ ذات کہ عدم مقید است نیز باصل خود راجع گشت و اینچہ چیز نثار

الدعوات

وجود و ناز عدم باین طرف منسوب نماند معلوم نمایند که این حالت که نوشته اند درجه کمال است
در فناء نفس که فزایل عین و اثر است درین موطن نفس باسلام حقیقی مشرق میگردد و باطینان
میرسد و رضی و مرضی میشود و نیز نوشته بودند که از هر سر موت نور ظاهر میشود و بنوعی
وسعت و بساطت پیدا میکند که تمام آفاق را از عرش تا فرش احاطه مینماید و در هر ذره از
ذرات عالم سرایت دارد سعادت آثار این دیدار آثار بقا است که مترتب بر فناء اتم
است چنانچه کریمه اوست **كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ**
اشعار است بآن و وسعت احاطه نور دلالت بر جامعیت شانه که بآن بقا حاصل شده است
و در نوشته بودند که این دیدار اصل دارد یا مجرور و بهم و خیال است آید است که تحت خیال باشد
چه گفته اند علامت صحت حال حصول یقین است بوجه کمال چون یقین بوجه کمال است
بیرون از تراش و بهم و خیال است **وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِحَقِيقَةِ الْحَالِ الْإِلَهِيِّ الْمُرْجِيَةِ وَالْمَأْبُوتِ**
وَالسَّلَامُ

مکتوب شصت و چهارم (۶۴)

بخواجہ محمد صادق بخاری مدنی در اظہار افتخار بروضه مقدسه رسالت پناه صلی الله تعالی
علیہ و علیٰ آلہ و سلم و در بیان اذکار و اعمالی که مناسبت بہر کدام از ولایات ثلاثہ و کمالات
نبوت و فوق آن دارد و اشارت بقاماتے که ترقی در انجام موط باعمال نیست بلکه منوط
بفضل محض یا محبت صرف است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَ**
الرِّسَالِ النِّجَاتِ میرساند احوال او ضلع فقر را بخند و مستوجب حمد است **السُّؤْلِ مِنَ اللَّهِ**
عَزَّ وَجَلَّ حَافِيَتُكُمْ وَاسْتِقَامَتُكُمْ عَلَى جَاذَةِ الشَّرِيعَةِ الْعَلِيَّةِ وَالسُّنَنِ السَّيِّدَةِ
الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ محمد و فقر را فور افتاده و دراز کار
امید دارند که مجاوران روضه مقدسه و جارب کسان آن سده سنیه و معکفان آن دیار

پُر انوار و زائران اذْهَبْ فِي الْغَدْرِ اِنْ شَكَتْهُ دَلْ افکار را دران بارگاه سرسرا بر باد و
 و از راه عجز و افتقار سلام فقیرانه او را معروض دارند و گاه گاه در یوزنه نگاه باین و آن مشت
 نمایند که کفایت تمامی کار این فرومانده موقوف به نیم نگاه است خوش گفت که از در
 سر و خمار شستی رشتن به موقوف بیک نگاه استانه است کتابتهای متعدده از شمار سیده
 مشرت ما بخشید لیکن در ارسال جواب از پنجاب کوتاهی رفته است بعد مسافت عذر میخواهد
 الحال هیچکدام از آن رقام حاضر نیست تا بر طبق آن چیزی نوشته آید با چله مضبوط اوقات
 کوشند و موافق وقت و حال با اعمال و طاعات پیروانند و طالب ترقی بودند و روز به باشند
 مَنِ اسْتَوَى يَوْمَئِذٍ فَمَنْ مَّغْبُوبٌ فِي كَمَالَاتِ وِلايَاتِ تَهْ كَانَهُ غَالِبًا تَرْقِي وَاَلَيْسَ بِأَذْكَارِ
 سوائے قرآن مجید غایت کافی الباب در ولایت ظلی که ولایت صغری است مراقبات و اذکار
 قلبیه بیشتر ملائک دارد و در دو ولایت دیگر که هر کدام باهل متعلق است و از ظل و ارستیه ذکر
 لسانی و تکرار کلمه طیبیه بیشتر ترقی بخش است و چون معامله ازین ولایات بالا رود و شروع
 در کمالات نبوت واقع شود دران موطن تلاوت قرآن مجید و نماز خصوصاً صلوات و الرض
 سودمند و نافع است و چون معامله ازین هم بالا رود مقام پیش می آید که عمل و اعتقاد را
 در اینجا اثر نیست ترقی در اینجا مربوط بحض فضل و احسان است این مقام مخصوص بانبیاء مرسل
 عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالْبَرَكَاتُ وِطْفِیلِ ایشان هرگز از ایشان بنوازند و چون ازین مقام
 هم ترقی واقع شود معامله از تفضل محبت گراید افاضه کمالات و ترقی درین موطن منوط بصورت محبت
 بود و در محبت نیز دو کمال است محبت و محبوبیت ظهور کمالات محبت مخصوص بحضرت کلیم
 عَلَيْهِ السَّلَامُ و کمالات محبوبیت و ائمه اولیا مخصوص بحبیب رب العالمین است علیه افضل
 الصَّلَاةِ وَ اَكْمَلُ النِّجَاتِ وِطْفِیلِ این هر دو اکابر دیگران هم ازین هر دو کمال امید دارند
 وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهَدْيَ

مکتوب شخصیت پنجم

بفضائل آیت شیخ بدرالدین سلطانپوری در اظهار اشتیاق ملاقات و ایام فیوض و برکات
 روضه منوره حضرت مجدد الف ثانی رَضِیَ اللہُ عَنْہُ بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَعْدَ الْحَمْدِ
 وَالصَّلٰوۃِ وَرَسَالِ التَّحِیَّاتِ میرساند احوال و اوضاع فقرا اینجند و مستوجب حمد است الْمَسْئُولُ
 مِنَ اللّٰہِ عَزَّ وَجَلَّ سَلَامَتُکُمْ وِعَافِیَتُکُمْ وَاِسْتِقَامَتُکُمْ ظَاهِرًا وِبَاطِنًا مَعًا وَاِیَّامُ مُفَارَقَتِ
 بامتد اکشید و حدیث شوق از بیان بیرون دوستان ہر سال ہنگام رجوع حجاج انتظار
 قدم شریف میر بند چون معلوم میشود کہ نیامدند چشم بر سال دیگر میدارند اگر ارادہ توطن آنجا است
 اعلام فرماید تماشاخان را اُحْدَى الرَّاحَتِیْنِ حاصل آید الحق افسوس است کہ کسی ازان دیار
 علیا باین دیار سُفْلٰی آید و ازان اماکن متبرکہ کہ منبع فیوض و انوار است باین اماکن ظلمانی کہ
 معدن کفر و بدعت است گراید از آمدن خود چند آن نفرین و حسرت دارد کہ چہ نویسد آری اگر
 بنیت زیارت روضہ مطہرہ حضرت پیوستگی و ملاقات مجاوران آن مرقد نبیر بیایند و از
 برکات این موطن نیز بہرہ مند شوند گنجایش دارد کہ فیوض و انوار اینجائے اخوذ و مستفاد
 از انوار آن موطن است اما سہل الحصول است زمین ہند ہر چند پر ظلمت و کدورت است لیکن
 چشمہ حیات در ظلمات است ^{منہ الرسول} بتاریکی درون آب جیالت ۴ از انوار غلت در نیجا
 آتار است و از اسرار محبت متولہان اینجائے امید و ارج بآجملہ اگر استخارہ مساعدت کند و سیر
 این اماکن نمایند و تماقا را از امسور سازند مناسب است توقع کہ این مسکین بدان اماکن
 شریفہ و در داخل بنجائے خیر یابند و سلامتی خاتمہ او خواهند و در مواہبہ روضہ منورہ
 سلام فقیرانہ این درویش عرض نمایند ^۵ کہ قبول افتد زہد و عز و شرف و السَّلَامُ
 عَلَیْکُمْ وَاَعْلٰی سَارِوَمِنْ اَتْبَعِ الْهَدٰی وَالتَّزَمِ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰی عَلَیْہِ وَاَعْلٰی اِلَہِ وَحَجِّہِ
 الصَّلٰوٰتُ وَالتَّسْلِیٰمَاتُ وَالْبَرَکَاتُ الْعُلٰی

۱۰۶

۱۰۷

۱۰۸

۱۰۹

مکتوب شصت و ششم

به برادر بزرگ گرامی خود قدوة الکاملین امام العارفین زبدة العلماء الزائنین مظهر المراتب حمید
حضرت شیخ محمد سعید در بیان شوق و اظهار الم دوری یسبح الله الرحمن الرحیم
بچه مشغول کنم دیده و دل را که مدام دل ترا میطلبد دیده ترا میخواهد. آحقر مخلصان بعرض
میرساند که الم دوری و درد مجوری را چسان و انما ید و شوق دریافت حضور موفور الشهور را تا
کجا شرح دهد بیت این خط سبزه بجانان که میهد به وین در دهر بهر بد زمان که می برد
خاطر قاتر منتظر اخبار فرخنده آثار است امیدوار است که با اعلام آن مشرف و مسرور میگشته باشد
چند روز است که این مسکین را در درد تخفیف است چنانچه در مجلس عرس پیر و ستگیر در دلی نشسته
چند ساعت حاضر شده بود و در وقت گرم نیز در دلی نشسته نماز جماعت حاضر میشود و الحمد
لله سبحانه على جميع نعمائه والصلاة والسلام على افضل انبيائه وعلى آله و سائر
اجابته

مکتوب شصت و هفتم

بحواجه ضیائی بود و دوی در تحریض بر رفع مرادات که منوط است بزوال صفات ارادت و در تبصیر
و قانع که دیده و اهتمام در حصول کمال فنا و زوال اخلاق رویه یسبح الله الرحمن الرحیم
الله تعالی بحصول مرادات مکرّم کناد بلکه از جمیع مرادات و وصف ارادت نیز تهی گرداناد
اطوار و لایب بندگی وصف ارادت را بر نتابد مراد خود خواستن نفی مراد حق کردن است تعالی
و تقدّس باید که ساحت سینه از همه مرادات و آرزوهای بود و هیچ هوّی و بایستی غیر از حق
سبحانه نماند نه در توکیک آرزو ابلیس نیست. اهل الله برائے دفع مرادات اهتمام در زوال
صفات ارادت بینمایند و علاج بر اصل میفرمایند که تا صفات ارادت در بنده است و رود مرادات
مستور است چون صفات ارادت نفی شود و خطوط مرادات متصور نباشد نوشته بودند که نفی و اثبات

انصاف و پنجاه و یک میرسد و فنا نیستی معلوم میشود قبل ازین در ضمن فنا نیستی وجود خود را فانی
میافت و سر خود را امیدید که هست و الحال سر را نیز در رنگ وجود فانی مییابد فاما زبان بانی
هست که گویا با وفنا نرسیده و با هر عضو که را که بقنا نرسیده بنیند دلالت بر نقصان فنا
دارد که بکمال نرسیده است خصوصاً سر را که رئیس اعضاست و ما و اے نفس و محل انانیت و ترفع
که منافی بندگی است و مقام خیالات فاسده که فنا ے آن از اہم مقام است الحال چون سر را
فانی مییابد نعمت است و بشارت ے لیکن نقصان زبان هنوز هست زبان ہم رئیس اعضاست
و در رنگ سر منشأ ذائق و اخلاق سیمہ وارد شده است که چون صبح میشود ہمہ اعضا پیش زبان
مے آیند میگویند اگر تو سلامت ماندی ما ہمہ سالم میمانیم اگر تو در لغزش رفتی ما ہمہ بلغزش تو گرفتار
میشویم اصلاح آن از ضروریات است که متضمن اصلاح دین و دنیا است بدانند که فنا فی الحقیقت
تخلّص است از اخلاق ذمیمہ و بقا تحقق با اخلاق حمیدہ پس ہر عضو ے را کہ محل اخلاق ردیہ است
بجائے خود بیند کہ فنا بآن راہ نیافتہ است دلیل بر عدم زوال آن اخلاق کند و آن دلیل نقصان
فناست کہ اگر فنا درست شود این اخلاق ردیہ کہ از شرارت عدم ناشی است ماند و آنچه نوشته اید
کہ قبل ازین خود را در خانہ میدید کہ دروازہ نہ داشت و ہر چند قصد بر آمدن میکرد و میسر نمیشد و الحال ہنجا
خود را دید کہ بہر طرف کہ رو ے میکرد دیوار شش میشد و راہ میداد و همچنین بقف ہم نظر میکرد و م شش
میشد و راہ میداد اما نہ بر آمدہ است نیز مویذ آنست کہ ہنوز از تنگنای تقید و تعین زستہ اید و
بقضائے اطلاق نہ پیوستہ و آن از نقصان فناست و آنچه دیدہ اید کہ خلال زندان میکنید و از آنجا
گوشت مشت مشت مے بر آید آنرا پیش مرغان و سگان مے اندازید و شکر میگویند الخ بسیار
خوب است کہ پاک موصفا میشود و اخلاق سیمہ مے بر آید و آنچه بالائے سر نور سفید روشن ظاہر میشود
مانا کہ نور سر شمس است کہ از سینہ بر سر آمدہ است و تربیت ساکنان سر مینماید با کجہ در ضبط اوقات

در این بخش از کتاب
بعضی از اعضا
فانی میشوند
و بعضی از اعضا
باقی میمانند
و این امر
بسیار عجیب است

لے قال صلی اللہ علیہ وسلم اذا اصبح ابن آدم فان الاعضاء كلها تكلم اللسان فنقول انتق الله فينا فاما نحن بك فان

استقامت استقامت وان اعوججت اعوججنا و اذ الازمن مشكوة باب حفظ اللسان بر آنکہ تكثير النجا يعني انما و خضوع است ۱۳

کوشند و طالبی نباشند و اما دگر گور و قیامت کنند و احبته را بدعا یاد دارند و السلام اولاً و آخراً

مکتوب شصت و هشتم (۶۸)

بخواجہ احمد بخاری در بیان آنکه جمعیت صوئی در طاعات اثر نسبت معنوی است و تحریف تیری از عجب پندار پسیم **اللّٰهُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوةِ وَرَسَالِ الشَّیْخَاتِ** میرساند مکتوب شریف که بصوب حاجی یوسف فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت از ضبط اوقات و قلت اختلاط و ملاقات و احاطه آفات با ذکر و طاعات و ترک طعام و سایر قهویات که نوشته بودند واضح گردید و سرت بر سرت بخشید زائد که **اللّٰهُ تَوْفِیْقًا وَجَعَلَ اتِّبَاعَ الرَّسُولِ وَحُبَّ شَيْئِهِ عَلَيْكَ وَعَلَى الْاِلٰهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ لَكَ رِیْقًا مَخْذُومًا** جمعیت صوئی و ضبط اوقات اثر نسبت معنوی است که بر باطن تافته است و از ارم و دام خود آورده و در تفقد مطلوب حقیقی از ماسو بالکل مانیده و در شهوات و استغراق و مستهلک ساخته و نام و نشانی از او نگذاشته و عین و اثر بر داشته باطن عارف در ذکر و فکرت حضور مجرب و شست ظاهر او که بر احوال ازان دورست بوظائف اذکار و طاعات سرور و مانوس است با جمله شکر حق جل و علا برین توفیق صوئی بجا آرند و مترصد نتائج و ثمرات آن باشند و چشم بر ترقیات معنویه دوزد و از تصور عجب و مانند آن ترسان لرزان باشند و استغفار را لازم گیرند و جناب قدس ازان برتر دانند که اعمال میبوید ما شایان آن بارگاه مقدس بود با وجود این از عمل فرو نه نشینند و در از یاد آن کوشند استغفار ازان نمایند که بزرگان گفته اند **اعْمَلْ وَاسْتَغْفِرْ** مآمول از دوستان مآل سلمای خاتمه است از آزار بدنی و فوت فرزند بگرگوشه نوشته بودند معلوم گردید چون بتقدیر و اراده حق سبحانه راضی و شاکر باید بود بلکه از فعل محبوب لذت باید گرفت آلام صوری و وسیله ترقیات معنویه است مخدوم و با گفته مردم از جاز و نوند نسبت که میان ما و شماست ممتاز است محتاج به بیان نیست

له یعنی در اینکین بر براری از خود بینی و خود پنداری ۱۲

قلت یا کثرت مراسلات دران تفاوتی نداشت و السلام اولا و آخرًا

مکتوب شصت و نهم

بخواجہ محمد شریف بخاری در صلح او بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى باعلی مرتبہ کمال
والکمال رسانا و مراسله شریفه کہ بدست حاجی یوسف فرستاده بودند رسیدہ مسترت بخش
گردید از رجوع طالبان و گرمی ہنگامہ شان و ظہور آثار توہمات نوشتہ بودند بوضوح انجامید
شکر خداوندی جل شانہ بجا آرند و احوال طالبان از مراتب احوال خود دانند معافی مکنونہ شہادت
کہ در آنها ظہور میکند از رجوع شان ترسان باشند و از عجب پندار پر حذر بودند بحد از استخارہ
شغل گویند و توہمات را در بارہ آنها ہندول دارند و سایر اوقات را بذاکر و فکر معمور دارند و در تعمیر
آخرت کوشند و کور و قیامت را ہموارہ در نظر دارند جآءت الرأحفة تتبعها الرأيد فترجاء
الموت یحذف فیہ این مسکین را بدعاے ظہر الغیب یا دآرند و سلامتی خاتمہ او خواهند جہت کلام
خیر سعادت آثار خواجہ عبد اللہ نوشتہ بودند مبارک است استخارہ بکنند و شرع درین امر خیر نمایند
و السلام علیکم و علی سائر من اتبعہ الہدی و التزم متابعت المصطفی علیہ
و علی الہ الصلوٰت و البرکات علیہ

مکتوب ہفتادم

بہ مخدوم مزادہ عالی مرتبہ شیخ محمد صدیق در ذکر بعضہ احوال حقائق آگاہ میرزا امان اللہ پانپوری
و شرح استفادہ اے اواز برکات حضرت ایشان سلمہ الله سبحانہ مرقوم گردید بحکمیت و
و مصلحتہ تعلقت بید بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و السلام علی عبادہ
الذین اصطفی حقائق آگاہ میرزا امان بیگ سنہ ہزار و پنجاہ و ہفت از بلدہ پانپور بلدہ
سمرقند بجمہ زیارت مرقوم طہرہ حضرت پیر و شکر قد سنا الله سبحانہ کسیر العزیز

و ملاقات مجاوران آن روضه مطهره بکمال شوق و نیاز رسید میگفت که ازان باز که این احقر
 احرام اینجا بست آنافا ناخود را چیز دیگر یافت و حیران این معامله غریبه و عجیبه شده که این
 چیست که میگرد و بهر زمان حقیقتی ظهور میکند که بیان او بونهم و فهم در نمی آید شبی در سرای
 مغل بودم پنجمی خدا را صلوات الله تعالی علیه و آله و سلم در خواب دیدم و میبینم که بار تمام عالم
 بر سر مبارک آن سرورست و آن سرور علیه و علی اله الصلوٰۃ و السلام آن بار را بر فرق مبارک
 حضرت ایشان قدس سره گذاشته و حضرت ایشان بر سر تو داوند بفقیر خطاب کرده گفت که
 تو بر سر من آن بار را دای و چون دخل بده سر من شد میگفت هر شبی که در حرمین بهتر فیض مییافتم
 بعینه در اینجا یافتم و نیز میگفت که روز و شبی دهم صفرست در روضه منوره حضرت ایشان بودم
 نسبت خاص الخاص اینجا بطور پیوست که این کترین در تحریر و تقریر آن عاجزست و آنچه
 و چه شرح و بیان در نمی آید و در و ادراک را در آن راه نیست و و هم و فهم را در آن گنجایش نه الخ
 و نیز میگفت که روزی میبینم که بارگاه عظیم بر پا کرده اند و طایفه های آن تا دور و دور رفته است
 میگویند که این بارگاه فلانیست نام فقیر را برده و تمام اهل عالم در زیر آن بارگاه اند لیکن تفرقه
 در میان عوام و خواص است که عوام در زیر طایفه اند و خواص در عین بارگاه درین میان خداوند
 بارگاه دست مرا گرفته از زیر طایفه است و در بارگاه دخل ساخت و نزدیک خود نشاند اهل آن
 مجلس من مصافحه میکنند و تنه دخول بآن محفل عالی میدهند و همچنین بارها آن عزیز اظهار کرد
 که امر و زیار واد حلقه یا غیر آن فلان نسبت و همچنین فیض از تو بمن رسیده روزی میگفت که
 مرا بشارت دادند که بر هر جنازه که ناز کنی آن میت را بخشم و نیز میگفت که روزی از تذکره فقیر
 و زیارات و نوب و دعای که سر بر زده و میزند در زاری بودم و نادوم و معتذر ملهم گشتم که سیات
 تو حکمت مبدل شد روزی میگفت که در روضه مطهره نشسته بودم و میبینم که رسول خدا
 صلوات الله تعالی علیه و آله و سلم حاضر اند و از کمال کرم مرا میفرمایند که من از برای خدا اجل و علما

ترا دوست میدارم و هر که ترا دوست دارد مرا دوست دارد و یا من را و دوست دارم یکے ازین دو
 لفظ فرمودند بعد از آن فرمودند که من ریغریبی نام راوی او دوست میدارم روزی بفقیر نوشته فرستاد
 که این ذره بقیه دارا قوت و استعداد تحریر و تقریر نیست که از او و فیوض و برکات و واروات در
 چیز تحریر و تقریر تواند آورد و هر چه هست این ست از حضرت پوشیده و پنهان نیست و چون
 لازم ست که بعضی برسانند ناچار از جواب قدم بیرون نهاده عرض میدارم که درین حلقه که بعد از
 نماز ظهر که حافظ قرآن مجید خواند نسبت وارد شد که از تحریر و تقریر بیرون ست بمقام رسید که
 بآن مقام نرسد الا روح و در حقیقت اثری از حس حرکت نیست این فقیر بخوابد برسد از خود اثری
 نمی بیند اما این حالت را که بعضی میدارند در میا می معلوم شد که این مقام قاب قوسین ست این
 جسته که بود اینجا ماند و سیر فوق آن افتاد که مقام او آوایست احوال آنجا را هیچ وجه بیان نمیتوانم
 کرد این قدر عرض میدارم که در آن حالت باز حالتی دست داد که از و تفویق داشت آینه آفتاب
 که در عالم سیر واقع شود حالتی و کیفیت بود که در درک و فهم در نمی آید حضرت ایشان بزرگ
 قدسنا الله سبحانه و کبریه الا قدس و حضرت ایشان که حضرت اند میفرمایند که این مقام مقام
 محمود است اما هیچ محسوس معلوم نمیشود که این کیفیت اطلاع بخشیدن از حضرت بچه کیفیت ست و
 استماع این حقیر تمام تقصیر که سامع است بچه کیفیت و آنچه عرض میکنم حیثیت سعی دارد که باز فوق آن
 ظاهر شود و بان برسد و جذبه بسیار نمود و هیچ ظاهر نشد در آن حال که در دستگیری نبود و صورت نصف
 دایره معلوم شد و فوق آن تصور نبود و اثری از تصور کننده و تصور نبودیم کلامه میگفت در آن
 هنگام که باراده حج با اهل و عیال از خانه برآمد و کشتی سوار شدم روزی طغیان باد شد و مرد کشتی را
 یاس خاص روی داد و من در تاشفت و تالم فوت حج بودم که درین اثنا ملهم شدم که حج اهل عرفات
 درین سال حج تو قبول نخواهد شد خوش گشتم که هم امید نجات از ورطه منگ که حاصل شد و هم نوید آمد
 حج و عنایت دیگر نوید شد که در حقیقت در حضرت که اراده زیارت قبر میر منصور کردم پرسیدم مقبره
 بزرگ نشان دادند چون بان جا رسیدم قبر بسیار دیدم حیران شدم بفرق قبر میر را رسیدم

بعد از آن معلوم شد که قبر میر بهین است کمال ندامت و تاسف و تحزن میر ظاهر شد گویا میگوید
که این ندامت و فسوس الحال فائده ندارد من سبب آنرا میپرسم میگوید بهین که ازین مجلس یعنی
مجلس حضرت ایشان مجدد الف ثانی جدا شدم و بان مجلس دیگر یعنی مجلس شیخ آدم پیوستم
چون بر قبر شیخ تاج نزدیک نشدم نیز ندامت و فسوس ظاهر شد و میگفت که حقیقت آنست
الحال بظهور پیوست اما چه فائده وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا

۱۵۰

بگویم
چون از قبر برگردید پیوستم

مکتوب هفتاد و یکم

بسم علی یاربهم در بیان کمالات محبت و قائل آن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الله تعالی
در مارج قرب ترقیات کرامت فرماید ملاطفه گرامی رسید چون متضمن سلامتی دوستان بود عباد
بهجت و مسرت گردید و یوزة توجیه نموده بودند و محذو با هر جا نشسته محبت است جذب معانی مکنونه
میکند و اخذ فیوض باندازه محبت از باطن بیفایض نمایند و جائے توجیه نگاه میدارد و اگر توجیه نیز
با این محبت جمع شود نور علی نور بود و عده در این محله محبت است توجیه باین کار گزینست و
این بے توجیه کار میکند اَلْمُرُءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ حَیْثُ نَبَوِیَّتِ عَلَی صَلَاحِهَا الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ
حب است که سلسله وجود و ایجاب جنبانیده است و گنج پنهان در عرصه ظهور آورده و حُسن و شُبه
را بے پرده ساخته آری حُسن بپرده کی میخوابد و جمال نرسد و زی ندارد و پری روتاب
مستوری ندارد و این محبت ظهور صفت معشوق است که حُسن نظارگی میخوابد و معشوق را عاشق
میاید تا صفت معشوقی او بگوید اگر دو خوش گفت پیت منم کاستاد را استاد کردم
غلامم خواجه را آزاد کردم و محبت که صفت عاشق است پرتو همان محبت است که معشوق قائم
است که عاشق هر چه دارد از صفات کمال همه ظلال کمالات اوست پس ظهور همان محبت است که درین
مرآت باین کنوت نمودار شده است یک نشه دو جا ظهور کرده و عاشق هر چند وقائق حُسن
بیشتر و کندر معرفت جمال کمال معشوق چشم دور بین داشته باشد صفت عشق در و زیاده تر

۱۵۱

۱۵۲

۱۵۳

۱۵۴

بود و مشغوف و شایسته تر گردید است آنرا که محسن دیده تیز تر است و این عشق بلائے خانه خیر است
و السلام علیکم و علی سائرین اتبع الهدی

مکتوب هفتاد و دوم

بمیان محفل در ترغیب تشویق زیارت حرمین شریفین بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ
الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَادِّسَالِ التَّحِيَّاتِ میرساند احوال فقر را این حد و مستوجب حمدت المسؤل
من الله سبحانه سلامتکم و استقامتکم علی جادة الشريعة العلیة و السنة النبویة
المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة مر اسله شریفه که بصحوب اخوی محمد عارف
وصوفی پائیده فرستاده بودند سیده مسرت بخش گردید اظهار اشتیاق نموده بودند فقیر را نیز مشتاق
دانند و حدیث انا الیهم لاشد شوقا بر خوانند الله تعالی ناره شوق را مشتعل سازد و نار محبت
را سر بلند گرداند تا از ناسوی تمام بر نازد و مطلب اعلی برساند آنه قریب تجیب محذوم از شوق
زیارت بیت الله اظهار نموده بودند مطالعه آن ذوقین ساخت و شوق انگیزت بے مسلمان
اگر اراده سفر کنند گویانچنین سفر باشد و اگر شوقی در منگی او شود گویان شوق بود که بهترین بقیع است
و نشان از مطلوب بے نشان دارد و بیت گفت معشوقه بعا شوق کای فتا و تو بغیر بیت
گشته بس شهر و پس که این شهر زانها خوشتر است گفت آن شهر که در و ولبرست
پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فرموده است لا تشد الرحال الا الی ثلاث
مساجد المسجد الحرام و مسجدی هذا و المسجد الاقصی نوشته بودند درباره این سفر که اگر
انشاره رود باعتبار صحت ظاهری و توجیه باطنی درین بابی نمایند و مصلحت ظاهری
شما بهتر میدانید و مزاج سلاطین و بیگمرازانیکه فهمید و الا که باعتبار آنکه امر خیرست عین مصلحت
و توجیه باطنی و استخاره که نموده میشود دیر گرم نمی آید و منع هم مفهوم نمیشود باجماع اگر فرض شده است
و علیا قطعاً حکم بفرضیت آن در ماده خاص میکنند پس جاسی رسیدن نیست و اگر درین باب

توقف است و علی حکم قطعی بفرضیت آن نمیکند پس مختار اند مصلحت کشند و استخاراً
نمایند والسلام و اَوَّلًا وَ اٰخِرًا

مکتوب هفتاد و دوم

بسید البوخیر شاه آبادی در بیان فنائے لطائف عالم امر و بقائے آن فرق میان فنا و فنائے
فنا و معنی وحدت وجود و در بیان آنکه توحید شهودی و وجودی نفی وجود سالک است یا نه و بیان
تجلی ذات و صفات آنکه تجلی نوری تجلی ذات نیست تعالی بلکه تجلی صوری است که ادون تجلیات
ست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی اللّٰهُ تَعَالٰی
ابواب ترقیات را مفتوح دارد و صحیفه گرامی رسید مسرت بخش گردید از شوق ملاقات نوشته
بودند بوضوح انجامید امید که نائره این شوق مشتعل گردد و چون طلب پیدا آرد و از قید آفاق و انفس
و از اندوختن اعلی رساند نوشته بودند که قبل ازین نسبت محویت که روئے میداد بے اختیار کس افتاد
احمال محویت که از شغل نفی و اثبات روئے میداد با تکمین است مثل سابق نیست محذوم محویت
بهر روشن کرد و دهنده نعمت است و یک ساعت هم از قید هستی رستن غنیمت است لیکن محویت ثانیه
به از محویت اولی است آن از جذب صرف بود و این جذبیه است سلوک آمیز از حقیقت لطائف
عالم امر رسید بودند و نوشته بودند که فنائے قلب و ال خطر مایوسی است حقیقت چهار دیگر
هم واضح گردد و تمایز عالم امر است نازک است حقیقت آنرا علام الغیوب تعالی بهتر میداند و قَدْ اَوْفِیْمُ
مِّنَ الْعِلْمِ اَلَا قَلِیْلًا آنچه از آثار و علامات آن معلوم است مینویسد بداند که لطائف خمس عالم امر
را که اجزائے انسان است اصول است در عالم کبیر در رنگ عناصر آرد که اجزائے انسان است اصول
دار و در عالم کبیر که کره ارضی و کره مائی و کره هوایی و کره ناری است و ظهور اصول لطائف خمس فوق
العرش است که بلامکانیت موصوف است لهذا عالم امر را لامکانی گویند و لامکانیت شان نسبت
بافلاک و ارضین است و نسبت بمرتبه و جوی این لامکانیت عین مکانیت است پس عالم امر

این نامه

مکتوب است از

۱۱۶

گویا برینست میان مکانی و لامکانی از هر دو جهت بهر دو کمال هر یک ازین پنجگانه و فنا و
بقائے اوست و نسبت به حصول او بعض کمالات الهی و فنا درین کمال فناست قلب مربوط به تجلی
افعال است و فناست اوست و لان و بقاست بیان بعد از حصول این فنا در این سیان ماسوی
حق سبحانه بنوعی میشود که اگر سالها یاد ماسوی نماید هرگز مخطوئ نکرده و کمال روح و بسته به تجلی
صفات است و فنا و بقا بیان و سر را مناسبت بشیون است که اصول صفات اند و خفی را نسبت
به مرتبه تنزیهات و تقدیسات است و خفی را بر مرتبه که فوق تنزیهات است و پایان تر از مرتبه
ذات تعالی و تقدس و کمال هر که ام ازین لطائف سه گانه به حصول است کمالات ذاتیه مناسبت
هر که ام و فنا و بقاست باین معنی از فنا الفنا و وحدت وجود پر سیده بودند بدانند که فنا عبارت
از استیلاست هستی حق سبحانه بر باطن بحدی که او را از ماسوی تمام براند و سیان آن نماید
اگر سالک اعلم بفنائے خود است آنرا فنا میگوید و اگر این علم هم زوال پذیرد و نماند فنائے فنا
بود گفته اند که فنائے فنا داخل فناست چه علم بقنا داخل علم ماسوی است پس بر تقدیر بقائے
این علم سیان ماسوی بالکل نشود و فنا بحصول پیوند دو وحدت وجود بطور صوفیه علیه است
که وجود ممکن را با وجود واجب تعالی متحد میند و فرق با اطلاق و تقيید فهمید است چیز که تقيید
بود از روی که همان + و الله که همان روحیه اطلاق حق است + پس برین تقدیر اتحاد ذاتی میان ممکن
و واجب اتحاد باشد اگر تغییر هست اعتباری است و بطور ما وحدت وجود باین معنی است که وجود
کمالات تابعه وجود خاصیه حضرت رب مسمودست تعالی و ذات ممکن عدم است که بواسطه انوار
کمالات وجودی و مراتب آن موجود نمانده است پس اتحاد میان ممکن و واجب جل و علا
ثابت نشد تفصیل این مقام از مکتوبات و رسائل حضرت ایشان واضح و واضح است نوشته بودند که توحید
بعد از حصول فناست یا قبل از حصول بدانند که توحید بدو معنی است توحید شهودی و توحید
وجودی توحید شهودی آنست که مشهود سالک غیر حق سبحانه هیچ چیز نبود و استیلاست مشهود و مشاهد

بیان فنا و بقا

بیان معنی وحدت وجود

پیر کا کور در کتب تقدیر جان

بیان

۱۱ یعنی خفی را مناسبت بآن مرتبه است که فوق الم ۱۲ و چون فنا بکمال تحقق شود فنا الفنا نیز تحقق گردد ۱۳

بر نیچے شود کہ در دیدہ باطن از کثرت نامے و نشانی نبود و این معنی مودایے قناست تقدیم آن
 بر قنای صورت ندارد و توحید وجودی کہ ہمہ موجودات را حق بنید تعالی و تقدس و بزرگوارانہ ہمہ دوست
 مترجم شود این مشاہدہ اگر در کسوت صورت آنرا تجلی صوری گویند و این تجلی مفنی نیست پیش از
 حصول قنای دیدہ و اگر این مشاہدہ در پردہ معنی بود یا در لے صورت معنی بود و این مشاہدہ
 مفنی وجود سالک است پس حصول آن با قنایا شد فرق میان تجلی ذات و تجلی صفات پدیدہ
 بودند و متحد و با تجلی صفات آنست کہ صفات خود را ظلال و عکوس صفات و جہی یا بد
 و کمال این تجلی آنست کہ این ظلال و عکوس بحق باصول خود گردند و خود را کہ مرآت این کمال است
 بعدم صرف بحق باید این زمان نفس از انانیت و سرکشی و مارگی برآید و بفنا مشرف شود
 این کار دولت است کنون تا اگر او منہ از تجلی ذات چہ نویسد کہ ذوقی و وجدانی است بہ بیان
 راست نیاید شیخ علی محی الدین ابن العربی قدس سرہ میفرماید اَلتَّجَلِّيُّ مِنَ الذَّاتِ لَا يَكُونُ اِلَّا
 بِصُوْرَةِ اَلتَّجَلِّيِّ لَمْ يَكُنْ اِلَّا كَمَا دَاوَى سَوَى صُوْرَتِهِ فِي مِرَاةِ الْحَقِّ وَ كَمَا رَأَى الْحَقُّ وَلَا يُمَكِّنُ
 اَنْ يَرَاهُ وَ حَضَرَتْ اَيْتَانِ مَا قَدْ سَنَّا اللّٰهُ سُبْحَانَهُ بِسِرِّهِ نُوْشْتَهُ اَنْدَکَ اَنْ تَجَلِّيَ دِلِّیْزِ تَجَلِّيِّ دَا
 و تجلی ذات و درائے آنست کہ این تجلی شلے نیست از شیونات ذات و این مرآت کہ صورت خود
 در آن دیدہ شایست از شیون نہ ذات تعالی نوشته بودند کہ تجلی ذاتی در پردہ نور واقع میشود یا نہ
 بدانند تجلی کہ در پردہ نور بود تجلی ذات نیست و بعضی آن تجلی را نوری گویند و چون نور مخلوق است
 در رنگ سایر مخلوقات باید کہ تجلی آن تجلی صوری بود کہ اول تجلیات است بذات کبار و تعالی
 و تقدس کہ در حق کاجی قلبہ جویدہ اصنام العزیز طلب الحاکم و السلام علیکم و علیٰ سائر من اتبع الہدی

مکتوب ہفتاد و چہارم

بمحمد سعید سارنگ پوری در تعمیر واقعہ او و در بیان آنکہ یافت مطلوب و رائے آفاق و انفس است

لے یعنی این تجلی کہ شیخ ابن عربی قدس سرہ آنرا تجلی ذات گفتہ دہلیز تجلی ذات است نہ تجلی ذات چہ تجلی ذات و درائے آنست الہ
 سلمہ صمن بالغتہ لبس بزرگ دشت فراخ و صمن خانہ و زمین ہموار ۱۲ عیاش قولہ کاجی نوسے از حلاوت ۱۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَاشَا لِلَّهِ الْعَظِيمِ وَمُصَلِّيًا عَلَى رَسُولِهِ الْكَرِيمِ اللَّهُ تَعَالَى
 در مراتب قرب ترقیات بے اندازه کرامت فرماید کتاب شریفه و طویار مانے اذواق و مواجید
 و وقایع رسیده مسرت بخش گردید فرصت مطالعه آن نمیشود و پاره ازان مطالعه نموده است
 اگر توفیق یافت بقیه راه مطالعه میناید طویار ما بکرات تشدید کرده در آب ترشده آمد که یا
 از انتفاع ساقط بود و آنکه در ایام عاشورا حضرت امام حسین را در خواب دید و مطلبی پرسید
 جواب شافی نیافتند باز پیغمبر را صلوات الله تعالی علیه و آله و سلم در واقعه دیدند و همان سوال
 نمودند و جواب شافی نشنیدند و آنچه القا نمودند واضح نشد از فقیر ایضاً آن خواسته بودند
 محذوم دیدن سرور کائنات و مفر موجودات که رحمت عالمیان است و اودی گرامان علیه
 افضل الصلوات و اکمل التحیات و دیدن جگر گوشه او که سر چشمه ولایت و منبع فیض هدایت
 است مبارک و بشارت است و جواب مسائل و حل مشکلات و کشایش کار مانے دینی و دنیاوی
 را همان دیدن کافی است بجائے همه نگاه میدارد و راهی که پیغمبر خدا صلوات الله تعالی علیه
 و آله و سلم بیان راه رفته اند راه اجتناب است که ناشی از محبوبیت ذاتیه است و سلوک و راه شریعت
 است پس هر که خواهد که براه او علیه و علی الیه الصلوٰۃ و السلام سلوک نماید راه شریعت را حکم
 گیر و بر اتباع سنت و اجتناب از بدعت راسخ بود و در میان دو شمع کتاب سنت راه گزیند
 تا در ظلمات بدعت و سبل شیاطین نیفتد و محذوم شاهدیکه سالکان را دست دهد یاد مراتب آفاق
 است یاد مراتب انفس شهود آفاقی نزد اهل الله از حیث اعتبار ساقط است و سیر از ابعاد و بعد
 گفته اند آنچه معتبرست نزد ایشان شهود انفسی است و یافت مطلوب منحصر در انفس دانسته اند و این سخن
 را قرب در قرب فرموده میگویند پس از که پس نیک و بد بود اگر چه عمرے تک نزد خود بود
 و نزد حضرت ایشان با قدسنا الله سبحانه یسرّه یافت مطلوب بیرون آفاق و انفس است
 او تعالی را چنانچه در آیه آفاق گنجایش نیست در مراتب انفس نیز گنجائے نه مصراع در کدام آینه
 در آید و او را و آفاق و انفس باید جفت جورائے و خول و خروج باید طلبید این وراثت

باعتبار اقریت است چنانچه درایت آفاق در جانب بُعد است که جولانگاه دهم است بلکه شهر و انفسی
 نیز جولانگاه دهم است مشهور درین هر دو مراتب از تحت و نیم و خیال بری نیست ازین قریب بعد
 باید برآمد و با قریب باید آمد هر چند عقل در تصور آن حیران است و عقلا در تصویر آن عاجز و سرسیمه
 این معامله و شهر و از تحت خیال بیرون است و از جولانگاه دهم برتر و نیم و خیال اینجا در راه مانده است
 و پروبال شکسته از خود نزویکتر را نمیتوان دریافت و نزدیک است که آنرا محال داند و حال آنکه و
 نحن اقرب الیک فی قرآنی است معامله که باصل تعلق دارد و ما را که آفاق و انفس است باقریت
 وابسته دایره ظلال انفس منتهی میشود و آنچه از محویت و فنا نیستی و استهلاک که روی میدنیک
 و مبارک است هر قدر که از کوه بشریت منهدم شود و از وجود بشریت کاسته گردد نیمی است عظمی حق
 سبحانه این کوه را ازین براندازد و این وجود موسوم را از میان بردارد خوش گفت بیت
 مظهره تن بعلم آراسته به بمحوره دل نکتہ پیراسته به + از هستی خود هر چه بود کاسته به +
 هر چیز زهر که هست ناخواسته به + والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی

مکتوب هفتاد و پنجم

بخواج محمد صدیق پشوری در بیان کریمه و ذنوا ظاهر الاثم و باطنه + بسم الله الرحمن
 الرحیم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات میرساند احوال و اوضاع فقرای اینجند و مستوجب
 حمد است المسؤل من الله عز و جل عافیتکم و استقامتکم ظاهر و باطنا قال الله تعالی
 و ذنوا ظاهر الاثم و باطنه نعم حق سبحانه شامل ظاهر و باطن است پس ظاهر اثم که تعلق بظاهر
 دارد و باطن اثم که متعلق باطن است باید گذاشت تا شکر هر کدام ادایابد و تجل ظاهر با حکام
 شرعی و تزیین باطن با نور معرفت بمحصل پیوند و نعمت در حق او تمام شود و انفس ولایت

له قوله مظهره یعنی پنهان کرده شده از طریقه الفصح که بعضی در زیر خان کردن و پوشیدن است و مظهره کنایه از پنهانخانه و نه خانه

غیث ۲۵ بدانکه این کریمه واقع است در سوره انفام در کوع اول از پاره و لوا ۱۲

حاصل گردو شتم عَوْمِلَ مَعَهُ مَا عَوْمِلَ مَأْمُولُ از دوستان و مائے سلامتی خاتمه است ابواب ترقیات
همواره مفتوح باد بالتَّيْبِي وَالْإِلَهَ لَا تُجَادِ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهٍ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ وَالنَّحِيَّاتُ وَالْبَرَكَاتُ

مکتوب هفتاد و هشتم

برفت بیگ تحسین احوال او و فواید کلمه لا اله الا الله بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الله
تعالی در مراتب کمال ترقیات و مادیات و مرامی رسید خوشوقت ساخت چون متضمن سلامتی
دوستان بود سرت بر سرت افزود و آنچه از احوال باطن نگاشته بودند از اعراض از ظل باطل و
رُوبرو ال فنیستی آوردن آن و ظل باطل برودن و نیز نوشته بودند که اکثر اوقات از سرور آن
کیفیت عجیب روح میخواهد که از قالب پرواز نماید در آن وقت عجب حالت بنحوی میبست
میدهد که شرح آن از بیان خارج است مطالعه آن محفوظ و سلفه ساخت احوال در دست و سنجید
است و بیشتر حصول حقیقت قنات هر درجه که ازین دولت میسر آید مبارک است در نگاشت
این نسبت سعی فرمایند و دراز دیا و کیفیت آن بجان کوشند تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله
بسیار کنند که در تنویر باطن اثر عظیم دارد و در حصول این نسبت و از دیا و کیفیت آن و ظل تمام
جز و اول آن نفی ماسوی حق جل و علا مینماید و کوه کوه وجود بشریت از بن بر سبکند و جز و
ثانی آن اثبات مبعود بحق مینماید که حاصل سیر و سلوک است و محصل فنا و بقا آرزوئی برابراین
نیست که کسی در گوشه خزیده باشد و تکرار این کلمه مبارک طیب ال لسان بود و از سبب آن
سیراب شاداب باشد در نیم از مطلوب کشاده است و ربه بقصود پدید آمده امیدوار باشند

وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا

مکتوب هفتاد و نهم

بخواجه محمد حنیف کابلی در قمار تاسف بر عمر گذشته بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بعد
الحمد وَالصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالنَّحِيَّاتُ سیر ساند احوال و اوضاع فقرائے این محد و مستوجب حمد

در مقام
تجلیات

المُسْئِلُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى سَلَامَتَكُمْ وَاسْتِقَامَتَكُمْ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا عَزَّ وَجَلَّ وَأَشْرَفَ عَمْرٍو
 هُوَ وَهُوَ كَذَلِكَ وَدُرِّ الْيَمِينِ صَرَفَ كُشْتٍ وَدُرِّ زُفْلِ عَمْرٍو دُشْتِ چو خواهد آمد و چو اعتبار خواهد
 داشت که هنگام ضعف غنیمت در وقت غلبه غنیمت اندک سعی و تردید هم اعتبار بسیار دارد و زمان
 سستی غنیمت بسیار هم چندان اعتبار ندارد و افسوس که عمر با خرامد و در زُفْلِ عمر هم در رنگ اشرف
 چیز از دست نیامد و بطلت و بطالت رفت لاجرم از دوستان در یوزه توچه دار و دوست
 دُعاے حسن خاتمه است مدتی است که از اذواق و کیفیات خود و یاران خود چیزهای نوشته ام
 این نوشتن سبب توچه غائبانه میشود و در گفتگو می کشاید ابواب ترقیات همواره مفتوح باد

مکتوب هفتاد و هشتم

بخان محمدریک کولابی در بیان آنکه نصیب از آن مرتبه علیا عجز و نایافت است بِسْمِ اللَّهِ
 الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ تَعَالَى کسب مرضیات خویش مکرم دارد و مکتوب مرغوب سیده مسرت بخش
 گردید نوشته بودند نگران امر می باشد و نمیداند که آن چه چیز است و معلوم آن نمیتواند باشد
 و هر چند تگاپوشکند بدست پیچ نمی آید و محروم سعادتهای نگرانی است که چون غالب
 می آید از ماسوی تمام میراند و بر سر حد فنا میرساند آنچه از دست این کس می آید همین است که خود را
 محسوس از خود نداند و نشانی نگذارد و گفته او را که دریافت است همه والد و حیرانند بهریت
 دو بینان بارگاه است پیش ازین پی برده اند که هست و شماینگاپوش می کشید که از چیز
 بدست آید مشکل کار است عفا شکار کس نشود و ام باز چین و کاینجا همیشه با و بدست
 دام را به غیر از عجز و یاس از آن دروه علیا حاصل نیست و جز سوز و گداز امر نه بدست
 عاشقان را نصیب از مشوق و جز خرابی و جان گدازی نیست بهر حال در کار خود سرگرم باشد
 و از ممر نایافت از طلب باز نه نشینند از ما و شمارین نشاء همین طلب غلوست و ماخلقت الحین

این کرمه در سوره الزاریات و باره قال فما خطبکم واقع است ۱۲

بخان

همین نگرانی که چون غالب

بدست

نکته

وَالْإِنْسِيَ لَا لِيَعْبُدُونِ يَأْتِ مَوْعِدُهُمْ وَأَسْتَمَنْ مَنْ كَانَ يَرْجُو الْإِقَاءَ اللَّهُ فَإِنْ
أَجَلَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ زِدْ دُوسْتَانِ دُعَاءِ سَلَامَتِي خَاتَمِ رَحْمَتِ وَالسَّلَامُ أَوْلَادُ أَخِي

مکتوب ہفتاد و ہم

بہا فیض محمد فتح آبادی در تعبیر و قانع او تحقیق مقام شرح صدر و قبض و بسط بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى أَفْضَالِهِ وَنُصَلِّي عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَتُوبِ
مُنْبِي اِز اِظہارِ آلامِ دُورِی و مُشعر از در دوسوز مجوری بود سید خوشوقت ساقی دنیا محل
فراق توست موطن لقادیش است مَنْ كَانَ يَرْجُو الْإِقَاءَ اللَّهُ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
دُوسْتَانِ فِي الشَّرَفِ لِقَاءِ رُوحِ تَعَالَى مَصْرَعِ طِفِيلِ دُوسْتِ بَاشْدِ ہر چہ باشد نوشتہ
بود در روزی در حلقہ فخر در مراقبہ می بیند کہ سینہ مثل دروازہ شدہ است اِشْرَاحِ و نورانیت
عجب ظاہر گر دید گویا شخصی میگوید کہ شرح صدر ہمین است و بدین بشارت بشارت ساختہ غائب
محمد و ما شرح صدر منزلتے است بزرگ و رتبہ ایست عالی بشارت حصول آن مبارک باشد لیکن
این معنی را علامتے است در خود آن علامت نیک تا تل باید نمود و رسول خدا صلی اللہ تعالی
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود است النُّورُ إِذَا دَخَلَ الصَّدْرَ انْفَسَحَ فَقِيلَ هَلْ لَكَ عِلْمٌ
فَقَالَ النَّجَافِيُّ عَنْ دَارِ الْغُرُودِ وَالتَّاهِبِ لِدَارِ الْقَرَارِ اِین شرح صدر مترتب بر حصول کمال
ولایت کبری است بطینہ درین ہر گام از مقام خود عروج نمودہ بر تخت صدر را بقایم فرماید و آنجا
تکلیف سلطنت پیدا میکند و استیلا بر مالکِ قُربِ مینماید و آنچه روز دیگر در حلقہ بایداد بحرِ جہیم بسین
در بیداری دیدید کہ دو مائدہ طعام یکے سفید رنگ و ہم سبز رنگ در همان مجلس با اِین قسم دیدید
بعد از آن معلوم کردید کہ اِین دو عطیہ ایست کہ از سرور انبیاء علیہ وعلیہم الصلوٰت و

سَلَامٌ قَوْلُهُ مَنْ كَانَ يَرْجُو الْإِقَاءَ اللَّهُ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ زِدْ دُوسْتَانِ دُعَاءِ سَلَامَتِي خَاتَمِ رَحْمَتِ وَالسَّلَامُ أَوْلَادُ أَخِي
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى أَفْضَالِهِ وَنُصَلِّي عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَتُوبِ
عَلَّمَ بِعَرَفِهِ قَالَ نَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى أَفْضَالِهِ وَنُصَلِّي عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَتُوبِ
عَلَّمَ بِعَرَفِهِ قَالَ نَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى أَفْضَالِهِ وَنُصَلِّي عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَتُوبِ

التَّسْلِيْمَاتِ تَمُورِ سَيِّدِ هَسْتِ وَ تَا حَالِ دِیْگَرِ بَیْنِ قِسْمِ غَنَائِتِ اَمْتِیازِ نِیَافَتِه بِسْمِ عَالِیِ سَتِ
 اَمِیدِ و اَرِیائِشِ ظَاهِرِ اَزْ کَمَالَاتِ مَحْصُومَهٗ اَوْ عَلَیْهِ و عَلَیْ اِلَهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ بِهَرِهٖ وَ رُکُودِ
 و اَزْ دَوْلَتِ خَاصِهٖ اَوَّلِشِ اَوِیائِشِ کِه دِیْگَرِ اَزْ اَقْوَانِ شَمَانِیَافَتِه هَسْتِ وَ دَرِ وَاقِعِهٖ سِیُومِ کِه اَزْ دِیَوَارِ بِلَنْدِ
 بِاضْطِرَابِ بَهِتِ دِیَافَتِنِ جَمَاعَتِ نَحْمَتِ فِرُودِ آمَدِه ایدِ وَ بَاسْتَعْدَادِ مَازِ مَشْغُولِ شَدِهٖ مِیْتَوَانَدِ کِه اَزْ عَرُوجِ
 رُؤِیْ نَزُولِ آمَدِهٖ بَاشَدِ و اَزْ نِکَرِ وَ سَتَهْلَاکِ لُصُوحِ وَ بِنْدِ گِی آمَدِهٖ و اَزْ وَحْدَتِ بَکَرَتِ فِرُودِ آمَدِ و اَزْ دَعْوَتِ
 نِصْبِیَ یَافَتِهٖ نَوِشْتِهٖ بُوْدِیدِ کِه بِیَشِ اَزِیْنِ کَافِیَ قَبْضِ مِیْشَدِ وَ کَافِیَ بَسْطِ و اَلْحَالِ قَبْضِ بَکَلِ رَفْتِهٖ هَسْتِ
 وَ تَمَصُّلِ بَسْطِ نِیْدِ اَنَدِ کِه حَالِیْتِ سَابِقَهٗ کِه مِثْلِ بَرِ قَبْضِ و بَسْطِ بُوْدِیْتِ رُوْدِهٖ یَا اِیْنِ حَالِیْتِ کِه بَسْطِ
 خَالِصِ سَتِ تَحْمَدِ و اَقْبَضِ رَا کِه مِخَواهِدِ مَرُومِ اَزْ رُوْمِنْدِ بَسْطِ اَنَدِ لَیْکِنِ قَبْضِ تَرَقِّیِ بَخْشِ سَتِ اَمَا اِیْنِ قَبْضِ
 و بَسْطِ دِیْگَرِ سَتِ کِه مَصْطَلَحِ قَوْمِ سَتِ اَهْلِ اَبْتِدَا رَا کِه اَرِیَابِ قُلُوبِ اَنَدِ دِستِ مِیْدِ و اَزْ تَلَوِیْنَاتِ قَلْبِ سَتِ
 کَسِ کِه اَزْ تَلَوِیْنِ گَزِشْتِهٖ بَتَمَلِّکِنِ پِیُوسِیْتِ اَزْ قَبْضِ و بَسْطِ رَسْمِ سَتِ اَنْجِهٖ اَوْرَارِ و سَیْ مِیْدِ بِصُورَتِ
 قَبْضِ و بَسْطِ و مُشَارَکَتِ سَمِی کَا نِ مَنَاسِبِ حَالِ اَوْ خُوفِ وَ رِجَاسَتِ وَ اَلَا یَمَانُ بَیْنَ اَلْخُوفِ
 وَ الرَّجَاءِ وَ السَّلَامُ عَلَیْ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی +

مکتوب هشادم (۸۰)

بِطَافِ فَاضْلِ کَا بِلِیِ تَحْسِیْنِ اَحْوَالِ اَوْ تَحْرِیْضِ بَرَعُلُوْمِ هَسْتِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَعْدَ الْحَمْدِ
 وَ الصَّلَاةِ وَ اَدْسَالِ التَّحْنِیَّاتِ مِیْرَا نَدِ مَکْتُوبِ مَرْغُوبِ کِه تَضَمِّنِ اَشْوَاقِ وَ اَذْوَاقِ بُوْدِیْدِ مِشْرِشِ
 کَرِیدِ مَطَالَعِهٖ اَنَ لَذَاتِ مَعْنَوِیَّهٖ بَیْشِدِ چِیزِ نَایِ نِیْکِ بِلَنْدِ سَتِ اَنْجِهٖ دَرِ قِطْعِهٖ رُؤِیْ دَاوَمِ هَسْتِ اَزْ اِنِ
 شَمَاسَتِ وَ نِعْمَتِ عَظْمٰی شُکْرِ اَنِ بَیْ اَرْمَدِ لَکِنِ شُکْرُ نَمَهٗ لَا زَیْدُ لَکُمُ وَا نْجِهٖ اَزْ قِسْمِ وَقَاعِ دِیْنِ اَمَا
 سَتِ اَهْمِ نِیْکِ سَتِ کِه بُشَارَتِ سَتِ سَالْکَانِ اَبْرُورِ شَهْرِ و دِهْمُورِ اِیْنِ قِسْمِ اُمُورِ و اَحْوَالِ و مِیْدِ
 لَیْکِنِ دَرِ اَبْتِدَا اِیْنِهْمِ و اَرْدَاتِ دِهْمُورِ رُوزِ رُوزِیِ نُوَازِ فَوَاوِرَاتِ مِشْتِ پِیْتِ هَرِ دَمِ اَزِیْنِ بَاغِ بَرِ
 مِیْرَسَدِهٖ تَا زَهٗ تَرِ اَزْ تَا زَهٗ تَرِ مِیْرَسَدِهٖ دَرِ کَارِ خُودِ سَرِگَرَمِ بَاشَدِ وَ هِمَتِ رَا بِلَنْدِ سَا زَنْدِ وَ طَالِبِ

احصیت ذات بودند از صفت بذات گرایند و از ذروه مخصوصی نغز آیند و در اوائی اعمال صورتیه
سرگرم باشند که بسبب ترقیات معنویه اند و موجب رفع درجات اخرویه درین فرصت قلیله توشیه
سفر بعید را مهیا سازند و سرانجام برین صغری و کبری را آماده کنند و لَنْتَنْظُرُ نَفْسٌ مَّا
قَدَّمَتْ لِغَدٍ و ستار از بدعاسلاتی ایمان یار آورند و التَّكْلَامُ عَلَيْكُمْ و عَلَی سَائِرٍ مِّنْ أَتْبَعِ الْهَدَى

مکتوب هشتم و نهم

بشیخ امان الله پسر شیخ حمید بنگالی در احوال بعضی یاران مناقب فضائل و منه منوره حضرت
پیر و تکیه قدسنا الله بسم الله بسم الله الرحمن الرحیم حامداً لله العظیم و
مُصَلِّياً عَلَی رَسُولِهِ الْکَرِیمِ الله تعالی بدرجات کمال و کمال سنانا و صحیفه گرامی که نامزدین
مسکین نموده بودند رسید مسرت بخش گردید باید که همی برین سوال از احوال ظاهر و باطن بچکاشته
باشند که بسبب توجیه غایبانه است اظهار شوق ملاقات نموده بودند ازین جانب دوستان
نیز مشتاق دانند بلکه حدیث نفیس وَاَنَا إِلَهُهُمْ لَا تَشْدُ شَوْقًا بِرِوَاغٍ فَضَائِلِ پناه میر محمد
عارف و شیخ عبدالمقید و یاران دیگر چند روز اینجا تشریف داشتند و منازل فقر را منوره
ساختند و از فیوض و برکات روضه منوره حضرت پیر و تکیه قدسنا الله بسم الله العظیم
مستفید و بهره مند گردیدند و ایامی بکالات این مکان فیج الشان حاصل نمودند بجهت امر و جزم
امید طالبان حق جل و علا باین خرار پر انوار دوخته است و افاضه علوم و اسرار درین دیار باین
سرزمین آویخته و بقیه سرزمین هر چند بصوت از هند است لیکن روضه جنت است و درجه
ولایت بلکه رشک لایت است از ولایت سرگانه در اینجا نشانه است و کالات نبوت و وراثت
دران موطن جلوه گشت اسرار خلقت و محبت درین مقام هویدا است و انوار کعبه حصار درین
زمین پیدا حیرت از خاک مدینه است تا کجا الطائف این بقیه را بیان نماید و نفاس را

هموید ساز و که بر طایبان اولی بصائر محقق نیست و بر چشم دور بین پوشیده آنجا آن گوهر
بدست می آید که بجائے دیگر کیابست و فوائد بسیار آن در جهان ممتاز است گر شنود
قصه این بوستان بلکه شود طائف هندوستان هر جا نور و برکت و رشد و هدایت
همه ما خود مستفاد از انوار شریطی است اَدُهُمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عِزُّهُ وَ شَرَفُهُ وَ آفَاضَ عَلَيْنَا
مِنْ أَسْرَارِهِمَا كَرَمًا وَ لَطْفًا دُستازا بدعائے خیر یاد آرند و این در ویش در لیش را از
توجه غایبانه فارغ ندانند وَ السَّلَامُ أَوَّلًا وَ آخِرًا +

مکتوب هشتمادوم

بیتوبیک کولابی در بیان سلطان ذکر حصول عدیت و معامله که فوق آنست و ترغیب نفی
مُرَادَاتِ لِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ التَّحْمِيلِ وَ الصَّلَاةِ وَ تَبْلِغِ الدَّعَوَاتِ میرساند کتابچه
که از راه محبت فرستاده بودند رسید خوشوقت ساخت آنچه از احوال خود نوشته بودند نیکست
هنگام ذکر که تمام اعضا و جنبش آیند از سلطان ذکر است و در حلقه سکوت که از خود اثری نمی بینند
و خود را عدم محض می یابند یعنی از فناست یا مقدمه فناست عزیزان گفته است اَشْتَهَى عِلْمًا
لَا اَعُوذُ اَبَدًا عدی می خواهم که هرگز بخود خود نکم در کار خود سرگرم باشند و طالب ترقی بودند و از
ذکر بگذر آیند و از عدم بفنائی حقیقی گرایند تا بمعرفت راه یابند و از ظن باصل پویند چندان
انگار کلمه نفی اثبات کنند که تمام از مرادات خود بر آیند و بمراد حق حل و علا قائم باشند
اگر مراد توای دوست نامرادی است مراد خویش دیگر بار من خواهم خواست و دیگر عدد که
اخوی حاجی محمد عاشور بشما نوشته اند بر طبق آن عمل نمایند و از جانب ما بطریق سفارت با آنها
طریقه بگویند بشرط استقامت بر جاده شریعت علیه و سنت سنی و رسوخ بر محبت
شیخ و السَّلَامُ أَوَّلًا وَ آخِرًا

یعنی که که اشرف بقاع است طواف هندوستان کند ۱۲ طواف کنند و گرداگرد دهنده ۱۲

مکتوب هشتمادوم

خواجہ پادشاہ بلخی در بیوفائی اہل دنیا و ترغیب بر تعمیر اوقات بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَارْسَالِ النِّیَّاتِ میرساند صحیفہ شریفہ کہ نامزد این مسکین نموده
 بودند رسید سرست بخش گردید حمدًا لِلّٰهِ بَسْمًا اَنْدَ کہ بعافیت اند و از یاد فقر فارغ نہ گزیدند
 از یاران اظهار نموده بودند حمد و مایل دنیا بہ بیوفائی معروف اند بر آشنائی شان اتمائی نیست
 ہمہ را از حق جل و علا باید دانست و ظهور تقدیر و ارادہ او تعالی تصور باید نمود ہر چہ بدست آمدہ
 است شکر آن بجا آرند و امید و از زیادتی بودند لکن شکر تَمَّ لَا زَیْدَ لَکُمْ وَ شَفَقَتْ اَنْہَا اَوْ دَمِی
 را برائے عیش و تنعم نیافریدہ اند و جمع مال از مے نخواستہ اند مقصود از آفرینش او ادا وظایف
 بندگی است کہ بہمت را در خدمت مولائے حقیقی چست بر بندند و اوقات را بذر و فکر معمور
 دارند تا دریچہ از معرفت دریا طن بکشاید و سعادت ابدی و ملک سرمدی بدست آید و
 بِدُونِہِ خَرُطُ الْقَتَادِ دَوْلَتِ صَوٰی مَعْنٰی مَحْضِلِ بَادِ

مکتوب ہشتاد و چہارم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بشید محمد بیگ بلخی در ترغیب طاعت و تحصیل نیستی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اللّٰهُمَّ
 بِرَجَاہِ شَرِیْعَتِ غُرَّ اَوْسَمْتَ مُصْطَفٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ الصَّلَاوَاتُ وَالْبَرَکَاتُ الْعَلٰی سِتْقَانِ
 کرامت فرماید مکتوب مرغوب رسید سرست بخش گردید حمدًا لِلّٰهِ بَسْمًا اَنْدَ کہ از مطالبہ پادشاہی
 نجات حاصل گردید امید واریا شد کہ از قرض ہم مخلصی شود اللّٰهُمَّ اَکْفِنِیْ بِحَالِکَ عَنْ خَرَکَکَ
 وَاعْزِنِیْ بِفَضْلِکَ عَنْ سِوَاکَ اَیْنَ دُعَا رَاجِتِ غُلَامِیْ از قرض اکثر اوقات بفرغ میخواند
 باشند خلاصہ اوقات را بذر و فکر معمور دارند و بطاعت و عبادات را غیب بودند و بیداری اخیر را

واقعت در سورہ ابراہیم از پارہ دہا برمی (۱۲۳) ۱۲ و اہ الذمذی و الحاکم عن علی بن ۱۲ حرز

از عزائم امور فهمند و بتکرار کلمه طیبیه نفی مرادات و مقاصد خود کنند تا در ساحت سینیه هیچ مراد و مقصود و غیر از حق جل و علا نماند و در نفی وجود بشریت کوشند و کتب منتقبات از خود نمایند تا بعد م صرف ملحق گردند و بقائے اتم متحقق شود مصراع این کار دولت است کنون تا کار دهند

وَالسَّلَامُ

مکتوب هشتم و نهم

بمیرزا محمد زمان پسر عایت خان در آنکه تفرقات صوریه موجب ترقیات معنویه است بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی از ترقیت ماسوله خویش محرز گرداند صحیفه شریفه که بدست برادر گرامی شیخ نور محمد فرستاده بودند رسید مستحسن خاطر گردید و آنجا که تفرقات و تفرقات دنیوی سبب ترقیات و عروجیات اخروی است تنزل ظاهر ترقی بخش جان است و پرتو مکی صورت و بیله طراوت معنوی است از ایل معنی باشند و از قشر بلب آیند و از لفظ بعینه اگر ایند خوش گفت شوق و وجود خویش فانی در رفته زحرف در معانی به چون سعاد آدمی دیاد حق است جل و علا و بی سعادت و غفلت بذر و فکر راغب بوند و کبریت را در دست مولای حقیقی جلّت عظمت چست بر بندند و شبهای تاریک را بگریه و استغفار روشن دارند و چندان ملالت بذر نمایند که ذکر و حضور ملکه دل شود و لفظ طاع تام از ماسوی حاصل آید و تعلق علمی بجای او از ماعدا گسته شود

مکتوب هشتم و دهم

بمیرزا محمد رضا پسر عایت خان در ترغیب محبت شیخ و اشارت و معنی یاد کرد و یاد داشت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی عبادیه الذین اصطفی است هر چه جز ذکر خداست حسن است و اگر شکر خوردن بود جان کن است و آنجا که ماکر قاری مادیون حق جل و علا از آفت امراض قلبیه است فکر از الله آن از ایم هم است مصراع در خانه اگر گسست

یک حرف پس است و از آنکه این مرض شدید درین مهلت بسیار است بذكر کثرت و سوج تمام
بر محبت پیر درین راه نیز ناگزیر است گفته اند قنانی الشیخ مقدمه قنانی الله است بهیت
از آن روی که چشم شست لؤل مجع و تو پیر شست اول پذیر کثیر پروازند و بدوام حضور بوصف
نیستی موصوف بودند از جانب حق سبحانه فیض الهی است برین کس که اگر یک ساعت آن فیض
منقطع شود اثری از وی نماند پس برین کس هم ناگزیر است که از همه روفاخته بدوام ذکر ستوجه آن
جناب قدس گردد این معنی در ابتدا بکلف است و آنرا یاد کرد گویند و پیر و دُور و دُور و حضور ملک و
صفت لازمه دل میگرد و چنانکه سمع صفت سارحه که بنفی هم منتفی نشود و این حالت یادداشت گویند

وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا

مکتوب هشتم و نهم

بر رعایت خان در رضا بقضا و ارجاع حوادث بار آورده انبی اوسحانه لعل فعال بِسْمِ اللَّهِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةُ وَارْسَالُ التَّحِيَّاتِ مِير سَائِدَ اَحوال و اوضاع فقرائے ایندو
مستوجب حمدت الْمُسَوَّلُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى سَلَامَتُكُمْ وَوَعَائِتُكُمْ وَاسْتِقَامَتُكُمْ عَلَى جِلْدَةِ
النَّشْرِ يَحْيَى الْعَلِيَّةِ وَالسَّنَةِ السَّنَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةِ
وَتَرْقِي دَرَجَاتِكُمْ فَالْصُّورِيَّةِ وَالْمَعْنَوِيَّةِ هَيْهَاتُ اِرامی مشرف ساخت آنچه از مرد و سخن و الام
که بزبانی برادر دینی شیخ نور محمد حواله فرموده بودید همه واضح گردید و سبب تالم ارجه گشت اشفاق
پناه هر چه بر بنده میرسد همه بتقدیر و اراده ازلی است کریمه فَاَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْاَرْضِ وَ
لَا فِيْ اَنْفُسِكُمْ اَلَا فِيْ كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَبْرَاَهَا وَاَلَيْسَ بِرِيسٍ مَعْنَى ست غیر از رضا و تسلیم حار
و گزینست بلکه چون فعل محبوب است محب میاید که از آن لذت گیرد و گشاده پیشانی پیش آید
و درین ضمن مستعد الطاف و عنایات او بود تعالی فقیر را از دعا و توجّه فارغ ندانند و از آنچه
لوازم دوستی است بیکار تصور نفرمایند منتظر کشایش کار باشند و از رحمت رحیم کار ساز امید

عبدالله این کریمه واقع است در سوره صید از پاره قال فما خطبکم (۲۷) ۱۲

بوند و اوقات را بگذر و فکر معمور دارند و نوشته گور و قیامت را آماده سازند و هر ساعت که میگذرد
 عمری در کمی می آید و اجل مستی نزدیک میشود درین فرصت بسیرند که کثیر باید پرداخت و موا
 حقیقی را جلالت عظمی بایر رضی ساخت و معرفت او باید حاصل نمود که مطلوب درین نشانه
 فانیه است در رقیه شریفه مندرج بود از رفتار فلک و اثر گون ناهنجار شفقت آثار خالق
 خیر و شر بیواسطه حق تعالی است و همه حوادث بقضا و قدر اوست سبحانه فلک و غیر فلک را
 در اینجا دخل نیست مذیب حکماست که حوادث یومی را بعقل فعال که آنرا عقل فلک تاج میگویند
 منسوب میسازند و اهل اسلام بعقل فعال قائل نیستند و تفسیل قائلان آن میکنند فلک که بکار خود
 حیران و سرگردان است چه بود که حوادث باو و بعقل او و حرکات او منسوب بوند و السلام اولاد و آخر

مکتوب هشتم و نهم

بملاء عطاء الله سورتی در بیان بعضی درجات سلوک و آنکه کسب حلال به نیت صالحه و خلایق
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِيغِ الدَّعَوَاتِ مِير ساند کتابها
 شما متعاقب یکدیگر رسید مسرت بخش گردیده بعافیت باشند و بر جاده شریعت علیه
 سنت نبویه مستقیم بوند از کثرت بوضت آیند و از فرق کج و از جمع بجمع گنج گرایند و از
 ظلم حاصل شما بند و از صفت موصوف روند طالبان از ظلم حاصل میرسد و مشتاقان از
 کلام بکلام پی میرند و اندر سخن دوست نهان خواهم گشتن و تا برباب او بوسه زرم چونش
 بخواند و آفسوس است که با وجود این همه طرق موصله و راههای کشاده این کس محجوب بود
 و محجور باشد و از دولت قرب و معرفت دور و در نفور بود و در جهان شاهد و مافایغ
 در قبح جرعه و ماهوشیار به نوشته بودند که بهمت بی همتای عیال بکتابت قرآن مجید اشتغال
 دارد و داعیه آنست که دست از همه تعلقات افشانند و این انقاس معده را بگذر صرف نماید
 منتظر حکمت محمد و مانفقه عیال از واجبات است فکر آن هم ناگزیر است کسب حلال هم کنند

باز

باز

باز

باز

باز

باز

باز

باز

باقی اوقات بذکر و فکر پردازند بلکه این کسب هم باین نیت صحاح و خل ذکر میشود قاضی جعفر و
 دو یار دیگر که طلب طریقہ مینایند طریقہ باین هر سه عزیز گویند و توجہ دهند و نصیحت کنند اگر شیخ
 نور محمد باین هر سه عزیز طریقہ بگوید بر تقدیر که آنجا برسد گنجایش دارد و اختیار بدست شهادت
 یا خود طریقہ بگویند یا شیخ مذکور رجوع کنند شجره ای که نوشته میفرستند میسرند
 و بکار میروند والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی

مکتوب هشتم (۸۹)

بیک از نسای صاحبکات که از اہل حقوق است در ضاح و تعبیر واقعہ او بسم الله الرحمن الرحیم
 خدمت عفت پناه عصمت و ستگاہ مشفقہ محترمہ بیگم جو ستم کا الله تعالی ازین مسکین
 سلام عافیت انجام خوانند احوال بہرہ حال مستوجب حمد و فی الجہالت است امید کہ آن عفت
 مشفقہ نیز سلامت و جمعیت باشند و بر جادہ شریعت علیہ و سنت نبیہ مستقیم بپردازند و از
 صورت بحقیقت آیند و از لفظ بمعنی اگر آیند خوش گفتند و قومی زوجہ و خویش فانی
 رفتہ زحرف در معانی و التفات نامہ گرامی کہ بصحوب برادر دینی شیخ نور محمد ارسال داشته
 بودند مشرف ساخت و سرت بخش گردید حمد اللہ سبحانہ کہ بعافیت اند و از یاد فقر و
 دور افتادہ فارغ نیند امید کہ این دوران کار را ہمیرین سہولت بحاشیہ ضمیر ہر تنویر راہ پیدا
 باشند و بدعائے سلامتی خاتمہ یاب و میفرمودہ باشند اوقات را بذکر و فکر معمور دارند بحدیکہ دل را
 انقطاع تمام از ماسوی بحصول انجام و تعلق علمی و جہتی او از ان گسستہ شود و بتکرار کلمہ طیبہ
 نفی وجود بشریت نمایند و سلب منتسبات از خود فرمایند تا بحد صوفی محقق گردند و بفنائے
 حقیقی برسند بیت از نیست حجاب تو یقین است بشرط ہر ہر روان ہمین است +
 از حادۃ سہوائے نگارش رفتہ بود و موضوع پیوست حمد اللہ سبحانہ کہ ایشان با تعلقان
 ازین واقعہ سلامت مانند و بیکس را گزندے نرسید و آنچه فرواقعہ دیدہ اید کہ حضرت خواجہ

بزرگ با جمعی از درویشان رسیدند و شایسته آنکه در قلعه فرنگیان افتاده اند و دروازه قلعه را
 بر شام بسته اند گریه و زاری میکنند حضرت خواجه فرمودند چرا گریه میکنی من آمدم تا شما را ازین فرنگیان
 خلاص کنم دروازه را گشادند و گفتند هر جا که خواهید بروید بشارت است بخلاصی از شر اعدا
 آفاقی و انفسی چنانچه از برکت قدوم آنحضرت از شر مفسدان محفوظ ماندید امید است که
 باین انصار نفیس شان از اعدای انفسی نیز خلاصی یابید و بی مزاحمت آنها تزییات نمایند
 و بمراتب قرب واصل گردید نوشته بودند که الحمد لله که از غفلت های پیش اند که روئے
 بحضور آمده و دو حصه غفلت رفته و یک حصه مانده هر قدر غفلت که زائل شده است و حضوری
 روئے واده نعمتی است سعی نمایند که غفلت تمام از باطن برود و حضور تمام که در قفای آن غیبت
 نبوده و در همین حضور چون غالب آید نفس حاضر از میان بر میخیزد و حضور حق سبحانه خود
 بروئے کار می آید چه توان کرد مدار طریق ما بر صحبت است و ترقی بظاهر و بسته بان دوری
 ضروری در میان حال است اگر در حضور باشید انشاء الله تعالی در لوازم خدمت وادائے
 حقوق تقصیر نرود و انخیز فیما صمعه الله تعالی سبحانه والسلام اولاً و آخراً

مکتوب (۹۰) دوم

شیخ ابوالمظفر برائینوی در فواید صحبت و برکات روضه منوره حضرت ایشان قدسنا
 الله سبحانه بسم الله العزیز الا قدس اسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله العلی الاعلی
 والصلوة والسلام علی رسولہ خیر الودی و علی الہ وصحبه البررة الثقی اما بعد
 صحیفه گرامی که بمحبوب برادر دینی شیخ نور محمد فرستاده بودید رسیده است مرتب بخش گردید و از
 دریافت صحبت نموده بودید و اظهار شوق زیارت روضه منوره نیز موقوف بر وقت است لکن
 اجل کتاب بیک مدار بر صحبت است در غیبت هم هر چند باندازه محبت و فانی شیخ اخذ
 فیوض مینماید لیکن بگرد صحبت که بار عایت حقوق آن باشد نمیرسد محبت صرف جذب معانی

سینما یا چون صحبت صاحب شود که بریت احمد بود و نور علی نور باشد و برکات روضه
منوره را چه تواند بیان نمود که از دریافت و ادراک قاصر فہمان دور دورست ہر کس بہت
استعداد او از برکات آن بہرہ مندست لیکن بکنہ حقیقت آن کہ میرسد خوش گفت ۱۰
ہر کس از ظن خودش یار من + از درون من نجات آسار من + کتابت کہ بدست شاہ محمد
فرستادہ بودند نیز رسید اندراج یافتہ بود کہ در دل بلکہ در ہمہ اعضا و موارجلہ تو با عشق بے قصد
۱۱ مے آید و بسیار حلاوت و ذوق مے افزاید بعد از ان جلیہ من جلیہ تو ہو ہو میشود خصوصاً در
وقت توجہ کردن الخ محذوم تحقیق باین کیفیت از کمال مناسبت مخیرست مانا کہ اتحاد و یک
حقیقت و حقوق آن بحقیقت دیگر حصول پیوستہ است کہ با اتحاد صوری جلوہ گر گشتہ است
۱۲ در عشق چنین بوجہیہا باشد کہ مومن و برروز کہ مشائخ فرمودہ اند گویا ازین قبیل است
مخدوم این بیان موافق حال شہام قوم گشتہ است اہل ابتدار کہ این کیفیت روئے دیدار مقرر دیگر
است آنچه از احوال اطوار برادران دینی خواجہ امان اللہ و خواجہ محمد مومن نوشتہ بودند بسیار
خوشوقت ساخت زادہما اللہ توفیقاً و عمر و جاد ترقیاً باین ہر دو عزیز کتابتہائے
جدا مینویسم انشاء اللہ تعالی و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الہدایۃ

و السلام و کلام آخر

مکتوب (۹۱) نود و یکم

بجائز

بجائز و معارف آگاہ خواجہ محمد صدیق بدخشی ملقب بہدایہ در اظہار فراق حضرت مجدد و قائم
و شہدائے انکالات آنحضرت این مکتوب دراز بود بعضی اوراق او کم شدہ بقیہ کہ از ان اوراق ماندہ
آزاد نقل گرفتہ شد بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفے
خدا تم حقائق آگاہ معارف انتباه و معاون نیاز ازین عالمی مجبور در معرض قبول آرند سطرے چہ
از سوزش سینہ و غم دیرینہ بروئے سینہ نگاشتہ بود مضمون آنرا باین عزیز الوجود بطریق ہدیہ
۱۳ جلیہ بالکسر یعنی خلعت و صورت و ارتش و صفت چہرے ۱۴ سینہ بیاض اشعار کشتی دریا اینجا اول مراد است

ارسال نمود محمد و افرات حضرت قطب الاقطاب زبدة المحققین و ارث المرسلین امام و غوث انام
 برادر شهید و ایام قوی تر میگردد و هر چند گفته میشود تازه تر میگردد و علی الخصوص درین ایام برین
 و اله شتاق از مرقع افاق آن یگانه آفاق آواکی عجب رفته داده است و از تذکره آن مجلس
 بهشت آئین جلوه کباب و دیده پر آب میشود اگر بگرد عالم بگردید آن اجتماع لله فی الله را
 کجا بینید و آن فیوض و برکات صحبت را کجا یابید و آن معارف و حقائق و نازکیها که در ذات
 و صفات تعالی و تقدست بیان میشد و بسیم هر کس میرسد آنکه گوش زده شود و آن اسرار
 که بحرمان خاص بود از کجا ظهور نماید و آن معاملات مخصوصه که از محرمان زیاد از یک یاد و
 را در استماع آن گنجانش نبود از که مسموع شود و اسرار و معاملات که هیچ فردی در انجا محرم
 نبود و سر بر مدفون شد خود جدا بود هر چند از مرام استماع آن معاملات دل در اضطراب سینه
 التهاب و حواس در تعطش و عقل در تحیر بود لیکن بجز و دیدن آن حضرت بصفت مذکوره که جای
 استماع بلکه تحقق بآن معاملات دشت دل را حضور و سینه را نور پدید آمد که جوش
 اضطراب و نار التهاب را فرو می نشاند و عقل و حواس از هیبت دیدار آن قیامه کبار از بهوش
 میرفت و از تعطش و تحیر خالی میگشت لهذا بسیار شده است که درویش و ملازمت آن عالی
 حضرت بنیت بعضی استفسار یا عرض احوال باطنی آمده است بجز و حضور استفسار نا از حسنه
 سینه اش رفته است و از احوال و مواجید هیچ نموده و چنانچه طلوع آفتاب ظلمات شب را
 میزداید همین طور بجز و حضور جمیع امور مذکوره را بر بوده است درین اثنا بعضی اوقات آنحضرت
 پرسیده اند که فلان کس چه حال داری و یا اگر استفسار بر داری در میان آن بچار
 خود در بار حضور از خویشتر رفته است و زبانش فرو بسته و از دراک و دانش گذشته است
 خوش گفت پس خرد از دیدنش تسبیح خوانان گریزد و چو فروت از جوانان بنعم یا لا
 نمی توانسته است تکلم نمود و نهی یا اثبات حال و استفسار نمی توانسته است لب کشت و بخود
 فرو رفته با کمال خجالت گذشته است و بعد

بسوی عشق بر دو بگوئے محبوب ساند بے در راه عشق قدرے از جنون در کارت و اند کے
 رانی از قید عقل ناگزیر بیت دل اندر زلف لیلی بند و کار از عقل مجنون کن کہ عاشق را
 زیان دارد و مقامات خروندی + آری پیری و ضعف بدنی و ضعف بصری بند نیست صحیح
 و دیگر از احوال باطن خود و از شکر و شکایت آن سپیج نوشته اید چون محبت و رابطہ معنوی برجا
 امیدست کہ قوت در آن نسبت زرقہ باشد بلکہ معالہ در ترقی بود اگر تہادی ایام مفارقت
 تاثیر نکرده باشد کہ مدار طریقہ ما صحبت است بہر حال ہر جا کہ باشد بحقیقت بوند و در ذکر و فکر
 مستغرق باشند و کمیت را در خدمت و رضامندی مولائے حقیقی جل شائہ اُچست بر بندند و
 و در ترقی باطن کوشند من استوی یوماۃ فہو مغبون و دوستان بدعار سلامتی ایمان
 یاد آرند و ما برادر دینی حاجی محمد شریف قرار داده است کہ در صحبت فقیر ابر باشد و فوائد کثیرہ
 آخذ کردہ است و ترقیات بسیار نودہ والدہ و ہمیشہ او در نجاست متوقف کہ از انہا خبر دار باشد
 و از نیک بد آنہا پرسند والسلام علیکم و علی سائرین اتبع الہدۃ

مکتوب نود و سوم (۹۳)

بخواجهان اللہ قاضی زادہ بر نان پور در شرح حال او و کمالات نماز بسم اللہ الرحمن الرحیم
 بعد الحمد والصلوۃ و تبلیغ الدعوات میرساند کتابتہ کہ متضمن اشواق و اذواق بودہ
 رسید خوشوقت ساخت نوشته بودند کہ در بعضی نماز با چنان حالت روئے میدہد کہ گویا فقیر
 با حضرت صمدیت جل جلالہ تکلم میکند کہ پیچ حجابی و پرودہ در میان نیامد و مست و بہوش
 میشود کہ نماز را فراموش میکند و بظہیرت خود را و غیر خود را بغیر از نور نے بیند درین اثنا خود را جمع
 کردہ بشعورے آرد ناگاہ رقت و عجز مستولی میشود و ہمچنین در تلاوت قرآن عبادتہائے دیگر
 حالت روئے میدہد سعادت آثار این وار د کہ روئے دادہ است و در دست بلند و حالت است
 از جنہ چرا انہا باشد کہ نماز معراج مومن است کیفیت و ذوق کہ ناشی از نماز است از سائر اذواق

وکیفیات ممتازست وچون نماز متضمن تلاوت قرآن مجیدست وبقضائے حدیث نفیس من
 ارکاد ان یحدث ربہ فلیقرأ القرآن تلاوت قرآن سخن کردن است بہ پروردگار خود
 تلاوتی کہ در نماز واقع شود درجہ دیگر دارد و نتیجہ بہترے کرد و در حدیث آمدہ است قرآن بخون
 صلوة خیر من قرآن فی غیر صلوة الحدیث پیش اگر این معنی در نماز کہ در شان آن آمدہ است
 اقرب ما یكون العبد من الرب فی الصلوة جلوه گر گردد و معنی تکلم ہویدا شود گنجایش دارد
 و نیز مصطلی اگر رفع حجاب فہمے سرود و در حدیث وارد شدہ است کہ در نماز حجابے کہ در میان نبی
 و پروردگار است برداشتمے میشود نماز معشوقے ست دلربا در باطن مصطلی چون پر تو جلال اکمال
 او جلوه فرماید حسن و خوبی او ظہور نماید نزدیک است کہ او راست و بے شعور سازد و او را از وسع
 بر باید و چون بانوار او متحقق شود و جللیہ او متحلی گردد خود را نور باید و بحکم جامعیت انسان غیر خود را
 نیز نور بیند و بوصف خود موصوف گوید در ہمہ شیا عارف جلوه گریست چنانچہ در ابتدا خود را و
 ہمہ شیا را ذکر میابد آنچہ ہم ذکر اوست کہ در شیا مشاہدہ مینماید آنے آنکہ امام اجل حضرت امام
 جعفر صادق در نماز بود بہوش شدہ افتاد و چون بہوش آید از بے پرسیدند فرمود تکرار آیت
 قرآنی میگردم تا بعدے کہ آن آیت را در تکلم آن شنودم نوشته بودند کہ در ماہ رمضان متمکنت بودم
 شب بست و ہفتم چیز بے گوناگون نماز کردم حاصل آنکہ آن شب روشن و منور و پر نور بود ناگاہ
 بر فقیر حالتے و ذوقے روئے دا چنین معلوم گردید کہ این شب شب قدر است و ما این فقیر
 و یاران دیگر ہم آنوار و برکات بید و بہمان شب مشاہدہ کردند و شب قدر کمان بردند و الغیب
 عند اللہ تعالی و قانع دیگر کہ دیدہ و نوشتہ اند و جامہ کہ ازان سرور علیہ و علیہ الصلوٰۃ
 و السلام در واقعہ عطا شدہ ہمہ نیک عالی ست اللہ تعالی بمراتب کمال و اکمال ترقی دہاد

مکتوب نو و چہارم (۹۴)

۱۔ قولہ قرآن لا رواہ الیہقی بلفظ قراءة القرآن فی الصلوة افضل من قراءة القرآن فی غیر الصلوة الخ مشکوٰۃ
 ۲۔ قولہ اقرب رواہ مسلم بلفظ اقرب ما یكون العبد من ربه وهو ساجد فاکثر الدعاء الخ مشکوٰۃ ۳۔ علیہ السلام واکثر الدعاء الخ

بخواهی مکی جعفر خان در دید قصور و تحریر بر تحصیل معرفت بسم الله الرحمن الرحیم
 شرح الله تعالی صدركم و دفع قذركم و کثیر امرکم بحرمه سید البشر المظهر
 عن ذیغ البصر علیه و علی الفضل الصلوات و اکمل التحیات القات نامه گرامی که نامزد
 این مسکین نموده بودند مشتت ساخت سلامت و عافیت باشند و بر جاده سنت سینه مستقیم
 بودند آنچه از راه حسن ظن در باره این درویش دلریش نگارش یافته بود این فقیر چگونه قابل این
 معنی نیست و از راه نقض و قصور نسبت بابل کمال ندارد و بجا که پاهل الله میرسد **ش** من هیچم
 کم تر هیچ بسیار **این** قدر است که آنچه بزرگان باین دور از کار رسانیده اند چون امانت دار
 با وجود ناقابل بابل آن میرساند و اگر اثری در یک پدید آید و از انقاس نفیسه این اکابر است
 خود را در میان نمی بیند **ش** ما خود نه ایم این همه الحان بنظر است **ش** مشفقاً مکرماً مطلوب از ما
 و شما درین نشاء فانیه عبادت و بندگی است و تحصیل معرفت خداوندی حل و علماً و معرفت بطور
 این طائفه علیه بی فنا فی المعروف صورت پذیر نیست **ش** تو میباشی اصلاً کمال این است و
 رو درو گم شو وصال این است و پس بر عقل و دهن و شندان لابد و ناگزیر است که در حیل کار و
 نقد روزگار خود تامل نمایند هر کرا معرفت مسطوره حاصل است فطوری که و بشری که آنچه
 مقصود از آفرینش او بود بجا آورد و کمال انسانی رسید هر کرا این معرفت حاصل نیست از طلب آن
 باید که فارغ نباشد و از هر جا بویست ازین دولت بشام جان او برسد از پے آن شود افسوس است
 آنچه درین نشاء فانیه از وسع طلب آشته اند بجا نیاورد و یا مورد دیگر پرواز و تعمیر چیزی که
 تحریر این نوشته اند نماید و بکلام خود در حضرت صمدیتش در آید و بکلام حیل زبان عذر یکشاید است
 ترسم که یار با ما آشتا بماند تا دامن قیامت این غم بماند در یوزه شقایق و پیر فرموده بود
 انوی شیخ محمد علیم درین و لا و بیشتر هم این با جبر را بتفصیل نوشته بود آنچه و طیفه فقر است از
 دعا و توجه پیشش نموده آمد و آتاراجابت هم معلوم شد و ختم حضرت خواجهاک عالیشان

مکتوبات

۱۰۶

۱۰۷

۱۰۸

۱۰۹

۱۱۰

۱۱۱

تحریر و تالیف از شیخ

باجماعه درویشان بکرات کرده شده ختمها روشن ظاهر گشت انشاء الله تعالی صحت است
امید داریم که پیش از رسیدن این مرقوم رو بخت آمده باشد مصحح باکریان کارها دشوار نیست
مجدد ما که اگر فتاری با دون حق جل و علا از اشته امراض قلبیه است فکر از الله آن از انهم
مهام مستع در خانه اگر کس است یک حرف بس است دولت صوری و معنوی در ترقی باد

مکتوب نود و نهم (۹۵)

بشیخ علیم حلال آبادی در ترغیب بر شکر نعم ظاهره و باطنه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى الله تعالی باعلی مرتبه کمال و اکمال رساند
صحیفه شریفه رسید مسترت بخش گردید و حقائق آن بوضوح پیوست از گرمی حلقه ذکر و ترقی
یاران نوشته بودند اللهم زدنا نعم خداوندی جل سلطان چه توان نوشت که ظاهر و باطن
را احاطه کرده است و انشبع علیکم نعمة ظاهرة و باطنه پس منعم علیه باید که بظاهر
باطن بشکرا و عز وجل پر واز و بصورت محنی حاضر بود و بغیر او بی اذن او پیر و از دلها افرو
و دُر و ظاهرا و باطنه تا تبرک ظاهر انتم شکر نعم ظاهره او ایاید و تبرک باطن انتم
که گرفتاری و التفات با سومی از جمله آنست شکر نعم باطنه بحصول انجام گفته اند که شکر
عبادت از صرف عبادت جمیع ما انعم الله علیه من الجواهر والقوى الظاهريه و
الباطنيه الى ما خلق واعطاه لا اجله مع ذلك از مکر خداوندی جل و علا این نبی و مرسلان
و لرزان باشد فلا یأمن مکر الله الا القوم الخسرون

مکتوب نود و دهم (۹۶)

بشیر

بشیر بیک سمرقندی در بیان اذواق و شرح احوال و بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۳۹ واقع است در سوره لقمان از باره اهل ما اوجی در ۱۳۹ واقع است در سوره انفصاف و باره اولادنا
۱۴۰ واقع است در سوره اعراف و باره قال الملأ الذین ۱۴۰

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى برادر دینی محمد بدر بیگ ازین دور افتاده سلام
 عافیت انجام خوانند که کتب خوب که از راه محبت فرستاده بودند چون شعر بر سلامتی دوستان
 و محتوی بر احوال پسندیده مطالعه آن فرحت فراوان بخشید از رفع خطر قلبی نوشته بودند
 که نهی که اگر هزار سال بگذرد و غیر بر دل خطور نکند انچه مخدوم از رفع خطر از دل بالکل فائز قلبت
 و درجه اولی است از ولایت گفته اند تا نیایی زهری قلب که انقطاع تام از ماسوس حاصل شود و باقی
 از علائق و عوائق بهم رسد بی یافت و معرفت نیست نوشته بودند شب در بیداری می بینم که نور
 بصورت نقطه ظاهر شد تمام وجود مرا احاطه کرد معلوم شد که لطیفه قلب روح و خفی و اخفی همه
 فنا شدند گویا پارچه استخوانی باقی ماند بشارت نیست بفنائی سائر لطائف در رنگ قلب لیکن
 عجب است که سران نوشته اند آنچه بر باشد و علامات فنائی سائر لطائف عالم اقر و خاص کلام
 را این فقیر در مکتوب نوشته است آن معانی را در خود ملاحظه نمایند نوشته بودند که وقت تهجد
 حالتی خوش داشت هنگام التحیات خواندن خود را چنان نیست یافت که خود از خود مسائل و خود
 بخود عجیب است در شب علاج که میان سرور عالمیان علیه و علی الیه الصلوٰه والسلام و حضرت
 رب العزت در خواندن التحیات واقع شده بود همان اجدید رومی نو که گویا میان این کترین و
 میان رب العزت است تعالی و تقدس محمد و ما خود را نیست یافتن و سوال و جواب همه از حق
 تعالی دیدن حالتی شگرت گویا زبان شمار آنوقت حکم شجره موسوی گرفته بود و این بیت
 مثنوی از فتاویست و آنچه بعد ازین نوشته اند که میان این کترین و میان حضرت رب
 العزت است با سبق بظاہر مطابقت ندارد چه آنجا سوال و جواب هر دو نسبت حق سبحانه است
 اید و نفی خود کرده اید و اینجا اثبات خود کرده اید آن مناسب مقام ولایت است و این ملائم
 مقام نبوت نوشته بودند مراقب بودند نور طاهر شد بغایت لطیف این کترین را احاطه کرد
 که جسم فقیر از نظر غائب شد از خود بی عقل تعبیر میکردم که مشاهد آن نور اید و بعد از آن از لطیفه روحی
 نور بغایت لطیف به کیف مثل قواره به بالا صعود میکردم و با نایاب این نور نور عین ثابت شد

توضیح آنکه بجای آنکه

بود که هنگام ظهور آن وجود بشریت شما مستور گشته و آن نور خود بخود جلوه فرموده است مرا دیگر بجای خود نمیبینی + چو جان آئی بجان من نشینی + والسلام اولاً و آخراً +

مکتوب نود و هشتم (۹۷)

بشیخ فقیر الله بنگالی در اندرز بسیم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند احوال او ضعیف ایندی و مستوجب حدست امیدست که آن برادر نیز بحقیقت باشد و بر جاده شریعت علیه و سنت سنیة مصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و النجیة مستقیم بود کتابت که از راه محبت از جهان آباد فرستاده بودند رسید خوشوقت خست و کتابت که از پنهان رسول داشته بودند نیز رسید اوقات را در طاعات و عبادات و ذکر و فکر صرف نمایند و از سفر طولی را مهیا سازند که میوه و لذت نظر نفس مآقذ مت لغد را نیک نائل کنند و گوشه نامرادی و زاویه مسجد را از دست نهند و با مساکین و اهل جمعیت صحبت دارند و از اهل تفرقه و اغنیاء دور بودند و بی ضرورت با نهانه نشینند که میوه و اصداف نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی یریدون و جمعه را بر خوانند و طالبان حق را احاطه خدمت کنند و دلجوی نمایند و توجهات را از آنها دریغ ندارند و دوستان دور افتاده را بدعا خیر و سلامتی ایمان یاد دارند و السلام اولاً و آخراً

یا عزیز

در

مکتوب نود و نهم (۹۸)

خواجگی در ترغیب تحصیل نیستی و تعمیر وقت بسیم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة میرساند مکتوبیکه درین و لا فرستاده بودند رسید مسرت بخش گردید نسبت باطن را عزیز دارند و پاس آنرا نیک نگه دارند شاید کلماتی از کلمات معرفت در سیر شما بشکفتد و نویسد

نکاتی

در سوره حشر از پاره قدس الله واقع است ۱۲ این کریمه واقع است در سوره کهف و پاره سبحان الذی (۱۵) ۱۲

قرب و بوی وصال آرد و در بهوش سازد و هستی موهوم را از میان بردارد و عدسیت ذاتی را رو نماید و حضور خود بخود جلوه فرماید با جمله سعی فرماید که وقت ببطالت نزد باطل حق نماند و فریفته خود نسازد و قهرمان قل بجاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا بر ممالک بشریت استیلا یابد و در تصرف خود آرد و خزان و دفاین این ممالک را در مهور عرائس این نسبت علییه ادا کند و ما باشد هم آغوش این عروسه بر غریبش انس و شوق باشد و همواره در بهوش یابد

از کتب معتبره

وصال بود والسلام

مکتوب نود و نهم (۹۹)

اولا و آخرا

بشیخ محسن منصور جالندهری در شرح احوال او با اشاره عالی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه گرامی رسید مسترت بخش گردید خدا لله سبحانه که فقیر را درین روزها فرصت کمالیست هر چند پیاده نمیتوانم راه رفت لیکن در دلی شسته در سجد چهار نماز میروم و بدوستان کتابت هم مینویسم نوشته بودند که حکم اعلام و الهام اگر بحجاب قدس او تعالی متوجه گشته استکشاف بعضی عوارض مینماید مکشوف میگردد شکر این نعمت بجا آرند الله تعالی از خطا و غلط محفوظ دارد که در کشف احتمال وقوع آن ثابت است در کشف امور کونیة اگر خطا شود معامله سهل است و در کشف اسرار الهیة و مائیکاسبها من الاعتقادات و العبادات محکم شرعیت حقه است آنچه بر طبق قوانین شرعیة است و جنگه بآن ندارد و اعتماد را شایان است و آنچه نه چنین است قابل اعتماد نیست نوشته بودند که تحقیق بحقیقت کعبه را در میابم تونی درین باب توجیه غائبانه کرده چیریک بنویس محمد و ما معلمه نازک است بتوجیه غائبانه نمیتوان اگر مقامات مقدّست در حضور این معامله را تشخیص نموده خواهد شد انشاء الله تعالی مع ذلک توجیه را درین نمیدارد اگر تحقیق یافت خواهد شد پیشیکتر سبحانه بعد از نوشتن کتابت چون درین باب تأمل نمود نصیبه ازین مقام

این کریمه واقع است در سوره بنی اسرائیل از پاره کجایان اندی ۱۳۵ حوادث یومیه و نبویه ۱۳۵ سنگ لنگان زر که سیاه باشد

از ابتدا تا انتها باین کلمه گویاست از تحلی صومی تا الی ماشاء الله تعالی خود را بضمون این
کلام متحقق می نماید که محقیقت آن رسید باشد و از وقایع شرک تمام رسته و بکنه توحید
پیوسته بود حکم عقاب مغرب وار و هر قدر که ازین معنی نصیب وقت شود و از وقایع شرک تخلص حاصل
آید ^{تغییر} مست در کتابت ثانی که از اذواق خود نوشته بودید که گاهی حقیقت کعبه عظمه و گاه
حقیقت قرآن مجید و گاه افلاس بشایه که بهل بیان هم مناسبت نداشته باشد و گاه
ایمان بغیب معامله اقریب و گاه در بعض احوال مشارکت عالمی با خود می نماید چنانچه
امروز در نماز ظهر در حالت امامت گویا عالمی در قیام و رکوع و سجود و قرائه و تسبیح با فقیر بنایا
بود مطالعه آن خوشوقت ساخت احوال عالی و بنجیده است و شرکت افراد عالم در بعض اعمال از
جامعیت استعداد و جامعیت اسم که مبدا تعین است مخیر است گویا دیگران اجزای اویند و در
فعل کل اجزای شریک میاید و آنچه نوشته اند که حقیقت قرآنی باید که در مرتبه صفات بود و در
ولایت کبری مکشوف شود و انکشاف آن حقیقت بعد از اوقات از اسما و صفات چه وجهی
باشد جواب این شبهه تعلق بحضور دارد و آنچه از احوال باین خود نوشته بودید از قطع دایره ظلال
و بهره یافتن دیگران از ولایت کبری و انهدام دایره ظلال بعد از یافتن آن دایره در خود و
دیدن صور ظالم و دران و بعد از انهدام آن دایره شهود نور لطیف در البطن بطون و امثال آن
همه درست و بنجیده است حق سبحانه همواره ترقیات ارزانی فرماید در کتاب سوم مندرج بود که
در مراقبه ششمه بود خلعت زرین بنیاست تمام در خود یافت و در بعض اوقات چنان میاید
که گویا طنایان در باطن این مسکین انداخته اند و میکشند بیکر شبه چنان ظاهر شد که ذنوب این
صاحب را عفو کردند و پذیرفته عالی است و نعمتهای جللیه شکر خداوندی جل شانه بجا آرند و طایر
زیادتها بوند شکر عبارت از صرف عبادت جمیع ما انعم الله علیهم من الجوارح و النفوس
الظاهرة و الباطنة الی الخلق و اعطاه لا یجله و این قسم اهل شکر اقل قلیل اند و قلیل
یعنی تحصیل امتیاز میان ذات و اسما و صفات الهی ۱۲ یعنی آنچه در کتاب سوم شما مندرج بود چیزهای عالی ۱۳

من عبادی الشکوک و نعمت و عنایت است که این قسم خلعت پوشانیده است و بعبودیت و بپیشتر
 میسازد و عنایت است که لقای محبت و طناب جذب کشان کشان میسرند و بطلب میسرانند
 مصراع گر نیاید بخوشی موی کشانش آرد سخی این کس چه بود که باین طور طالب ساند چیزها
 که میبویسند از طوق بشیر و ن است تا عنایت و تنگی ری نفرماید و جاذبه معشوق بهی می نکند
 خوش گفت نه مرا که تو سن دل نیست در راه مکن زلف او هم نیست کوتاه و السلام اوکا

(۱۰۱)

و آخر

مکتوب صد و یکم

بوی

تا به

بوی

بوی

نیز بکلام محمد باقر لاسوری در شرح احوال که نوشته بودند بسم الله الرحمن الرحیم بعد از تحنن
 و الصلوة و ارسال التحیات میرساند مکتوب مرغوب رسید از یافتن خلعت عالی در بر خود و مشاهده
 آثار بے کیفه نیز در خود و ظهور نور در سینه که مثل آن پیش ازین مرئی نشده بود و آنرا نور تفضل تصور
 کردن باز مستور گردیدن آن و ظهور حقیقت قرآنی که نوشته بودید بوضوح انجا مید و مستلذذ گردانید
 مانا که بر توے ازین حقیقت بر باطن شما تافته است که شمار درین تصور انداخته است حق سبحانه و
 تعالی نصیب کامل ازین مقام شگرف عطا فرماید و نور که در سینه دیده بودید و آنرا نور تفضل
 در سینه امیدواریم که همان تفضل باشد که افاضه کمالات دران موطن لمحض تفضل است علم و عمل
 را در انجا اثر و نتیجه نیست ترقی دران مقام منوط بفضل و احسان است و این مقام بالا صالت
 مخصوص بانبیاء الوالا العزم علیهم الصلوات و التسلیات و از امتان تا کارا باین
 دولت بنوازند مصراع باکر بیان کارها دشوار نیست و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب صد و دوم

بکلام محمد امین حافظ آبادی در جواب کتابت او بابت بشارت بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی
 بر طریق معصومیه مستقیم داشته همواره بترقیات دارا و کتابت که متضمن اظهار شوق و محبت بود

رسیده خوشوقت ساخت حق سبحانه و تعالی ناره شوق مشتعل سازد و نار محبت را سر بلند گرداند تا
بطلب اعلی برساند و از ظل باجسل بگذراند نوشته بودند که گاه گاه شروع سیر در عالم الباطن متخیل میگردد
امیر است که این متخیل متحقق شود و نفس امری گردد و آنقدر معلوم میشود که نصیبه و نوری الجماله الان مقام
شمار حاصل است و قطره ازین بحر بی پایان در کام جان شایگانده اند و العلم عند الله سبحانه

والسلام

مکتوب (۱۳۳) صد و سوم

بمحمد صدیق و له شیخ محمد صالح تھانیری و تعبیر خواب و بعد الحمد و الصلوة منوده می آید
واقع که نوشته بودند تعبیر آنرا طلب داشته بودند بوضوح بیست سعادت آتیا این خواب اگر
از رویای صالح است و از قبیل صفات اخلاص نیست پس تعبیر آن بدو طریق میتوان کرد اول
آنکه این خواب محمول بر ظاهر بود حق تعالی قادر است که این معنی بدو و قبولیت عطا فرماید که رؤسای
امرایان اهل بدعت و سلاطین بر دست شما توبه کنند و انابت آرند و اخذ طریقه نمایند و اثر ما
در آنها پیدا آید و یا هم بحرین شریفین بر ویدان دوم آنکه آدمی نسخه ایست جامع هر چه در عالم کبر
است از علویات و سفلیات در انسان است در عالم خلق عیان است و از عالم امر هم نشانی
صفات ذمیمه اهل بدعت در و کائنات است و صفات حمیده ملکی هم ثابت توبه کردن اهل بدعت و اخذ
طریقه گویا کنایه از تبدل صفات ذمیمه است بصفات حمیده و فیض مندر شدن است از برکات
طریقه لطیفه را که این صفات با و قیام دارند و و یا و شاه گویا کنایه از دو لطیفه است که سر آمد لطاف
اند سر آمد پنج گانه عالم امر که قلب است و سر آمد پنج گانه عالم خلق که نفس است نفس مناسبت
بهادشاه اهل بدعت دارد و آنکه از عالم امر است ملائیت بهادشاه اهل بدعت و توبه کردن توجه
گرفتن این دو پادشاه و رفتن همراه شما بحرین شریفین و دیدن یک رسول خدا تعالی را در
خواب صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم گویا کنایت از تزکیه این دو لطیفه است و

له خواب نیک و صحیح است یعنی خوابا پریشان به اصفا شافیه و جمع صفات با کسر دستهای گوناگون و اعلام بالفهم جمع حلم
بالفهم بیخه خواب ۱۳

رسیدن شان کمال بهره گرفتن ازین طریقہ علیہ و رفتن بحرین شریفین ثنائت بروج
وارد و بشارت این فقیر باز بطن آمدن مشابہت بنزول دارد باید دانست که خواب واقع بر
تقدیر صحت بشارت پیش نیست بشر قوت و استعداد غالباً دلالت بر حصول نادر و جانی
باید کند که معامله از قوه بفعل آید و از گوش باغوش سد و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب صد چهارم (۱۰۴)

بشیخ محمد الشکر کاهسره ندی بصلی علیہ و آله و سلم و علیٰ اهل بیتہ بعد الحمد
الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند کتابی که از راه شوق و محبت فرستاده بودند سید
سرت بخش گردید امید که آتش شوق مشتعل گردد و ناره محبت سرفراز شود تا از ماسوی تمام
بر ماند و بمنازل قرب برساند اوقات را بگذرد و فکر عمود دارند و توشه گور و قیامت را آماده سازند
سنت پیغمبر علیہ و آله و سلم و اهل بیتہ و السلام محکم گیرند و از بدعت و اهل بدعت کیس شوند
اهل البدعة کلاب اهل النار گوش زوده باشند سعادت آنان را میان محمد باقر و آنجا
غنیمت بایشان محبت دارند و توجه بگیرند و سلام فقیر را برساند و السلام اولاً و آخراً

باید

صلوات علیهم

مکتوب صد و پنجم (۱۰۵)

بمیر شرف الدین حسین اندجانی در معامله که و رائے ظلال و اصول است با تاویل کریمه یسقون
من رجیح الایة بعد الحمد و الصلوة و از سالی التیجیات میرساند احوال فقر را بخیرو
مستوجب حمد است امید که آن عزیز نیز بی عافیت و جمعیت باشد و بطریق مرضیه مستقیم بود
از ظل باصل آید بلکه اصل را در رنگ ظل و گذاردن کمالی که نزد ما معتبر است و رائے ظلال و اصول
اصل در رنگ ظل از ان دولت سرادر است و فی ذلک فلیتکافئ المتکافون از گذشت
۱۰ اشارت است بکریمه که واقع در سوره نطفیه از باره عم ۱۲ و اولش یسقون من رجیح یختم ختامه صلوات

تا

اصول معامله با ذات است تعالی ذات تعالی یا ما خود است باعتباری از اعتبارات که تعبیر
از آن بر حقیق مخدوم رفته است یعنی شراب خالص خوشبو ختامه میسک بر اوانی آن مهر مسک
شراب خالص خوشبو گویند اشارت بآنست که خالص است از تعلل و مناسبت با کوان چو دایره
ظل چونکه اصل و مبدا عالم امکان است تعلل او را بعالم امکان کائن است و دایره اصلی اصل
دایره ظل است آنرا نیز مناسبت گونه بان عالم ثابت است و حقیق مخدوم ازین تعلل و مناسبت
برتر و از او است و اوانی این شراب باطن ابرار است و ختام مسک مهر محبت ذاتی است که شکر است
سوز است که مانع وصول اغیار است که باین محبت نرسیده اند و مجوس عالم سفلی اند و در قیظ ظلال
و احاطه اصول اند و چون ذات درین موطن با خود باعتبار است مثلاً اعتبار سجودیت یا جز آن
تعبیر از آن به و مناجاه من تسبیح برفت و یا ذات مقرر از نسب و اعتبارات که از انجا نصیب
است چنانکه شرب بها المقر بون این نوع محبت ذاتی که بی مزج اعتبار است رفی مقرر بان است

و السلام

مکتوب صد و ششم (۱۰۶)

بمرا محمد نقی در علوهت و عدم التفات با سوائے محبوب حقیقی جلّت عظمته تسبیح الله
الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و اذ رسال التحيات میرساند صحیفه گرامی مشرف است
سلامت و بجا فیت باشند و بر جاوه شریعت علیه و سنت نبیه مستقیم بوند و از صورت تحقیقت
آیند و از لفظ المعنی گرانید خوش گفت به قومی ز وجود خویش فانی به رفته ز حروف معانی
علوهت و سمو فطرت مطلبه را میخواهد که بدوام و استمرار موصوف بود و گرد و فنا و زوال بدامان
پاکش نرسیده و آنچه در معرض هلاک است قابل التفات نیست تعلل و گرفتاری آن موجب بعد
و حیران است حق سبحانه بان بزرگی و کبریائی بنده را از کمال بنده نوازی بجناب قدس خویش
برزبان انبیاء علیهم الصلوات و السلام دعوت فرموده و راه وصول بایمان روشن است

یعنی ذات تعالی یا ذات خالی و مجرد از نسب اعتبارات است ۱۲ شایدها حال نشان است ۱۳

افسوس است که ازین قسم دعوت چشم پوشیده و اعراض نموده در دعوت نفس و شیطان درآید و از دوست
 قرب و لذت وصال محروم گشته به عذاب و حرمان گراید آن لذت زیاده از لذت جنات نعیم است
 و این عذاب بدتر از عذاب نجیم ^{علیه السلام} فَقِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ مگر با شفقت
 آثار آنچه بزبانى ملا معلوم حواله نموده بودند رسانید معلوم راے شریف باشد که فقیر درین امر
 دعا و توبه را دریغ نمیدارد و ختم حضرات خواجها با جماعت میکنند امیدوار است که آثار اجماع
 بظهور آید و تیر بهر دست رسد اِنَّ قَرِيْبًا حُجِيْبٌ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرٍ مِّنْ اٰتَمِّ الْاُمَّةِ

باجایه در نشان کرد

مکتوب صد و هفتم (۱۰۷)

بسیادت مآب سید اسرار ایل در علو مطلب و عجز طالب پسیم ^{علیه السلام} اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ بَعْدَ
 الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَازْسَالِ التَّحِيَّاتِ میرساند احوال و اوضاع فقر را اینچند و دوستی
 حمد است امید که آنجناب نیز بعافیت و جمعیت باشند و بر جاده شریعت علییه و سنت سنییه مستقیم
 بوند و آنچه را از دواعی خیر نفسی سازند از استماع آزار شما خاطر دوستان متاکلم گردید خدا
 تَلَّهِ سُبْحَانَهُ که شنوده شد که الحال رو بصبحت است مگر آنچه گوید و چه نویسد که لطافت مطلوب
 برتر از تحریر است و نفایس محبوب بیرون از تقریر تا او جلوه نغمه ده است طالب بیچاره در
 جستجوی اوست و بخت روح پرور و حکایت روح افراے او مانوس مالوف است و چون
 او جلوه گرفت و سوا لک بود مندر و بصحرائے عدم آرد و کل لسان را مژدگردد و بعد از آن گوید
 که شود و که دریا بدید چه دریا بدید گیرم که بزم خانه مایار خرامد و کو خوصله و طاقت دیدار که وار و دهنو
 الَّذِي أَشْنَىٰ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَحَمْدُ ذَاتِهِ بِذَاتِهِ فَهُوَ الْحَامِدُ وَالْمَحْمُودُ وَفَاسِوَاةٌ قَاصِرٌ عَنِ

باجایه در نشان کرد

باجایه در نشان کرد

أَوَّلًا وَآخِرًا

مکتوب صد و هشتم (۱۰۸)

الحمد المقصود والسلام

نه بکار گیریم واقع است در سوره الذاریات از باب قال فاعلمکم (۲۷) ۱۲

نحو

الافان

مطهر

بشیخ یزید سهارپوری در حقیقت لایذکر الله الا الله و آنچه تعلق بمقام نفی و اثبات دارد
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَارْسَالِ التَّحِيَّاتِ میرساند مکتوب مرغوب
 رسیده سرت بخش گردید الله تعالی بعافیت جمعیت دارد و بر طریق مَرْضِیَّه استقامت بخش
 استقامت اعظم است گفته اند اَلَا سِتْقَامُهُ فَوْقَ الْكَرَامَةِ + شَیْئُهُ سُوْرَةُ هُوْدٍ
 شنوده باشد عذر را که ناامن نگاشته بودند بآیات کلمات هُوْدٍ بآیاتها کل
 اجل کتاب نوشته بودند که در واقع می بینیم که درون حرم متصل بدروازه کعبه متکلم و متعلقان
 درون کعبه اند چنان معلوم میشود که کعبه را بمن عنایت کرده اند و مریشان خاص بکعبه حاصل شده است
 بشارت شریف است که الله تعالی از انوار و برکات آن بهره کامل عطا فرماید و کعبه بمقصود رساند و احیاء
 و اتحاد بحقیقت این خانه روزی گرداند فقیر درین باب بقدر طاقت متوجه خواهد گشت انشاء
 الله تعالی و آنکه کلمه طیبیه بے قصد بر زبان جاری میشود و گاه گاه بطریقی خاص بے آنکه زبان متحرک
 شود معاینه میشود و نیک است و قُبُلِی از مناسبت مضمون بحقیقت این کلمه طیبیه امید که معامله نفی
 بقدر طاقت بانجام رسد و حقیقت لایذکر الله الا الله جلوه فرماید تا سر موعی از آنچه
 قابل نفی است و افضل است باقی است حجاب مطلوب و شرک من گیرند درون دیده اگر
 نیم موت بسیار است و هر چه در معرض افول است تحت لا باید آورد و بی تیغ لا اُحِیْتُ الْاَظْلَمِ
 از و باید برید و بمرحله اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهَیْ رُوْبَا حَدِیثِ مَجْرُوْهٍ باید آورد و هر قدر که از وجود شرک
 باقی است و زنده بانی است و هیچ شرک متکلم نیگذارد که الا الله بآن جناب مقدس ماند گردد
 و بتکرار کلمه نفی و اثبات اثبات الوهیت خود مینماید فَاخْذُ رُكْلَ الْحَدِّ تَاكَلَامِ شَاهِبَانِ
 بود که از دامن شرک بتمام برآید و از وقایع آن بکلیت برهد و بقدر حوصله صید اثبات و کوفی بجله
 نماید از صعوبت این معامله است که عزیز است از صوفیای کرام در قوطه مملکه افتاده بودند و ذکر
 که اگر ازین مملکه نجات یابیم هرگز حق را جل و علایا و کلمه چای و خود را عابد خود میدید و یاد و بان
 سه قول پیغمبر است در جواب آنکه گفتی شبت یا رسول الله ۱۲ اقول بالضم و در متن ستاره و نباید بد شدت ۱۲ غیثات

جنابِ قدس میرسد و ہم ازین گہزست کہ محمد معشوق طوسی کہ از مجاہدین عظاما بود و خود را قابل
 قرائتِ آیاتِ نَعْبُدُکَ ندید و چون باین کلمہ تکلم نمود از ہر بنِ موئے او خون چکید باز گفت من
 حکمِ زنِ حاضر دارم کہ نماز را نشاید شہسوارانِ یکبارہ میدانِ نفی اثبات حضرت خلیل و حضرت
 حبیب اند علیہما الصلوٰۃ والسلام جزاؤں این کلمہ را کہ متعلق بنفیست بالاصالت
 حضرت خلیل تمام کرد و هیچ در از درہائے شرک نگذاشت کہ مسدود نساخت و لا اِحِبُّ
 الْاَافِلِینَ گویان از وقایع شرک برست فَبَدَأَ عَنْهُ رَأْسًا وَتَخَلَّصَ مُفْرَدًا لِاَجْرَمِ مَدْحِ
 اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَوَاضِعٍ مِنْ کِتَابِہِ بِنَفْيِ الشِّرْکِ عَنْہُ وَجَزَ ثَانِیَ اِنْ کَلِمَہِ بِرَبَّیۡہِ اثْبَاتِ
 کہ نتیجہ نفیست و علت غائی آن تحققِ بایثبات دارد بالاصالت حضرت حبیب علیہ السلام
 اِلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ بِقَدْرِ طَاقَتِ بَشَرِیِّ تَامَمٌ کَرَامَہِ سَبَّحَہُ اَحْتِثَامُ بِنَامِ اُزْدُوذِ وَ قَرَعَهُ
 مَجْمُوعِیۡتِ ذَاتِہِ کہ شہائے کمالات بنام نامی او برآمد فَکَانَ اِمَامَ النَّبِیِّیْنَ وَصَاحِبَ شَفَاعَتِہِمْ
 وَ سَيِّدَ الْاَوَّلِیْنَ وَالْاٰخِرِیْنَ بِہِ ظَہَرَ الرَّبُّوْیَۃِ وَ صَارَ اَهْلًا لِّلْمَحْبُوبِیَۃِ وَ تَمَّ بِہِ مَقَامُ
 الْعُبُوْدِیَۃِ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَاَصْحَابِہٖ وَسَلَّمَ سَائِرِ النَّبِیِّیْنَ مِنَ الصَّلٰوٰتِ اَفْضَلُہَا وَ مِنَ
 الْحَبِیَّاتِ اَکْمَلُہَا وَ مِنَ السَّلَیْمٰتِ اَشْمَلُہَا +

مکتوب صد و نہم

خواجہ احمد بخاری در ترجیحِ ایمانِ غیب بر ایمانِ شہوی بسمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوۃِ وَ اَدَسَّ اِلَیَّ النَّحِیَّاتِ مِیْرَسَاۃً مَّکْتُوبِ مَرْغُوبِ کہ بمصوبِ حاجی بیگ سزاؤ
 بودند رسید مسترت بخش گردید بجاییت جمعیت باشند و بر جاوہ شریعت علیہ وسلم سنتِ سننہ مستقیم
 مستقیم بودند و ہموارہ در ترقی باشند و از ظلِ باصل گزیند بلکہ اصل را نیز در نگ ظل و گذارند و از
 شہو بنیب گزیند حق سبحانہ متقیان یا یگانہ بنیب ستایند و میفرمایند اُولَٰئِکَ عَلٰی هٰذَا مِنْ
 تَرْتِیْمٍ وَ ہٰذِیۡتَ الرَّہْمٰنِیۡتِ بِطَرِیْقِ مَوْجِلِ مَطْلُوبِ سِتِّ اِیْمَانِ بِنِیْبِ مَوْجِلِ مَطْلُوبِ وَ اَلَا شَہُو

موصول مطلوب بود میبایسته که آن حالات میفرمود و لکن اگر گویند که شهو چه پردگی
میخواهد و غیب چه پرده است پس شهوات عقل بود و بطلوب برساند و غیب راه ماند و از حجاب نماند
گویم که موطن رویت و شهود در آخرت است در دنیا واقع نیست نصیب این نشاء ایقان است
که غیب اقرب است و آنچه بعضی طالبان را شهود و مشاهده روی میدهد آن شهود ذات است نه بلکه
شهود صفته از صفات و ظلال از ظلال است که آنرا ذات تحیل کرده است و ذات وراء الورا است خدا
داند سبحانه که چندین حجب هنوز در میان است نه اگر معشوق خیال در سرست نیست مشوق
آن خیال دیگر است پس نسبت بذات عزوجل غیب و شهود و هم دریت می آید که شیخ
ابو اسحاق کازرونی بغیر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم را در خواب دید پس بیا رسول الله ما
التَّوْحِيدُ أَخْضَرْتُ صَلَّاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَمَوْهُ كُلُّ مَا هَجَسَ بِبَالِكَ أَوْ خَطَرَ فِي
خَيْالِكَ فَاللَّهُ سُبْحَانَهُ وَرَاءَ ذَلِكَ وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا

نزد

مکتوب صد و دهم (۱۱۰)

بخواجہ محمد صادق البخاری ثم المدنی و حقیقت کاید کز الله الا الله يسلم الله الرحمن
الرحيم الحمد لله اعلى الاعلى والصلاة والسلام على رسوله محمد المصطفى وعلى
آله وصحبه البررة الثقة اما بعد فخارى الامور مشكورة المسؤل من الله سبحانه
عافيتكم واستقامتكم على حادثة الشريعة العلية والسنة النبوية المصطفوية على
صاحبها الصلاة والسلام والنجاة كتابهاى مكثروا ز شماريده است و بطالعه در آمد
خوش وقت ساخته است چون فقير در نوشتن كتابت بسيار كاظم و نيز گاهى صحيح است و گاهى
مريض در نوشتن جواب تقصير فتمه است مغرور خواهند داشت اوقات را بوظائف اذكار و
طاعات معبود دارند و در كسب مريضات مولاى حقيقى كل شأنه بجان كوشند و توشه كور و قيامت را

نزد

نزد

یعنی با وجود شهود صفته از صفات و ظلال از ظلال خداوند که میان طالب شاهد و میان ذات حق چه قدر حجب و پستار موجود است
که رفع آنها تا هنوز متحقق نشده ۱۳

آماده سازند نوع عبادت نمایند که وجود عابد در میان نبود و لایذکراً الله الا الله جلوه فرماید
تا اثر از وجود بشریت در میان است فکر و عبادت معبود است و نشان این آنجناب مقدس معنیست
لایذکراً الله الا الله را صاحب تجلی صوری که مبتدی است صاحب تجلی معنوی که متوسط است
و صاحب انتهائیکه از صورت معنوی گذشته است همه میگویند تا کسی که حقیقت آن رسید باشد حقیقتاً
مغرب است که از وقایع بشرک و ارسته است و معامله نفی را بنقطه آخر رسانیده حق سبحانه و تعالی
ازین شریعت خوشگوار بکام جان انشال ما تشنه لبان چکاند و سیراب بدگر و اندر انداخته قریب با حجب و
واقعیه که دیده و نوشته بودند که چیزی از آسمان می آید و خلق انده است برواشته اند تا آن
چیز بدست آنها بیاید من هم در آن میان هست برواشته ام آن چیز بدست من افتاد خلق متعجب و
متحیر شدند که آن چیز چه شد چون تحیر آنها را ملاحظه کردم گفتم بدست من آمده است آن خلق
همه رو بمن آورده آمدند که از من بگیرند نتوانستند گرفت بمن نداشتند که میدانی که این چیست امر است
حکم عفت دار و محال کس عطا نشده است آن از حضرت علی کرم الله تعالی وجهه الکریم
مانده بود و عطا شد و محراب بسیار واقع روشن است حق تعالی آثار آن بظهور آرد امیدوار
باشند والسلام اولاد و آخر ابایزه که داخل طریقه اند سلام رسانند +

مکتوب صد یازدهم

بخواجه مکی جعفر خان در اسرار محبت فضائل احسان با خلق الله بسیم الله الرحمن الرحیم
حامداً و مصلياً الله تعالی ذات باریکات را مشمول الطاف و عنایات خویش داشته بجزایات
توبه معنویه کرم و ممتاز دارا و عنایت نامه نامی و حقیقه گرامی مشرف ساخت محبت در پیشان
و توجیه و اخلاص با ایشان از اجل نعم و عظم دول است و همچنین از درو نیافت که بزرگداشت
بودند امر است بزرگ و مقدمه یافت است گفته اند که اگر نخواسته دادند او را خواست قدر و قیمت
انسان محبت است و بزرگی و اقیانوس از سائر موجودات پایین درویش قدس از اعشای

در نیست و در راجز آدمی در خور نیست بلکه در محبت و در مراتب درجات است هر کس
 باندازه آن از بركات و انوار آن امیدوار است حق تعالی ناره این محبت را سر بلند گرداند و نازش
 و در درامش تعلیل سازد تا از ناسلوی تمام براند و بحریم قدس برساند از بركات محبت و کمالات آنرا
 چه تواند نوشت محبت است که سلسله وجود و ایجاد را جنبانیده است و گنج پنهان را بمنصه ظهور و
 انوار غیب را بجلوه گاه شهادت آورده محبت است که محبت صادق را بقلب خود بدرجات
 قرب میرساند و الیه مشتاق را از دایره رانی داده و اصل محبوب بیکداند محبت است که بوسیله
 آن مرید صادق کمالات پیر را جذب مینماید و برنگا و نه برآید مگر تا رجوع خلق الله و کارگذاری
 شان که در عالم اسباب بآن عالم جناب نفوذ است امریت بس خطیر جمع است و تصحیح نیست باین
 کار بزرگ پردازند و احسان کار سازی عبید و اما صاحب خود را از غزائم امور تصور فرمایند
 رسول خدا صلی الله تعالی علیه و علی اله و سلم فرموده است اَلْخَلْقُ عِیَالُ اللَّهِ فَاحْبِبْ
 الْخَلْقَ اِلَى اللَّهِ مِنْ اَحْسَنِ اِلَى عِیَالِهِ و آنچه نگارش فرموده اند که فاعل حقیقی کار ساز مطلق
 را در نظر داشته خود را مطلقا در میان نه بیند انم کلامیست نازنین خلاصه تصوف است و مغز
 معرفت مطالعه آن لذات معنوی بخشید و راحه مطلوب بکام جان مشتاقان رسانید فلیله دُر
 قائله در باب شقایق عصمت پناه تاج المحدثات که قلمی فرموده بودند و ستان را بسبب خوشدلی
 خور می گردید الحمد لله سبحانه علیه ذلك و علی الجميع نغائیه امید داریم که بقیه ضعف که ماند
 است آن هم برود و صحت کلی پیدا یافیه و دعا و توجیه که وظیفه فقر است بتقصیر ارضیست
 و در اوقات مرجه باین امر خطیر اشتغال دار و میست چشتم دارم که در اشتک مرا حسن قبول
 آنکه در ساخته است قطره بارانی را به دولت صوری و سنوی در ترقی باد +

ظهور آورده

در راجز

عظائم

له در راه السیفی بمن انور الله

مکتوب (۱۱۲) حمد و واژه

بشیخ عبد العظیم حلال آبادی در جواب عرضیه او که در شرح احوال خود نوشته بود بسم الله

الْحَمْدُ لِلَّهِ جَمِيعًا بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَارْسَالِ التَّحِيَّاتِ مِيرَسَانِدِ صَحِيفَةِ گرامی رسیدہ
 مَسْرُوتِ بخش گردید ذواق بلند و مواجید ارجمند نوشته بودند مطالعہ آن لذات معنویہ بخشید ^{اللہم}
 زد این قسم مواکات از اسرار است هر چند کہ بصر نہ وایاید و در قید کتابت نیاید بهتر بود کہ باشد
 شغف و فتنہ است و نیز از کجا معلوم شود کہ این نوع امور از اسرار مشاہبات است اسرار مشاہبات
 است کہ حضرت ایشان مَادِصِی اللہ تَعَالٰی عِنْدَ بَابِ ہمہ و فور علم و معرفت بکسے اظہار
 آن نفرمودند حتی کہ بفرزندان کہ محرم راز آنحضرت بودند و از خطا و غلط محفوظ نیز آن اسرار
 را در میان نیاوردند و بشیخ شمام و دستار آن کوشیدند و آن اسرار سر مہر رفت باجملہ آنچه نوشته اند
 علی و خیلہ بلند است حق سبحانہ و تعالیٰ بحقیقت بندگی برساند کہ نہایت مقامات عروج است
 آنچه از احوال خواجہ عبدالرحیم نوشته بودند نیک پسندیدہ است مطالعہ آن خوشوقت ساخت
 اَللّٰهُمَّ وَفَقِّرْ لِمَوْضَاتِكَ اَسَامِیَ یَا رَاۤئِیَ کہ نو و خلط رقیقہ شدہ اند نوشته بودند بوضوح اینجا
 اَللّٰهُمَّ اَکْثِرْ اَحْوَانَنَا فِی الدِّیْنِ وَالسَّلَامِ

مکتوب (۱۱۳) صد و سیزدہم

بِسْمِ عَلٰی بَارِہ در ترجیح ایمان غیب بر ایمان شہود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَ
 وَالصَّلَاةِ وَارْسَالِ التَّحِيَّاتِ مِيرَسَانِدِ صَحِيفَةِ گرامی رسید مَسْرُوتِ بخش گردید چون این دار
 دار عمل است در عمل باید کوشید و دراز و یاد و کمیت و کیفیت آن حد تمام باید مرقعی داشت تا از زیادت
 تر بود و یا خلاص تر و کثیر باشد و بشرف قبول سد موطن بقابر و جہ کمال در پیش است مَن کَانَ
 یَرْجُو اِلْقَاءَ اللّٰهِ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا یَتَّخِذُ اَرْحَامًا دَرِیَافَت در بار نمودن و از ذر و غیب بحقیقت
 شہود و نغز این دار و زوے آن نکتہ موطن شہود آخرت است مشہود اینجا معلول است و بعلت
 تحت موسوم غیب درین موطن اصالة دارد و باصل اصول متعلق شہود بظلال و ابستہ است لیکن

لے تحت بفتح زین و جائے مہلک یعنی ترشیدن ۱۲

در غیب عوام و غیب خاص خاص چون بعید است غیب عوام از راه حجب است که حجب در میان
مستند است به حجب ظلمانی و هم حجب نورانی و خواص از حجب ظلمانی رسته حجب نورانی
پیوسته اند اما آن حجب را عین ذی جواب نمیدانند و مانده اند و بشهود آن مشکوک گشته
و اخف خواص از هر دو حجب برآمده اند و از شهود و مشاهد برتر رفته و السلام اولاً و آخراً

مکتوب (۱۴) صد و چهارم

بخان محمد بیگ کولابی در بیان آنکه بر جمیع وقایع اعتبار نباید نمود بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى کتابچه که سعادت آثار اخوی خان محمد بیگ
فرستاده بودند رسید و آنچه چند کف نوشته بودند نیک است بکار خود سرگرم باشند و بذكر اوقات
را معمو و از آنکه کاتب خود را کم میاید بسیار خوبت عزیز گفته است اشتیاقی عداً میا
الا اعوذُ ابداً و آنچه نوشته بودند که حضرت امیر سید علی مهدی ظاهر شدند پاره یه بنده که در
نگاه کردند و ما این نوع وقایع شایان اعتماد نیست شیطان دشمنیست قوی در کین میخوابد
که هر کس آدمی را از راه حق و صراط مستقیم بگرداند کسیک طالب حق باشد و راه وصول و راجع
حضرت امیر چون از شے که در تنند بودند اعتقاد و محبت که پیش ازین بایشان داشتید بر آن مستقیم
باشید و بکاریکه در پیش در میگردید و باین نوع خواب خیال از جانز وید و بزرگان گفته اند که هر
یک پیر اگر رُشد خود را در جائے دیگر بیشتر فهد جائز است که بکار پیر اول در جائے دیگر
ارادت آرد و مقصود حق است جل و علا فی تحقیق پیر همان است که صحبت او رُشد ببیند

مکتوب (۱۵) صد و پنجم

والسلام

بما حسن علی شادری در فضیلت مقامات بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد لله
الصلاة و تبلیغ الدعوات میرساند احوال انجود و مستوجب محبت الله تعالی و در میان

را جمعیت دارد و با استقامت ظاهر و باطن نگهدارد و مدار کار بر استقامت است الا استقامت
فوق الکرامه شیعینی سوره هودیه حدیث معروفست هرگاه سید انبیاء سرور ائمتیا علیه
و علی اله الصلوٰه والسلام چنین فرماید و امر استقامت آنحضرت را بسیار و امثال او را بسیار
که موی استقامت کنیم و دوم از استقامت زنییم پس خیال است بهر حال دست و پا باید زد و می
باید کرد که غرض از آن بجز بیکان بدست آید و بجام جان برسد مالا یدک کله لای ترک
کله قصه استقامت شما که شنوده میشود خاطر بنی خوشحال میشود اللهم زد مترصد نتایج باشد
کتابتهای آن برادر بتعاقب رسید مسرت بخش گردید ازین طرف در جواب کوتاهی رفته معذور
خواند و هشت فقره در نوشتن کامل و فرصت هم ندارم مامول از دوستان دعاست والسلام

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲

مکتوب صد و شانزدهم

بفضلیت آید سید اسیر در حقیقت فنا گشته و تخلص تام از وقایع شرک خفی بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباد الله الذین اصطفی صحیفه شریفه سیادت و شرف
پناه رسیده مسرت بخش گردیده از صحبت مزاج نگاشته بودند مسرت به مسرت بخشید حمد الله
سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعمائیه تعالی از حد ایشان عدیم از خود و حقوق آن بحدیم صرف
نوشتته بودند نیک مبارک است و مسرت از قنای مطلق و تخر از زوال عین و اثر بعد از آن
ذکر توبه و حضور و معرفت همه منسوب یا بجناب مقدس است تا هر موعده از وجود و بشریت باقی
معانی مسطور معلول است و عائد باین بکار نفی اشیات اشیات الوهیت خود میکند لایق آنجناب
نیست عارف گفته است میتواند که ضمیر بحدی که میزد آن من شیء الا یسبح بحمد عائد
بش بود یعنی هر کس که تمجید و تسبیح میکند هیچ و تمجید خود میکند و عائد باوست و آنحضرت نمیرسد

۱۰۳
۱۰۴

۱۰۵
۱۰۶

۱۰۷ عن ابن عباس قال ابوبکر یارسول الله قد شجبت قال شیعینی سوره هودیه والواقعه والمرسلات و
عم یسألون وانا الشمس کونیت دواء النملی ۱۲ مشکوة باب البكاء طه قال تعالی فاستقیق
کما امرت ۱۳ این کریمه در سوره بنی اسرائیل واقع است ۱۴

تا جمیع مراتب نفی را طے نکند و از دقایق شرک خفی زبرد نجات ازین مرض امکان ندارد این مرض
ناسور است قوی که هر دو علاج پذیر نیست تا خلیل و اخس و خاشاک راه را که مقوی این ناسور است
بجاریوب لا احب الا فلیین نرود و بسیر منزل و جهنت و جحی عبور ننماید بیخ ناسور بنام
قطع نشود کس که بحقیقت این شخص پیوسته است و از دقایق شرک و ارسته است حکم عقاب
مغرب دارد امثال با بوالهوسان را گفت و شنود این سخنان بهم مقتضی است و آقچه که دیده بودند از
مفارقت باطن از ظاهر و مشابهه همین حال در بیان نیک مبارک است حق سبحانه بهم را از این راه

کمال رساند

مکتوب صد هفتم

بخدمت مزاده عالی مرتبه جامع علوم ظاهره و باطنه صاحب کمالات صلیه مخدوم و مخدوم مزاده عالیجاه
خواجہ محمد عبید در گرمی صحبت و افاضه فیوض و برکات طالبان بسم الله الرحمن الرحیم
بعد التحدی والصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات میرساند احوال بهم حال مستوجب حمد است درین روزها
بعد از رفتن شمشیر عبد الاحد با فیض نشست و برخاست میکند و بسیار سرگرم است شب و روز در خدمت
حاضرست حجره در خانقاه گرفته میگذرانند نشاء عجیب دارد ترقی بسیار کرده است و شیخ بدیع الدین
میر محمد باقر بمشار الیه موافقت نموده کوازم طلبه گاری حسب الوسیع بجای آرند با بچه معامله این هر سه
عزیز و زبرد در ترقی است و یاران دیگر هم در ترقی اند و طالبان قطع علائق و سباب نموده اطراف
و اکناف میرشوند و سرگرم کار خود اند و فیض مندی میشوند و تخلص و آزادی در اول قدم حاصل مینمایند
سرمی و گرفتاری نصیب این بجا صیقل آمده است و قرعه هجر و دوری بنام و برآمده است شرم می آید
که با این گرفتاری با مردم آزاد صحبت دارد و هیچگونه خود را قابل مجلس این مردم نمی بیند و این است
موافق حال خود و حال اینها میاید است مگر گرفتاریم بر مانا و کبیر و نیزه و سنبیل و کل و زکنا و
مردم آزاد و نیزه قدرت حق را حل و عملاً مطالعه باید نمود با وجود این سرمی و افسردگی با جماعت
که نشست و برخاست مینماید شعله شوق درینها پیدا میشود و آتش محبت شان می افزاید که بوی

آن از ما سوگرمائی پیدا میکنند و ترقیات میفرمایند الذی جعل لکم من الشجر الاخضر
 نادایمان قصه حجر و شجر حضرت موسی است علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام که از درخت
 سبز آتش خالص بید و دید بعد از آن شنید آنچه شنید و از سنگ خاک را چندین چشمه آب شیده
 سبب انتفاع جمیع کثیر گردید بآید و انت که مری حقیقی و مرشد علی الاطلاق اوست تعالی رخ
 از ما و شما بهانه بر ساخته اند خوش گفت ۵ ایشان نیند این همه الحان ز مطرب است
 بیت از ثقت طلسم این خزانه ۶ من هیچ نه آم درین میانه ۷ والسلام ۸

نوع

۶۹۰

مکتوب صد و نهم

نیز بخمد مزاده بلند درجه صاحب کمالات صلیه و اقیب اهرار لی مع الله حضرت خواجه محمد علی
 در شرح دید قصور و اشارت بر کمالات که فوق کمالات ولایت و نبوت است و شمه از کمالات
 صفت علم تسبیح الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عبادہ الذین اصطفی
 مکتوب مرغوب فرزند عزیز رسیده سبب مسرت گردید چون مضمین دید قصور و اتهام آمال و محتوی
 بر احوال علیه و اذواق سنییه بود مسرت بر مسرت افزود به هر چه باین جانب نسبت خیریت
 و قبول ازلان مستلوسیت هر گاه ذات این کس شرف نقص بود نسبتا بر این قیاس باید کرد
 الشجرۃ تنبی عن الشجرة هر چند جلوه خیر و کمان بیش دید نقص و شریعت بیش نسبت
 معشوق اگر پیشست بخانه ما ۶ ویرانه تر از اول است ویرانه ما به از نقد وقت خود نوشته بودند
 که نسبت بکافی که اختصاص آن هیچ لطیفه از لطائف عالم امر و خلق نمی فهمد کلیت را فرو
 میگیرد و مانا که این معامله در کمالات ولایت و کمالات مرتبه نبوت است چنانچه هر دو کمالات
 اختصاص باین لطائف و ده گانه دارد حقیقت نماز است که ازین خصوصیت برتر است کلیت

۶۹۱

۱۰ در آخر سوره یسین واقع است ۱۲ قال تعالی فلما قضی موسی الاجل و سار باهله انس من جانب
 الطود ناداهم سورة قصص ۱۳ قال تعالی فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا
 عشرة عینا ۱۴

را از ان بهره سجد لك سوادى و خیالى نشان آنست و حقیقت کعبه حقیقت قرآنی و آنچه
 فوق این حقائق است ازین قبیل است چه قرآن کعبه را خصوصیت خاص است به نماز و از افاضات
 چه گوید که کلیت در رنگ اخصاص از ان بارگاه و راه است من کذب کذب و آنچه از
 انکشاف و تجلی صفت علم و حسن و جمال و عجب و دلال آنکه این کس از پرورش میر و قرب منزلت آن
 به جناب قدس و سبحانه و تعالی نوشته بودند و توضیح بیست از کمال حسن و جمال این صفت
 است که محبوب ترین صفات نزد حق تعالی این صفت است و کثرت دلال لازم محبوب است از کمال
 و جمال اوست که با موصوف میسر و در چه مقتضای کمال محبت رفع استیثبات است فافهم
 این حسن منوی است و جمال جمال به کیفی مقیدان چون و کیفیت ازین حسن چه در این حسن نزد
 شان حسن صورت است و جمال جمال کیف و چون آینه آنکه نشئه به کیفی و به چونی نهشته باشد
 این حسن را تواند دریافت و حسن معنی را از حسن صورت تواند جدا ساخت و حسنیکه در این صورت
 معنی است غوامر جداست باید دانست که محبوب این بیان اگر در حضرت خلیل و حضرت نوح علی
 نبینا و علیهما الصلوٰۃ والسلام معنی محبوبیت اثبات نموده آید متبع نبود چه بعد از تعیین این
 هر دو بزرگ نیز صفت علم است لیکن فرق است که آنجا شان علم است که اصلا زیادتی ندارد بر ذات
 تعالی و تقدس و اینجا صفت است که زیادتی دارد نوشته بودند بعضی اسرار که بحقیقت محمديه
 علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و الخیرة مناسبت دارند ظهور میفرمایند آنرا داخل مرکز حبست
 که ملاحت است سازند یا نه ظهور این اسرار مبارک است و اگر طفیل آگاه بر این مرکز ظهور سازند

نور علی نور است

مکتوب صد و نوزدهم (۱۱۹)

از کرم و در برود

بما فی ابواسحاق من صلاح و تحیر و قانع یتسبح لله الرحمن الرحیم بعد التحدی والصلوٰۃ
 و یتکبیر الذنوبات میر سازد صحیفه گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند رسید دست بخشید

له یعنی آنچه نوشته بودند بعضی اسرار که انوار مبارک است الخ

بوده و از آن

نشان

۱۶۱

و ارسال التحیات

جناب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وعلیه وعلیه وسلم را که در واقعه دیدارید
عبد القادر قدس سیرت نیز دیده و عنایت با از ایشان مشاهده نموده و در واقعه دیگر عزیز
بشما عطا کرده و در آن وقت دل چنان در حرکت آمد که قریب تر قیدین بوده و در واقعه ثانیه
حضرت جبریل علیه نبیینا وعلیه الصلوٰه والسلام دیده اید که حامل وحی و واسطه رسالت
همه نیک مبارک است و بشارت است بر بشارت بکار خود نیک مقید باشند و منها اکلن پذیرد
فکر پروازند و درین فرصت قلیل نوشته آخرت را آماده سازند و در رضامندی مطاع حقیقی
جل شأنه بجان کوشند و حاجت خود را فدا کرده به دعا رسالتی خاتم بیاورند نوشته بودند که از خزان
رساله یا قوتیه چنان شوق در دل غالب آمد که ترک نوکری و خانمان نموده در صحبت برسد ان شاء الله
این شوق نعمت است عظمی مآر کار بر شوق محبت است و مآله ترقی و قرب البسته بان حمید
دیده حسن بین چشم ادراک کمال جمال روشن و تیز تر بود شوق عشق بر میفزاید و از ماسوا مشوق
منقطع و بیگانه سازد و در پیچه معرفت در باطن او بکشاید پیست آنرا که محسن دیده تیز است
این عشق بلائے خانه خیر است به محمد و ما چون جمع کثیر بشما وابسته اند و قرض بر ذمه دارید در
استعجال ترک توقف و تأمل در کار است و تا حصول ترک حقیقی بترک حکمی قرار پدهند و از ترک
صوری بترک معنوی کفایت کنند الصوفی کائن باین شونده باشید کائن مآله الخلق
صُورَةُ بَارِئٍ مِنْهُمْ حَقِيقَةٌ وَمَعْنَى وَالسَّلَامُ أَوْلَادًا خِرًا

مکتوب (۱۲۰) صد و بیستم

بمولانا محمد صدیق پشاورمی در بیان کمال فنا نیستی و حصول کمال این معنی در صدیق اکبر بر حجاب
ایمان او بدین سبب بر ایمان این ائمت و ایمانیه بحالات فوق بسم الله الرحمن الرحیم
الله تعالی با علی مرتبه کمال و کمال رساند مکتوب مرغوب رسید سرت بخش گردیده نوشته بودند

س ترقیدن یعنی شگفته شدن ۱۲ یعنی آنچه در هر سه واقعات دیده اید همه نیک مبارک است الخ ۱۳

که همواره میخواهد که حقیقت حال خود را بنویسد اما از اینجا که خود را و احوال خود را لائق آن نمیداند که بعضی
 رساند معطل و حیران بماند و احوال را بنویسد و زود او را در قلم آرند و بعضی نفس را در اینجا کافران
 که باعث توجه غایبانه میشود و راه گفتگو میکشاید نوشته بودند که الحال غیر از نیستی و گنایم و سلب
 کلی در خود نمی بیند و تَخَلُّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ الحال جلوه گر گشت و گفته قول بزرگ که فرموده
 مصرع این جمله شدی و مسلمان نشدی با فعل بود اگر دیدی که در کار برین نیستی و سلب
 کلی است و حقیقت تَخَلُّقُ بِأَخْلَاقِ اللَّهِ نتیجه این نیستی که صیدستی بے دام نیستی صورت پذیر نیست
 و اسلام حقیقی و بسته باین نیستی و تَخَلُّقُ است تا راحه از آثار سالک در میان است در حقیقت اسلام
 نقصان است و از گرداب شرک خفی نیست است و بستر که یَدُكَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نه پیوسته شمسوار
 نیکه تاز میدان فنا نیستی درین است که خیر الاثم است صدیق اکبر است که در شان او آمده است
 مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَيْتٍ يَمُوتِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى ابْنِ أَخِي فَأَخَفَتْهُ خُصْفُ
 ذکر ایشان باین کمال با وجود حصول آن در صحابه کرام نیز مشعر بامتیا تمام ایشان است و در
 کمال لاجرم ایمان آنحضرت بر ایمان تمام امت بلج آمد که ما و آنچه کمال آن متفجع بر کمال
 فنا نیستی است که ما و لهذا اتحاد و نسبت بآن سرور صلی الله علیه و آله و سلم پیدا کرد که
 بِحُكْمِ الْمِيرَاثَةِ مَا صَبَّ اللَّهُ شَيْئًا فِي صَدْرِي إِلَّا صَبَّيْتُهُ فِي صَدْرِ ابْنِي بَكْرٍ مَا
 ظَنَنْتُكَ بِأَنْتَ بَيْنَ اللَّهِ ثَالِثُهُمَا خَدَّ وَامْعَا مَلَهُ وَرَأَتْ وَأَسْرَارُ كَبِ السَّابِقِينَ در میان است
 و رکن این گفتگو است و مقرر این نیستی است و نتیجه اسلام حقیقی است بلکه بعضی از آن قبیل است
 که منوط بمحض فضل است و مربوط بصرف محبت و هیچ عمل منتهی این کمال و مقرر این نوال بے زوال
 نمیتواند شد اعمال در راه میمانند عارف درین وقت خود را از صورت و حقیقت شریعت بیرون بیاورد
 نه بآن معنی که از ایشان احکام شرعیه مستغنی میشود و محکوم امر و نهی نمیداند که آن کفر و الحاد است بلکه
 امر است که تا بآن نمی نه دریا می که یَدُكَ اللَّهُ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ
 وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا

یعنی نوشتن احوال باعث احوال الی

گفتگو

در

نیکه

کمال

گفتگو

نیکه

نیکه

مکتوب صد بیست و یکم

بشیخ عبد العظیم حال آبادی در علامت محبت و ائمه شرح قبض و بسط و سببگی در کار سالک و برقی
 باطن او و معانی آن و منافع صحبت پیر و محبت مرید و بیان اقربیت این طریق از طریق دیگر
 و نیز بیان آنکه این طریق البته موصول است و در ملاحی این طریقه علیه نقشبندیه بیسم الله
 الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و ارسالی التیجات پیرسانه احوال به حال مستوجب
 حمد است الْمَسْئُولُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَافِيَتَكُمْ وَاسْتِقَامَتَكُمْ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا كَمَا تَبْتَغُونَ
 بتعاقب یکدیگر رسیده مسترت بخش گردید چون فقیر را از مکر در دس که دارد آزار غالب دهنده و طاعت
 قلم گرفتن و نوشتن نبود و باران در نوشتن جواب توقف افتاد و درین ماه مبارک از حضور مسجد
 تراویح و ختم قرآن محروم ماند الحمد لله که در ماه شوال نسبت به ماه سابق در تخفیف بود احوال که ششم
 ماه ذی القعدة است چند روز است که در دولتی نشسته در میانخانه می برآید و چند گهری بار و ایشان
 صحبت میدارد هنوز به سجد نرفته است که پاره مسافت دارد و قدرت نشستن در آن و چهار نانو
 نشده است و لیکن ما قال بیست کیستک تحلووا و الحیوة مريرة و لیستک ترخصا
 و الا نام غضاب و وزیر کان گفته اند که علامت محبت ذاتیه ستوار انعام ایلایم محبوبست یعنی
 محب از ایلایم محبوب متولد شود و رنگ انعام او حضرت ایشان با قد سنا الله سبحانه
 بستره برنگاشته اند که ایلایم محبوب یاده لذت بخش است نسبت به انعام او زیرا که در انعام مراد
 محبوب مشوب است بر او نفس و ایلایم خالص مراد محبوب و خلاف مراد نفس شتان ماکینه
 و این از جمله غرائب است بیست اگر مراد تو است دوست نامرادی است مراد خویش
 و گریه من نخواهم خواست آنچه از کیفیت مشغولی بندگان حضرت سَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَیْ رُوحِهِ
 العالمین نوشته بودند که بولت فرمودند که مخطوط ایم در روز بروز در باطن خود جمعیت بیشتر
 میاید و گاه گاه رفتگی عینیه روی میدهد و گاه گاه عنایت حق تعالی را در باره خود بسیار بسیار

بایست

مستجاب

تا بدین

از مطالعه آن بسیار خوشحالی رونمود الله تعالی این معامله را هر روز به ساز و آید قریب تحقیق
و گاهی اگر قبض روئے نماید از آن تشنگی نماید شد که سالکان را اثنائے سلوک روئے میدهد
سبب ترقی نشان میشود و قبض و بسط هر دو در محل احوالند گویند از ارکان این اماند قابض و بسط
هر کدام از اسرار الهی اند تعالی سالک گاهی مورد یک اسم است و گاهی منظر اسم دیگر لیکن معامله قبض
و بسط تا زمانه است که سالک تلویات احوال است و چون معامله از تلویات به تمکین آید قلب سائر
لطائف عالم از تلویات احوال وارد و از تقلب قبض و بسط آزاد گردد و این زمان نسبت باطن
از زوال و خلل محفوظ گشته بدو هم وقت و استمرار حال متصف شود درین هنگام اگر قبض است بر
ظاهر و صورت است باطن لطائف امر سرایت نمیکند یا بدست که بستگی در کار سالک ظهور
بیر و نفی باطن او گاه باشد که بواسطه قبض بود که از احوال است کما مر تفصیله و گاهی به جهت
اتحاد زلت و غلبه صفات بشریت ظلمت بر باطن طاری میشود و بیرونق سازد و انوار ذکر
مستور گرداند درین وقت توبه و استغفار در کار است و انابت و تضرع ناگزیر تا کند و رت بشریت
و ظلمت زلت از میان خفت بر بند و انوار ذکر و طاعات روشن شود و چون تفرقه میان قبض
و که ورته که از راه زلت یا ظهور صفات بشریت بود مستغیر است استغفار و انابت هر حال نافع است
و سودمند انبیاء را هم علیهم الصلوٰت و البرکات و علیهم السلام هر چند که از گناهان معصومند
لیکن بواسطه لوازم بشریت گاهی غیب پرده بر باطن نشان آید و محتاج با استغفار میشوند
الحمد لله ان الله لیغفر علی قلبی و ایتی لا استغفر الله فی الیوم سبعین مره و گاه
بود که این بستگی به جهت ضعف نسبت باطن باشد و چون نسبت قوت پیدا نکرده است گاهی
ظهور میکند و گاهی مستور میشود در حالت بعد صومی و غیبت از مرشد پیش از ملکه نشدن نسبت
این ضعف روئے میدهد و علاج آن صحبت را برست و توجیه او تا نسبت قوت پذیرد و ملکه شود و
بسر حد فنارسد توجیه مرشد در صورت ثانیه که بواسطه زلت ظلمت طاری شده باشد نیز نافع است

۱۵

۱۶

نوعی

کلمات

نوع و مورد است

۱۷

توجه پیر کابل کوه ظلمات که ورات را از سر راه که پیدا شده باشد از مُرید صاوق بر میدارد و
 تطهیر باطن او میفرماید و در قبض نیز این توجه سودمندست بزودی در بسط می آید و راه ترقی را
 بر روی میکنند با بجمله مدار کار بر صحبت و توجه است که با محبت و سپرد جمع شود از یک جانب محبت
 و سپرد و از جانب دیگر توجه محبت تنها به توجه را میسر می تواند که نافع شود و ترقی بخشد اما توجه مختصر
 به محبت قلیل النفع است محبت است که معانی خفیه پیر را جذب مینماید و کمالات مخصوصه او را
 بخود میکشد و فانی اشخ بلکه فانی الله پیدایم آید و چون از طرفین صفات مذکور دیدار آید
 امید است که راه ترقی گشاده شود و بزودی بمنزل مقصود برسد و در راه مانده حضرت خواججه شبست
 قَدْ سَأَلَهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ الْأَقْدَسِ فَرَمَدَ أَنْهُ طَرِيقَ مَا أَقْرَبَ طَرِيقُ سِتٍ وَنِزْفَرَمُوهُ أَنْهُ
 از حق سبحانه و تعالی طریق خوشتر است ام که البته موصول باشد اقربیت این طریق از طریق دیگر بواسطه
 آن است که ابتدای این طریق از جذب است که مستقیم سلوک است و سلوک در ضمن آن قطع مینماید
 و جنبه که به سلوک بود چنانچه بعضی از مجذوبان ابرتر را میباشند نزد این اکابر از خیر اعتبار
 ساقط است و مشروطیت نیست و چون جذب محبت بخش است سالک بقلای جذب و محبت
 در آویخته بمنازل قرب اصل میگردد و بسبب طبع منازل سلوک مینماید لاجرم راه اقرب میشود
 و در طریق دیگر چون ابتدا از سلوک است بر ریاضات و مجاهدات قطع منازل سلوک مینماید و عمر
 در آن صرف میکنند بعد از آن معامله بجنبه میرسد و راه دراز میشود و درین طریق سلوک در ضمن جذب
 بحصول می پیوندد و راه اقرب میگردد و سلوک از جانب طالب است پس راه رفتن باشد و جذب
 از جانب مطلوب است پس راه برودن بود از رفتن تا برودن فرق است بسیار جذب به رفت
 جَذَبَاتِ الْحَيِّ يُوَاظِبُ عَمَلِ الثَّقَلَيْنِ وَاسْمُ فَرَمَدَ أَنْهُ طَرِيقَ الْبَتِّ مَوْصِلٌ سِتِ بِيَانِشِ أَنْتِ
 که مواظقت توقفات و مواظبت وصول سالک را جذب بهتر است که بسلوک جمع نشده است یا سلوک ابرتر
 است یعنی سلوک باشد به جذب و درین طریق نه سلوک خالص است و نه جذب ابرتر جذب است مقصود
 سلوک پس باعث توقیف سالک سدر راه او درین طریق هیچ نشد غیر از سستی طالب طالب صاوق

که در صحبت کامل افتد و شرائط طلب که اکابر قرار داده اند بجا آر و امید است که البته وصل گردد و آنچه گفتیم که در صحبت کامل افتد زیرا که از ناقص کامل نیاید ناقص خود وصل نیست و دیگر را چگونه وصل سازد پس اختیار این طریق طالب اولی و انساب باشد و این سلسله علیه بصدیق اکبر میرسد بخلاف سایر سلاسل و سبله ایشان بجناب حضرت سرور انبیاء علیه و علی الصلوة والسلام حضرت صدیق اکبرست هر چند وسیله قوی تر بود راه وصول قرب بود و قطع منازل زودتر نود آید و آنچه در عبارت اکابر این سلسله علیه واقع میشود که نسبت ما فوق همه نسبت است درست است چه نسبت شان نسبت حضرت ابوبکر صدیق است که افضل بشر است بعد از انبیاء کرام علیهم الصلوة والسلام و این سلسله را این طریق عالی بر التزام است و اجتناب از بدعت اکابر این طریق عمل بعزیت را نهان از دست نمیدهند و برخصت نمیکارند از ذوق و معارف را خادوم علوم دینی استه جواهر نفیسه شرعی در رنگ طفلان مجوز و موز و خد و حال عوض نمیکند و بشریات صوفیه مغرور نمیشوند از نص بغض نمیکارند و از فتوحات مدنی و لغت و احاطه بکلیه التفات نمیکارند از نیاحت که وقت ایشان بر دوام است حال ایشان بر استمرار نقوش ماسک از باطن شان بر نیچه بیانشی میشود که اگر هزار سال تکلف در اخطار ماسک نمایند بیشتر نشود آن بجای فانی که دیگر از کالبرق است این بزرگان دائمی است حضور که غیبت در قفای آن باشند نزد این عزیزان از چیز اعتبار ساقط است رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله صفت ایشان حضرت خواجه احرار قدس الله سره فرموده اند که خواجگان این سلسله علیه قدس الله تعالی است از هم بهتر زرق و برق صفت ندارند کارخانه ایشان بلند است هیچ باشد شرح او اندر بیان پیچور از عشق باید در نهان یک گفتم صفت او تاره برند پیش از آن که فوت آن حشرت خورند

مکتوب صد و بیست و دوم

بسلطان وقت مدظله در فضائل سجد و ترغیب بر ترقی از ذکر بند کور و بیان تنزیه و تقدیس او تعالی

وبیان آنکه اورا بخانه و راجحیات و مشاهدات و اسما و صفات باید جست بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العلی الاعلی والصلوة والسلام علی رسولہ محمد بن المصطفی خیر الودی صاحب قاب قوسین او ادنی وعلى البر البرة الثقة واصحابه اصحاب المقامات والدرجات العلی قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما من حالة يكون عليها العبد احب الى الله تعالى من ان يراه ساجدا يعفر وجهه في التراب وايضا في الحديث الساجد يسجد على قدحي الله تعالى فليسجد ولا يرغب وليسأل وايضا في الحديث اذا سجد العبد طهر سجوده ما تحت جبهته الى سبع ارضين وايضا في الحديث طوبى لمن تواضع في غير منقصة وذلك في نفسه من غير مسئلة وانفق ما لا يجمع في غير معصية ورحم اهل الذل والمسكنة وخالط اهل الفقر والحكمة وطوبى لمن عمل بعلمه وانفق الفضل من ماله وامسك الفضل من قوله دواه الطيراني كثر من دعاكوايان بعض خادمان غشبه عليه وعاكفان سده سنيه حضرت ناصر الملة والدين مرجع الاسلام ومؤيد المسلمين خليفة الله تعالى في الارضين مير سائده ابن مسكين باوجود كم بضاعتی و دور از کاری از دعائے سلامتی جان ایمان آنحضرت فارغ نیست و از طلبتگی در درجات و مقامات صومئ و منوی غافل نه مصرع این دعا از من و از خلق جهان آمین باد حضرت سلامت برادر دینی شیخ عبد العظیم کتابتے باین فقیر نوشته بودند و از جمعیت بانی آنحضرت و اشتغال و تشبیه باین امیر حلیل القدر سدرج ساخته شکر خداوندی بحال سلطانه بجای آورده که باین همه اشتغال صورتی دل حقیقت بین را تعلقت خاص طلب حقیقی شوقیست مخصوص بقصود تحقیقی امیدست که این تعلقی روز بروز زیاد شود و ناره اشتیاق قوت پذیرد تا از ذکر بگذرد و نشاء و از دال ببدلول بر دواز لفظ بمعنی کشد خوش گفت **س** قوسے زوج و خویش فانی + رفته زحرف در معانی + اطلاق اسم معنی و غیر آن در آنحضرت جل و علا از تنگی میدان عبارتست و الا

آنجا همه آنست که برتر زیان است و اورا سبحانه و تعالی باین لفظ معنی باید طلبید و را بر آفاق و انفس و اورا
تجلیات و ظهورات و اورا توحید و اتحاد و اورا مشایدات و مکاشفات باید جست و بیست
تو از خوبی نمی گنجی بعالم مرا سرگز گنجی در آغوش مقصود از سیر سلوک رفع حجب است حجب
و جوبی بود یا امکانی نه آنکه مطلوب را در دام آرد و غفارا شکار نمایند بیست غفارا شکار گشت و
دام با زمین کاینجا همیشه باید است و دام را به این کمال مقبض از مشکات نبوت است
و این دیدنیج و ولایت انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات احادی را از قتیان که بجا
ایشان علیهم البرکات تبعیت و وراثت رسیدند و از شراب صحنان جرمه چشید سیر گشته
اند ازین کمال نصیب اهل سکر از آریاب لایت کمال را در شهود و مشاهد دانه اند و تجلیات
خورسند و ملتداند و توحید و اتحاد و رفته این جماعه هر چند از حجب امکانی و ظلمانی برآمدند لیکن
در حجب فوسانی و جوبی مانده اند و از انسانی نیافه و شهود و آرا شهود حق و تجلی او دانسته میگرد
تجلیات برقی است یعنی کالبرق الخاطف است باز دریده آید و این آگاه که کمالات وراثت تحقیق
گشته اند و توحید و اتحاد را در راه گذشته اند و از تجلیات و ظهورات بالا رفته و از شهود و مشاهد در گذشت
و از حجب تمام برآمد و یقین دانسته اند که این شهود و شهود است بجان و این تجلی نه ذات مقدس
اوست تعالی بلکه ظهور صفتی است از صفات و کمالات کمالات اوست که حجاب ذات و طوالت
اقدس بشهود صفات کمالات و خورسند نشود و آرام نگیرد لاجرم خلیل و اولا احب الا فلین گوین
و این وجهت و جیحی خوانان با و را بر آن شتافته اند و از اسم و صفت جز ذات نخواسته تعالی و تبار
و تقدس بیست بولش تارسم صد بار از پا افکن شو قم که نوپر و از من شاخ بلند آشیان دارم
رَدَقْنَا اللَّهَ سُبْحَانَهُ اِنَّمَا نَا بِهَذِهِ الْعَاثِي وَ شَرُّ بَا مِنْ هَذَا الشَّرِّ اِنَّا اَوْرَا اَفْتَاب
جهان داری و سلطنت و آثار برکات و استقامت و ترفیع ملت روز افزون باد الحمد لله
لله اَوْلَا وَاٰخِرًا وَاَلصَّلَاةُ وَاَلْسَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِهِ دَائِمًا وَاَسْرَمَدًا
وَعَلَى الْاَکْرَامِ وَصَحْبِهِ الْعِظَامِ

و اورا

و اورا

و اورا

و اورا

و اورا

و اورا

و اورا

و اورا

و اورا

و اورا

و اورا

و اورا

و اورا

مکتوب صد بیست و سوم (۱۲۳)

بخواجہ الملکی جعفر خان در سیر معشوق در عاشق و جاہلیت قلب عارف بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 حقیقت جامعہ قلبیہ مراتب جمال الازل باونی الحدیث القدسی لا یسعی ارضی ولا سما
 و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن قلب انسانی از راہ تصفیہ چون کمال خود برسد قابلیت
 آن پیدا میکند کہ اسرار و جوب و انوار قدم در مراتب او جلوہ فرماید و سیر معشوق در عاشق پدید
 آید اشارت باین سیر کردہ است ہر کہ گفتہ بیست آنہ صورت از سفر دورست مکان پذیرا
 صورت از نورست درین ہنگام دل آنقدر وسعت ست کہ طبقات سموات و زمین را در جنب
 آن مقدار سے میزدنیش بایزید بسطامی قدس سرہ درین مقام گفتہ اند اگر عرش و ما فیہ را
 در زاویہ قلب عارف بہند عارف را از فراخی قلب هیچ احساس آن نشود سنج جنید قدس شریح
 و تائید آن میگوید کہ حادث چون بقدم مقترن گردد اثر نماذ یعنی عرش و ما فیہ کہ حادث است
 در جنب قلب عارف کہ محل ظهور انوار قدمست نسبت نحو و تلاشی دارد محسوس گجاشود باید دانست
 کہ از لفظ یسعی قلب عبدی و از سیر معشوق در عاشق کے معنی حلول و اتحاد نفہم
 کہ او تعالی از ان منزہ و برتر است امریست بے کیف کہ بر آریاب آن واضح و ہویداست من کہ یدق
 کم ید رہر آنچه از ان در عقل و خیال ما در آید حق سبحانہ از ان پاک و برتر است بیست
 اتصال بے تکلیف بے قیاس است رب الناس با جان ناس حق سبحانہ و تعالی
 امثال ما را ایما نے باین معانی و ما و شربے ازین مشرب روزی کساد

مکتوب صد بیست و چہارم (۱۲۴)

بخواجہ احمد بخاری در شرح حال یار او و تعمیر اقمہ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَ

یعنی گنجائے او تعالی در قلب مومن و سیر معشوق در عاشق امریست بے کیف الخ

الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالْحَجَّاتُ مِيرَانْد مکتوب شریف رسید خوشوقت ساخت الله تعالی همواره در
ترقی دارد و بر جاده شریعت و سنت استقامت دهد فقیر بعد آمدن سرسند از روضه صفی بسیار کشید
الحمد لله والمنة که درین ایام فرصت است و روز بروز ضعف کم شده عاید و یک دو وقت در
دوای نشسته بیرون هم می براید و بیار آن صحبت میدارد پست من از تور و کس نه بیچم گرم
بیا زادی که خوش بود و عزیزان تحمل خواری به نوشته بودند که سیادت پناه سید محمد وفا و
مراتب از من زیاد میگردد و آنچه اول چشم پوشید سید مداحال در چشم و امی بیند بای سید مذکور خلیه
مستعدت و قابل اما صحبت او قلیل است و الا بشیت او تعالی سبحانه ترقی بسیار کند از مطلق
این حال بسیار محظوظ شدیم و آنچه یکی از منتسبان شام دیده است که در پیش شما نغمه است که
مردم هفت اقلیم و خوش و طیور از آن بهره میگیرند و نشان خاطرشان میشود و بشاری
هست بزرگ لیکن چون معامله خوابست تا چه تعبیر باشد هر حال از استعداد او شمرست از
قوة بفعل آمدن او دیگر است لباس که اخوان انصار صاحب معامله این قسم چیز
می بیند و الا مریعند الله تعالی والسلام اولاً و آخراً

مکتوب (۱۲۵) صد بیست و پنجم

بشیخ ابوالظفر یانپویی در بعضی از اسرار خاصه صلوٰه و تعبیر وقایع بسم الله الرحمن
الرحیم الحمد لله العلی الاعلی والسلام علی عبادہ الذین اصطفی خصوصاً علی
سید الوردی محمد بن المصطفی صاحب قلوب قوسین او اذنی و علی اله و صحبه البررة
التقی آتایه مکتوب مرغوب که متضمن اذواق و اسواق بوده رسید است مسترت بخش گردید
حق سبحانه ابواب ترقیات را منقوح دارد و با علی مرتبه کمال برساند و ملاوت و رقت در ذکر و تلاوت
و نماز زیاد گرداند و از حقیقت قرآنی و حقیقت صلوٰه بهره کامل از زانی فراید نماز مقصور
برین صورت نیست در عالم غیب حقیقت دارد که فوق سایر حقائق است و در حدیث قدسی محمد

بابت انجیل
کتاب

فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُصَلِّيْ كَوَيَايَا سَبَّحَانَ حَقِيقَتِ سَتَا كَدَامِ صَاحِبِ دَوْلَتِ بُودِكِه اَزَانِ
حَقِيقَتِ اِطْلَاعِ يَادِ وِگَلِ اَزْكَتِ نِهَائِ اَنْ پُجَنْدِ وِصْلُوهُ اَوِيَانِ حَقِيقَتِ شَرَفِ اَقْبَدَايَا
وَشَرَكْتِ تَحْرِيمِ پِيدَا كَنْدِ اَزْ رَاهِ اِتْحَادِ قَرَاتِ اِمَامِ وَا مَوْمِ قُرْبِ خَاصِ حَاصِلِ نَمَائِدِ بَا قَرَاتِ
اِمَامِ كِه فِی الْحَقِيقَتِ قَرَاتِ اَوْ سَتِ سَلْبَسْ شَتِه دَر رَنَگِ کَلَامِ نَفْسِ سَمِ اَعُوْشِ مَطْلُوْبِ كَرْدِ
خَوْشِ كَفْتِ بِسْمِ اَنْدَر مَعْنِ دَوَسْتِ نِهَانِ خَوَا سَمِ گَشْتَن + تَابِ رِبِ اَوِ بُو سَه زَنَمِ چُوْشِ نَحْوَانِ
اَزْ حَضَرَتِ اَبِشَانِ مَا قَدْ سَمَّا اللّٰهُ بِسْمِ اللّٰهِ الْعَزِيزِ شَنُوْدِه اَیْمِ كِه کَلَامِ رَا دَر رَنَگِ
عِلْمِ اِتْحَادِ سَتِ بَا تَحْکِمِ كِه صَفَتِ وِیْکَرِ اَنِیْسَتِ پَسِ اَزْ اِنِ رَاهِ قُرْبِ مَنَزَلَتِ رَا دَر یَا بِ فِهْمِ مَنْ
فِهْمِ تَا كَبَا اَسْرَارِ نَمَا زَارِ بَا یَا نِ نَمَائِدِ مَصْرَعِ قَلَمِ اِنِجَارِ سَبْدِ سَرِشْكَسْتِ + دَوِ وَا قَعِه كِه دَر مَارِه
اِیْنِ دَوْرِ اَزْ كَارِ دِیْدِه اَنْدِیْ كِه اَنْكِه شَخْصِه اَشَارَتِ كِبَا سَبْدِ اِیْنِ مَسْکِیْنِ كَرْدِه بَزْیَانِ عَرَبِیْ مِیْگُویدِ كِه
قُلَانِ اَزْ اِیْنِ قِصْمِ وَلِیْ اَشْدِ سَتِ كِه حَقِ تَعَالِیْ اَوْرَا اَخْتِیَارِ كَرْدِه اَسْتِ وُفُوْقِ اَوْدِیْ اَللّٰهُ نِیْسَتِ
وَا قَعِه وِیْکَرِ اَنْكِه بَزْ رَگِه اَشَارَتِ بَا یَا نِ دَر وِیْشِ كَرْدِه مِیْگُویدِ كِه هَر كِه اَوْرَا بِ مِیْنِ یَا دِ مَسَاسِ كَنْدَا وِ
بِهَشْتِیْ سَتِ وَاضِحِ كَرْدِ وِیْدِ فَقِیْرِ هَر چَنْدِ قَابِلِ اِیْنِ خَطَابِ نِیْسَتِ لَیْكِنِ چُونِ اَمْتِثَالِ شَاعِرِ زَرَانِ
اِیْنِ طَوْرِ چَرِبِ بَه پُیْنْدِ اَلْبَتَّه مَحَلِّ خَوَا دِ اَشْتِ یَا مُوَافِقِ حُسْنِ ظَنِّ خُوْدِ وِیْدِه اَنْدِ وِیْدِشِ اَلَامِ
بِهَرْ چِه بَاشْدِ بِسْمِ چِشْمِ دَارْمِ كِه دِیْدِ اَشْكَ مَرَا حُسْنِ قَبُوْلِ + اَنْكِه دُرِ سَاخْتِه اَسْتِ قَطْرَه بَارَانِیْ رَا +
دَوِ وَا قَعِه وِیْکَرِ كِه بِخَوْرِ دَارِیْ شِیْخِ مُحَمَّدِ وِیْدِه اَسْتِ هَر دُو نِیْكَ رُوشَنِ سَتِ حَقِ تَعَالِیْ سُبْحَانِه بِرَاتِبِ كَالِ
رِسَالَتِ مَعَانِیْ مَكْنُونِه اَزْ قُوَّةِ بَفْعَلِ اَرَادَتِه قَسْرِیْبِ تَحْجِیْبِ +

مکتوب صد و بیست و ششم (۱۷۶)

بِسْمِ اللّٰهِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَنْزَلَ هَذِهِ السُّرَّةَ وَهُوَ عَلِيمٌ غَنِیٌّ
اَلْحَدِیْثِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی مَكْتُوْبِ
شَرِیْفِ رَسِیْدِه سَبَبِ سَمَرَتِ كَرْدِیْدِه اَظْهَارِ شَوْقِ نُوْوِه بُودَنْدِ حَقِیْقَتِ سُبْحَانِه اَللّٰهُمَّ اَشْتَعِلْ سَاوَدِ

اما از ماسوی تمام براند و بسر اوقات قرب برساند و آنچه در واقع دیده آید که جناب حضرت رسول خدا
 صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم در مجلس نشسته اند و مردم در حیطه است نشسته اند و شما هم در آن
 مجلس نشسته ذکر نفی و اثبات بحسب نفس میکنید و معانی آنرا به لا مَوْجُود اَکَالَهُ تَصَوُّر مینمایید
 شخصی از آن مجلس بشما میگوید که تو مگر وجود پیغمبر را هم نفی میکنی و ایشان را نیست میساز می
 میگویم که آن سرور را صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم نیست میسازم درین و لا هوشیار شدید
 محمد و ماصوفیه کرام که نفی وجود از ماسوی مینمایند نفی وجود اصالتا مینمایند و با استقلال موجودند
 چه وجود نزد ایشان از اخف اوصاف اوست و تعالی و دیگر را در آن شرکت نمیدانند اگر در
 ممکن وجود است بر تو وجود اوست تعالی و سبحانه و مستغفار از آن حضرت این وجود ظلی در جنب
 وجود واجب تعالی که نشانی مینماید و قابل نفی است و نزدیک است که از موهومات و تخیلات شمرده
 آید کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ النَّصُّ قَرَّانِیْ سَبَّحَ الْحَمْدُ اِذَا قُورِنَ بِالْقَدْرِ لَمْ یَبْقَ لَهٗ
 اَثَرٌ کَیْسَ وَجُودٍ بِالْاَصَالَةِ وَالْاِسْتِقْلَالِ اِنْ مُمْکِنٌ مَّهْمَ وَقتِ مُتَقَبِّیْ سَتَ وَجُودِ ظَلَمَ ثَابِتٌ عَوَّامٌ وَخَوَّاصٌ
 اَنْبِیَا عَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالْبَرَکَاتُ وَغَیْرِ اَنْبِیَا مَهْمَ دَرِیْنِ مَعْنِیْ بَرَزْدُو وَجُودِ مَهْمَ سَتَعَارُ وَمُسْتَفَاو
 وَجُودِ مُسْتَقِلٍّ وَصِلَ خَاصَهُ حَضْرَتِ ذُو الْجَلَالِ سَبَّحَ مَبْرُ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم
 شُبَّ مَعْرَاجِ خُودِ رَافِعِیْ کَرْدِ وَدَرِ حَبِیْبِ اِحْبَابِ الْوُجُودِ تَعَالٰی وَتَقَدَّسَ خُودِ رَافِعِیْ تَصَوُّرِ نَمُودِ اَنْجَا که فرمود
 اَللّٰهُمَّ اَنْتَ وَاَنَا وَمَا سِوَاكَ تَرَكْتُ لِاجْلِكَ اِگر گویند در حدیث معراج که نقل میکنی یا محمد
 اَنَا وَاَنْتَ وَمَا سِوَاكَ خَلَقْتَ لِاجْلِكَ حَقِّ تَعَالٰی اِثْبَاتِ حَبِیْبِ خُودِ که و پس آن سرور صَلَّی
 اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم چه را نفی خود نمود که در جواب فرمود اَللّٰهُمَّ اَنْتَ وَاَنَا وَمَا سِوَاكَ
 تَرَكْتُ لِاجْلِكَ گویم که میتوانم که اثبات باعتبار وجود موهوب که بولادت ثانیه مربوط است
 باشد و نفی باعتبار عدیّت اصلی و فقر جزئی که نصیبه ممکن است بود یعنی حق سبحانه چون حَبِیْبِ
 را با ظاهری نعمت عظمی بنواخت که وجود موهوب و بقار ذات که ترا عطا شده است هیچکس را پیشتر نداده

این کلام واقع است در آخر سوره قصص و پاره امن فلق ۱۲

است و همه الطیفلی تو کرده ام آنسر و رعینہ و علی الہ الصلوٰۃ والسلام از راہ تواضع و مضم نعر
نظر بر حدیث ذاتی و فقر جلی نموده نفی خود کردند و نعمت را با حضرت حوالہ ساختہ اثبات او
کردند چنانچہ پادشاه بریکے از نوکران خود بر سر عنایت شدہ تعداد نعمتہائے خود بر و نماید و او
سر بلند سازد و او از راہ حسن نشاء کہ دارد از روئے تواضع نفی خود نماید و فقر و احتیاج قدیمی
یاد کند و بگوید کہ من هیچ نیستم و این همه نعمتہائے از نشت پرست از نشت طلسم این خزانه
من هیچ نیم دین میانه من ازہ خاک استاخم تو میطی بر آسمانم ہم گنج توئی و ہم تو بخور
من دست ہی نشاندم از دوہ و قانع دیگر ہم نیک روشن است اللہ تعالی بمراتب کمال ترقی داند
و السلام اولاً و آخراً

مکتوب صدیست ہفتم

بخواجہ مومن قاضی زادہ برانپور درخصائص نماز و رفع آثار بشریت و اسرار محبت و در شرح احوال
او کہ نوشته بود کہ در تلاوت قرآن الفاظی کہ از زبان بے برآیند بعینہ از تمام اعضائے برآیند
گویا ہر موعے زبانے ست لذت بسیار پیدا میشود و حرکات و سکانات اکثر اوقات رجوع بان
جناب اقدس میشود بسم اللہ الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوٰۃ و ارسال التہنئات میر
مکتوب شریف رسید مرسرت بخش گردید چون متضمن احوال و اذواق سنیہ بود مرسرت بر مرسرت افزود
اللہ تعالی ہوارہ در ترقیات دارد و از عجب و پندار دور گرداند نوشته بودند کہ در نماز حالتے رفتے
میدہ کہ حجاب از میان بر میخیزد و ہر کس کہ او امینہ یاد باز عود کردن بر رکن دیگر ذوق نمیشود و خطہ
غیر اصلاً نمیکند و خوف بسیار در ان وقت پیدا میشود و خود را مانع خشن و خاشاک ہم نمے یابد
بدانند کہ در حدیث شریف آمدہ است در نماز حجاب کہ در میان مصلی و پروردگار اوست بر شتم
میشود و حضرت ایشان باقلاً سنا اللہ تعالی سبحانہ بزرگداشتہ اند کہ این رفع حجاب مخصوص نماز
منہی است شکر خداے عزوجل برین نعمت عظمی بجا آرند و در از دیدار کیفیت او کوشند و نماز
را با آداب و شرائط و طول قنوت بجا آرند قرینہ کہ در حین اواسے بیرون آن نیست
قیام قنوت

سکات از زبان است

در امر است

ان علی علیہ السلام

وَأَمَّا هَلْكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَلَحَ عَلَيْهَا بَارَهُ أَنْ سَرَّ رِثَاكَ بَتِ أَخْوَى اعْتَرَى شَيْخِ
 ابوالمظفر بقلم آمده است اگر آن را مطالعه نمایند ظاهر حفظ کنند نوشته بودند که در دیدن اشیا با
 مانند آب روان و صحرای درخت و جزآن تفتی پیدا میشود و آنسرار معلوم میگردد که هرگز در بیان
 نیاید و در مشغولی حالتی روید که هستی از میان برمیخیزد و مقام حیرت پیدا میشود همه احوال
 و پسندیده است حق سبحانه تعالی بکمال نفی حقیقت انتفا برساند تا آثار بشریت تمام از میان
 بر بندد و لَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا اللَّهُ جلوه فرماید نوشته بودند که هرگاه که بتوجه شوم
 مقام پیدا میگرد و نوشته محبت ازان طرف وارد میشود که چه نویسد مخد و این همه اذواق از این
 نشه پیدا است و این دیدارین محبت هویدا مدار کار بر محبت است که سبب ظهور و اظهار گشته
 است محبت است که تیر کنون و گنج نهان را بجلوه گاه بروز آورد و محبت است که خرق حجب
 بیناید و وصل عریان میرساند نوشته بودند در تلاوت قرآن الفاظی که از زبان بجا آیند بعینه از
 تمام اعضا می برآیند گویا هر موسی را زبانی هست لذت بسیار پیدا میشود و حرکات و سکانات اکثر
 اوقات رجوع با نجاب اقدس میشود و اینکام استیلائی ذکر هر عضو بزرگ در آید خصوصیت
 بدل و سایر لطائف نماید اگر در تلاوت هم این معنی روید نماید و همه اعضا در تلاوت آیند گنجایش
 دارد و نیز بنده چون با استماع کلام ربانی مستغرق گردد و بکلیت خود استماع بیناید خصوصیت بحاله سمع
 ندارد اگر تلاوت هم بکلیت خود نماید چه عجب مانا که سیر این معامله است که هر حکمی که با نجاب اقدس
 منسوب بکلیت است که بعضی و بعضی آنجا محال است اگر تکلم است بکلیت است اگر استماع است
 هم بکلیت است گفته اند ذَاتُ اللَّهِ كُلُّهُ عِلْمٌ وَ كُلُّهُ قُدْرَةٌ وَ كُلُّهُ إِرَادَةٌ عَلَى هَذَا الْقِيَاسِ
 وَ عَارِفٌ بِكُلِّ شَيْءٍ بِكُلِّ شَيْءٍ خَلْقٌ نَزْهَةٌ خَلْقٌ نَزْهَةٌ خَلْقٌ نَزْهَةٌ خَلْقٌ نَزْهَةٌ خَلْقٌ نَزْهَةٌ
 الهی بیشتر متجلی است چنان کلام است که حق سبحانه تعالی بکلیت بآن تکلم است و السلام و لا اله الا

۱۶۵

۱۶۶

۱۶۷

مکتوب صد و بیست و هشتم (۱۲۸)

و اشارت بحصول

باینکه

بمحمد باقر لاهیجی در شرح احوال او و ابشار او بحصول مقامات عالیہ ان سرایسنیہ و بیان آنکه
 عروج لطائف عالم امر تا کجاست و نصیب عناصر اربعه از کجا و محل شبه که بر تفوق حقیقت
 قرآنی بر کمالات نبوت نموده و بیان آنکه نصیب از ذات غیر صاحب قیومیت را کجوق بحقیقت
 الحقائق غیر محمدی المشرع از راه ضمیمت الشیخ ممکن است بلکه واقع و در شرح احوال یاران او و تزیین
 بر خدمت طالبان حق جل و علا بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوٰۃ و السلام
 التَّحِیَّاتِ میرساند مکاتیب شریفه بتعاقب یکدیگر رسید بسبب مسرت گردید چون منضمین آذوق
 سنیہ و احوال علیہ بود مسرت بر مسرت افزون فقیر درین ایام بیماری بسیار شید چنانچه قدرت
 نوشتن و نوشتن بطور خود داشت بمحمد الله سبحانه که الحال فرصت کفایت و بدوستان
 کتابت هم می نویسم هر چند قدرت ایستاده شدن یاد و زانو نشستن تا حال نشده است پنج شش
 کتابت از شما بفعل موجود است محلی جواب هر کدام چه پردازد نوشته بودند بتهائے که درین
 مرتبه در حضور بحصول شان بشکر گردیده درک مینامید و تفصیل آن نگاشته بودند همه بوضوح پیوست
 حق سبحانه هم برین منوال همواره بر ترقیات دارد و بعد از آن نوشته بودند که روزی مکتوب بفتاد
 و هفتم از مکتوبات جلد ثالث مطالعہ میکرد و در میان آنها پرتو از حقیقت صلوٰۃ بکمال علو و کفایت
 مشتمل بر غرائب انوار قدیم بر باطن بن فقیر تافت و فوق حقیقت قرآنی ظاهر شد و بغایت مغلوب
 خود ساخت و تأدیت مغلوب این نسبت بود و بے ریب میافت که پرتو بمان حقیقت است
 و نماز فرض نیز گاهی ظهور میکند و در کتابتهائے دیگر هم از حصول این معنی اظهار کرده اید و از واقعه
 تعبیر آن بحقیقت صلوٰۃ و معانی که فوق این حقیقت است معلوم کرده اید و در یوزہ توجه ازین فقیر در
 دریافت صحت و سقم این معانی نموده اید محمد و ما فقیر درین معانی متوجه گشت ظاهر شد که شمار نصیب
 ازین نسبت شکر حاصل شد بلکه اقتدار صلوٰۃ بصلوٰۃ نیز بفهم درآمد و الغیب عند الله تعالی

نوشته بودند که عروج بسیار معلوم میشود و ظاهر میگردد که لطائف از اصول خود ما هم که فوق محمد و اند
 بالاتر از تقا نموده اند یکی از تقا لطائف از اصول خود شرط ولایت است در ولایت صغری عروج
 لطائف تا ظلال اسما و صفات است و در ولایت کبری تا اصول اسما و صفات نهایت عروج
 لطائف عالم آخر تا ولایت کبری است بلکه تا دایره اولی از ولایت کبری بیشتر معامله با عالم خلق
 است و ثقیه و وار و ولایت کبری نصیب از ان مفسر است و نصیب عناصر اربعه از ولایت علیا
 و کمالات نبوه است نوشته بودند گاهی که مناسبت بحقیقه الحقائق میباید میگرد و در نزول
 متخیل میشود بعد از کمال عروج معامله نزول است و این نزول تم است ثمرات و نتائج آن
 بیش از پیش است و از ظهور نزول ملائکه تعطل کاتب شمال که نوشته اند نعمت است عظمی لکن
 شکر نعمه لا یدیدکم و از از و یاد لذت ایلام بر انعام که اظهار نموده اند آنرا همچنین میباید بکن
 علامت محبت و ائمه استوار انعام و ایلام محبوب گفته اند و نزد حضرت ایشان با ایلام بیشتر لذت
 بخش است نسبت به انعام این از دیوانگیهای محبت است من لم یدق لم یدق نوشته بودند
 که بهره از حقیقت صلوة و محبت و محبت بهره دو معنی میباید خلعت بزرگ خلعت باطلی نفیس ظاهر
 میشود و این معانی اکثر صلوات خصوصاً در کتوبات و گاهی در غیر آن میباید و گاهی مناسبت
 بحقیقه الحقائق و گاهی فناء خاص مفهوم میشود و دیگر حقیقت مبودیت صرف که فوق
 حقیقت صلوة مینماید و مضمون مصرع من بجای میروم کا بنجا قدم نا محرم است به نشان آن موطر
 به نشان است بر تواند از گردید حقیقه قرآن مجید ذات و صفات و جوی تعالی شانه در ان
 مقام شگرت نمودار بود الخ محمد و ما چیزهای که شما مینویسید امثال ما و دراز کار انرا انصو و خطو
 این امور هم معنیست و ایما نه باین معانی پسند و غیر لیکن چون محبت و رابطه با اهل این
 نسبت دست دارد از بركات و نسبت خاص ایشان میباید آلمو مع من احب
 معیت مسیح و قیقه را میگذارد که نصیب محبت صادق نگر و چه اگر در یک مقام از محبوب که تهنی

۶۹

۶۹

۶۹

۶۹

۶۹

۶۹

معیت درست نیاید لیکن بتفاوت محبت در معیت ہم تفاوت راہ میاید با وجود بعضی ازین
 مواطن مشہور ہم میگردد لیکن نمودار گشتن حقیقت قرآنی در ان موطن کہ معبودیت صرف است
 محل تأمل است کما لا یخفی و ایضاً حقیقت قرآنی بطور حضرت ایشان مابداً و معیت بحیث حضرت
 ذات است تعالی و این معنی زائد است بر ذات مجرد پس شایان معبودیت صرف نبود و از ان فرود
 علیاً و تنزیلاً باشد ازین بیان ساقط شد شبہ کہ ایراد کرده اند کہ حقیقت قرآن ناشی از صفت
 کلام ایشان کلام است پس در خلل ولایت کبری بود و تفوق آن از کمالات نبوت چه صوت دارد
 زیرا کہ این معنی کہ مبدأ و معیت بحیث حضرت ذات است تعالی برتر از ولایت سہ گانہ و کمالات
 نبوت و حقیقت کعبہ است فافہم نوشته بودند کہ یک مرتبہ پر تو از ذات مہوب برین کعبہ تافت
 و انوقت چنانچہ افعال و صفات از ان طرف میاید جسم و جنبہ نیز ازین طرف نیسیافت بلکہ جسم
 از نظر بصیرت پر خاستہ بود و سوائے نورانیت امرے دیگر یدرک و مشہود و نگشت محمد و ما مراد
 از ذات مہوب اگر وجود مہوب حقانی است کہ بولادت ثانیہ مربوط است فہما و اگر مراد این
 معنی است کہ صاحبیت قیومت را عطا میشود و خصوصیت با و دارد و تعدد و این صاحبیت
 در یک عصر وقوع ندارد پس جائے تأمل است مگر آنکہ از راہ قنای شیخ کہ صاحب این نسبت
 بذات مہوب نسبت پیدا کند و از انوار و برکات آن بہرہ ور گردد چنانچہ لفظ پر تو از ذات
 مہوب تافت اشارے باین معنی دارد و این نوع نسبت بذات مہوب ممکن است بلکہ واقع
 و یحتمل است وصول بحقیقۃ الحقائق اگر محمدی است پس راہ وصول حاصل دارد و غیر محمدی راہ
 قنای شیخ اگر وصل گردد گنجایش دارد نوشته بودند کہ بعضی از اہل سنیہ و زرتشتی معنی نفی و اثبات
 بزبان فارسی برانہاد شوارست بہ ہندی گفتن مجوز است یا نہ محمد و اما حال از بزرگان معلوم است
 کہ ہندی کے تعلیم کردہ باشند ما ہم این قسم مردم را کہ تعلیم میکنیم بفارسی بانکہ مشقت یاد میکنید
 اگر بر کسے بسیار دشوار باشد ہندی بگویند یا ہل عرب میگوئیم زبان عربی میگوئیم و یا مقصود الّا
 اللہ دلالت مینماید محمد عارف مناسبہ بولایت علیا پیدا کردہ بود و تصفیہ عن غماصر کہ مییافت

ازین رگبزر بود لیکن مسکن در ولایت کبری داشت احوال دین دوشه روز دران ولایت بتوجه معلوم
شد که رسید حقیقت تصفیه عناصر در انجاست پیشتر صورت تصفیه عناصر در اینجا بود عبد الواح
هم ترقی بسیار کرده است نزدیک است که از احاطه رطلال برآید و آنچه از احوال یاران دیگر نوشته
اند به نیک پسندیده است باحوال آنها خوب پروازند و حدیث آنها را بمنت بکنند حدیث
یا داور اذاکایتی طالیافکنی که خادما شنوده باشند و نیز حدیث نقل میکنند آن احب
عباد الله من حبب عباده الله الى الله وحبب الله الى عباده و الحمد لله و
واخرا والصلوة والسلام على رسوله دائما و سرمدا وعلى اهل الكرام و صحبه العظام
يوم القيام

مکتوب صدیست و نهم (۱۲۹)

خواجه محمد یار پسر خواجه عبد الرحمن نقشبندی در غزوات و نصیحت و ترغیب و تشریع علیه و سنت نبویه
و بر دوام ذکر بعد الحمد والصلوة و ارسال التحیات میرساند از شنودن واقعه ماله و خبر
و حشت انچه نویسد که دست از اچه قسم نصیب رسیده و درد و غم رفته و انا لله و انا الیه
راجعون لیکن چون تقدیر و اراده مولای حقیقی است جل شانه غیر از صبر و صابرا گذشت
پست من از تو روئے نه پیچ گرم بیازاری که خوش بود عزیزان تحمل خواری + باید که بر جاو
شریعت و طریقت مستقیم باشند تا بحقیقت راه یابند و راه و روش بزرگان خود را از دست نهند تا
از فیوض بزرکات ایشان بهره مند گردند حیات دنیاوی بنایت قلیل است و معامله آخرت دائمی
و سرمدی کاری باید کرد که نجات اخروی حاصل شود و سرخروئی از صاحب حقیقی بحصول انجام حق
بسمانه آدمی را اهل نیافریده است و بطور او نگذاشته تا هر چه داند بکند و هر طور خواهد زندگانی نماید
با و امر و نواهی او را مبتلا ساخته است اینکس چاره ندارد و بغیر از آنکه مقتضائے او امر و نواهی او
زندگانی نماید یا بچه مامورست بجائے آرو و از آنچه ممنوع است یکسو بود اگر چنین نکنند بنده ممتدد
باشند و ستم حق انواع عقوبات بود بزرگ و فکر مشغول بوند و اگر روزی گفتن دل اخلی پیدا شود و از

بانه

ذکر گفتن باز و از بحر و وقوف قلبی یا توجیهی که فی پر دازند و آنچه نوشته اند که آرام جمیع است
که حرکت دل به روش که باشد باشد و در دل پیچ خیمای نگذرد حتی که خیال تلفظ اسم ذات هم
زمانیکه این صفت روی میدهد باز می آید از همه چیز درین حال آرام و جمیع زیاد و از زیاد مشتاده
میکند و خود و این حال نیک است و هر قدر که انقطاع دل از ماسوی حاصل شود نعمت است لیکن
بشرطیکه در فرائض و واجبات خلل نرود و الا خطر در خطر است چنانچه خود نوشته ایم لیکن صفت
مذکوره را از دست ندید و ترسان و لرزین باشید و سنت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
را بدندان محکم بگیرد این است راه نجات و ید و ید خوط القتاد فآخ از برای استقامت
شما خوانده شد ثبتنا الله سبحانه و آتاکم علی حادۃ الشریعۃ العلیه

مکتوب صدوی (۱۳۰)

بانه

بشیخ حسین منصور جان دهری در حین احوال سنیّه او با بعضی بشارت عالیّه و در آنکه غیظ
که از اغوان قطب باشد اگر خود را واسطه فیض دریا بد گنجایش دارد و حل شبهه که نوشته بود
که حقیقت قرآنی در مرتبه صفات است تفوق آن بر کمالات نبوت که مرتبه ذات است چگونه بود
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ مکاتیب شریفه که پیش ازین فرستاده بودند رسید خوشوقت است
و مستر افرا اگر دید در اوقات فقیر مریض بود طاقت جواب نوشتن نداشت الحال که از شدت
مرض فرصت است بجواب هر دو کتابت که متضمن احوال و اذواق سنیّه است می پردازد و در شمول
غایات خداوندی جل شأنه که از چند و چون بیرون است که مشاهده مینماید و رفع که وراثت
عفو زلات که احساس میکنید و در بعضی اوقات خود را واسطه فیض و رحمت و مغفرت مییابید
فیوض و برکات که از جناب سروری علیه و آله افضل الصلوات و التحیات علی الدوام
بر خود مییابید که گویا هرگز از ان بحر محیط یا تنجانب کنده اند و علی الدوام فالص است و گویا از

نظر مبارک خود بر گزینستور میسازند و آن از مهربانی خود دور نسازند و درین امور مرقومه شک
 ریب نمیاید بل کَرُویَةِ الشَّمْسِ فِي الظَّهِيرَةِ ست نهمیست بزرگ مطالعه آن خوشوقت است
 و لذات معنویه بخشید اللَّهُمَّ ذِذْ و خود را که وسطه فیض میاید محمد و این معامله و بسته لقطت
 لیکن غیر قطب که از اغوان انصار قطب است اگر این معنی در خود احساس نماید گنجایش دارد و
 چنانچه در عالم مجاز و زیر وسطه انعام باو شایسته بخلائق اگر اغوان و زیر که مرجع خلائق اند نیز خود
 و وسطه انعامات فهمند چه تبعید در باب حقیقت قرآنی استفسار نموده بودند ظاهر میشود که ترقی
 بسیار دران حقیقت واقع شده است ظاهر این معامله انجام رسیده باشد و نصیب ویرتوسه از
 صباحت که پرسید بودند نیز مذکور در آیه الْغَيْبِ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ نوشته بودند که چون معامله
 کمالات نبوت بذات بخت تعلق داشته باشد تفوق حقیقه کعبه حقیقه قرآنی بران چه صورت
 دارد و آنرا کجا معلوم میشود که کمالات نبوت بذات بخت تعلق دارد از فقیر که نقل کرده فقیر گز
 نگفته است و در کلام حضرت ایشان هم معلوم نیست آری وصول باین کمالات بعد از حصول
 ولایات سه گانه است و پس از عبور از اسما و صفات و شیون و اعتبارات و تزیینات تقدیسی
 است و بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن است که در مکتوب بیان طریق تفصیل مذکور است
 لیکن در ذات بخت بودن آن محل سخن است شجر کَیْفَ الْوُصُولِ إِلَى سَعَادَةٍ و دُونَهَا
 قَلَّ الْجِبَالُ و دُونَ هُنَّ حُيُوفٌ چگونه این معامله بذات صرف متعلق باشد و حال آنکه
 حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه را که عبارت از اوقات عظمت و کبریا است فوق
 کمالات نبوت نوشته اند و نصیب کمالات نبوت جز را رضی را ثابت کرده اند و نصیب حقیقه
 کعبه بهیئت و خدائی را که از مجموع عالم خلق و عالم امر بهر سیمه نوشته و ایضا در همان مکتوب به
 ذات را فوق این کمالات ثابت کرده اند آنجا که نگارش فرموده اند که ذات الله و رائے این
 وجود و عدم است و نیز نوشته اند که این وراثت نه باعتبار وجود مجب است چه حجب تمام رفیع

یعنی ایک محظوظ ۱۲ یعنی بلکہ در نگاہ کتاب نصف النهار ۱۲ این شاید و یافت بہ کہ یعنی از مکاتیب وجود

چنانچه
نشان
اند

گشته اند بلکه باعتبار ثبوت عظمت کبریا بیست که مانع درک است و حقیقت قرآنی فوق حقیقت
کعبه ربانی است و آن بطور حضرت ایشان ما عبارت از مبدأ و مسمت همچون حضرت ذات است
تعالی چنانچه در جلد ثالث بتفصیل بیان فرموده اند فاذ تفهم الاشکال و ذال الاشتباه اگر
کلام حضرت ایشان را تتبع میکردید ظاهر این اشکال میرسد عجب تر آنکه حقیقت قرآنی را به
اطلاع از تحقیق آنحضرت در یک کتابت شان کلام نوشته اند و در کتابت دیگر تخطئه خود کرده اند که در
کتابت سابق از راه خطا نوشته ایم حقیقت قرآنی صفت زنده است چه جائی تخطئه است کلام
الله تعالی چنانچه صفت زنده است شان غیر زنده هم هست و هر دو بطریق حقیقت است مجاز در میان
نیست پس کلام را بیکه خاص کردن یعنی دیگر نمودن بجه معنی بود و بر تقدیر تسلیم که کلام خاص بصفه
بود اگر حقیقت آن شان باشد چه نقصان دارد و تحقیق آنست که حضرت ایشان افاده فرموده
و نیز پرسید بودند که چون سالک بولایات ثلثه و کمالات نبوت مشرف میشود و سیر او در حقائق
ع افتد آیا هر کدام از ولایات و کمالات عروج و نزول علی و ادو یا بیک عروج بولایات و کمالات
مشرف میگردد و بیک نزول نازل میشود و یا بعضی اشخاص باشند که بیک عروج این مقامات را
کرده نزول فرمایند و بعضی دیگر از عروج و نزول متعدد میشود و بعضی را در بعضی مقامات عروج
بود و نزول نبود این معامله بحسب تعادلات طلب متفاوت است و گاه بود که این تفاوت
باندازه تفاوت تربیت را میرساند اراده سفر کوستان نموده اند بهتر است بعد از استخار با متوجه شوند
از جانب فقیر هم اذن است دیگر فقیر طریقه چشتیه را بکس نمیگوید و خرقة هم نمیدهد تا واضح
باشد سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

۶۰۰

اند

مکتوب صد سی و یکم

۶۰۱

بشیخ آفر نورسری در تحسین احوال و شرح وقایع او و در آنکای تجلی ذات را دوم ناگزیر است بسم الله

له یعنی پنج جائی تخطئه نیست پس چه تخطئه خود کرده اند حال آنکه کلام چنانچه این

الْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّحِيمِ الْكَرِيمِ اللَّهُ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى كَمَا بَيَّنَّاكَ مِنْهُ فَتَسَاءَدُ
 بُوْدِ رَسْمِ مَسْرُوتِ بَخْشِ كَرِيْمِ اِنْجِيْمِ اِنْ اَوْ دَاقِ وَاَوْ حَالِ خُودِ نُوْشْتِ بُوْدِ نَدِمِ پَسَنْدِيْدِ وَاَعْلَى سَتِ
 مُطَالَعَةِ اَنْ خُوشَقِ سَاخْتِ تَرْقِيْمِ يَافْتِ بُوْدِ كِ حَقِيْقَتِ صَلَوَةِ چِيَانِ كُشُوْفِ شُدِ كِ دَر حَقِيْقَتِ
 اَز نُوْر وِشَاخِ اَنْ دَر خْتِ مَقَابِلِ قَبْلِ افْتَاوِهِ وَفَقِيْر اِيْنِ دَر خْتِ اِيْهَلُوْ كِ رَاسْتِ خُودِ مِ بِيْنْدَا
 كِه مَنَاسِبَتِ اِيْنِ حَقِيْقَتِ بِدَر خْتِ اَنْسَتِ كِه دَر خْتِ اَرْوَعَتِ تَفْصِيْلِ خَبَرِ مِيْدِ بِدَر چِي شَجَرِ تَفْصِيْلِ
 نَوَاقِيسَتِ وَنَا زِ نِيْزِ مَرْتَبَةِ وَنَسَبَتِ بِچُوْنِ حَضَرَتِ ذَاتِ سِتِ تَعَالَى وَتَقَدَّسَ وَچُوْنِ تَوْجِيْهِ اَنْ
 بَكْعِبَةِ مَقْصُوْدِ سَتِ كِه مَرْتَبَةِ مَعْبُوْدِيْتِ صَرَفِ سَتِ تَوْجِيْهِ اَنْ دَر خْتِ بِسْمَتِ قَبْلِ مَتَمَثِلِ كُشْتِ وَاَنْ
 دَر خْتِ رَا كِه اِيْهَلُوْ كِ رَاسْتِ مِ بِيْنْدَا شَعَارِ مِ اِيْنِ مِيْدَا رِ كِه شَمَارِ اِيَانِ دَر خْتِ رَا وِرَاسْتِ
 اَمِيْدِ سَتِ كِه بِطَلَبِ نَسَانْدِ وَنَصِيْبِ اَز اَنْ حَقِيْقَةِ بِحْصُولِ اِنْجَامِ سِمَتِ مَاتَا شَا كُنَا نِ كُوْتِ سَتِ
 تُو دَر خْتِ بَلَنْدِ بَالَا نِيْ + نُوْشْتِ بُوْدِ نَدِ كِه وَزِ دَر نَا زِ نِيْ خُودِ رَا فَوْقِ آسْمَانِ دِيْدِ وَنُوْرِ دِيْدِ كِه اَنْفَظِ
 صَلَوَةِ دَر اَنْ نُوْرِ مَتَّوْرِ مِيْشَدِ وَدَر حِيْنِ اَوَا كِ نَا زِ دَر كُوعِ وَبُجُوْدِ خُطِّ وَالتَّذَا ذِ مِيْشُوْدِ كِه اَز
 تَقَرُّرِ وَتَحْقِيْقِ بِسِيْرِ وِلَايَتِ چِرَا چِيْنِ نَبُوْدِ كِه نَا زِ مَعْرَاجِ مَوْحِنِ سَتِ وَمَوْحِنِ كَمَالِ قُرْبِ مَهْنَكَامِ رِيْفِ
 حِجَابِ نُوْشْتِ بُوْدِ نَدِ كِه دَر غِيْبَتِ مِ بِيْنِ نُوْرِ سِيْتِ بِهِيْمَتِ وَبِ كِيْفَتِ اِنْجَا خُودِ رَا چِيَانِ مَعْلُوْمِ كَرُوْمِ
 كِه بَنْدِ مَقْبُوْمِ وَپَسَنْدِيْدِ صَا حِيْمِ وَ اَز زَبَانِ كُتْمَرِيْنِ بَرَا مَدِ كِه خُوبِ بَنْدِ اَمِ قَمَحْدِ وَاچُوْنِ دَرِيْنِ دِيْدِ وِ
 عِلْمِ شَمَادِ رِيْمَا نِ يَسِيْدِ وَ اَز غِيْبِ اِيْنِ كَلِمَةِ بَر زَبَانِ شَمَا جَا رِي شُدِ هَسْتِ نِيْكَ مُبَارَكِ سَتِ شَكْرِ خُودِ
 جَلِّ شَانِ بَجَا ئِ آرَمْدِ وَ اَز رَحْمَتِ اَوْ بِيْشِ اَز بِيْشِ اَمِيْدِ وَ اِيْشَانْدِ وَ اَز كَرْدِ اَوْ اَعْمَالِ خُودِ مَآيُوسِ كَرْدِ
 وَ اَمِيْدِ اَز رَحْمَتِ صَرَفِ دِهَشْتِ بَا شَنْدِ قَبُوْلِ اَوْ بَر وَ اِيْا وَ اِلَسْتِ نِيْسَتِ نُوْشْتِ بُوْدِ دَر مَرَا قِبَةِ ظَاهِرِ شُدِ
 كُوِيَا تَجَلِّيِ ذَاتِ سِتِ تَعَالَى بِهِيْمَتِ بِيْرَنَكِ حُسنِ وَخُوبِيِ اَنْ دَر وُتْمِ وَخِيَالِ دَر نِيَا يَدِ مَحْدِ وَ اَعْلَا
 تَجَلِّيِ ذَاتِ دَوَامِ سَتِ كِه اِسْتِثْنَا دَر قَفَا ئِ اَنْ نَبُوْدِ وَ اِنْجِيْمِ اِسْتِثْنَا دَر نِيْزِ نِ تَجَلِّيِ ذَاتِ سِتِ بِجَانِ
 بَلَكِه تَجَلِّيِ شَانِ سَتِ اَز شِيْوَنَاتِ لَهْذِ اِتْجَلِّيِ ذَاتِيِ بَرَقِيِ كِه مَشَلِّخِ قَرَارِ وَاوَدِ اَنْدَزِ وَ حَضَرَتِ اِيْشَانِ
 تَجَلِّيِ ذَاتِ نِيْسَتِ تَعَالَى بَلَكِه تَجَلِّيِ شَانِ سَتِ اَز شِيْوَنَاتِ كِه سِيْرِجِ اِلَا سْتِثْنَا سَتِ مَحْدِ وَ اِنْجِيْمِ دَر كِتَابِ

درست

درست

درست دارد

درست دارد

فرزندی نوشته بودند از انکشاف حقیقت قرآنی و در وقت ادائے صلوٰۃ خود را محو مطلق دیدن
و مشاهده لذت عظیم در آن وقت نمودن و ظهور تاثیر توجّه در طلبه و گرمی مجلس همه نیک عالی است
مطالعہ آن خوشوقت ساخت اللہم زد باحوال طالبان خوب پردازند و توجّہات را از آنها
دریغ نذار و لیکن ترسان لرزان باشند و متضرّع و ملجئ شوند بباد ازین راه خبری انکس خواسته
باشند در گنج نامرادی اوقات را بگذر و فکر بسیر برند و گنج اسرار بدست آرند + + +

مکتوب صدی دوم (۱۳۲)

خواجہ احمد بخاری در بیان آنکه ہرچہ از محبوب حقیقی میرسد مرغوب و محبوب و قبض و بسط رزق
فعل خاص اوست تعالیٰ و شرح احوال یاران او + ہو اللہ تعالیٰ بر جاہ شریعت غرا و سنت
مصطفیٰ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم مستقیم و مستقیم داشته ترقیات صوریہ و منویہ کن
و ممتاز دارا و صحیفہ گرامی رسید مہر بخش گردید از آزار فقیر نوشته بودند حمد اللہ سبحانہ
کہ دین ایام فرصت است لیکن قوت استادن تا حال نشده است ما اصاب من مصیبت
فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبراها ہرچہ از ان جانب میرسد
مرغوب و محبوب است کشفہ پیشانی بے گہرہ جبین و ابرو بان پیش باید مدراہ بندگی این ست نصیب
یاران اظہار گلہ مندی از مضائق روزگار و قرضار یا مینمایند جائے گلہ نیست و در رزق مقدر
احتمال کمی و زیادتی نیست تنگ کردن رزق و زیادتی آن فعل خاص اوست تعالیٰ سبکس را در آن
دخل نیست اللہ یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر بطریقہ مرضیۃ انت کہ بندہ روئے دل
را از ہمہ چہات مصروف ساختہ در ذکر و عبادت او یکجہ و یکرہ و بود و بکلیت در تعمیر آخرت کوشد
و طرح ہمتش جز مرضیات مولا حقیقی جلّ سلطانہ نمود و اذکر اسم ربّک و بتسکّل الیہ
تبتّیلاً و امور معاش را با وسپارد و کسایش کار را زد و انداز و طلبد ربّ المشرق و المغرب

لہ در سورہ مزمل واقع است از پارہ تبارک ۱۳

باجای

باجای

باجای

باجای

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا در حدیث شریف آمده است تَبَّ الَّذِي هَبَّ وَالْفِضَّةَ
 قِيلَ فَمَا نَدَّخِرُ قَالَ لَيْسَ نَادِرًا وَكَأَنَّ قَلْبًا شَاكِرًا وَزَوْجَةً تُعَانِي عَلَى الْآخِرَةِ وَنِيزَ وَرَحْمَةً
 شَرِيفَةً مَنْ جَعَلَ الْهُومَ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ تَعَالَى سَائِرَ هُمُومِهِ وَمَنْ تَشَعَّبَتْ
 بِهِ الْهُومُ مِنْ أَحْوَالِ الدُّنْيَا كَمَا يُبَالِ اللَّهُ تَعَالَى فِي آيٍ أَوْ دِيْنَتِيهَا هَلْكَ وَأَنْجَحَ إِذَا أَحْوَالِ
 سید محمد و برادر کلان او نوشته بودند بوضوح پیوست در احوال برادر خود نوشته اند که آنچه اول چشم
 بسته میسرید بحال کشاده بیند محمد و ما این دلات بر ترقی باطن ندارد و کمال آن ابسته نیست
 مصرع تو میباش اصلا کمال این است و بس و مرتب قلب که مشایخ میکنند نیک بلند است
 حق سبحانه از کمال هر قلب بهره و سازد و از قلب بسیط نصیب ارزانی فرماید و احوال محمد زاهد
 چیزهای بزرگ و عالی نوشته اند از کرم او تعالی از نزدیک است لیکن آنچه نوشته اند که ولایت کبری
 تفصیل و ارسیر کرده در نیم دایره پنجم مقام قبولیت تعیین مینماید و همچنین در جوار ولایت علیا نقطه
 تعیین مینماید که آن نیز مقام قبولیت است معلوم نشد که این مقام قبولیت عبارت از چیست و
 چه قسم قبولیت است و نیم دایره پنجم بچه معنی است اگر مراد قوس است که حضرت ایشان آنرا منتها
 ولایت کبری قرار داده اند پس نیم دایره چهارم باید گفت زیرا که آن قوس دایره چهارم است و
 دایره دهم و بالاس آن قوس است نوشته بودند که یار این طریق را که بشما منتسبند هر جا عقیده و مانع
 پیش می آید و توقف واقع میشود باین خاک نشین متوجه میشوند صورت فقیر بآنها ظاهر میشود و از آنها
 میکنند اند و فقیر تر هیچ نمی بیند و خیر ندارد و محمد و انکیل و ارشاد کارخانه خداوندی است جل شانه و
 مربی حقیقی اوست سبحانه لیکن باعتبار ظاهر این معامله به پیر مرشد وابسته ساخته اند و توسط او
 کار مرشد را بکمال میرساند گاه بود که مرشد از این توسط اطلاع بود و گاه نبود از ما و شما
 بهانه بر ساخته اند علی الخصوص که مرشد از آریاب جبل بود اطلاع از احوال مرشد و از توسط
 خود کمتر خواهد بود مع ذلک در صحبت او مردم بمرتبه کمال و کمال میرسند و صاحب احوال

له دوا به ابن ماجه و البیهقی ۲ من المشکوة ۳ و الذی فی المشکوة هم دنیا ۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

الحمد لله

الحمد لله
الحمد لله
الحمد لله
الحمد لله

و صاحب علم میشوند و ازین جهن هیچ نقصانی در کمال تکمیل و نیست احوال و کمالات است
که در فرمایند مسترشدان ظاهر میشود و السلام اولا و آخرا

مکتوب صدسی سوم (۱۳۳۳)

بشیخ شرف الدین سلطانپوری در غایت پر دخت احوال مسترشدان تاکید بر تصحیح نیت
هو بعد الحمد والصلوة و دار سال التحیات میرساند احوال همه حال مستوجب حمدت
المسئول من الله تعالى عافيتكم واستقامتكم على الطريقة المرصية ظاهرة
و باطن صحیفه گرامی که درین و لا سال داشته بودند رسید بهجت افزاگر و دیدار تقید بحلقه صبح و
پیشین و طریقه توجیه بیاران بعد مغرب گرمی مجلس و تاثیر توجیهات و ظهور آثار و ترقیات عظیمه
بر آن که نوشته بودند مستر بر مستر افروز اللهم اکثر اخواننا فی الدین باید که درین
امر جلیل القدر پیش از پیش تقید و زنده در حدیث آمده است ان احب عباده الى الله من
حبيب عباده الى الله و حبيب الله الى عباده و در تصحیح نیت بجان کوشند و همواره
طنجی و متضرع بودند از تحقق بحقیقت قرآنی و عبور با فوق که نوشته بودند بوضوح انجامید تفصیل آن
تعلق بحضور دارد که معامله نازک است و آنچه میان بند نعمت است عطف امید است که از و چیز خالی
نباشد آنچه میباید یا بفعل حاصل است یا قریب حصول است بهر حال شکر خداوندی جل شانه
بجا آرند و همت بر آن گمارند که ازین بحر عثمان گوهری بدست آرند تا سبب سعادت بهفت
پشت باشد و هشت بهشت روئے نماید مامل از دوستان و دعاست و السلام اولا و آخرا

مکتوب صدسی چهارم (۱۳۳۴)

بسید نعمت الله بنگالی در شرح احوال و تعبیر واقعه هو الحمد لله و سلام على عباده
الذین اصطفی کتابت که سیادت آب سید نعمت الله در احوال خود از راه محبت فرستاده بودند

رسیده خوشوقت ساخت از ظهور نور که معتبر بحقیقت کعبه است بعد از آن عطاشدن خلعت مکلف
و عزیز با الفاظ قرآنی که نوشته بودند بوضع پیوست امیدوار باشند که از فیوض و برکات قرآنی
بهره ورشوند و عنقریب از حقیقت آن نصیب یابند در رنگ نصیب از حقیقت کعبه نوشته بودند که
در واقع برین تجلی شد خود را در آن عدم محض یافته بعد از آن بقای آن ذات یافت درین اثنا اتفاقاً
فرمودند که این حال حضرت خلیل است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام حاصل معنی کریمه
اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهَیْ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ تا آخر القافر فرمودند بعد ازین فقیر
خود بخود فریاد شدن گرفت بحدی که آسمان و زمین در خود میافت و تجلی حق جل و علا در درون این
آحق ظاهر میشد درین اثنا فرمودند که این حال سید المرسلین است صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ
وَسَلَّم محمد و ائمه واقع ظاهر است حق سبحانه و تعالی از هر دو ولایت بهره ور سازد و از انوار هر
کدام منور گرداند این واقع بشارتست ظاهر امیدوار باشد در تجلی اول چون عدیت و محویت
و تیری از شرک و روی از همه تافتن و بجناب قدس بی مشارکت اغیار و آوردن است نسبت
بحضرت خلیل است عَلَیْهِ الصَّلٰوٰۃُ وَاَلَسَّلَامُ که معامله نفی را بنقطه آخر رسانیده اند و تجلی ثانی
مناسبت بمقام انبیاء و تجلی ذات دارد که حال خاتم الرسل است عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ الصَّلٰوٰۃُ وَاَلَسَّلَامُ

مکتوب صدسی و پنجم (۱۳۵)

بعادل بیک پسر کامل بیک آبادی آخرت و در نکویش دنیای دنی و هو الله تعالی از قیامت
میسوی محرر گرداند احوال همه حال مستوجب حمد است اوقات را بگذر و فکر معمور دارند و نوشته آخرت
را آماده سازند و بر خرافات دنیای دنی مفتون نشوند و بنیت آن فریفته نگردند و بطریق
آن از جای نروند که فانی و مالک است ثباتی ندارد و هر سیرت شکر آورده و نجاستی است راند و
گشته این زهر بخت بیدری گرفتار است و بخت سردی مبتلاست و اَلْحَزَنُ زَكَلُ الْحَزَنُ
بیت همه اندرین من بگو این است که تو طفلی و خانه رنگین است و عمر هانست که در مصیبت

مولای حقیقی تعالیٰ مصروف گردد و در طلبِ درِ او بسر رود باقی در حسابِ عمر نیست و خلی
و بالست بیت هر چه بر عشقِ خدایِ احسن است بگرشگر خوردن بود جان کنان است
احوال را نویسان باشند دوستان را بدعا یاد آرند و السلام

مکتوب صدسی ششم (۱۳۶)

بمحمد حسین کابلی در جواب عریضه او و الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی برادر
دینی صوفی محمد حسین سلام خواند و با استقامت ظاهری و باطن بوده و دستاورد عایاد آورده
معاذ که شب عید روئے داده بود نوشته بودند و از مشاهده نور صرف اشعار نموده واضح گردید و
سبب مسرت و خوشدلی گردید حق سبحانه همواره در ترقی دارا و از مقصد اقصای نشان پیدا کرد
از شکر گذاری خدمت حافظ جو نوشته و خدمت فقر و ضلای که میکنند بیان کرده بودند و ضوح
انجامید حق سبحانه ایشان را جزای خیر بدیده نوشته بودند که ایشان میگویند که هنگام مشغولی خود
نیست پیام از مطالعه آن خوشحال شدیم حق سبحانه و تعالی این دیدار زیاده کند و اثری از هستی
موجود و وجود بشریت نگذاشته و فائز حقیقی روئے نماید عزیز گفته است اشتیاقی عدا ما لا اعوذ ابدا
و السلام

مکتوب صدسی هفتم (۱۳۷)

بحاجی محمد شریف خادم در جواب عریضه او که متضمن معارف غریبه و تحقیقات بدیهه است بسم
الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی برادر دینی حاجی
محمد شریف تفسار نموده که معنی قرب نوافل و قرب فرائض چیست و کفر شریعت و کفر طریقت
چیست و علامات هر کدام چه چیز است بدانند قرب نوافل چیست که عبادات نافله مترتب
میشود و چون در نوافل موجود عابد در میان است قریبیکه بران مترتب میشود و قریب بود که وجود
سالک در میان باشد پس این قرب مفنی نبود که وجود صاحب قرب هنوز در میان است گفته اند
قال الله

قُرب نوافل آنست که بنده فاعل شود و حق آنکه فعل او بود و محل و علایم در حدیث قدسی آمده است که یَزَالُ
 عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوَافُلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَبَصَرًا وَيدًا
 وَجَنَاحًا وَتَوْبَةً و در روایت آمده است فَبِئْسَ يَسْمَعُ وَبِئْسَ يُبْصِرُ و در قُرب فرائض چون که محض
 اعتدال امر الهی است تعالی و جو و عابد در میان نیست پس قُرب که بران مترتب شود قُرب بود
 که جو و عارف دران در میان نبود لهذا گفته اند که قُرب فرائض آنست که حق تعالی فاعل بود و
 بنده آنکه فعل او باشد چنانچه وارد شده است الْحَقُّ يَنْطِقُ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ نَاطِقٌ حَتَّى تَزِيلَ
 عُمُرِي مِنْهُ أَنْ تَكُنْ نَاطِقًا وَ تَزِيلُ وَ تَزِيلُ وَ تَزِيلُ وَ تَزِيلُ وَ تَزِيلُ وَ تَزِيلُ وَ تَزِيلُ وَ تَزِيلُ وَ تَزِيلُ
 فرائض مفتی و جو و سالک است و قُرب نوافل مفتی نیست و جمع بین القُربین آنست که فاعل و آنکه
 هر دو حق باشد سجانه و بنده در میان هیچ نبود و در کریمه و کرامت اِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَحِيٌّ
 گویا اشاره به هر سه قُرب است کفر شریعت آنست که بنده مرکب امر شود که در شریعت غیر ارتکاب
 آن کفر باشد و حکم شریعت کافر شود و کفر طریقت عبارت از مرتبه جمیع است که دران موطن تیز
 میان حسن اسلام و قبح کفر از نظر سالک مرتفع میشود و بهر ابصار مستقیم می پندارد و میگوید
 بیت بکفر و باسلام یکسان نگر که هر یک دیوان او و فرست است حسین منصور درین مقام
 بوده است که گفته شعر کَفَرْتُ بِدِينِ اللَّهِ وَالْكَفْرُ وَاجِبٌ لَكَ دَنِي وَعِنْدَ الْمُسْلِمِينَ قِيمَةٌ
 درین موطن سکر همه وقت دمنگیر است از مستی محبت تیز میان حسن قبح ندارد و چون از سکر
 بصحو آید از مستی بهوش و از ب تیزی تمیز گراید اسلام را حسن و کفر را قبح و اندو باسلام حقیقی
 مشرف شود و از کفر تیزی نماید پس کفر طریقت زین اسلام حقیقی باشد از حضور مبتدی و مبتدی
 و غیبت هر دو قبض و بسط هر کدام پدید بودند بدانند که حضور مبتدی حضور است که غیبت
 قفای اوست و حضور متوسط حضور است که غیبت در قفای آن نیست و درین هر دو حضور
 وجود حاضر در میان است و فنا بحصول پیوسته حضور فتهی حضور است که نفس حاضر در میان نیست

له الحديث في صحيح البخاري وقد نقله الشيخ بالاخصا وباللغة «...» بل انكر من كرمه واقعة «...» وقال الملائكة الذين

حضور نیست خود بخود بے نعت حاضری و حضور شهود نیست بے وصف شهادی و مشهودی
 مَن کَم یَذُنُّ کَم یَذُنُّ غَیْبِ مَتَدِی غَیْبِ اوست از حس بوسطه استیلا و سلطان ذکر بر
 حقیقت جامع ذکر که محل حس و شعورست غیبت منتهی غیبت اوست از ذات و صفات خویش
 در سطوات تجلیات ذاتیه و صفاتی و استتار بلکه انعدام اوست هنگام استیلا هستی حقیقی برین
 هستی موهوم و عبارت دیگر گوئیم غیبت متمدی استتار ذکر و حضورست از باطن او و غیبت
 منتهی در پرده آمدنست ظاهر او از معامله باطن چه باطن او را غیبت نیست آنچه وارد و بتسلیل
 دوام دارد قبض و بسط را بقلب میباشند که اهل ابتدا و اند قلب تا در مقام تلوین است مورد
 قبض و بسط است چون تکمیل پیوست از قبض و بسط است منتهی را این قبض و بسط نیست
 که مصطلح قوم است او را با وجود تکمیل و گیرنگی بوسطه عروض بعضی عوارض بے مزگی و بیجا و بی
 روی میسر و دگا بے صفاتی وقت پدید میاید بران اطلاق قبض و بسط بطریق تجرؤ نمود میاید
 هر چند این اطلاق بهم شائع و ذائع است از علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین پرسیده بود
 بدانند که علم الیقین استدلال است از اثر مؤثر و عین الیقین شهود مؤثرست بے پرده اثر و استهلاک
 و کم شدن است در مشهود بعدیکه از وصف شهادی و مشهودی مستر باشد و حق الیقین مستحق شدنست
 بان و این مقام بقا و شعورست چنانچه از دو دو با تش بے بردن و مشاهده آتش نمودن و عین آتش
 گشتن گفته اند که علم و عین حجاب یکدیگر ندیده هنگام علم عین نیست و چون عین آمد علم رفت چه فانی
 و مستهلک بحیرت و جمل متصف است که منافی علم و دانشست و در مرتبه حق الیقین این حجابیت
 مرفوعست و شهو و علم با هم جمع اند که موطن شعور و بقاست و این هر سه مرتبه یقین تا زمانه است که
 سیر سالک اصول است که بمقام ولایت تعلق دارد و چون مُعَاذِل از اصول بالا رود و بساط طریقت
 پیش آید این مراتب کوتاهی کند و فنا و بقا در راه ماند بر سر سید بود مذکر زوال عین و اثر کجا تحقیق
 میشود در بدایت ولایت کبری یا در نهایت آن تشریف زوال عین اثر در بدایت این ولایت است
 و کمال آن در نهایت آن ولایت چه خروج از ظلال و قید انفس که موجب زوال عین و اثرست بدایت

ولایت کبری است و تا اصول در میان است اثر از آثار باقی است و چون اصول انقطاع پذیرد
 اثر از آثار نماند معنی قرب اقربیت و فرق میان هر دو پس میسر بود بداند که قرب مقابل بُعد
 است چون بُعد مفقود شود قرب متحقق گردد و لیکن قرب بعد از امور نسبیست یک شے نسبت
 قرب است و نسبت بشے دیگر بعد از کمال از ناست بلاهور بعد است و نسبت بهج قرب
 لهذا مراتب قرب متفاوت آمد باندازه تفاوت تقدیر مراتب بُعد و چون بُعد از هیچ وجه
 نماند کمال قرب متحقق شود و آن در اتحاد است پس کمال قرب در اتحاد آمد و معامله اقربیت نیز
 بهم نازکتر است از اتحاد هم باید که شد در جانب قرب تا اقربیت بر می نماید و نفس این کسین
 کس نسبت بان بعد بود عقل عقیل مشکل که باین دقیقه پی برد و از خود نزدیکتر را تواند تصور نمود و فوق
 صحیح و کشف صریح که مقتبس از انوار نبوت باشد باید که در کاین عجب به نماید و ایقانه بفرقان مجید
 حاصل کند من گم یکنی که یکنه دیگر از آداب طریقت است که طالب در حضور شیخ پیچیده و دیگر
 و راه شیخ بے اذن شیخ متوجه نشود حتی بزرگواران هم مشغول نشود و اگر در حضور او بچرخد
 و دیگر متوجه شود در آن وقت از فیوض و برکات شیخ ظاهر آنست که محروم است الا تا در امثلاً
 قوت نسبت بشیخ بر وجه کمال داشته باشد مع ذلک تفاوت میان توجه و عدم توجه کائن
 واقع که دیده اید و همچنین واقع که حافظ محسن ماده شما دیده است عالی و روشن اند و بیشتر امیدوار
 باشد که حق سبحانه از قوه بفعول از گوش باغوش آرد و آنکه قریب مجیب از محبت ذاتی و صفاتی
 و افعالی و محبوبیت و محبت پر سید بودند بدانند که حضرت حق جل و علا ذات خود را دوست میدارد و
 همچنین صفات و افعال خود را نیز دوست میدارد و ظلال اسما و صفات خود را هم دوست میدارد
 و هر کدام ازین افراد محبت و اعتبار دارد و محبوبیت و محبت ظهور کمالات محبوبیت ذاتیه در حضرت
 حبیب صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و ظهور کمالات محبت ذاتیه در حضرت کلیم علی
 نبینا و علیه الصلوٰة و السلام و ظهور محبوبیت اسما و صفات را بنیاد دیگر متحقق است علی
 نبینا و علیه الصلوٰات و التسلیمات و البرکات در نایب محبت آن و ظهور محبوبیت

و محبت ظلال آسمان و صفات در اولیا و محبوبین و مجتبین کائنات معنی عروج و نزول سیر الی الله فی
 الله استفسار نموده بودند بدانند که عروج روح را گویند و نزول روح را خلق سیر الی الله چونکه قطع
 و اثره امکان است سیر فی الله سیر در آسمان و صفات و حی است تعالی و تقدست پس این
 هر دو سیر در جانب عروج باشد و در سیر دیگر در جانب نزول است سیر عن الله باشد و سیر فی الاشیاء
 باشد دیگر فنا و بقا فی الحقیقه تبدل صفات و میمت بصفات حمیده و الا بسده
 هیچ جایگزین و دو احکام بندگی از وی ساقط نمیشود و در جانب بقا نیز بنده حق نشود قلب حقائق
 محال است اگر گویند فانی در هنگام فنا خود را محو و تملاشی بیاید و نام و نشان از ذات و صفات
 خود بنبیند و حیران چیت گوئیم که اوصاف ذمیمه در لطیفه نفس سوخت تمام دارد و انانیت
 و عنوت و سرکشی و نافرمانی و داری و جهل مرکب که کمالات عاریتی را از خود دانسته خود را کامل
 و خیر یقین کرده بمنزله ذات او گشته است لاجرم بزوال این صفات زوال ذات متصور
 میگردد و باطمینان او انقلاب حقیقت بفهم در نمی آید فیهما من فیهما *

بایست

بایست

بایست

بایست

مکتوب صدسی و ششم

بخان محمد بیگ که لابی در شرح احوال او و بیان آنکه با وجود بی نهایتی مطلوب شهری گفتن می
 است + هو + بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند کتابی که پیش ازین بچندگاه
 فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت از دید تصور نوشته بودند واضح گردید حق سبحانه و تعالی
 این دید را زیاده کند که داوید میسر و اعمال را قیامت می افزاید و قابل قبول میکند عتبه عرفه
 و مراقبه خود را شتر سوار در جمع عرفات که دیده اید و بر کایت عجیب بشمار سید و اکثر خود را در طول
 کعبه میباید و یکبار کعبه معظمه را در خود یافتید همه نیکو است از برکات آن اما اگر از
 انوار کعبه متوجه امیدوار باشند الله تعالی از تحقیق آن بهره و در ساز و تار است بذات بخت پذیرد

بایست

۱۵ بروز جمعه نهم ماه ذی الحجه بعد و پیر ۱۳

وازانہ بصاحب خانہ روز نے بکشايد و آنچه نوشته ايد که بعد از ان نسبت معلوم شد که گویا ذات
 تحت است الخ گویا اشارت است و بشارت باین ماجری پرسیده بودند که مطلوب نهایت
 نیست پس میاید که طلب طلب هم انتہا نباشد پس منتهی گفتن بچه معنی باشد بدانند که منتهی
 کسے است بر انتہا مطلوب برسد و سیر الی اللہ را قطع نموده و دخل سیر فی اللہ کرد و بعد از ان در
 انتہائے مراتب است باعتبار مراتب کمالات محبوب بعضها فوق بعض ہر قدر سیر و کمالات
 محبوب مینماید همان قدر مراتب انتہا میرسد و عدم انتہا بر مطلوب ہم باعتبار کمالات وصفات
 اوست جواب دیگر آنکہ عدم انتہائے مراتب وصول چنانچہ اکثرے براند در حق کسے است کہ سیر و
 تفصیل اسما و صفات افتادہ باشد گفته اند کمالات معشوق را نهایت نیست و ہر آنے یک
 کمالات متجلی است دیگرے گفته مراتب الوصول لا تنقطع ابدا الا بدین ثلثے گوید
 بیزارم از ان کہ خدا نے کہ تو داری ہر لحظہ مرا تازہ خدائے و گرت رابعے گوید ہمیت
 نہ حسنش غایتے دارندہ سعدی را سخن پایان بمیرتہ مستقی و دریا بچمان باقی +
 و رہے کہ حضرت ایشان مارا عطا شدہ است را ہمیت کہ اسما و صفات بطریق اجمال در اینجا
 قطع میاید و وصول بذات میسر مے آید و مراتب وصول منقطع میشود و انتہائے پذیرد بخلاف
 صاحب سیر تفصیلی کہ وصول بذات مجرد در حق او عتقائے روزگار است کہ اواز تجلیات کہنہ بزارت
 و تجلیات تازہ گرفتار و از ذات تجلی کہ درائے تجلیات محبوب در راہ آہن اہ اجمال شاہراہ نبیاست علیہم
 الصلوٰۃ والسلام و صحابہ کرام ایشان علیہم الرحمۃ و الرضوان والسلام علی من اتبعہ الامم

۱۰۱

۱۰۲

العلوٰات والبرکات

مکتوب صدسی و نہم (۱۳۹)

بسلطان عبدالرحمن بلخی در کمالات قلب انسانی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حَامِدًا
 وَصَلِّیًا حَقِیْقَتِ مُضَفَّہٗ قَلْبِیَہٗ خَزِیْنِہٖ اَسْرَارِیَہٗ مَعْنَوِیَہٗ بَادِیَہٗ رُحِیَّہٗ کَبِیْرَتِ دِعَالَمِ صَغِیْرِہٖ کِبَرَاتِ
 عَوَالَمِ سِتْ ثَابِتِ سِتْ عَالَمِ صَغِیْرِ اِنْسَانِ رَاکُوْبِہٖ کہ مُکْتَبِ اَزْ عَالَمِ خَلْقِ وَاَمْرِ سِتْ وَاَمْرِ کَبِیْرِ

۱۰۳

۱۰۴

هر چه در زیر عرش است از اظلال و غایب و جز آن آنچه فوق عرش است از لطائف عالم اُمرست و هر چه
در عالم صغیرست در عالم اَصْغَرست که قلب انسان است که با وجود کمال صغیر جامع عوالم است با وجود
بساطت کمال وسعت موصوف و مناسبت او بذات اقدسش بیش از بیش آمده که در آنحضرت کمال
بساطت و کمال وسعت با هم جمع اند لهذا بعد از تصفیه قابلیت آئینه داری آن مرتبه مقدسه پیدا
کرد و بشرافت و لکن یَسْعُنِی قُلُوبُ عَبْدِی الْمُؤْمِنِ مَشْرِقُ کُشْتِ وَ تَصْفِیة قَلْبِ وَابِتة
است تجلی با حکام شریعه و تزئین بسمن مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة و السلام و الخیرة
و اجتناب از بدعت نامرضیه و از آنها که در شهوات و لذات نفسانیه و دوام ذکر و مراقبه و رُوح
بر محبت شیوخ فعلیات مملأ از مَنَهِ هَذِهِ الْجَهْلِ لِيُظْهِرَ فِيكَ عَجَائِبُ الْمَلِكِ
وَ اسْرَارُ الْمَلَكُوتِ وَ تَكُونُ مِرْآةً لِّانْوَارِ اللّٰهُوْتِ

مکتوب صد و بیستم

به برادرزاده حضرت ایشان سَلَّمَ اللهُ تَعَالٰی مُحَمَّدٌ وَ زَوْدُهُ عَالِی مرتبه شیخ عبد الاحد در بیان تفویض
حقیقت صلوٰة بر حقیقت قرآنی و حل شبهه که در اینجا وارد میشود و آنکه معامله حقائق نشئه داخل
تفصّل است و در تحقیق انطباق بحقیقه الحقائق و آنکه قطب مدار غیر قطب ارشاد است و غیر صاحب
نسبت قیومیت و آنکه بعد از عطای ذات موهوب غالباً معامله بر نزول است بِسْمِ اللّٰهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ بَعْدَ مَنْ حَمْدَكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ بَعْدَ مَنْ اَمَّ بِحَمْدِكَ
وَ عَلٰی نَبِيِّكَ وَ حَبِيبِكَ الصَّلٰوةُ وَ الْخَيْرَةُ بَعْدَ مَنْ ذَكَرَكَ وَ بَعْدَ مَنْ اَمَّ بِذِكْرِكَ وَ عَلٰی
اٰلِهِ وَ اصْحَابِهِ كَمَا يَقْتَضِی كَرَمُكَ وَ يَلِیْقُ بِفَضْلِكَ اَمَّا بَعْدُ فَزِدْنَا جَنَّاتِ شَيْخِ عَبْدِ الْاَحَدِ بِرِسْمِهِ
که حقیقت قرآنی عبارت از مبدأ و وسعت بیچونی ذات است تعالی بیان نمایند که حقیقت صلوٰة
عبارت از کدام اعتبار و نشان است بداند که حضرت ایشان در حقیقت صلوٰة بر نگاشتند آنکه
اینجا کمال وسعت بیچونی است پس در حقیقت قرآنی مبدأ و وسعت است و اینجا کمال وسعت لیکن

برین تقدیر شبه وارد میشود که مبادا شی را تقدیم و تفوق است بر شئی پس باید که حقیقت قرآنی
 مقدم باشد بر حقیقت صلوة و حال آنکه حقیقت صلوة را فوق حقیقت قرآنی نوشته اند جواب
 میتوان که این مبایست در جانب عروج سالک باشد یعنی شروع و سمت در مراح عروج از حقیقت
 قرآنی است و کمال آن در حقیقت فوقانی و باین معنی مبایست را تا آخرت جواب دیگر آنست که
 تفوق از طرفین است بدو اعتبار حقیقت قرآنی چونکه جزو حقیقت صلوة است چنانچه آنحضرت
 نوشته اند که اگر حقیقت کعبه است جزو است و اگر حقیقت قرآنی است هم بعضی او که صلوة جامع
 جمیع کمالات و مراتب عبادت است که به نسبت اصل الاصل کائن است و شک نیست که جزو را تقدیم
 بر کل و کل را افضل است که مشتمل برین جزو و اجزاء دیگر پس تفوق صومی جزو راست و تفوق صوری
 و ربی کل را بود نوشته بودند که وصول حقائق ثلثه داخل تفضل است یا نه معاملة این حقائق چونکه
 فوق کمالات نبوت است باید که داخل تفضل باشد نوشته بودند که وصول بحقیقه الحقائق غیر محمدی مشرب
 را نمیتواند شد یا نه و اگر بطریق فنا فی الشیخ باین دولت مشرف شود آیا حقوق و لطایف تمام میرسد
 یا نه بدانند که حقوق تمام محمدی راست و غیر محمدی را در ضمن شیخ خود که محمدی است و صاحب الطیبات
 اگر میرسد گنجایش دارد پرسید بودند که در عهد صاحب نسبت قیومت قطب را غیر است
 یا این منصب مسلم باوست یا نه که قطب ارشاد و غیر او نیست آری قطب بقعات که اقطاب
 جزئی اند و در عهد او اگر باشند گنجایش دارد بلکه واقع است و او بمنزله کل است و اینها از انوار و برکات
 اوست فیض و تنفید اند لیکن قطب را غیر است که او را از او و خلوت تا گزیر است در زمان آن
 سرور صلی الله تعالی علیه و آله و سلم میگویند که قطب را بود و بشری صحبت هم گاه گاه
 مشرف میشد لیکن کسی او را نمی شناخت الا ما شاء الله تعالی و آنچه میگویند که روح را بعد از
 مفارقت از بدن قنایست این حکم در سایر لطایف امر هم جاری است و آنچه میگویند که روح
 فلائی ظاهر شد و چنان چنین افاده نمود و مستفید شد مراد از آن لطیفه روح است بخصوصه و
 الغیب عند الله سبحانه نوشته بودند که بعد از عطاء ذات موهوب معامله با عروج وابسته میشود

یا نزول با هیچ کدام خصوصیت ندارد الزم بدانند که صاحب این نسبت چون نسبت قیومیت دارد
و کارخانه تکمیل و ارشاد هم با و وابسته البته باید که صاحب نزول باشد و باطن متوجه خلق
بود و اگر این صاحب نزول گاه گاه غرض هم نماید بخایش دارد بلکه واقع است والسلام علیکم و
علی سائرین

مکتوب صد چهل و یکم (۱۳۱)

بمشیت آب حافط عبد الحلیل و باومی در بیان آنکه ممکن هر چه از جنس خیر و کمال دارد همه متفاد
و مستعار از مرتبه و جوب است بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات میرساند احوال همه
حال مستوجب حمد است المسؤل من الله تعالی عافیتکم و استقامتکم و علی جادة
النشیرة العلیة و الشنة السینة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام و التحية
و ترقی در کجایتکم المعنویة فی مدارج الکمال الالهیة صحیفه گرامی که از راه محبت
نامزد این مسکین نموده بودند رسیده محبت و مسرت افزا کردید باید که همبزمین بنحوال از احوال ظاهر
و باطن خود بر نگاشته باشند و این دوران کار را بدوای خیر یاد آور بودند و یوزة ملازمین کم بعثت
در رنگ استعارت است از مستغیر و سوال است از عاجز فقیر ممکن بچاره هر چه از جنس خیر و کمال
دارد همه متفاد و مستعار از مرتبه و جوب است فی نفسه از خیر و کمال تهی است و از حسن و جمال
خالی آیات یابل امانات راجع است خدمت وجود نا فقیر او ذاتی است و فاقه او سرمدی
از عدم چایید و از شرچ بر آید پیست من چشم و کم ز پیچ هم بسیار و ز پیچ و کم از پیچ نیاید
کایه تقدیر است که با بعضی طلبه که نشست و برخاست میکند آثار معتدیه در آنها پدید
می آید و ترقیات بینمایند و بعضی بکمال میرسند این همه از زمین و برکات بزرگان است
و این کس در بیان نیست بلکه مرقی حقیقی است جلال شانده مصرعه از ما و شما بهانه
بر ساخته اند و خوش گفت که ایشان نیست این همه الحان ز مطرب است
الیه یزجیه الا مکرله فاعبدوه و توکل علیک

بنی

ما به

ما به

ما به

مکتوب صد چهل و دوم

حضرت حقائق و معارف آگاه جامع علوم ظاهری و باطنی شیخ محمد یحیی دامت برکاته و اظهاری
الامم مفارقت و اشارت فیوض و برکات مرقد مطهر حضرت پیر و تکمیل رضی الله تعالی
عنه یسبح الله الرحمن الرحیم اَحْمَدُ اللهَ عَلَی تَوَالِیهِ وَ صَلَّی وَ اسَلِّمْ عَلَی حَبِیبِهِ
اَحْمَدُ وَ اِلَیْهِ اَحْوَالُ اَوْضَاعُ فَقَرَّ اَرَادَ اِنْ حُرِّدَ مَسْتُوبِ حَمْدُ الْمَسْئُولِ مِنْ اَللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ
سَلَامُكُمْ وَ اَسْتَقَامَتُكُمْ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا فَمَدَّ وَ اَيَّامُ مَفَارِقَتِ بَامِدَادِ شِدِّ مُهَاجِرَتِ
صوری ضروری بطول انجامید حدیث شوق از شرح بیرونست و قصه عشق پایانه ندارد
و الحال دوست از طاق مَفَارِقَتِ نمانده و شتاق از احسان بر لب آمد بزودی تشریف آرند و
مُحِبِّانِ اَزْ اَلَامِ مُهَاجِرَتِ خلاصی دهند هر چند افسوس است که کس از آن دیار غلبا که موطن فیوض
و انوار است باین دیار سُفلی که منبع کفر و بدعت است آید از آمدن خود باین دیار ظلمانی و از مُهَاجِرَتِ
آن آگاهان نورانی که نشان از آن بی نشان دارد و ترجمانی غیب الغیب میفرماید چندان حسرت
و ندامت دارد که چه نویسد در اینجا هم که هست از برکات آنجا که امیدوار است و چشم بر آن دوخته
بسیار دین دیار بدین زنده ام که که گاه به نسیم عافیه زان دیار می آید و آری
اگر بنیت زیارت روضه مطهره حضرت پیر و تکمیل و طاقات مجاوران آن مرقد منیر بیایند برجا
تا از فیوض و برکات این موطن نیز بهره مند گردند و از انوار و انسرایان آنجا که ما خود و مستفاد
از انوار آن موطن است نیز مستفید شوند زمین هند هر چند پر ظلمت و کدورت است لیکن چشمه حیات
و ظلمات است مصراع بتاریکی درون آب حیات است و آمر و زبقت سر منیر بطیفیل آن دو حرم
محترم از کثرت فیوض و انوار رشک هند و غیرت سست آنرا از هند ندانند که در یکجاست و آب
است بلکه نمونه انسرای نبوت است طالبان حق جل و علما که سر نیاز باین مزار فالص الانوار
دارند و از روی صدق طوافت این مرقد مطهر بیایند از آن فیوض و برکات مستفیض و مستفید

حاجه کلان
و
و
و

میگردند و از یکتوش بصد جوش و خروش ترک خویش نموده بطلب پیسیر و بسیر از سنگینه این
مقام بجهت عدم صدق و ناگرویدن ازین جنبه حیوّه خشک کام اند و ازین برکات دست تهنی
خوش گفت همیشه ز هر یک نقطه اش چون نافه ترا شمیم وصل جانان میزند سر و له
آن کز برودت در ز کام است به چه داند نافه اش گرد در مشام است و الشکام اولاد و اخرا

و قطع
پیران

مکتوب صد پیل و بیوم

به محمد صادق پنی در حل سوال او که فنا و بقا چه معنی است زوال وجودی است یا چیز دیگر و
دقائق و اسرار فنا به الحمد لله و سلام علی العباد الذین اصطفی سعادت آثار محمد صادق
پنی رسید بودند که فنا و بقا چه معنی است زوال وجودی است یا چیز دیگر بدانند که فنا و بقا
بهرست از اسرار الهی جل شانّه ذوقی است و وجدانی که تبیان رست نیاید و بتقریر و تحریر
در یکجمله مصرعه لذت شناسی بخدا تانچستی آجماع اهل الله است که حجاب مطلوب نفس این
کس است انت الخامة علی شمسك پیت از شست حجاب تو یقین است بشرط همه درون
همین است و تا اثر ازین کس باقی است رایع معرفت نداریست تا یکسر موز خوشین آگاهی
گردم زنی از راه فنا گمراهی پس بکنند که کوه بشریت را از بیخ و بن باید کند تا انتقائے حقیقی
روئے نماید و نیستی ذاتی پرده بکشاید و شک نیست که احکام بندگی از بنده هیچ گاه ساو قیست
و بنده هرگز حق نشود این دلالت بر بقائے بنده دارد پس آنچه مقرر قوم است باین چگونه جمع
شود و بودن و نابودن یک آن بچه روشن متصور گردد و مصرع میباش و میباش مشکل این است
عقل عقیل بحال این اشکال پی نبرد و کشف این معیار محال انکار و سابقه رعایت باید که این
معیار بکشاید و حل اشکال نماید و محال بحال امکان آرد و عرفتی ربی یجمع الاضداد در
آنحضرت جمع اضداد است و احکام متضاده با هم آمیخته اگر عارف متخلق بهم مورد احکام

له خوش بود و مجمل شیرین و گوار و آب حیات و معنی زندگی و شهید و ترایق غیاث است باد بوی خوش برآیند ۱۲
سه کلند بر وزن سمنه آه آهی که بدان زمین را برآینه زراعت بجا دارند ۱۳

متضاده گردد چه مستبعد باشد اثبات وجود و سلب وجود در آنحضرت جمع اند اگر بود و نابود و عارض جمع شود و گنجایش دارد

مکتوب صد و چهل و چهارم

بشیخ محمد مؤمن گیلانی ثم برانپوری در تعبیر و قانع او و بشارت حصول بعضی مقامات عالی و محل
سوال که نموده بود و بشارت عالی به لبسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العلمی و سلام
على عباده الذین اصطفی انا بعد سعادت آثار شیخ محمد مؤمن واقعه چند دیده بود و تفسیر
و سوالی هم نموده واقعه اولی را بحسب ایرادینامه واقعه اولی آنکه روز جمعه تارنج بیستم شهر محرم
در خدمت حضرت ایشان بزیارت روضه منوره رفته درون روضه مراقب بودند و حضرت ایشان
سکمه الله بسم الله بر سر تربت حضرت امام المردین مراقب نشسته بودند ناگاه مشهود این حقیر
گردید که نور عظیم از جانب قبله نمایان شد و عالم را احاطه کرد و در محاط و طر روضه منوره درآمد و در محاط
که حضرت ایشان مراقب بودند مدتی توقف نمود معلوم کرده شد که در آن نور حضرت خائیت است
علیه و علیاً الیه الصلوٰۃ والسلام در آن اثنا بخاطر این کمترین گذشت که آنحضرت علیه
الصلوٰۃ والسلام در باب حضرت ایشان ماچو میفرمایند مقارن این خطره حضرت رسالت
صلی الله تعالی علیه و آله وسلم فرمودند که من صاخی الشیخ المعصوم أو محمد المعصوم فقد
صاخی بعد از آن نور عظیم از آنجا انتقال فرموده بر دروازه روضه منوره حضرت محمد الف
ثانی رسید توقف و زید و نور از قبر منور حضرت محمد الف ثانی با استقبال آن نور برآمد
محقق شد و در وقت انتقال نور فرمودند قول الشیخ أحمد حق بعد از آن نور منتقل گردید
بمدینه سکینه علی ساکنین افضل الصلوٰت و اکمل التَّحیات رسید و در روضه منوره مطهره درآمد
در آن وقت از اینجا تا مدینه منوره هم در نظر این حقیر روشن بود و روضه شریفه نیز مشهود بود بعد از
وصول بر روضه منوره آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام و التَّحیات باز این لفظ را میفرمایند من صاخی
فقد صاخی محمد و ما مدین واقعه که حضرت خائیت علیه و علیاً الیه الصلوٰۃ والسلام

نام این دور از کار بر زبان خود دو بار آورده از راه کرم و عنایات بیشتر ساختن سیر افتخار و ابواب
افتخار رسید و دست بدار این قلیل البضاعه در زوایا این همه خرابی هیچگونه خود را قابل
این خطاب نهد اما نه با کرم میان کار و دشواریست سمیت میتوانی که دهی اشک
مرا حسن قبول کنی که در ساخته قطره بارانی را و آنکه در واقع دیگر از جانب حضرت ایشان
ما قَدْ سَأَلْنَا اللَّهَ بِسُحْرَةِ بَشَرٍ لَمْ يَخْلُصْ حَقِيقَةُ صَلَوةٍ عَطَا شَدَّ بَارِئِينَ فَقِيرَ الزُّبَانِ
پوشانیده است تصویر این همان است که در توحید آخر این حقیر بشارت حصول این نسبت
علیه داده و نصیب احساس نموده و آنچه در صف نماز در قفله داخل شده اید و میگویند که این
صف انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و البرکات نیک و مبارک است حق سبحا
و تعالی از برکات ایشان درین مقام شگرت بهره ور گرداند و ثمره از روح صلوة شان بشارت
جان کشال و پس اندگان برساند هر چند از اخیر باز بهره بود و از قفله شان نصیب شود
رضوان من الله اکبر و آنچه میفرمایند که ترا از حقیقه الحقائق نصیب است بشارت شگرت
امیدوار باشند پس بود که سبب چیست که در تسلیم طالب بشارت بلحق حقیقه الحقائق
بعد وصول حقائق ثلثه میگوئی و حال آنکه این سه حقیقت داخل مراتب و درجات است و حقیقه
الحقائق از حقائق امکانی خل این مقام باید نمود که خاطر این مسکین بدست که مشوش است
محمد و مایع اشکال نیست و در حقوق حقیقه الحقائق و وصول حقائق ثلثه هیچ ترتیب و توقف
رواست که خوف مذکور شود و وصول حقائق میسر نیاید و نیز میتوان که وصول صوت بند و حقوق
نشود که انبیاء علیهم الصلوة والسلام از حقائق خویش حقیقه کعبه فاقوها رسیدند و
کسی که بر قدم ایشان است از حقائق شان میتوان که برسد و حقیقه الحقائق در میان نیاید و بعد از
وصول اگر بتوسط شیخ خود حقیقه الحقائق ملحق شود و گنجایش دارد چنانچه پیش از وصول هم روا
که بان حقیقت برسد و از همین گذشت آنچه حقیر بعضی از یاران بشارت حقوق بعد از وصول
شان بحق سه گانه داده است این کلمه نیست بلکه اتفاقیه است که بعد از وصول توحید باین جناب

واقعه شده است و الا قبل از وصول اگر توجه واقع شود میتوان که حقوق مذکور حاصل شود آری در ماؤ
محرمی الشرب اگر حقوق پیش از وصول گفته شود گنجایش دارد چه راه وصول و بجا نوق حقوق است
بحقیقه الحقائق وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالسَّلَامُ عَلَیْ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

مکتوب صد و سی و پنجم

بِسْطَانِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بَخْشِ وَفَضِيلَتِ ذِکْرِ وَشَرَحِ اَحْوَالِ اَوْ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَارْسَالِ
التَّحِيَّاتِ میرساند صحیفه گرامی رسید مسرت بخش گردید حمد الله سبحانه که بعافیت اند
بیاد حق جل و علا معمور اند بنده چون حق تعالی را یاد کند حق سبحانه نیز آن بنده را یاد نماید
فاذکر وینی اذکری که در صورت دوام ذکر ازین جانب از انجانب نیز دوام ذکر خواهد بود
ازین که کم سعادت زیاده تر بود که صاحب و مولای حقیقی جَلَّتْ عَظَمَتُهُ همیشه در یاد بنده
باشد و بنده همواره مورد فیوض او بود تعالی نوشته بودند که گاه گاه خود را بالیه مییابد که خانه را
از خود بگوشی بنید این دیدار است و شکر است از جامعیت استعداد امید که ازین هم بالیه تر
گردند و آفاق را بگشاید نوشته بودند خود را آراسته لباس سبز و مزین بزبورهای مشاهده کرده خند و
مطالعه این جوی خوشوقت ساخت این دیدار نسبت بلند خبر میدهند و بیشتر نسبت عالی وَالسَّلَامُ اَوَّلًا
وَآخِرًا

مکتوب صد و سی و ششم

بَشِیخِ میر بلوی در شرح احوال او و اشارت به بشارت الحمد لله وَسَلَامٌ عَلَیْ عِبَادِهِ
الَّذِينَ اصْطَفَى صحیفه گرامی رسید سرور و خوشوقت ساخت حق سبحانه بحقیقت و بیست
ظاهر و باطن و الوفاء الا سَتَقَامَةُ فَوْقَ الْكُرَامَةِ نوشته بودند که مخلصی از تنگنای قهر
و خیال که جمیع مانع تاج سلوک جنبه اند حاصل نقد وقت دارد و مطلع نظر جز اصل الاصول
نمی پندارد محمد و اخلاصی از قید و هم و تنگنای خیال دین نشاء فانیه اشکال دارد و مطلع اصل

بر وجه کمال آخرت است و هنگام لقائ زمان موت الموت جسر یوصل الحیث الی الحیث
موت است که خلاصی ازین قید نه بخشد و ازین تنگنای می برآرد و من گمان یزجوالقاء
الله فان اجل الله لا یتدرین حیات دنیاوی نادرست که ازین ورطه نجات یابد و مطلوب
را بے سخت خیال در آغوش کشد همان سخن استا و شیخ ابوسعید ابوالخیر است که این ازان نادرست
نوشته بود و مذکور بود این ناره عطش در جوش است و ناره تپش در جوش است بے تپش و عجز همه
وقت در تنگی است و هر چند از تنگنای وهم و خیال و ارسته است لیکن ممکن بیچاره مشکل که یا
از امکان بیرون نهد و مقید از قید و ابدیت سید رومی نه ممکن در دو عالم جدا هرگز
نشد و الله اعلم به ممکن از واجب تنگی چه در پاید و مقید از مطلق چه در آید پس عجز همه وقت
بود و زبانه عطش و تپش و التهاب باشد نوشته بودند که انریه کیف و الفیت بیون بغایت
لطافت از دایره خلقت مفهوم میگردد و گاه گاهی نصیب قلیل از مرکز آن دایره نیز فیض رسان
مخد و ما شکر این عطیه بجا آرند و از دیاد و تقویت آن خواهند در حضور هم حرف از احوال آن
مذکور شده بود خدا الله سبحانه که ظهور فرمود الله تعالی از زلالت خطا محفوظ دارد
اللهم اربنا احقق لنا الاشياء كما هي والسلام

مکتوب صد پهل و هفتم

بشیخ عبد العظیم جلال آبادی در جواب کتابت او بعد الحجد و الصلوة و از سأل التَّجِبَاتِ
میرساند احوال همه حال مستوجب حمدت المسؤل من الله سبحانه عافیتکم و
استقامتکم ظاهر و باطن فان الاستقامة فوق الکرامه و تشهد لهذا المعنی
ما ورد شکیبانی سوره هود مکاتیب شریفه متعاقب رسید مسرت بخش گردیده چون
متضمن احوال و اذواق سنییه بود مسرت بر مسرت افزود حق سبحانه بهمین منوال ابواب قیامت
رامفتوح دارد و در سایه سُر اوقات نبوی و جوار حقیقت مصطفوی علی صاجها افضل الصلوة

وَأَكْمَلُ التَّسْلِيمَاتِ وَالْبَرَكَاتِ جَادِدِ امْتِثَالٍ بِالْبُهِوسَانِ إِنَّ قِسْمَ آرزوهای محض مثنوی
است بیت کجا ما و کجا زنجیر نفس + عجب دیوانگی کا ندر سراققا + ما را از همه چیز سول + بحر
و ما تم عصیان ناگزیر است اظهار شوق ملاقات نموده بودند فقیر را نیز مشتاق دانند و السلام

أَوَّلًا وَآخِرًا

مکتوب صد و چهل و هشتم

بخان محمد بیگ کولابی در شرح احوال و یسیم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی احوال و اوضاع مستوجب حمدت المسؤل من الله تعالی عافیتکم و
استقامتکم ظاهره و باطنه التکون و سبیلہ لنیل الدرجات و علو الحالات کتابتیک
از راه محبت فرستاده بودند رسیده مسرت بخش گردید نوشته بودند هر گاه نظر بذات محبوب افتد
خود را محبوب یابد علاج دیگر نمیباید بگر که خود را نیست و نابود کند و هر چند سعی بیشتر میکند چهل
خود را زیاده تر میباید چرا محبوب نیابد که هنگام طوبه معشوق عاشق خود را به مناسبت میباید
و قابل تقابل او نمی بیند بلکه تاب تقابل ندارد و میجواید که رخت بصحرای عدم کشد و از خود نا
و نشانی نگذارد و بیت بی هر جا بود مهر آشکارا + سهارا جز نهان بودن چه یار + سالک
هر چند سعی بیشتر میکند در نیستی خود میکوشد و هر چند نیستی بیشتر چهل و حیرت بیشتر و از صفات
کمال که علم از جمله آنست تہی تر نوشته بودند در ادائے نماز خصوصاً در ادائے فرائض و تلاوت
قرآن مجید عجب وقت میگذرد شکر آن وقت را بکدام زبان او تواند کرد و مخد و ما نماز معراج
مومن است و موطن قرب خاص الخاص حالت و لذت آن که در ادائے آن رُو بد خصوصاً در
ادائے فرائض بیشتر کمال کمال است از ذوق و شوق یاران خود نوشته بودند شکر خداوندی
جل شأنہ بجا آرند و در کار و بار خود سرگرم باشند و از مکر و تعالی ایمن نبوند و ترسان و لرزان
نبوند و از یاران فقیر را اہل ابتداء هر که اظهار ذوق صحبت شما نماید با و صحبت دارند و تو چه نمید
و السلام علی من اتبع الهدی +

بخان

بناورد

تلاوت

کنند

مکتوب صد هجدهم و نهم

یکصد

بمیر بیگ کولابی در تحقیق ظهور عدسیت ذاتیه و کمال بودن آن با وجود شرارت و نقض که در نهایت
عدم است ۴ الله تعالی بر جاده شریعت علیّه و سنت سنیه مصطفویه علیه الصلوة والسلام
والتحیة مستقیم و مستقیم داشته بجزایات قویه معنویه مکرم و ممتاز دارا و کتابت که از راه
محبت فرستاده بودند رسیده سرت بخش گردیده نوشته بودند در خود نه غیبت پیام و نه حضور
نه جمعیت خود را عدم محض میایم بلی غیبت و حضور و جمعیت همه از نسبتات این کس است
و از اوصاف او تا از نسبتات خالی نشود و از اوصاف تهی نگردد و ظهور عدسیت ذاتیه که کمال
است در حق سالک محال است اگر گویند عدم شر محض است و نقض خالص که را حقه خیریت ندارد
در ظهور آن چه خیریت است و کلام کمال و همچنین در سلب اوصاف کمال چه کمال است بلکه
سراسر نقض و شرارت است گویم آنچه ذاتی ممکن است عدم است و صفات کمال از وجود و
توابع وجود همه در کاستار و مستفاد از مرتبه و موجب است و عکس در پر توصفات آن مرتبه
است و ممکن بواسطه این انعکاس عدسیت ذاتیه و نقض و شرارت جبلی خود را فراموش کرده
است و کمالات عاریتی خود را خیر و کمال خیال کرده است و ازین خیال فاسد و جهل مرکب
مصدر انانیت و خودی گشته و دعوی شرکت در اخص اوصاف او پیدا کرده و ندانسته انا
و بکم و الا علی از نهاد او سرزده پس کمال در حق او آن بود که از عدسیت ذاتیه خود آگاه شود و
کمالات عاریتی را بابل آن حواله نماید و از انانیت و جهل مرکب و ابر و از دعوی شرکت که
سدر راه وصول او گشته است بجات یابد و نفس را از آمارگی برآرد و بفنائی حقیقی مشرف
گردد سعادت آثار اهر که از یاران فقیر که شغل خوب نه فهمیده است با و توجه بکنند و اجازت
طریقه قادریه را موقوف بر حضور دارند و السلام

نفس از آمارگی بآید

مکتوب یکصد و نهم

بشیخ محمد باقر لاهوری شرح احوال او و احوال یارین اویسبم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد
و الصلوة و از سالی الخیات میرساند مکتوب شریف رسیده بخت افزا اگر دید از نزول
لطائف عالم امر عباد ابعالم خلق نوشته بودند بوضوح پیوست از نزول لطائف عالم خلق
نوشته آن هم نزول کرده باشند چه عالم خلق را در رنگ عالم امر عروج است که روحیست
جل و علای و نزول است که روحیست نزول است و البته بنزول این لطائف عشره است
از عدم حصول صورت معلوم در عالم که با وجود معلومیت که تعلق بهل معلوم گرفته است به نظر
آن که نوشته اند بیس عالی است و از معاملات مخصوصه حضرت ایشان است عقل عقیل
مشکل که باین دقیقه پی بر داز غرائب روزگار است که شخص غائب را احسن تعلق کند و بی
حصول صورت بود من کلمه یدق کلمه یدر آنچه از ادراک نسبت محبوبیت ذاتیه و بهر فایده
از تعینات نکتة علمی و وجودی و حقی و رفع خطره از دماغ و از دیدالتاذا از ایلام نسبت
یا نعام که در کتابهاست متعدد و رنگاشته بودند چیزهای عظیم و عالی است اکثر این امور از
خصایص حضرت پیر و تکریم است قد سنا الله سبحانه و تعالی فی مطالعة آن آیت
معنویة نبشید حق جل و علای از سایر کمالات آنحضرت نیز بهر وسند سازد و ابواب ترقیات
را مفتوح دار و آینه قریب تجیب از ظهور خیریت خاتمه و خود را ملج و جمیل و تکمیل یافتن که نوشته
بودند نعمت است بزرگ مبارک باشد لیکن الهام چون که ظنی است الهام بر جاست نوشته بود
که محض فاضل مناسبت بولایت اخفی و مبدایت علم و شرکت افراد عالم با خود در بعضی افعال
در نماز و انوار حقیقه کعبه عظمی بل تحقیق باین و قلوب خمس و قلب سیط و وسعت مضغه می باید
و محمد عارف و محمد زاهد مناسبت با افراد ذات و تصفیه خاک و وسعت مضغه معام می کند ملاج
و عبد الواحد بولایت کبری روا آورده اند همه واضح گردید و خوشوقت ساخت اللهم اکثر

اِخْوَانَنَا فِي الدِّينِ مُحَمَّدًا وَبَعْضَ طُلَّابِ امُورِیْ كَمَا اَنْتُمْ لَفَعْلُ نَمَیْدَه سِت گَاهَ بَاشَد كِه بِطَرِیقِ
 اَنْدَرَجِ یَا اَنْكَاسِ یَا تَحْمِیلُ تَصَوُّرِ اَنْ ظُهورِ نَمَیْدِه سِت وَرَقَتِ اَنْ نَرَسِیْدَ بَاشَد دَرِیْن كَارِ تَاكُلِ
 نِیكِ دَر كَارِ سِت وَنِیْزَ تَاكُلِ دَر اَوْضَاعِ وَاطَوَارِ اَنْهَآ وَاِسْتِقَامَتِ وَعَدَمِ اِسْتِقَامَتِ شِئَا
 مَآخِظِ كَرْدِه حَكَمِ بَایْدِ نُوْدِ وِدْرَا دَه اِیْن یَا اَرَاْنِ كِه اَحْوَالِ اَنْهَآ نُوْشْتِه اَیْدِ مِیگویم بَلَكِه اِیْن كَلِمَه سِت
 كِه مَخْطُوبِ فَاطُرِ دُوسْتَانِ بَاشَد وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ عَلَیْ سَائِرِ مَنْ اَتَّبَعَ الْاَهْلَ

مکتوب یکصد و پنجاه و یکم

بِخَوَاجَه مُحَمَّدِ شَرِیْفِ بِنَاغَرِیْ دَرْ شَرِیْحِ وَاقِعَه اَوْ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حَمْدًا لِلّٰهِ سُبْحَانَه
 كِه اَحْوَالِ اَوْضَاعِ بِرَبِّیْجِ اِسْتِقَامَتِ سِت اَمِیْدَه كِه اَنْفَرِیْزِ نِیْزِ سَلَامَتِ وَبِعَاقِبَتِ بَاشَد وَ
 بَاسْتِقَامَتِ ظَاهِرِیْ وَبَاطِنِیْ وَصُوفِیْ بُوْدِ مَكْتُوبِ شَرِیْفِ رَسِیْدِه خُوشَقِ سَاخْتِ دَرِیْن اَیَّامِ
 بِكَرَمِ اللّٰهِ تَعَالٰی دَر اَز اَرْخِشْتِ سِت لَیكِن قَدَرِیْ اَز دُرُودِ بَاقِی سِت طَاقَتِ اِسْتَادِنِ نِیْسِت
 شَمَازِ اَنْتِ سِتَه چَارَزَانِو مِیكَنْدَ اَرَمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی كُلِّ حَالٍ وَاَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ حَالِ اَهْلِ النَّارِ
 وَ اَسْجِدُ وِیْدِه اَبِدَه شَمَارِ اَز زِیوْر مَآءِیْ دَر خُشْتَانِ اَز مَرَوَارِیْدِ یُوشَانِیْدِه اَنْدِ وَبَعْدِ اَز اَنْ مِیگویند كِه اِیْن
 نَسَبِتِ مَحْبُوبِیْتِ سِت بَر تُو مَبَارَكِ بَادِیْ شَارِتِ سِت شِكَوْتِ اَكْرَازِ قُوْتِ بَفْعَلِ اَیْدِ وَاَز كُوشِ
 بَاغُوشِ رَسَدِ حَمْدًا لِلّٰهِ سُبْحَانَه كِه عِبَارَتِ شَمَآخِرِیْ اَز فَعْلِ مِیْدِه دِنِگَرِیْ اَز آغُوشِ مِی آرد
 كِه نُوْشْتِه اَیْدِ اَزِیْنِ بَشَارَتِ خَرَمِ مَرَبُودِ كَرْدِیْمِ چُونِ بُوْقَتِ خُودِ مَرَأُورِنْدِه اَنْثَارِ وِعَلَامَاتِ خَاصِرِ
 بِمُحُوبَارِ اَنْ نِیْسَانِیْزِ نِشْ مِیْشَد تَا سَه رُوزِ اِیْنِ مُعَالَكِه مَرَشَارِ قِیَامِ دَاشْتِ اَلْحَالِ بِهَمِ خَاطِرِ
 بَر اَنْ مُشَاهَدَاتِ مَرْعِیْ مِیْدَارِدِ كُوْیَا هِمَانِ وَرَقَتِ حَاصِلِ سِت اَز مُطَالَعَه اِیْنِ سَطُورِ فَاطُرِیْجِیْ
 شَد وَ اَمِیْدِ وَاَرِ سَاخْتِ رَبِّ زِدْ فِیْ عِلْمِنَا وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَاٰخِرًا

مکتوب یکصد و پنجاه و دوم

شیخ بازید سهارپوری در تعبیر واقعہ کہ ویر بود و شرح احوال یارے کہ نوشته بود بسم الله
 الرحمن الرحیم حامداً لله العظیم و مُصلیاً علی رَسولہ الکریم احوال ہمہ حال مستوجب
 حمدت المسؤل و المأمول عافیتکم و استقامتکم ظاہراً و باطناً صحیفہ گرامی
 رسید مسرت بخش گردید و قانع کہ دیدہ اید و نوشته نیک روشن است و آنکہ ہفت کوشک
 دیدہ اید و شش کوشک تعبیر لطائف شتہ کردہ اید و تعبیر کوشک ہفتم درخواستہ اید و ما این
 ہفت کوشک گویا عبارت از ان ہفت کام است کہ حضرت ایشان با قدسنا الله سبحانہ
 یسیرہ در مکتوبات خویش بزنگاشته اند کہ این آہ کہ ما در صد و قطع آنیم ہنگام ہفت کام است
 پنج از ان از عالم امر و دو از عالم خلق کہ نفس و قالب باشد غایتہ ما فی الباب کوشک ہفتم کہ در غایت
 رفعت است نظر بکمالات ولایت کہ عالم امر در انجا اصل است و عالم خلق تابع آن لطیفہ خفی
 است کہ منتہائے عالم امر است و ولایت را فوق آن لطیفہ و ضل آن قدم گاہ نیست و نظر
 بکمالات نبوت کہ در انجا عالم خلق اصل است و عالم امر طفیلی آن لطیفہ قالب است کہ متضمن
 عناصر اربعہ است و محتوی بر جزو ارضی کہ بالا اصالت نصیب از کمالات نبوت آنراست و فی
 الحقیقہ فوق لطائف عشرہ است و سبب خاک سبب نفعت او گشتہ است موافق تعبیر شما است
 کہ کوشک ہفتم ہمین لطیفہ قالب بود چہ تعبیر شش کوشک اول شش لطیفہ کردہ اید کہ
 پنجگانہ عالم امر و لطیفہ نفس است لاجرم کوشک ہفتم لطیفہ قالب باشد و سرچند در کمالات
 نبوت قدم را پنج بود کہ لالت جزو ارضی بیشتر جلوہ گر شود و در جات آن واضح تر گرد و احوال شیخ
 عبد اللہ کہ از شما اخذ طریقہ نمودہ است نوشته بودند کہ صفات را اصل ملحق میاید و خود از ان
 خالی مے بیند اما چون جنین بسیار دارد بمفصل احوال خود مطلع نمیشود و حقیقت حال او اطلاع
 بخشد و متحد و آنچه او میاید بنجید و درست است این قسم شخص را صاحب جنین بسیار نیست و گفت
 از کجا کہ چیز ہائے دیگر ہم دارد کہ از ان جاہل است این دید نتیجہ تجلی صفات است و ثبوتی از فنار نفس

سہ کہ سبب ترکیب از عناصر اربعہ بجائے چہار شمرودہ میشود ۱۲

وادی و کمال آن
 و تفصیل
 در کتب بسیار یافت میشود

او کمال این فنا است که چنانچه صفات کمال ملحق به صل شدند و غیر از عدم در سالک نماند این عدم
که مرآت کمالات بود نیز بعد مطلق ملحق شود این زمان از عارف نه عین ماند و نه اثر که باقی
و لا تدّر بعد از آن بکلم من قتلته فانکادیتة معامله بقاست و معامله ولایت کبری
پیش است فنا و بقا هر چند در ولایت صغری صورت بسته بود لیکن حقیقت فنا و بقا در ولایت
کبری است انکار که بحق عدم خاص بعد مطلق از خصائص این ولایت است والسلام

مکتوب (۱۵۳) صد پنجاه و یوم

بشیخ ابوالکلام در ترغیب طلب فواید صحبت بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و
الصلوة واز سال التحیات میرساند صحیفه گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند رسید اظهار
تأثف و تالم بر فقدان دولت صحبت شیخ خود قدس سره نموده بودند و اصرار گردید انا لله وانا الیه
راجعون آنچه تقدیر است ناگزیر است لکل اجل کتاب هنوز پیچ زفته است مصراع
گردی بسته شد ایدل دیگر بکشایند و لازم طلبگاری بجای باید آورد و از هر جا بوی او طلب
بشام جان برسد از پی آن باید شایام فرصت بیهوشم است و دوباره در دنیا آمدنی نیست
در یوزة این معنی ازین دور از کار تمنای پیش نیست مع ذلک هر آنچه نقد وقت است هر چند
هیچ نیست از دوستان دریغ نیست لیکن مدار طریق ما بر صحبت است و بعد چگونه یکسان
بود که او نیز قریب بر تبه پیچ صحابی ز سر در طرق دیگر هم هر چند قرب و بعد یکسان نیست اما
درین طریق علیه مدار بر صحبت است در طرق دیگر باین مشابه نیست آری مرید رشید باندازه
محبت و ربط معنوی که شیخ مقداد را در اخذ فیوض و برکات از باطن شیخ و غنیمت او نیز
بینامید و برابطه درونی جذب معانی خفیه او میکند لیکن حصول معرفت و وصول بدر جوار ولایت
غالباً منوط بر صحبت است لا تعدل بالصحبة شیئاً کائناً ما کان فقیه نیز از توجیه ظاهر
الغیب خود را دریغ نمیدارد انشاء الله تعالی حق سبحانه از باطن بزرگان فیض مند گرداند آمین

بسم الله الرحمن الرحیم

والسلام

و کمال گزیده اوقات را بذکر و فکر معهود دارند و علاج علت معنوی را درین فرصت بسیر
بذکر کثیر جویند و آنچه دور افتاده را بدعای خیر یاد آرند و السلام اولاً و آخراً

۳۰۱

مکتوب صدیخا و پهم

بفرزندان حقائق و معارف آگاه خواجه محمد حنیف کابلی در عزای خواجه مرحوم و نصایح ضروری
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى ابر خود ابر
سعادت آثار خواجه عبید مع برادر و همشیره با کمال برسد و عصمت پناه والده این نور چشم
و سایر اهل طریق که در اینجا اقامت ورزیده اند و در خدمات ایشان قیام دارند از نیجاسلام
عافیت انجام خوانند و بر جاده شریعت غرّ اوست مُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَ
الْبَرَكَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ الْعَلَى مُسْتَقِيمٍ مُسْتَقِيمٍ بوند و بر محبت و متابعت شیوخ بر سوخت تمام
باشند از شنودن این حادثه جهانگاه چه نویسند که برین دوستان چه قسم آلم و اندوه و چه نوع
فراق و مصیبت روی داد و لیکن چون بار لود و تقدیر مولای حقیقی است جلّ شأنه بغیر از
رضا و تسلیم چاره و گزیر نیست ما هم صبر کردیم شما هم صبر کنید و بفعل حق جلّ و علا رضی و
شاکر باشید و گذشتگان را بدعا و صدقه یاد آرید و از فیوض و برکات خواجه مرحوم امیدوار باشید
و از مزار پُر انوار و هموار در یوزه نمایند و یار از اباید که آنجا را معهود دارند و طریقه خواجه را نیک
رعایت کنند و حلقه ذکر و مشغولی را بر پا دارند و خدمت آینه در و نده نمایند و در رضامندی
و خدمتگاری فرزندان خواجه بجان کوشند و طفلانرا نیک تربیت کنند و تعلیم آداب نمایند بنهار
پنجوقت در جماعت حاضر شوند و سبق بے نانه بخوانند چه کنیم ما از ایشان دور افتاده ایم مگر بسوخت
امید داریم که حق سبحانه و تعالی ایشانرا اصناف گذارد و کمال برساند إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ
بیت زبیر و دستان خون شد درون سینه جان من + فراق همشیران سوخت
مغز استخوان من + وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا

آورد

در خانه گردید

مکتوب صد پنجاه و پنجم

بشیخ انور نورسرازی در تعبیر واقعہ کہ دیدہ بود و ایمانی بحقائق ثلثہ بعد از آنکہ فی الصلوۃ
و تبلیغ الدعوات میرساند کتابتہ کہ از راه محبت فرستادہ بودند رسید خوشوقت ساخت واقعہ کہ حضرت
رسالت پناہ راضی اللہ تعالیٰ علیہ والہ وسلم در آن دیدہ اید و عنایات متناہدہ نمود
نیک و مبارک است و بشارت و آنچه کہ دیدہ اید کہ گنبد سفید عجیب سیار مزیں منہ محراب اردو خود
را در میان دیدم بعد از آن مکشوف و معلوم شد کہ این گنبد حقیقۃ الحقائق است و این منہ محراب حقائق
ثلثہ است و نیز نوشته اید کہ در حقیقۃ الحقائق ترقی بسیار مے بینم گویا تو کشان کشان میری
مطالعہ آن بسیار مخطوط ساخت حق سبحانہ و تعالیٰ ترقیات بے اندازہ نصیب وقت گرواند
و از حقائق اربعہ بہرہ و رساز و اتصالی بحقیقۃ الحقائق بفہم مے در آید و الخیب عند اللہ
تعالیٰ نوشته بودند کہ فرق در ہر تہ حقیقت معلوم کردم حقیقت کعبہ بمقام دل تعلق دارد و حقیقت
قرآنی بمقام روح تعلق دارد و حقیقت صلوۃ بمقام لطیفہ راسخہ تعلق دارد و متحد و این معنی محل تأمل
ست درین باب نیک تذکر کنند آنچه از کلام حضرت ایشان با معلوم میشود آنست کہ کعبہ را حسین
و بسیار کہ مقام قلب و روح است تعلق نیست آنحضرت در جلد ثانی در مکتوب ہفتادم برگاشہ
اند و انسان چنانچہ قلب او نمونہ عرش رحمن است جل سلطانہ و ظہور قلبی او نمودن ظہور عرش
ست از بیت اللہ نیز در انسان نشانہ است کہ میانہ است و از یمن و شمال یگانہ است و
بحسن سبقت یگانہ است الخ معاملہ این حقائق بے نازک است دست فکر امتثال ما
یوالہوسان از دامن آن کوتاہ است والسلام اولا و آخراً و علیہ و آلہ و سلم و سرمد

مکتوب صد پنجاه و ششم

بہترافت و نجابت پناہ خواجہ عبدالمکملی در مواظبت دینی و بیوفائی و نیاسے ولی لیسلم اللہ

بشیخ انور نورسرازی
در
تعلیق
بر
مکتوب
صد
پنجاه
و
پنجم

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ الْمَحْسُومَاتِ مِيرَسَانِ اُخْوَالِ بَهْمِ حَالِ مُسْتَوْجِبِ
 حَمْدِ الْمَسْئُولِ وَالْمَأْمُولِ سَلَامَتُكُمْ وَاسْتِقَامَتُكُمْ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا اَقْسُوسِ كَعَمْرِ
 اِسْرَادِ وَبِجِ عَمَلِ اَزْدِ نِيَامِ حُجَّتِ دَرِشْتِ شَدِ هَسْتِ بِيَوْفَانِي دُنْيَا بِهِي اَوَّلِي كَشْتِ وَفَتْنِ
 مَصَابِ پِ رِ پِ مَآيِدِ وَدُوسْتَانِ جِگَرِ شَهَادِ رِ جِلْدِ وَبِجِ تَقْتِ وَتَذَكُّرِ نِسْتِ وَتَوْبِ
 اِنَابَتِ نَهْ غُفْلَتِ دَرِشْتِ اَزْدِ مَصَابِحِ اِفْرُونِي اَوَّلَا بَرُونِ اَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ
 عَامٍ مَرَّةً اَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذْكُرُونَ اَيْنِ كَلَامِ اِيْمَانِ سَتِ وَجِ
 مَسْلَمَانِي نَهْ اَزْ كِتَابِ سُنْتِ پِنْدِ پِزِ مِشُودِ وَنَهْ اَزْ مُشَاهِدِ اَيَاتِ بِيْنَاتِ عَجَبِ مِگِزِ بِيَادِ بَشِيدِ
 كِرِي اِنْ دِهْمِشِينَانِ كِه پَارِ وَپَارِ اَرْسَالِ بِيْجَاهِمِ سَفَرِ بَسْتِ بُوْدِنْدِ مَوْلَسِ اِهْدَمِ كِه اَشْدِنْدِ مَصْرُوحِ
 كِه اَرْقَنْدِ اَنْ يَارِ اِنْ كِه بُوْدِنْدِ مَوْلَسِ جَانِ وَبِجِ اِشْرِ اَزْ اَنهَابِ پِزِ اَمِيسْتِ وَبِجِ كِشْتِ اَزْ اَنهَابِ
 نَمِيزِ بَسْتِ چَانِ نَهْ مِشْرِشَانِ شَدِ بِيَادِ كِه مِشْرِ كَسِ زَانِ نَشْتِ نَدَاوِ اَللّهُمَّ
 لَا تَحْرِمْنَا اَجْرَهُمْ وَلَا تَقْتُلْنَا بَعْدَهُمْ لَئِنْ مَا وُپَسِ اَنْدِگَانِ نَاگِرِ سَتِ كِه عَمْرِ دُورِ وَرَزِ
 بِنُفْلَتِ نَكْزِ اَنْهِي وَبِجِ خِرْگُوشِ نَسَارِ مِ وَبِاِنْ سَرِ اَفَانِي دِلْبَنْدِ نَشُومِ وَفَرِيقَتِ اِيْنِ قُجْبِ
 عَدَا نَكْزِ مِ وَتَمَامِ لَمْرَاضِي مَوْلَايِ حَقِيقِي مَلِ شَاءِ سَارِ مِ وَازِ كِ نَفْسِ وَشَيْطَانِ اَزْ كِرِ وَابِ بَوَا
 وَهَوْسِ كِنَارِ كِرِ مِ وَكُورِ قِيَامَتِ رَا دَرِ نَظَرِ دَشْتِ خُودِ مَارِ اَرْعَادِ اَمَوَاتِ دَارِ مِ وَعَدَا
 نَفْسِكَ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ وَازِ حَيَوَةِ وَوُجُودِ مَوْجِومِ مَخْلُوعِ كَشْتِ مَوْتِ كِه مِشْرِ اَزْ مَوْتِ
 پِزِ دَارِ مِ وَبَعْدِ مِيتِ ذَاتِيهِ وَبِيتِي اَصْلِيهِ خُودِ سَارِ مِ مَعْدُومِ كِه بِرْخُودِ اَحْكَامِ مَوْجُودِ كِه جَارِ سَارِ
 وَبِعُتْوَانِ وَوُجُودِ اَمَايِدِ وَنِيسْتِ كِه تَهْمِتِ هَسْتِ شُودِ بَرِ خَلْقِ شُودِ بَسْتِ وَتَوَارِ خُودِ
 بَرِ غَمِ مَاسِدِنَا كِه تَرْوِجِ چَنِينِ مَتَاعِ كَا سَدِنَا كِه مِشْتِي وَتَوَارِجِ اَنْ يَا اِنْ مِشْتِي وَوُجُودِ
 حَقِيقِي شَتَايَانِ وَنَهْ اَوَارِشْتِ وَوُضْعِ شَيْئِ سَتِ دَرِ مَوْضِعِ خُودِ كِمَالِ مُمْكِنِ دَرِ كُنْهِ كِمَالِ سَتِ
 اَزْ وَسِ وَخَيْرِ مِيتِ اَوْ دَرِ سَلْبِ خَيْرِ مِيتِ دَرِ عَالِمِ اَزْ مَاجِزِ نَامِ نَمَانْدِ وَازِ صَبْحِ وَوُجُودِ اَجْرِ شَامِ نَمَانْدِ

سنة من ابن عمر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: بعض جسدی فقال كن في الدنيا كأنك غريب أو
 عابر سبيل وكن نفسك من أهل الآخرة ورواه البخاري ۱۷ مشکوة باب الاموال والمحرمات

عجل خسرو گهر اپنے سانجھ پڑی سب پیش مامول از دوستان معائے سلامتی خاتمه است *

مکتوب صد پنجاه و ہفتم

بشیخ محمد باقر لایبوی در شرح احوال او کہ مستفین بعضے اسرار بودہ اذواق خاصہ خود و احوال رتقا
یار این خود کہ کمالات الکساب میان محمد باقر نوشته بودند مطالعہ آن لذات مسنویہ بخشیدہ بین قسم
آسرا و معاملات کہ شمار بآن نواخته اند و تاثیر صحبت عطا فرمودہ از غرائب روزگار است اگر گرد
عالم گردند معلوم نیست کہ مثال انوفج آن جائے دیر یا بندہ عملوا الذاود شکر او قلیل
من عبادی الشکور و سمیت سعادتہا است اندر پرودہ غیب نگہ کن تا اگر اریزند و حجب
لیکن اسرار مقطعات کہ لازم الاستتار است و قطع البلعوم در شان آن آمدہ است و حضرت ایشان
ما بعد از قرن اول بآن ممتاز اند امریت دیگر مصرع لذت می شناسی بخدا تا بخشی امیدیم
کہ مثال دوران کاران حکم و لا دحض من کاس الکرام نصیب بے بہو نباشد و قطره ازین
زال حیوۃ در کام جان این نشنہ لبان چکانند چون شام حق جوایا این اسرار پیدا کردہ اید و در
اطراف آن گردیدہ امید و امید من کام حول الخی یوشاک ان یقع فیہ و از راحت و محبت
ذاتیہ و جزآن کہ مینویسد بوضوح انجا میداللہم زد زیادہ برین طاقت نوشتن نیست والسلام

اولا و اخرا

مکتوب صد پنجاه و ہشتم

عجل

بکمال محمد خان و ریکی در جواب کتابت او کہ مشتمل بعضے اذواق علیہ بودہ کیا بہائے اخوی
اعز می مولائے و ریکی کہ مستفین اذواق و اشواق سنیت بود و مشعر از محبت ذاتیہ کہ آنجا تنویر
انعام و ایلام است بلکہ از یاد ایلام بر انعام خوشوقت و ذوقین ساخت حق سبحانہ و تعالی
ہم برین منوال ہموارہ در ترقیات و ارد این دور از کار ابد معائے خیر و سلامتی خاتمه یا دوار

لے یعنی میاے خسرو بخانہ خویش کہ وقت مغرب و شام جو قوچ آمد و در ہوا دہر یک است بلا نگرین کریمہ واقع است در
سورہ سبا از پارہ دومین لیتہ ۱۱۱ معنون هذا الحدیث متفق علیہ

و از محبت و عقیدت که نصیب شماست ایثار فرمایند و السّلام اَوَّلًا وَ اٰخِرًا

مکتوب صد پنجاه و نهم (۱۵۹)

بسیادت پنامان میر محمد ابراهیم و میر محمد اسحاق در شرح احوال نشان فرزندان گرامی هر کدام میر محمد ابراهیم و میر محمد اسحاق آنچه از دید عدالت و حقوق صفات باصل خویش نوشته بودند نیک مبارک است تو خجسته دین باب نموده آمد و امداد و دراز دیا و این نسبت شریفه کرده شد و ترقی خاص هر دو عزیز درین مقام مفهوم گردید شکر خداوندی جلّ شأنه بجا آرید که درین مدت قلیله این قسم عطیه که حکم عقاب مغرب دارد بشما عطا شده است امید است که چنانچه کمالات باصل خود خود کرده اند و عدم صرف باقی مانده عدم که مرآت کمالات بود نیز باصل خود که عدم مطلق باشد دعوی نماید و عین و اثر از سالک بر باید مصرع این کار دولت است کنون تا کرار شد و السّلام اَوَّلًا وَ اٰخِرًا بر خوداری میر محمد یعقوب بحقیقت باشد از احوال خود گاه بنویسد

مکتوب صد و ششم (۱۶۰)

بحاجی حبیب حساری و تبیین قانع اَوَّلًا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ اخدمت حاجی الحرمین الشریفین ازین مسکین سلام شتاقانه خوانند احوال همه حال مستوجب حمدت المسؤل من الله تعالی عاقبتکم و استغفارکم و علی الطریقین المکرّمین ظاهرًا و باطنًا فقیر درین ایام بیماری صعب کشیده حمد الله سبحانه که الحال رو بصحت است و قلم دست میگیرم و تحمل بدوستان کلمه چند می نویسم چون قاصد متوجّه بجانب بود و جواب کتابتها در خواست دو کلمه هر دو عزیز نوشته آمد تا خالی نباشد و قانع که دیده اند و نوشته همه روشن و عالی است در جهاد خیر که بآن سرور شکر کنید و از کلام و علیّه و علی اله الصّلوٰة و السّلام استفادہ میکنید که این فتح بنام شماست این شرکت گوید در جهاد اکبر است که

با اعدائے انفسیست و غلبه افواج اسلام است که لطافت عالم امرست بر کفار خیر انفسی با عانت
 آن نور صلی الله تعالی علیه و علی آله تسلم چه خیر چنانچه در آفاق بوده است در انفسست نیز و فتح بنام شما
 بشارت است بقره اعداء انفسی و حصول اسلام حقیقی در وقت استماع قرآن مجید و راه مبارک
 رمضان که بعطیة قطبیت ارشاد و ملهم شدید مانا که این بشارت بحصول کمالات مرتبه قطبیت
 نه منصب قطبیت و آنچه نمائے که بر در شما می بیند نیک مبارک است ان ربک واسع
 المغفرة آنچه از احوال یاران خود نوشته اند همه خوب اعلی است مطالعه آن خوشوقت ساخت
 زادهم الله سبحانه توفیقاً و شوقاً و ترقیاً نیک با احوال آنها پر دازند و توجّهات را
 در بیخ نازند و از اجتماع یاران ترسان و لرزان باشند که محل عجب و پندارست ازین بگذر لطیفی و
 متضرع بودند و استتقار و انابت را لازم گیرند و خلوت راغب بودند و یک وقت برائے آن
 معین دارند و باقی بایران صحبت دارند و آنچه دور فاده را بدعا یاد آرند و السلام اولاً و آخراً

مکتوب صد شصت و یکم (۱۶۱)

بمیز الطیف بخاری کتاب در حقیقت فنا نیستی بسم الله الرحمن الرحیم بحمد
 حمد ابد حمد و نصی علی نبیه محمد و آله صلوة اشر صلوة و سلاماً غایت سلام
 احوال و اوضاع این حدود مستوجب رحمت است امید که آن جناب نیز بعافیت باشند و بر جاوه
 شریعت و سنت مستقیم بودند و از فرع باصل آیند و از صورت بحقیقت گرانند صحیفه گرامی
 رسیده سرت نخشن گردیده نوشته بودند از کثرت مشاغل بدانکه مامورست موافق مدعا نمیتواند
 پروخت اما غافل نم نیست هر وقت که فرصت بیاید غنیمت شمرده پیر دازد بے اینقدر هم
 غنیمتست گفته اند ما لا یدرک کله لا یتذکر کله لیکن امیدست که نسبت و حضور
 باطن بر دوام بود و غنیمت در قفای آن نباشد و مشاغل صوری بپ فتور نسبت معنوی نشود
 بیت دارم همه جا با هم بس در همه حال در دل تو آرزو و در دیده خیال و آنچه نوشته آید

که هستی خود را در محبت عین نیستی کرده است بسیار خوشوقت ساخت و از لطافت استعداد و شما
 خبر و ادحق سبحانه آتش این محبت را مشتعل سازد تا از ماسو به تمام بر ماند حمد لله سبحانه که
 در محبت هستی به نیستی تبدیل یافته است نیستی و عدیت ذاتی انسان است وجود و توابع آن از
 صفات کمال خاصه حضرت معبود است اگر در ممکن این صفات نمودار است هم از ان حضرت متفقا
 و ستعارت ممکن باین دید عاریتی این کمالات را از خود دانسته از راه جهل مرکب خود را خیر
 کامل تصور نموده است و دعوی همسری و شریک با مولای حقیقی خود پیدا کرده و محل رعونت آنست
 گشته چون فضل الهی جل شانها در حق او در رسد و ازین جهل مرکب بر ماند و معرفت خویش بخوار و داند
 که این کمالات از جای دیگر است و این صفات ظل صفات اوست تعالی و الملووی قدس سره
 بیت چون بدستی که ظل کیستی و فارغی گردی و ورزیستی و این دید عاریتی و ظلی چون بر
 عارف غالب آید این کمالات را درست بصاحب آن سپارد و ظلال را با ضل محق میابد و هستی
 ذاتی و عدیت اصلی محق میشود و از انانیت منخل میشود بی یک اگر سالها بگذرد خود را با نانو اند
 تعبیر کرد و این زبان بقاء حقیقی موصوف شود و نفس از آمارگی برید بعد از ان بقصصائے من
 قتلته فانکادیتة معامله بقادر پیش است کریمه آدم من کان میتا فاحیناه ایمایه باین
 معنی دارد و این بقا و ولادت ثانیه است که عارف از وجود موهوم منخل گشته به وجود موهوب حقانی
 موجود گشته است در خیر است کن یلک ملکوت السموات والارض من لکم یولد موتین
 و قاتل که دیده اید و نوشته و همچنین فیوض و برکات که از مزار فائض الانوار معلوم نموده آید نیک
 و مبارک است الله تعالی بطفیل این اکابر از حقیقت کار اطلاع بخشد و از کمال انسانی بهره ورند

الله عز و جل عجیب

مکتوب صد شصت و دوم (۱۶۲)

شیخ محمد یوسف گردیزی پیرزاده ملتان در مقدمه اشعار بهضم نفس است و نا بدین خود
 معامله افاده و بیان حقیقت ممکن و فناء او در بیان آنکه مدار افاده و استفاده صحبت

هُوَ أَحَدُ اللَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى خُصُوصًا عَلَى سَيِّدِ الْوَلَدِ صَاحِبِ
قَابِ قَوْسَيْنِ أُوذِنِي عَلَى إِلَهِ وَصَحْبِهِ الْبَرَّةِ الْمُتَّحِي أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ وَصَلْتُ إِلَى
مِنْ جَنَابِكُمْ كِتَابَ كَرِيمِ كِتَابُ يُعَرِّفُنِي وَجْهَهُ عِبَارَاتِهِ نَضْرَةُ التَّعْجِيمِ أَيْنَ رُزْه
بِ مَقْدَارِ سُرُورِ أَيْنَ خُطَابِ نَيْتِ الْإِقْنَ أَيْنَ كِتَابِ مَقْدِمَاتِكِ أَرَاهُ شَكْسَتْ نَفْسٌ وَفُوتُنِي
كِهْ دَرَانِ نَامَهُ نَامِ بَرِنگَا شَمْتِهْ دَرِ حَقِّ اَيْنِ مَغْرُورِ دَوْرِ اَزْ كَارِ صَادِقِ وَبَيَانِ وَاقِعِ سِتِ دَرِ يَوْزِ
نِجَاتِ اَزِ اَيْنِ كِرْدَابِ تَخْلِصِ اِسْوَرْتِ اَلْاَرْبَابِ اَزِ اَيْنِ مَسْكِينِ نَهْدُونِ دَرِ رَنَگِ اِسْتِعَارِهْ اِسْتِ اَزِ
مُسْتَعِيرِ سَوَالِ سِتِ اَزِ حَتَّاجِ فَتِيرِ بَچْكَوْنِهْ دَرِ خُودِ مَنَاسِبَتِهْ بَا اَيْنِ طَائِفَهْ عَلِيَّهْ نَمِ بِنِدِ وَ مُشَارَكَتِهْ
دَرِ اَسْرَارِ طَبَقَهْ سَنِيَهْ دَرِ نِيَايِدِ مَعَ ذَالِكِ طَالِبَانِهْ كِهْ اَزِ اَطْرَافِ وَ اَلْاَنَافِ مِ اَيْنِدِ بَقْدَرِ اِسْتِقْدَادِ
بِهَرِهْ وَرِيشُونْدِ وَ خِيَالِ كِمَالِ وَ اَكْمَالِ مِيَايِنْدِ اَيْنِ هَمِهْ اَزِ بَرْتَرِ اَوَّلِهْ مَرْكَزِ اَيْنِ سِتِ اَزِ اَنْفَاسِ نَفْسِ
اَيْشَانِ اَيْنِ مَسْكِينِ دَرِ مِيَانِ نَيْتِ مَصْرَعِ مَا خُودِ نَيْمِ اَيْنِ هَمِهْ اَلْحَانِ زُطْرِبِ سِتِ اَبِ اَيْنِ
نَيْسِي وَ عَدَمِيَّتِ ذَاتِي مُمَكِّنِ سِتِ وَ جُودِ وَ سَائِرِ كِمَالَاتِ كِهْ تَوَابِعِ وَ جُودِ اَنْدِهْ دَرِ اِسْتِعَارِ وَ
اَزِ مَرْتَبَهْ وَ جُوبِ سِتِ مُمْكِنِ بِيچارِهْ ذَاتِ خُودِ اَفْرَا مَوْشِ كِهْ اَلْاَكْمَالِ عَارِيَّتِي خُودِ اَخِيرِ وَ كَامِلِ تَقْوَى نُوْدِ
اِسْتِ وَ دَرِ اَخْصِ اَوْصَافِ مَوْلَايِ خُودِ شَرِكْتِ جُسْتِهْ وَ اَزِ اَيْنِ كُنْدَرِ عَوْنَتِ وَ اَنَانِيَّتِ پِيدِ اَكْرُودِ
نَدَانَسْتِهْ اِسْتِ كِهْ ذَاتِ اَعْدَمِ سِتِ كِهْ مُشْتَا هَرِ شَرِّ وَ فسادِ سِتِ چنانچه وَ جُودِ مَبْدَأِ هَرِ خَيْرِ وَ كِمَالِ اِسْتِ
اَزِ جِهَالِ ذَاتِي اَوْ سِتِ كِهْ خُودِ اَكَامِلِ اَلْسَتِهْ اِسْتِ كِمَالِ دَرِ حَقِّ اَوْنَتَايِ كِمَالِ سِتِ اَزِ اَيْنِ
وَ خَيْرِيَّتِ دَرِ سَلْبِ خَيْرِيَّتِ خُوشِ كَفْتِ مِيَّتِ وَ صَافِي خُودِ بَرِ غَمِ حَاسِدِ تَا كِهْ تَرَوِيحِ خَيْرِيَّتِ
مَتَابِعِ كَاسِدِ تَا كِهْ اَسْحَنِ بَجَائِ دِيكِرِ فِتِ اَيْنِ دَرِ وِلَيشِ دَرِ اِلَيشِ اَزِ اَوْجِهْ غَائِبَانِهْ وَ اَزِ دُعَايِ
ظَهْرِ الْغَيْبِ فَارِغِ نَيْسْتِ اَلشَّاءِ اَللّٰهُ تَعَالٰى اَمِيْدِ وَ اَرِيْمِ كِهْ اَزِ اَرَاهِ مَحَبَّتِهْ كِهْ بَا اَيْنِ طَبَقَهْ عَلِيَّهْ وَ اَزِ اَنْدِ
فِيَوْضِ وَ بَرَكَاتِ اَيْشَانِ فَيُضِ مَنَدِ بَاشَنْدِ وَ اَزِ اَوَارِ وَ اَسْرَارِ اَيْنِ اَكَا بِرِ هَرِهْ مَنَدِ كَرْدِنْدِ اَيْنِ مَحَبَّتِ
رَا سَرْمَايَهْ سَعَادَتِ تَقْوَى فَرْمَايِنْدِ حَقِّ سُبْحَانِهْ اَتَشِ اَيْنِ مَحَبَّتِ رَا سَرْمَايَهْ سَازِ وَ شَعْلِهْ شَوْقِ رَا اَسْتَعْلِ
كَرْدَانْدِ تَا اَزِ مَاسُومِ بَتَامِ بَرِ اَنْدِ وَ بَسَا اِرِيْدِهْ قَرِيبِ مَعْرِفَتِ رَسَانْدِ اَنْدِ قَرِيبِ حُجُبِ مَكْرَمَاتِ اَعْمَالِهْ

نظارت علی

نظارت علی

افاده و استفاده و بهجت بهجت است خصوص طریقه ما که مدار بهجت است تا حصول صحبت
کامل مکمل بر اوضاع شرعی و سنن مرضیه مستقیم باشند و از هر لعل و صحبت ناچسب معرض بوند
و بوظائف و اذکار مانده اوقات را معمول دارند شتغال بعلوم دینی از عظیم عبادات است السلام

مکتوب صد شصت و سیوم

بمیر عثمان کولابی در حقیقه فنا قلب و ترغیب فنا نفس حامداً و مصلياً مکتوب
مربوب سیده مسترت بخش گردید از جریان ذکر اسم ذات و سرایان آن در همه لطائف بلکه در تمام
بدن و رسیدن نفی و اثبات تا بهر و یکبار و به تعلقی دل از ماسویج بخدی که اگر در دل بگذرند
نگذرند که بر نگاشته بوده مطالب این خوشوقت ساخت اللهم زد این حالت که ماسوا بر دل
خطور کند هر چند اخطار نماید بواسطه نسیان که دل از ماسویج حاصل شده است مستمر بنفائے
قلب است و درجه اولی است از درجات ولایت سعی نمایند که بدرجات دیگر ترقی نمایند و یکبار
انسانی بر سبب بر جاده شریعت علیّه و سنت سنیه مستقیم بوند و در مراضی مولای حقیقی حل شانه
بجان کوشند و توشه آخرت را آماده سازند و دستار اید عایاد آرند و السلام اولاً و آخراً

مکتوب صد شصت و چهارم

بشیخ حسین منصور برکی جلندری در شرح احوال اذواق و تعبیر قانع که نوشته بود و جواب تفسار
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى مکتوب مرغوب
که متضمن اذواق سنیه و وقایع علییه بود رسید مسترت بخش گردید حق سبحانه ابواب ترقیات را همواره
مفتوح دارد و بر جاده سنت نبویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة استقامت نماید
نوشته بودند گاهی به سببهای مالا یشتر الیه یا بشاره و لا عبادۃ مشرق بیسانند
گاهی بخلعتهای نورانی مزین سرافرازین نمایند گویا بخواست یا بخواست کسان کسان برند

نایب

بے نسبتی که مرتبه بیچونی تعلق دارد نیز بیچون است از عبارت و اشارت بر ترقی است
بیانی لذت و شناسی بخدا تا پیشی بگاه آن نسبت بیچونی را بصورت مثالیه اینها
تا بضم و افهام نزدیک و تعبیر بر آید و آنچه نوشته اند که شخصی درباره شما میفرماید که وجود
در همه ممکنات ساریست آری عارف تام معرفت که از همه اسما و صفات بهره ورست
بنابر آن کل است مراد عالم را از آنست که حقیقت محمدی را در سائر حقائق سریان است بعضی
عرفا گفته اند که هنگام تجلی ذاتی عارف خود را کل و محیط اشیا در میان درین مقام عارف
گفته است که جمع محمدی صلی الله علیه و سلم اجمع است از جمع الهی چه جمع محمدی جامع
مرتبه و جوب امکان است نه جمع الهی باید دانست که این از قبیل اشتباه و انموج شے است
باصطلاح آن چه آنچه در جمع محمدی است علیه و آله الصلوة والسلام وظل و انموج مرتبه و جوب
است تعالی و تقدس است نه اصل آن مرتبه که بر تر از آن است که در محاطه ممکن آید خوش گفت
بیت تراز خوبی نمی گنجی بعالم برابر گنجی در آغوش و آنچه نوشته اند از مشاهد عباد
میت و باز خلاصی یافتن او توحید شما و نیز انعکاس شدن نسبت و خواطر شخصی که وارد شده است
در شما و نیز شفا یافتن مریضی که معامله او بیاسر شید بود توحید شما به ظهور پیوست و
باعث مزید شکر آن گشت نوشته بودند که هرگاه توفیق انحال مرغیب میایم نورانیت و صفای
و جبر کمال در خود مشاهده میمایم و اگر فرو گذاشت اوبی از آداب بنوده می آید که ورت آن
نیز بر وجه کمال در خود می فهمند و از حدیث آمده است مَنْ سَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ وَسَرَّقَتْهُ
حَسَنَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ و آنچه در باب تضاعف حسنات در مسجد فخر نوشته اند نیک است لیکن
اگر این معامله معاینه مشاهده گردد و خوبتر بود هر چند در استخاره این شیئی معلوم کرده ایم اما از راه
استیصال نمی رسد بودند که اگر از ولی گناه کبیره صادر شود از ولایت ساقط میماند و مقرر
مشایخ است که الفانی لا یُرَدُّ کس که بفنائی اتم مشرف شده است امیرت که گناه را در

نایب
نایب
نایب

الحمد لله رب العالمین ان رجلا سأل رسول الله صلى الله عليه وآله ما الايمان قال اذا سرتك حسنتك و ساءت
سئمتك فانت مؤمن ۱۲ مشکوة کتاب الايمان

لیکن امید داریم که ولی مرتکب گناه کبیره نشود که اولیاء الله محفوظ اند غالباً آراوه سفر کوستان
نموده اند نیک و مبارک است بعد از شجره متوجه شوند و اگر فقیر توفیق یافت از نوشتن کتابت خود
معاف نخواهد داشت و آنچه در باب ترقی در ملاحه و بهره یافتن از محبت ذاتیه برگذاشته اند
مخدوم بهره محبت ذاتیه بفهمی در آید اما معامله ملاحه بسیار نازک است بر وراثت کد و خوا
شد انشاء الله تعالی از تعین مبدا تعین خود استفسار کرده بودند پیشتر مظاهر تعین ولایت شایسته
که بر قدم کدام پیغمبر ایستاده است بر قدم هر پیغمبر که هستند جزئی است که مبدا تعین آن پیغمبر
عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بِرَبِّهِمْ تَحْقِيقُ
حضرت ایشان با قَدْ سَمِعْنَا اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِسِرِّهِ الْأَقْدَاسِ مَبْدَأِ تَعْيِينِ شَمَاسْتِ وَالسَّلَامُ عَلَیْهِ

مجدد در مکتوبات

مکتوب صد شصت و پنجم

مِنْ أَتْبَعِ الْهَدَى

بسیات پناه میر محمد اسحاق در انس محبت هُوَ حَقُّ سُبْحَانَهُ ابواب فیوض البهاره مفتوح وارد
کتابت که از راه کمال شوق ارسال داشته بودند و وقین خوشوقت ساخت این شوق را سرایه
سعادت دانند و این محبت را در کج معرفت فہمند محبت است که سبب ظهور و اظهار گشته است
و گنج مکنون را در عرصه پرور آورده و پرور گیان غیب الغیب را مشاطگی نموده بنصقه شہود و شہادت
آورده و پرور را از روی شان بکشوده و طریقه عشق و تولد محبت مسلوک گشته حُب ازلی است
که درین مظاهر تجلی فرموده است و راه ترقی را و اساخته مصرع یک نشاء دو جا ظهور کرده
انوار و انس محبت آنچه توان بیان نمود که معامله را از اوج بحضیض آورده و باز از حضیض باوج بر رفته
که دیده اند روشن است حق تعالی از فیوض آن حضرت بهره کامله عطا فرماید وَالسَّلَامُ

مکتوب صد شصت و ششم

بسید نور بهره در جواب استفسار بے او اَلْحَمْدُ لِلَّهِ وَ السَّلَامُ عَلَیْ عِبَادَةِ الدِّینِ اصْطَفَی

کتابی که سیادت و نقابت پناه میرسد نور پیر فرستاده بودند رسید مستر بخش گردید آنچه از
 اشغال باطنه و ورزش رابطه که بعد از نماز صبح و وقت خواب استعمال نمایند نیک است امید
 که نتیجه بخش گردد و آنچه نوشته اید که بطائف اربعه غیر خفی حسب الامر توجه دارد محمد و اسماء را شایسته
 شده است فقیر برگزین امر کرده باشد و خفی را از سایر لطائف بے وجه جدا نکرده برین احوال
 پنج لطیفه توجه میکرد و باشد تا از پنج گانه ارکان ولایت و از کمال هر کدام بهره مند شود و در
 ذکر و عبادت مقید جمعیت و صلوات نشوند ذکر باید گفت بحلاوت و بے حلاوت عبادت هر
 اشق بود ثواب آن امید است که بیشتر شود و آرد یک بعد از هر نماز و وقت خواب میخواند اکثر شیخ
 الفاظ نبوی است صَلَّی اللہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم ہر چند در بعضی ادعیه تفاوت و تعیین
 عدد و تعیین وقت حاصل و ثابت بود میخواند و باشد آری سہ و ما تا نور نیست یکے الہی بجز
 الحسن الخ ویم بشیخ عبدالقادر الخ سیوم نَادِ عَلَیَّ الخ و دُعَا وَاوَل گنجایش دارد که بخواند
 منع نمیکند دعا و سیوم از شمار اہل سنت نیست موقوف باشد اگر از ثنات اہل سنت در استعمال این
 دعا نقل معتمد دیده باشد مختار بعد از هر نماز فرض آید کہ کسی بخواند و باشد در حدیث آمده است
 وَفَضِيلَتِیْنِ عَمَلٍ لَمْ یَمْنَعْهُ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ اِلَّا الْمَوْتُ وَنِزَامُہُ سِتْ کَانَ اللہُ یَتَوَلَّی

قبض روح

مکتوب (۱۶۷) صمد شمس و هفت

و السلام

بمان بگفتی در تبصیر واقعه و شرح حال او بسم اللہ الرحمن الرحیم حَامِدٌ وَ مُصَلِّیاً
 مکتوب مرغوب رسید مستر بخش گردید بزرگوار باشد و نوشته آخرت را آماده سازند
 در صامندی مولا کے حقیقی حل شأنہ بجان کوشند و آنچه دوبار دیده اید کہ ہفت طبقہ زمین
 شق شده است و نظر پشت مای رسید نیک و مشعر است از استعداد و نزول نام کہ مشر
 است بر عروج کامل و جمیع صفات را کہ کم میاید مقدمہ فنا کے اتم است چه ممکنات چونکہ ظاہر
 اسما و صفات انداز ذات بہرہ ندارند و کم شدن صفات کم شدن ذات سالک است چه ذات

درائے صفات چیزے دیگر نیست عزیزے گفته است مصراع کُم شدن در کُم شدن دین
من است نوشته بودند که در نماز و در تلاوت خود را بیکار بیایم ظاهر آبان معنی باشد که خود را
در میان بنیم این دید خوب و صیل است و نتیجه کُم یافتن صفات است چه هرگاه که صفات همه چیز
و کُم شد اینکس موصوف بود بیکار و معطل گشت و در تلاوت و جز آن در میان نماند و السلام

مکتوب صد شصت و نهم (۱۶۸)

بمحقق و معارف آگاه شیخ عبدالاصبر در زاده حضرت ایشان سَلَّمَ اللهُ تَعَالَى در آنکه فیض
از مبدأ فیاض الهی است اگر کمی نقصان است از این جانب است اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سَلَامٌ عَلٰی
عِبَادَةِ الدِّینِ اصطفی مکتوب مرغوب رسیده مستر بخش گردید بعافیت و جمعیت باشند و بر
طریقه مرضیه مستقیم بودند و آری در افتاده را بدعا یاد آرند و آری را نیز از خود غافل نمانند و فارغ
نهمند مصراع فراغت از تو میسر نمیشود ما را از مبدأ فیض تعطیل نیست همواره در کار است
بحسب تعادلات و قابلیتات اگر فیض و تعطیل است منشأ آن قابل است فیض حیره معشوق
در مقابل متقابل او بانه از صفات و نورانیت آئینه شروق و مغرب نمایان است آئینه که
از نگار و از پذیرای صورت نیست کمی نقصان از جانب آئینه است نه از جانب صورت آینه است
بسیر مرکزی خود نموده بودند مطالعه آن خوشوقت ساخت حق سبحانه از کمالات و خصائص
آن بهره تمام عطا فرماید اِنَّهُ قَرِیْبٌ مُّجِیْبٌ وَ السَّلَامُ اَوَّلًا وَ اٰخِرًا

مکتوب صد شصت و نهم (۱۶۹)

بمحمد یحیی پسر قاضی چوکی کاتبی در شرح احوال او ابواب فیوض همواره مفتوح باد و کتابت که از
محبت فرستاده بودند رسیده مستر بخش گردید از ملکه شدن ذکر قلبی نوشته بودند که اگر تکلف
خواهد که خود را نگاه دارد نتواند شکر این نعمت بجا آرد این حالت را دوام آگاهی یادداشت نیز

گویند تا زمانی که حضور ذکر تکلف است یا در دست چون دوام پذیرد و از تکلف و ابرام
 یادداشت شود سمیت دارم همه جایا به کس در همه حال + در دل تو آرزو و در دیده خیال +
 سعی فرماید که خطر مایه از دل برود که اگر سالها قصد کند و تکلف نماید خطر غیر نگذر و بواسطه
 نسیانی که دل را از مایه حاصل شده است این حالت مبر بفتائے قلب است قدم اول است
 در اطوار و ولایت مصرع این کار دولت است کنون تا کرار رسد + وقایع که دیده اند روشن
 و عالی است از مناسبت تا مته خبر رسید هر حق سبحانه ترقیات ارزانی فرماید والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد هفتادم

بمیرزا محمد امین بخاری در جواب سوالی که نموده بودند که انبیاء علیهم الصلوات والبرکات
 در مقام رضا بوده اند پس آیه کریمه و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى بجه معنی است لیسیم
 الله الرحمن الرحیم الحمد لله العلی الاعلی و سلام علی عبادہ الذین اصطفی
 خصوصاً علی سید الوزی صاحب قاب قوسین اودائی و علی الیه و اصحاب الہررة
 الثقی بور و صحیفه گرامی مشرف گردید سلامت بعافیت باشند و بر جاده شریعت و سنت مستقیم
 روند و از صورت بحقیقت آیند و از ظل باصل گرایند نوشته بودند که اخلاص و محبت روز بروز در
 تزیاید است حمد لله سبحانه علی ذلک امید است که آتش محبت مشتعل شود و شعله شوق
 سرفراز گردد تا از مایه بتمام بر ماند و بقصد اقصی رساند نوشته بودند که انبیاء علیهم الصلوات
 والبرکات در مقام رضا بوده اند پس آیه کریمه و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى بجه
 معنی است حمد و ما رضا برد و گونه است رضائیت پیش از وجود عطیه انبیاء علیهم الصلوات
 والبرکات امر و این رضا حاصل است عطیه و عدم عطیه نعمت و نقت درین رضا مستوی
 است هر چه از ان طرف میرسد و قضاء از لی بران رفته است بان صنی اند و رضائیت بعد
 وجود عطیه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم در وزیر قیامت چون عطیات و انعامات

بیشمار شود از قبول شفاعت مغفرت امت و اجلاس بر عرش و جز آن پیغمبر فرماید علیه
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ پس است من رضی شرم از امام محمد باقر منقول است که گفت اهل عراق
 شما میگویند که از جی ایه در قرآن مجید لَا تَقْطَعُوا آمِنَ رَحْمَةِ اللَّهِ است و ما اهل بیت بر آنیم
 که امید در آیه و كَسُوفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى بیشتر است چه حضرت رسالت صلی الله
 تعالی علیه و آله و سلم راضی نشود که یکی از امت او در فرخ باشد گویم که میتوان که از جی
 ایه نسبت بعامة خلق آیه اولی بود و از جی نسبت باین امت آیه ثانیه بود و این تبارین دو
 رضا در رنگ تبارین علمین است باعتبار تبارین حال معلومین چه حق سبحانه جمیع اشیا را بعلم
 ازلی میداند مع ذلک میفرماید وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ فَلْيَعْلَمَنَّ
 اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ و امثال ذلک علم ازلی علم است با شیا
 پیش از وجود اشیا و علم ثانی علم است بعد وجود اشیا و این هر دو علم مباین اند با آنکه گویم که منی
 فتراضی زیادتی رضات اصل رضا پیشتر بود و الحال زیادتی رضا حاصل شود اگر گویند که انسور
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بدوام رضا موصوفست پس قول امام که رضی نشود که یکی از
 امت او بد فرخ رود چه معنی بود و در رضا و عدم رضا در یک محل چگونه جمع شود گویم معنی رضی نشو
 این است که منفرد و خوشوقت نشود و عدم انفرح که حزن باشد منافی رضا بقضاست
 تا و یک وقت جمع نشوند چه در مصائب سخت مؤمن منفرد نیست بلکه مغنوم و محزون است
 مع ذلک رضا بقضا دارد و العین تذم و القلب یحزن و انا یفراقک یا ابراهیم
 لمخزونون قول نبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و در سوره طه رضا بهمین
 معنی است کَعَلَّكَ تَرْضَى یعنی شاید که تو خوشنود شوی و در سوره الضحی هم اگر رضا بمعنی
 فرح و خوشنودی گرفته شود اصل سوال مندرج میگردد و السَّلَامُ اَوَّلًا وَ اٰخِرًا

۱۵ بدانکه این کریمه واقع است در سوره حدید و پاره قال فما خطبکم ۱۲ و واقع است در آغاز سوره عنکبوت از پاره امن

خلق (۲۰) ۱۲ متفق علیه و هذا قطعاً من حدیث طویل مشکوٰۃ کتاب الجنائز باب البکا

مکتوب (۱۷۱) صد هفتاد و یکم

نویسنده

بسیار فایده باشد مندی در نصیحت و تعبیر واقعه بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات
میرساند و کتابت از ان برادر رسید خوشوقت ساخت حمد الله بسبحانه که بجایست اند
از یاد دوستان فلان غنای اوقات را بگذرد و فکر معمود دارند و مولای حقیقی را جل شانہ رضی سازند
و توشه آخرت را آماده کنند واقعه که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی اله و سلم دیده اند و از
شر شیطان این مانده اند نیک روشن است و شیطان گویا شیطان آفاقی و شیطان
انفسی است شیطان که زهر خورده است و مرده است باز و زهر خورده است و خون از دهنش بی
و گویا او برآمده زنده گشته است شیطان آفاقی است که زهر عصیان بوی ابدی گرفتار شده
است و بچگونه چند روزه دنیاوی زنده شده و میتوان که این مردن او نسبت بشما باشد که از
اغوائی او ایمن باشند و فی الحقیقت تا بقای دنیا زنده است و شیطان دویم که مال کار او
مردن است شیطان انفسی است که نفس اماره است و تابو شدن مردن او بعد التبیان و التی بشار
است باستوار و فناء او که مؤثرا قیل ان تموتوا اشارت باین فناء است و ولایت
خاصه منوط باین فناء شیطان آفاقی دشمن بیرونی است و شیطان انفسی دشمن درونی
است دشمن بیرونی بید و دشمن درونی کار نمیتواند کرد و چون دشمن درونی از اوصاف دینمیرد
و بتزکیه سدا میدست که از دشمن بیرونی نجات حاصل آید والسلام

مکتوب (۱۷۲) صد هفتاد و دوم

نویسنده

بسیار نعمت انگیزی در شرح احوال و تعبیر واقعه او بعد الحمد والصلوة و تبلیغ
الدعوات میرساند کتابی که متضمن احوال علیه و وقایع سنییه بود رسید خوشوقت ساخت
یک واقعه عملیات از حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی دیده اید و در واقعه دیگر از آن سرور علیه و علی

إِلَى الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَنَايَاتِ مُعَايَنَةِ مُنَوَّدَةِ أَيْدٍ وَوَرَقَةِ سَيُومِ بَارِئٍ مُرَوِّدٍ وَمَرْجَانِ بِرِشْمَا
 مِیبار و بعد از آن معلوم کرده اید که این باران از شماست این هر سه واقعه نیک روشن است و آنچه
 دیده اید که آن سرور صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بشما انگشتری عطا فرموده اند نگین ندارد
 ما تا که انگشتری کنایت از کمالات ولایت محمدی باشد و نگین عبارت از ولایت احمدی بود
 باز در همان واقعه دیده اید که از شماستون نور ظاهر شد بعد از این ستون دویاره شده هر کدام مثل
 بصورت آدمی گشت بعد دیده اید که از نور آنها عالمی منور میگردد و بعد از آن حضرت صلی الله تعالی
 علیه و آله و سلم ندارد رسید که انوار هر دو از شماست این ستون نورانی حقیقت شماست این
 هر دویاره که متمثل بصورت آدمی شدند گویا لطائف عالم خلق و لطائف امر شماست و چون
 هر کدام از این لطائف بکمال خود رسیده اند و نورانی گشته عالم از آنها منور گشته است و این بشارت
 است شگرف و آنچه از حقوق بحقیقه الحقائق و بهره یافتن از مرکز و دید اتحاد بیدارسل علیه و آله
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَنَّا نَكَا شَمَةِ بُوْدَنْدُ بُوْضُوحِ پُیُوسْتِ وَبَسْبِ خُوشْخَالِیْ گَرِیدِ اَللّهُمَّ
 زِدْ وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَعَلَى مَنْ لَدَیْكُمْ

مکتوب صد هفتاد و سوم (۱۷۳)

بسیادت پناه میر محمد ابراهیم در کمالات محبت و تشویق بآن حق سبحانه و تعالی ابواب فیوض الهی
 مفتوح دارد و میخفیه گرامی رسید خوشوقت ساخت و ولوله شوق و طنطنه محبت و بقراری و بی
 آرامی که از صراف زون ست اظهار نموده بودند بوضوح پیوست آرزو مصرع و عشق چنین
 بواجبیه باشد این قسم شوق و محبت آرزو طلب است و متمنائی سالکان که پرده از رو
 کار میکشاید و معامله بسنین را بساعات می آرد و محبوسان عقیده عقل قدر این محبت را ندانند
 و این جنون را عیب و علت می انگارند اگر مقدار سر موی ازین معیار ایشان پرده بکشاید دیوانه
 این جنون گردند و بصراحت از بند عقل کیس شوند پیوست عقل گردانند که دل در بند زلفش چون پیوست

سازگار من ابراهیم الهادی

۱۷۰

عاقبان یوانه گردانید پی زنجیر پا + این جنون سرایه سعادت است و منتهی قرب معرفت است
در حدیث است که یَوْمَ مَنْ أَحَدٌ كَرِهَ حَتَّى يُقَالَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ نوشته بودند که ماه مبارک
رمضان در سرزندگی رانند بهتر است هفت هفت استخاره هر شب برابر میکنند امید است که مبارک
باشد اینقدر است که هر چه بکنند رعایت حکمت را از دست ندهند نوع نشود که سبب ایقاظ
فته گردد اذ غم الی سبیل رتیک بالحکمة والموعظة الحسنة فقولا له
قولا لیتنا العله یتذکر او یخفی والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد هفتاد و چهارم

بمیر شرف الدین حسین اندجانی ثم لاهوتی و فضیلت فقر و استغنا با ذکر حدیث جلیل القدر
اللہ تعالیٰ ابواب فیوض و افیوض دار و مکاتیب شریفه پی در پی در سید خوشوقت ساخت
نعمت خوشگوار که نصیب روزگار شماست فقر و استغناست فقر را چه نویسد که در شان آن آمده
الفقر فخری و استغنا تجلی است باخلق اللہ تعالیٰ در حدیث است اتانی جبرئیل
فقال یا محمد عشت ما شئت فانک میت و احب من شئت فانک مفارقة و اعلم
ما شئت فانک فخری به و اعلم ان شرف المؤمن قیامه بالیل و عزه استغناء
من الناس از گرمی مجلس پیش ازین نوشته بودند گرم تر باشد و از عجب دور تر بود و در پاس
نسبت باطن و از دیار کیفیت آن کوشند و باحوال یاران نیک پردازند و توجیهات فرمایند
تا آثار ترقیات ظاهر شود و این دور از کار را بدعا یاد آرند والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد هفتاد و پنجم

بسراندر خان نصیحت و تعبیر قانع او بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین

و الذی فی الحصن الحصین المجزى اکثر و ذکر الله حتى یقولوا مجنون ۳ دواة احمد و غیره ۵۲ واقع است
در آخر سوره نحل و باره ربا (۱۳) ۱۲ واقع است در سوره طه از باره (۱۶) ۱۲

وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ صَحِيفَهُ كَرَامَتِ رَسِيدِهِ
 بهجت افزاگر دید سلامت و بعافیت باشد و بر عباد شریعت و سنت مستقیم بوزایام مغفرت
 بامتداد کشید و شوق ملاقات چگونه نوشته آید چه توان کرد هر چیز را وقت معین است لکن
 آجیل کتاب هر طور که حق سبحانه تعالی دارد و رضی بایب بود و سحر که بود و مراد محبوب از وصل
 این را بار بهتر بهر حال بطاعات و عبادات سرگرم بوند و بزرگ و فکر پر داند و در آماجی آخرت
 کوشند و سترضای مولای حقیقی جل شانه خواهند و آجبه دور افتاده را بدعای خیر یا و آرند
 چیز مانع که در مراقبه دیده آید به نیک است و بشارتست فتح مکه که کرده آید مکه معظمه گویا اشارت
 بقلب انسانی بعلاقه آنکه مکه مرکز و خلص زمین است و قلب نیز خلص انسانست آنچه در طریقت
 انسان ثابت است در قلب تنها نیز ثابت است لهذا اصلاح جسم منوط بصلاح قلب است
 و فساد آن بفساد آن و فتح مکه اشارتست تجلیص قلب از چنگل دشمن و بشارتست بحصول
 کمال مراد از چهره قلب اولاد سلطنت نفس است و اغوائی او چون بعنایت حق جل و علا قلب
 از تسلط نفس بر آید و از اغوائی او وارد راه کمال پوید و بقرب معرفت کمال انسانی است
 رسد و آنچه پیر و مرشد شما میگوید که مانع که تو داری بجزمت رسول الله صلی الله تعالی علیه و
 آله و سلم فروای قیامت گواهی خواهم واد بشارتست بحصول حال بر وجه کمال که قابل شهادت
 آن روز بود و آنچه از جانب دست راست شما سلام مضبوط و بلند دادند و شما جواب سلام دادید
 نیز بشارتست بسلامتی از آفات داین است و آنچه میگویند که آسمان را برائے شما شکافته
 بشارتست بعروج روحی و ترقیات اعمال بر بالای آسمان بیست ابر عاشقان
 عاشقان هنگام آن شد در جهان مرغ دلم طیران کند بالی مفتاح آسمان و السلام علیکم و علی
 آئین المهدی

کتاب
نکات
و
نکات

۲۳۳

۲۳۴

مکتوب صد هفتاد و ششم (۱۴۶)

سایرین

آئین المهدی

بمیراث پشاور در صحت محافظت طریقه شیخ طریقت و خدمت اهل حقوق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ تَعَالَى أَبْوَابَ فِرَاضِ بَهْمَارِهِ مُفْتُوحٍ وَأَرْوَاحَ أَوْلَادِهِ وَأَوْضَاعَ بِهِمْ حَالٍ مُسْتَوْجِبٍ
 حَمْدُ ذِي الْجَلَالِ سِتُّ الْمُسَوَّلُ مِنَ اللَّهِ سُجْدَانَهُ عَافِيَتُكُمْ وَأَسْتَقَامَتُكُمْ عَلَى جَادَةِ
 الشَّرِيعَةِ الْعَلِيَّةِ وَالسُّنَّةِ السَّيْنِيَّةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 وَالنَّجِيَّةُ فَإِنَّهَا مَلَكَ الْأَمْرِ وَهَدَارُ النِّجَاحِ وَدُونَهُ خَرُطُ الْقِتَادِ طَرِيقُهُ مَرْضِيَّةُ
 خَوَاجَةِ مَرْحُومِ رَانِيكَ عَايَتِ كُنْدِ مُتَابَعَتِ آيَشَانِ رَا زِدِست نَدِهَنْدِ وِیَارَانِ رَا طَرِيقِ
 مُعَاثَرَتِ نیکِ فَرَمَیْدِ وِدر خُدَست وِر ضَمَانِ دِی فِرَزَنْدَانِ آيَشَانِ بَیَانِ کُوشَنِ وَا جَبَه
 دُورِ افْتَادِه رَا بَدْعَا کُی خَیْرِ یَا دَآرَنْدِ وِکَمِ تَهْتِ رَا دِر خُدَست وِعیادتِ مَوْلَا کُی حَقِیقِی جَلَّتْ
 عَظَمَتُهُ بِحُجَّتِ بَرِ بَرَنْدِ وِدر این مَهَلَّتِ قَلِیلَه رَضَانِ دِی اُورَا عِزَّتُ شَانِه حَاصِلِ نَمَایَنْدِ مَرْتَبِی
 صَوِّی هَر خَیْرِ اَز شَرِ رَفْتِه سِت لَیْکِنِ مَرْتَبِی حَقِیقِی عَزَّ وَجَلَّ قَائِمٌ وَدَائِمٌ سِت فَإِنَّ اللَّهَ
 حَتَّى لَا یَمُوتَ عِلْقَه یُذْکَرُ اَلْکَرَمِ دَارَنْدِ وِخَلُوتِ وِتَنَهَائِی رَا غِیْبِ شَنْدِ وِدر شَبَازِ وَرِی
 یَکِدِ وِوقْتِ رَا کُی عَزَلَتْ مُعْدِ بَایْدِ سَیَاخَتْ وِذِکْرِ وِفَکْرِ وِتَذْکُرِ زَلَّاتِ وِتَقْصِیْرَاتِ وِتَوْبَه
 اسْتَغْفَارِ وِنفِی وِجُودِ وِسَایِرِ کِمَالَاتِ وِنفِی مَرَادَاتِ اَز خُودِ دِرَانِ وِوقْتِ اَز مَحْضَمَاتِ
 بَایْدِ شَمَرِ دُوبَاقِی اَوْقَاتِ دِرَا فَا دِه وِاسْتِفَادَه صَرَفِ بَایْدِ کَرْدِ وِالسَّلَامُ

ایمان

دست

مکتوب (۱۷۷) صدیق متا و مضمون

خواجه عبدالسلام کاتبی در تعلیم طریقه انیق و حل ایراد که بر کربیه و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ
 إِلَّا لِيَعْبُدُونِ نموده و تعبیر واقعه بآلله تعالی یکسب مرضیات خویش مکرّم دارد و در کتاب
 خواجه عبدالآخر ازین فقیر التماس طریقه توبه و توجّه بدل نموده بودند و ما از زَلَّاتِ و تقصیرات
 گذشته نا دم نشوند و توبه بوضوح نمایند و سَلَمَه باری کلمه استغفار بر زبان آرند بعد از آن بقلب صنوبری
 که آشیانه حقیقت جاوید قلبیست و در پهلوی چپ واقع است متوجّه گردید لفظ مبارک

شود

این کربیه واقع است در سورة الذاریات از پاره قال فما ظنکم

ولی

الله را در آن بگذرانند و بزبان دل آنرا بگویند و بران مداومت نمایند چنانکه این ذکر طریقه
دل شود و حضور مع الله صفت لازمه او گردد و نوشته بودند که حق سبحانه تعالی میفرماید که وَ مَا خَلَقْتُ
الْإِنْسَ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ پس باید که همه را نسبت به عبادت و معرفت را شاید رسانند
طفل میزنند را و وجه چه باشد محمد و قاضی برضای این کرمیه را از ظاهر و حقیقت مصروف
دشمنه است و بر تمثیل و مبالغه حمل کرده میگوید بآ خَلَقْتُمْ عَلَى صُورَةٍ مَّتَّوَجِّهَةٍ إِلَى الْعِبَادَةِ
مُغْلِبَةٍ لَهَا جَعَلَ خَلْقَكُمْ مَعْنِيًا بِهَا مُبَالَغَةً فِي ذَلِكَ وَلَوْ جُعِلَ عَلَى ظَاهِرِهِ مَعْنَى الدَّلِيلِ
يَمْنَعُ لِأَنَّ أَفْعَالَ اللَّهِ تَعَالَى غَيْرُ مُعَلَّلَةٍ بِالْأَعْرَاضِ يُنَافِي ظَاهِرُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى
وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَنَزَّلْنَاهُمْ مِّنْهُ لِيَعْبُدُوا لِيَكُونُوا
عِبَادًا إِلَيَّ بَاشِرٌ فِي لَاشِبَهَةٍ وَآيِسَابُ بَعْضُ مَفْسَّرَانِ كَقَوْلِهِ أَنْدَكَ مَرَادُ جَنِّ وَالنَّاسِ مُؤْمِنَانِ هَرُودُ
فَرَقَ أَنْدَهُ مَعْنَى جَنِّ وَالنَّاسِ بِدَلِيلِ قَوْلِهِ تَعَالَى وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ
فَلَا إِشْكَالَ أَيْضًا وَنَزَّلْنَاهُمْ مِّنْهُ لِيَعْبُدُوا لِيَكُونُوا عِبَادًا إِلَيَّ بَاشِرٌ فِي لَاشِبَهَةٍ وَآيِسَابُ
عَقْلٍ وَشُعُورٍ بِبَهْدٍ جَانِبٍ مَشْرُكَانِ دَرَانِ رُفُوزٍ مَوْجِدٍ شُونَ دَوِ كَوِينِ وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ
وَدَوِّ وَاقِعِهِ كَدِيدِهِ أَنْدَهُ هَرُودِيكَ مُبَارَكُ سِتِّ ظَاهِرُ الشَّامِ تَقْوِيَتِ دِينِ مَتِينِ وَاجْتِمَاعِ سِتِّ
وَإِمَاتِ بَدْعَتِهِ بَوَاقِعِ آيِدِيهِمْ تَعْبِيرُ وَفَتْحِ قَبْرِ مُبَارَكٍ شُودِازِ چَرِيَّائِ كَبَرَانِ افْتَادِهِ سِتِّ هَمِ
سَبَبِ بَرَّادِ دَرِ دَرِيشِ شُودِازِ لَائِ أَنْدِيشَةِ شَيْخِ بَدْعَتِ سِتِّ دِينِ مَتِينِ وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَ

این

اختر

مکتوب صد هفتاد و هشتم

بکامپانیده محمد کابلی در عزای خواجہ مرحوم و ترغیب بر خدمت اہل حقوق بِسْمِ اللَّهِ

۱۱ ای مستعد تحقیق دیک فیهم عقولا وجعل لهم حواس و آلات واجسادا منقادة و غیرها من اسباب العبادۃ ۱۲
۱۳ یشیرالی اندوان دیک فیهم الشهوة والغضب الا ان العقل حاکم علیها ۱۴ ۱۵ این کرمیه واقعیت در سوره
اعران و پاره قال الما ۱۶ و قبل معناه الا لتاخرهم بالعبادة ۱۷ ۱۸ واقعیت در سوره النعام
از پاره و اذ اسمعوا ۱۹

کتابت
مکتوبات معصومیهکتابت
مکتوبات معصومیهکتابت
مکتوبات معصومیه

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَامِدًا وَمُصَلِّيًا دُو مکتوب شریف بتغایب یکدیگر رسید مستر بخش
گردیده از شوق ملاقات و موایع و قوع آن که بر نگاشته بودند بوضوح پیوست و دستا
نیز مشتاق دانست ملاقات بروقت موقوف است لکن اجل کتاب آنچه از فراق خواجهمرحوم
قدس سیرت مرقوم نموده بودند همه بر جاست ما تم دیگران در یک جزو زمین است و ما تم اهل
در زمین و آسمان است و در ظاهر و باطن سرایت کرده که از فیوض و برکات شان محروم گشته
از استماع این خبر وحشت اش چیه گوید که چه نوع الم و ماتم روی داد لیکن چون بتقدیر و اراده
محبوب حقیقی و فاعل مختار است غیر از صبر و رضا و تسلیم چاره دیگر نیست اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا
اِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ بیتی چند که در شکایت فلک و روزگار نوشته بودند و این مصرع از ان است
مصرع فلک بامن خسته بیدار کرده بسیار غیر مناسب است فلک بیچاره و روزگار بیدار
چه بود که حوادث بآن منسوب بودند هر چه هست باراده و تقدیر حق است جل و علما و زمان و
آسمان و فعل او سبحانه بیگونه دخل نیست هر چه میکند همه داد و عدل است بیداری آنجا
کنجایش ندارد اِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ ظلم و بیداری و آنحضرت اثبات کردن از قبح
قبل است اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ مِنْ جَمِيعِ مَا كَرِهَ اللّٰهُ قَوْلًا وَفِعْلًا و خا طرا در خدمت و
رعایت جماعه و فرزندان خواجهمرحوم و خدمت خانقاه بتقصیر راضی نباشند و بجان کوشند و
مکافات احسانها خواجهمرحوم بخیرت و بلجونی فرزندان ایشان نمایند قُلْ لَا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰی بر خوانند واجبه و در افتاده بدعا خیر یار دارند و السلام و الاکرام

مکتوب صد هفتاد و نهم (۱۷۹)

کتابت
مکتوبات معصومیه

شیخ میر محمد موسی در شرح احوال و حقیقه فناء نفس و اکتفا به الله و سلام علی
عباده الدین اصطفی الله تعالی ابواب فیوض و فضل را همواره مفتوح دارد و نوشته بودند
که فناء قلب است و فناء نفس میشود اما میخواهیم که فنا بالکل شود و صفات از خود جدا

شدہ حاصل ملحق گرد و مخدوم آنچه حاصل شدہ است نعمت است شکر آن بجا آید و منتظر ترقی باشد
و کلمہ کائناتی وجود و صفات از خود نمایند تا این ہستی تمام از میان خست بر بند و بعد صفت
ملحق گرد و صفات نیز جدا شدہ حاصل ملحق گرد و این زبان فنائے نفس وے نماید و از آمارگی
و انانیت بر آید بعد از بقائے اتم نفس باطمینان سد و آنچه نوشتہ اید کہ فنائے نفس میشود
الحمد و ما این مقدمہ فنائے نفس است نہ فنائے نفس فنائے نفس آن وقت است کہ مذکور
شد و آنچه از احوال بایان نوشتہ بودند کہ بعضی در ذکر لطائف اند و بعضی بفنائے قلب رسید
اند خوشوقت ساخت بکار خود مگر گرم باشند و جلوت راغب بودند و کسب مراضی ہوا حقیقی
جل شانہ کوشش نمایند و نوشتہ گو و قیامت مہیار رسانند و دوستا را بدعا یاد آرد برادر
دینی حافظ محمد طاہر و رجب علی سلام خوانند والسلام والا کرام

صفات کامل

آورد

اولا و آخر

مکتوب صد و شتادہم (۱۸۰)

بمیر عزیز و تحریض بر طلب آرامی پسیم اللہ الرحمن الرحیم حامداً و مُصلیاً اللہ تعالیٰ
البواب فیوض البوارہ مفتوح و اوصیفاء اگرامی رسید مسرت بخش گردیدہ سلامت و جمعیت
باشند و در وصول بر طلب اعلیٰ بجان کوشند و از پایے طلب فرو نہ نشینند افسردگی و پیرمردگی
نصیب اعدا باد عزیز کے گفتہ است کہ تصوف منظر است چون سکون آمد تصوف مانند محب را
بمحبوب آرام نیست و با سومی او انس و الفت نمیکرد و جمعیت نزار و جمعیت اور تفرق و عشق
ست و آرام در بے آرامی مصراع جمعیت من آنکہ پریشان تو باشم بہ آرد و ام شیخان شغل
باطن و استقامت بر جادہ شریعت مرقوم نموده بودند باعث خوشدلی گردید زاد کرم اللہ
سبحانہ توفیقاً و محبتاً و شوقاً والسلام علیکم و علی سائرین من اتبع الہدای

مکتوب صد و شتادہم (۱۸۱)

بنواج محو صدیق لقب نواج ماه پسر نواج عبد الرحمن نقشبندی در شرح احوال او و فرق در
 فتائے جذبه که مقام حیرت و فنا حقیقی بعد الحک و ارسال التَّحِيَّاتِ میرساند احوال
 بهم حال مستوجب حرمت المسؤل من الله سبحانه و سلامتکم و استقامتکم علی
 جادة الشريعة العلية و السنة السنية المصطفوية علی صاحبها الصلوة والسلام
 و التحية و ترقی در حاجاتکم المعنویة صحیفه گرامی رسید مستر بخش گرویده چون متفحصین
 اذواق و احوال فیجیه بود مطالبه آن مستر بر مستر افزود حق سبحانه بمواره در ترقی دار
 و این هستی موهومه که حجاب پرده است بر روی حقیقی تمام از میان بردارد و مطلوب حقیقی
 بے مزاحمت اختیار بر منصفه ظهور آید و حضور خود بخود روئے نماید نصیب سالک ازین مقام سهلاک
 و ضحکال است و تلاشی و انعام تا وجود او در میان است از مطلوب نشانه نیست و چون مطلوب
 جلوه فرماید طالب بیچاره رو بصرار عدم آرد و ناله و نشانه از روی نماند جمیع صفات خواجگی با
 بندگی چه صورت دارد نوشته بودند که الحال حال نیست که در خود هیچ چیز را ملاحظه نمیکند که هست نیست
 متحد و محال بلند است لیکن سعی نمایند که از هستی اثری نماند و نیستی و عدم صرف مطلق ملحق شوند
 تا فتائے حقیقی روئے نماید و عین اثر از سالک نماند این زمان همه اوصاف و تشبیهات را از
 خود نفی مینماید و سلب میکند و آنچه بر نگاشته اند حالت گم شدن حیرت و عدیبت است و فنا
 در جهت جذبه گم شده چه داند که صاحب اوصاف است یا نه و در خود هیچ اثری را ملاحظه نمیکند
 که هست یا نیست نفی و اثبات وقتی کند که از خود و اوصاف خود خبر داشته باشد پس
 حسن تو چنان کرد مرا زیر و زبر که زلف و خط و خال تو ام نیست خبر و صاحب فنا حقیقی
 صاحب شعور و تمیز است و حقائق اشیا را کما هی انتمه چه درین موطن فنا و بقا از یکدیگر متمیز
 هستند در عین فنا باقی است و در عین بقا فانی میدانند که ذات او عدم است و اوصاف کمال در و
 عاریتی است و استفاد از مرتبه و جوب است بے تکلف از خود نفی آن مینماید و بجناب که نشانی
 اثبات است اثبات میکند و خود را بعد صرف ملحق مینماید و بوی از خیریت و کمال احساس

حان

احوال و اذواق

بانی

کمال

۲۳۱

نمی نماید هر چند به تقاضای شرف شود و ولادت ثانیه مولود گردد و عمرانی دینی جمیع الاضداد
من کمدین ق کمدیر فتا مثل فان هذا الفرق دقیق قلما همته به فیکتیس
الحالان ویشتبیه الصورة بالحقیقه وحقیقته الامر عند الله العلی الاعلا

مکتوب ششم شتا و سوم

بمیر نوروز بختیاراوشی در بیان آنکه اصل در رنگ ظل و اباید گذشت تا وصول بذات میسر آید
بعهد الحمد والصلوة واز سال التجیات میسر سازد احوال همه حال مستوجب حمد است امید که
آن سیادت انتساب نیز بعافیت باشند و بر جاوه شریعت و سنت مستقیم و مستقیم بودند و از صورت
بحقیقت آیند و از ظل باصل و از اصل باور آن پویند هر چند از اصل گذشتن در عدم خود کوشید
است که به حاصل است و ظاهر تحیل لیکن محب فایات را با ذات تعالی بحکم المومنین مع من احب
معیت است به کیفیت و ذات عزت شانه و رائے ظل و اصل است لاجرم این محب از اصول باید
گذشت تا معیت به کیفیت حاصل نماید و خود را و اصول خود را گذاشته با مطلوب هم آغوش بود
من کمدین ق کمدیر لله الحمد و المنة که سعادت آثار میر عمر از فیوض و برکات رضیه
منوره بهره ور گردید و در صحبت درویشان مجاوران آن فوائد کثیره اخذ نموده و ترقیات بسیار
کرده و بر خورداران میر عثمان و میر علی بکمال بسند والسلام اولاً و آخراً

مکتوب ششم شتا و سوم

بمحمدرضا پسر قاضی چوکی کابلی در تحسین حال و جواب ال او از آیه کریمه و فضلنا هم علی کثیر
ممن خلقنا تفضیلاً و غیر ذلک بعهد الحمد والصلوة واز سال التجیات میسر سازد
مکتوب شریف مشرف ساخت از جمعیت باطن و قوت رابطه عقیدت و اخلاص و شوق
ملاقات و مولای آن مرقوم نموده بودند بوضوح پیوست همه چیز موقوف بر وقت است

در بیان احوال

۱۶۰

و تلیخ الدعوات

لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ امیدست که آتش شوق مشتعل شود و ناره محبت سر بلند گردد تا از ماسوی
 بالکل بریاند و بطلب اعلیٰ برساند نوشته بودند که بذکر نفی اثبات اشتغال میناید کتابی معامله
 عجب و میدهد مقام نفی را از مقام اثبات ممتاز مییابد در جانب نفی جز نیستی و عدم نیست
 اگر احوال را در صورت هستی متجلی شود از انزال ظلال و پرتو مییابد و چیزی که اطلاق هستی بر آن تواند
 کرد و در طرف اثبات میبندد مالا لئلا یزید و ذی الاذباب هر چه در مریای آفاق و انفس
 ظاهر شود همه ظلال و انشال است و تسلی بشبه و مثال کریمه و نحن اقرب الیک من جبل
 الوردید شاید حال تا از آفاق و انفس نگذرد و بسیر قربیت نرسد این مقایره و نکشاید
 حق سبحانه آنچه در آفاق و انفس ظاهر است از ادخل آیات و اله ساخته است و فرموده سبحان
 ایا تنافی الا فاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق مطالع این حال شما
 و همچنین آنچه بعد ازین نوشته اند که درین وقت از دریافت نهایت نزدیکی بیشتر قاصر میاید
 آیه کریمه و نحن اقرب الیک من جبل الوردید تصدیق میناید بسید خود شوق ساخت
 و از علو فطرت شامخ و اداته تعالی همواره در ترقیات و اراد نوشته بودند آیه کریمه فضلنا
 علی کثیر من خلقنا تفضیلا مفید تفضیل غیر انسان است و این آیه تفضیل غیر انسان بر انسان
 لازم نمیاید غایه الامر این که تفضیل انسان بر جمیع ماسوائی و نمیگوید گفته اند که مستثنی درین جا ملائکه اند
 فضل جنس انسان بر جنس ملائکه هر چند از اینجا مستفاد نیست لیکن اگر بعضی افراد انسان را
 بر همه افراد ملائک فضل بود گنجایش از بعضی گفته اند که کثیر درین جا بمعنی کل است پس حاجی شبهه
 نیست لیکن این توجیه بعید است از منطقات و متشابهات قرآنی پس سید بودند و محل
 آن خواسته محمد و باطریق اشک و متشابهات نیست که بان ایمان آریم و علم آنرا بحق سبحانه
 تقویین شایم آنرا سبحانی است که باخص خواص بنده گان خود در میان آورد دست و بر مژ
 و اشارت سخن کرده و از نا محرمان مستور ساخته و هر که سر این متعابر و پرده کشوده باظهار آن

سوره واقع است در آخر سوره نجم السجده و باره آیه یزید ۵۵ واقع است در سوره بنی اسرائیل و باره سبحان الهی ۱۲

در نسخه فقیر لفظ لازم موجود نیست و الله اعلم ابو السعد

جرات نموده و بنوشتن و گفتن آن اسرار دلیری کرده علی آن از بیضاوی مدارک چه صوت وارد
 و ازین مسکین نادان چگونه این عقده کشاید خدو و خواهند داشت والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب شصت و چهارم

بجای بیکم که یکی از اهل حقوق است در تحریض بر تحصیل فنا و عدسیت ذاتی الله تعالی و آ
 بایزکات را مشمول الطاف و عنایات خویش داشته بجزایات قویه معنویه کترم و ممتاز داراد
 ملاطفه اگر احمی که از راه کرم نامزد این مسکین نموده بودند مشرف ساخت و مسرت بخش گردید
 بسلاست باشند و همواره در ترقی بودند من استوی یوماه فهو مغبون معلوم شریف باشد
 که بزرگترین حجاب میان بنده و حق سبحانه وجود سالک است که منشأ آنانیت و بنفائے شرکت
 است بجز آنکه لافنی وجود و سایر کمالات از خود باید نمود بحدیکه عدسیت ذاتیه رونماید و وجود سایر
 کمالات باطل خود عائد شود چه هر کمال که در ممکن است همه استفاد و استعار از ان جناب مقدس
 آنچه ذاتی اوست عدم است و ممکن باین دید عاریتی خود را کامل و خیر تصور کرده است و شرکت
 آنانیت و دعوی همسری بهم رسانیده چون بسابقه عنایت عدسیت ذاتی اورو نماید
 کمالات همه عائد باطل کمالات شود و سرشته سعادت بدست آید و از شرکت حقی و آنانیت آواره
 وارید و بنفائے حقیقی مشرف شود و آواره باطمینان آید مصراع این کار دولت است که چون
 تا کار دهند بیت چون بدستی که ظل کیستی فارغی گردی و ورزستی این در افتاد
 امیدوار است که گاهی بدعا و توجه یافد فرماید والسلام

مکتوب شصت و پنجم

بخواجہ امان الله و خواجہ مومن ربانیوی در علو مطلب در بیان آنکه تجلیات و ظلمات و
 بی ظلال وصال و وجه کمال موعود با خست بعد الحک و الصلوة و تبلیغ الدعوات

والتسکام میرساند مکتوب شریف رسیده مسترت بخش گردید و اظهار شوق و آرزو مندی ملاقات
 نموده بودند و دوستان از این مشتاق و اندوختنی نفس و انا الیهم لاشد شوقا رخا
 نصیب عاشق مسکین درین نشأه بیدار همین شوق و اضطراب پیش و التهاب است پیست
 متاع کزین رگدز میریم لب خشک مرگان تر میریم وصال و وجه کمال موعود
 به نشأه اخروی است کریمه من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لای دال بر است
 و آنچه از بعضی صوفیه علیه درین دار شهو و مشاهده اثبات نموده اند و تجلیات و ظلمات قرار
 داده اند همه ابسته بظلال است و تسلی بشبه و مثال طالب ذات احدیت تعالی بآن تسلی نگیرد
 و از آب بسراب گراید نهایت سعی درین دار بے مدار رفع محجب استارست نه آنکه مطلوب
 را در دام آرند و غرقا را شکار کنند پیست عتقا شکار کس نشود دام باز چین کانیجا همیشه باد
 بدست است دام آری بعضی از اخص خواص بندگان هستند که دنیا را ایشان را حکم
 آخرت داده اند اگر درین نشأه چیزهای که موعود بنشأه اخروی است در حق ایشان ظهور فرماید
 و از غراتب ظلال تباه گذرانیده بذات بخت رسانند و نصیب از آن دروه غلیظا عطا فرمایند
 گنجایش دارد پیست اگر چه این لحظه ممکن کار شب نیست به بخت مقبلان این هم عجیب است
 و التسکام علیکم و علی سائر من لدنکم سعادت آثار میان شیخ محمد کمال برسد
 استماع اخبار توفیق شماسب مسترت دوستان است اللهم زد در کار خود سرگرم باشند و
 از پائے طلب فرو نه نشینند و از ترقی باز نمانند من استوی یومکاه فهو مغبون و امید باشند

نایب

نایب

و اما غافل ندانند

مکتوب صد شتا و ششم (۱۸۶)

به تیمور بیگ کولابی در ترغیب به حصول استمرار حالت عدت و تحسین دید قصود اعمال بسیم
 الله الرحمن الرحیم کتابی که از راه محبت فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت

نوشته بودند که وقت سکوت از قالب اثر نمی بینم چنان معلوم میشود که گویا هیچ در میان نیست
در حیرت میمانم که این چه باشد و یا هیچ جائی حیرت نیست که جائیست نیکو سالکان را
دست میدهد لیکن معتبر است که این حالت دوام پیدا کند و مراقبه و غیر مراقبه و سکوت و غیر
سکوت در دید عینیت و نیستی یکسان بود و عینیت ذاتیه و وجود و وجود موهوم که منشأ انانیت
آماره است روز و ال آر و آنچه نوشته اند که اگر طاعت و عبادت کرده میشود از این استغفار
کرده نظر بر فضل و کرم او دارد مطالعه آن مخلوط ساخت هر چند دید قصور در اعمال پیدا شود
اعمال را قیمت افراید و قابل قبول سازد گفته اند اَعْمَلْ وَاسْتَغْفِرْ از عمل باز نماند و استغفار
از آن نماید و نظر بر فضل صرف داشته باشد راه بندگی این است دیگر که از عهده اسم ذات نتواند برآید
ذکرسانی هم او را گویند امید است که هر دو ذکر نتیجه بدینند و دیگر در کتابت اخوی غزالی حاجی محمد عاشق
نوشته بودند که عدد چهل پوره شده است و یا شصت دیگر را هم از آن است که مجموع آن صد میشود و السلام

۹۰

۹۱

مکتوب صد و هشتاد و هفتم

بیکه از نساء صالحات در وعظ و نصیحت نوشته شده بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
حَامِدًا وَ مُصَلِّيًا عَصَمْتَ پناه و عفت و شگانه همشیر و مشفق و محترمه ازین مسکین سلام عافیت
انجام خوانند صحیفه شریفه سیم مرتب بخش گردیده چون منی از محبت فقر بود و شعر از طلب
مطلوب بجهت نامت بر سترت افزو و امید که ناره این محبت سرافراز شود و شعله طلب مشعل
گرد و تا از ماسو بیگانه و با مطلوب حقیقی یگانه گرداند بهر حال تا حصول صحبت بوظائف طاعت
و عبادات مقید بودند و وقت را در لاطاف صرف نکنند و با هو و لعبت پردازند که نتیجه آن غیر
از حسرت و ندامت هیچ نیست و در جل و حرمت شرعی نیک احتیاط فرمایند و بمقتضای امر
و نهی زندگانی نمایند حق تعالی بنده را مهمل نیافرید است و بطور او نگذاشته تا هر چه داند بکند
مولا سبب حقیقی بر سر خود دارد که او را با و هر و نواهی بتلا ساختن است این کس چاره ندارد بغیر از آن

این تارک

بازداشت

ای

که بمقتضای آن عمل کند و الا بنده متمرّد شود و مستحق انواع عقوبات بود و حمد الله تعالی سبحانه
که فرزندان شما توفیق نیک یافته اند و کار ایشان بر ترقی است غبطه بر احوال ایشان آید زادهم الله
تعالی توفیقاً این فقیر را از دُعا خیر و توجّه غائبانه فارغ ندانند دولت دوام مستدام باد

مکتوب صد و هشتاد و نهم (۱۸۸)

نویس

بود

ند

بسیادت پناه شیخ یوسف گردیزی در جواب کتابت او که از گرمی صحبت نوشته بودند بیسم
الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی بود و در ملاطفه گرمی
مسترف گردید حمد الله سبحانه که بعافیت بطن مالوف رسیدید و فرزندان و متعلقان را
بعافیت یافتید خلعتهای که از بزرگان عنایت شده است مبارک باشد از حلقه نشستن و
متأثر شدن بایران و بیرون شدن بعضی و دیدن سرور کائنات را علیه افضل الصلوات
و اکمل التحیات که بزنگاشته بودند بوضوح پیوست و سبب سرت گردید شکر خداوندی حل شأنه
بجا آید و طالب زیادتیا باشید بخلوت بیشتر رغبت فرمایند و دیگر کثرت پروازند و نوشته آخرت را
آماده سازند و لَنَنْظُرَنَّ نَفْسٍ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ و آنکه بعضی مردم بآنکه توجّه کرده شود
افتند و از خود میر و مدبر آن ظاهر است که از تاثیر صحبت است مآمول از دوستان و عارفان
خاتم است و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت
المصطفی علیه و علی اهل الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی

مکتوب صد و هشتاد و دهم (۱۸۹)

بموجب علی ملتانی شرح احوال او و در ترغیب بخلص از دقائق عجب ریا و ثمره از کمالات تلاوت
قرآن مجید و محویت ذکر و ذکر و ذکر بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند
کتابتیکه فرستاده بودند رسید خوشوقت ساخت حق سبحانه بجمیع دارد و ابواب ترقیات را

مفتوح سازد و از دید قصور و زلات و معاصی ظهور دقائق عجب و ریاض استغفار و گریه و تضرع و
 زاری بر آن نوشته بودند بعد از آن روز دیگر دیدید که ریاض عجب از شمار دوشسته اند لیکن چون
 آدمی شرمین است هنوز بعضی دقائق آن هست که من بر آن مطلع نشده ام و خود را بدترین
 خلایق میدانم و ما شکر خداوندی قل شانه برین دید و برین تخلص بجای آورد تخلص دقائق
 عجب و ریاض که شرک خفی است امریست عظیم که مرتب است بر فائز اتم شکوک طریقه صوفیه
 علیه برای تحصیل تخلص است از دقائق این شرک و حصول حقیقت خلاص است علم و عمل در
 کتب شریعیه پیشین است و اخلاص و البسته بخدمت صوفیه علیه است علم و عمل بے اخلاص
 مقبول نیست در نیک بن است بے روح و وقایع دیگر که دیده اند و منزل خود را بالا آسمان
 یافته و پیغمبر را صلوات الله تعالی علیه و الله و سلم و صدیق اکبر را رضه دیدید بحال شما توجیه
 دارند و وقت دیگر و ستار شما عنایت کردند و فرمودند که این خلعت ولایت است واضح گردید
 همه نیک و روشن است بکار خود مقید باشند نوشته بودند که در تلاوت قرآن لذت بسیار میشود
 چرا لذت نشود که صفت حقیقی بنفس خود جلوه گریست و از صفت بمصوف راه کشاده است
 بیست اندر سخن دوست نهان خواهم گشتن تا بر لب او بوسه نم چونش بخواند نوشته
 بودند که در حلقه عشاق خود را محمود حضرت سالت پناه یافتیم و مظهر او صلوات الله تعالی علیه
 و الله و سلم دیدم چنانچه هنگام ذکر کلمه طیبه لا اله الا الله انار رسول الله میگفتم ما نا
 که بے اختیار از زبان شما این کلمه برآمده باشد با اختیار این قسم کلمه نمیتوان گفت هر چند مطلوب
 الحال باشد نوشته بودند که ذکر در لطائف سسته نیلایم محمد و ما ذکر و توجیه و حضور تا زمانه است
 که وجود ذکر در میان است چون ذکر رخت بصحرائی عدم کشد و منتسبات همه باصل عائد شد
 ذکر و حضور هم ملحق باصل گردید و حضور بحضور ذاتی رفت این مان عارف در خود نه ذکر بند و
 نه حضور بعد از آن اگر ذکر و حضور است خود بخود است و نصیب عارف ازین مقام استهلاک و
 انهدام است و زوال انانیت و شرک خفی است مصراع از حضرت ذات بهر استهلاک است والسلام

۶۰۰

۶۰۱

۶۰۲

۶۰۳

۶۰۴

۶۰۵

مکتوب صد و نودم (۱۹۰)

بدوست محمد بیگ در نصیحت ششم از کمالات نماز بسم الله الرحمن الرحیم حامداً و
 مُصلیاً دو کتابت از شما بتعاقب یکدیگر رسید خوشوقت ساخت حمداً لله سبحانه که
 بعافیت اندو از یاد و اجتهاد غافل نیند و تعمیر باطن مشغول اند سعی نمایند که راه ترقی همواره مفتوح
 باشد من استلوی یوماه فهو مغبون انفس عمر لبه عزیز و مستقیم سعی نمایند که بیطاعت
 نرو و در این اشیاء مصروف بود باید که از فراقیه و ذکر لسانی و تلاوت و نماز و علقه ذکر خالی بنماند
 و بهر کدام که وقت تقاضا کند جمعیت بیشتر بخشد بهمان پروازند و تکرار کلمه طیبیه بر زبان غیب
 تر بوند و آنچه حضرت ایشان با قدسنا الله سبحانه و بسم الله بر نگاشته اند که بتدریج اوقات
 خود را بگذرانند بر هیچ معصوم وارد که بغیر از ادائے فرائض و سنین مؤکده هیچ چیز نپروازد و عبادات فرائض
 را هم موقوف دارد در دست است لیکن شما ازین حکم خارجید این حکم خاص باین ائمه است شما بهتر
 وقت تقاضا میکنید از امور مذکوره و بیشتر جمعیت بخشد و کیفیت زیاده آرد بهمان مشغول
 باشند و چیز مانع که بنماز تعلق دارد و هر دو کتابت نوشته بودند مطالعاً آن بسیار ذوقین
 ساخت علی الخصوص آنچه نوشته اید که در خواندن نماز جمعیت و حفظ بسیار دست میدهد و غیر از
 نماز هیچ چیز بر دهن خوش نمی آید و هر حرفی که در نماز از مخرج خود بیاید اظهار خوشوقتیهها
 مینماید درین وقت این حقیر را گویا از جای بجای میسوزند بسیار خوشوقت ساخت و لذات
 معنوی بخشید خوش گفت بهیت اندر سخن دوست نهان خواهم گشت تا بابر لب بوسه زخم
 چو نش بخواند به حالتی که در ادائے نماز روئے میدهد فوق همه حالات و نشانی از صل میباید
 بے تشابه ظلمت و پرده را از روئے کار میکشاید و از گوش باغوش می آرد و السلام

ناچ

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

مکتوب یکصد و نود و یکم (۱۹۱)

بمشیت مآب حافظ عظیم‌الکبیر در جواب کتابت او و مرغیب بر طلب مطلوب بهمتا بسم الله الرحمن الرحیم
 الزحیم حامداً لله العظیم و مُصلیاً علی رسولہ الکریم نور و نامة گرامی مشرف و شرف
 اگر دید چه نعمتی که از اذن یا دیگر قتالان نمایند و مردم دور از کار یا وجود نبوی مظهر غاظم
 اگر ندید از پیشگاه نبیست و محبت ازلی سبب ظهور و اظهار گردیده است و با وجود غنائی
 ذاتی خلق را بجناب خویش دعوت فرموده و راست با جناب قدس نموده و از روی کرم آن راه را کشتو
 افسوس است که با وجود دعوت و با وجود سهولتی از انجناب لایزال محبت بجهت با شیم و در بند نفس
 هوا با نهم در جهان شاد و ما فارغ و در قبح جرمه و ما بشمار به بعد ازین دست
 ریش و در این دوست به بعد ازین گوش من و حلقه یار به با اینهمه دوری و محوری از یاد و دستا
 غافل نیست و از لوازم محبت خالی نه این مسکین نیز از دوستان در یوزة دعا و توجہ غائبانه دارد

وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا

مکتوب یکصد و نود و دوم (۱۹۲)

بسیادت پناه میر محمد ابراهیم در جواب کتابت او که از التذاذ در نماز نوشته و از محبت و اخلاص
 مرقوم داشته بعد الحمد و الصلوة و از سائل التَّحِيَّاتِ میرساند صحیفه گرامی که از راه محبت
 فرستاده بودند وصول یافت از شوق بے آرایمهای خود نوشته بودند بوضوح بیست و حق
 سبحانه قادر است که با حسن و جوه ملاقات میسر آرد چون محبت شما درست است امید است که در
 اخذ فیوض و برکات زیارات حضور کمی نکنند فقیر نیز در اوده شما بشارت یافته است و معیت
 شما از معیت بعضی یاران حضور زیاد تر دیده امیدواریم که باندازه آن آثار مترتب شود
 نوشته بودند که اکثر اوقات در خود کیفیت سوائے کیفیت سابق بسیار غالب که از مقام فوق
 حفظ شده باشد بے حفظ از مقام فوق حاصل است که کیفیت مسطوره بران مترتب است لیکن در
 همین مقام تحسانی بے آنکه دخول در مقام فوقانی شده باشد تا که التذاذ و کیفیت که در نماز
 دست میدهند از اینهمین کیفیت جدید بود مرقوم نموده بودند که بعضی اوقات چنان محسوس

نکر
 از جمال
 قلم
 تان
 فانی

باخته
 انجمن
 بر کار

میشود که راجع و ساجد شخصی دیگرست میتواند که این مبدا تعین بود که سالک آن بقایا بدست
اعضای وجود همگی دوست گرفت + نامی ست زن برین باقی همه اوست + سمرانه سجده
برداشتن چگونه خوش آید که سجده موطن کمال قرب است حدیث الساجد یسجد علی قدس الله
تعالی فلیس یسجد و لیرغب شونده باشد نوشته بودند با وجود این وقت که صورت ترا در تصور
می آرد از همه زیاده لذت میدهد و عجب وقت میشود و فیض انوار در خود عجب ملاحظه میکند و اخلاص
بجست که اگر بر این مانده ظاهر شود نزدیک است که از نا فهمی خود کفیه کنند و ما این همه کمال
مناسبت معنوی و اتحاده غیر میدید امید است که باندازه آن جذب معانی نمایند و معیت تمام
حاصل کنند والسلام

مکتوب صدود و سلیم (۱۹۳)

بسیادت پناه میر محمد یعقوب در تحریریں بر ذکر و طاعات + الحمد لله و سلام علی عباد
الذین اصطفی المکتوب مرغوب فرزند نور چشم رسید خوشوقت ساخت بزرگ و فکر مقید باشند و
بر کسب مصلیات حق سبحانه سرگرم بودند قوت جوانی را صرف طاعات و عبادات نمایند حدیث
شأن فی عبادۃ الله شونده باشد با بر امتثال شما جوانان غبطه میریم آیام جوانی با در هوا
و هوس گذشت الحال حسرت و ندامت نقد وقت ست جوانی باز نمی آید تمی بهما حاصل است
همان قضیه است شخصی گفته کیت الشباب یعود از هجوم خطرات و لشک نشوند بکار خود
مقید باشند و استغفار بسیار می کرده باشند والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صدود و چهارم (۱۹۴)

شیخ محمد باقر لاهی در بیان آنکه خانه را از صاحب خانه نسبت است + الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی المکتوب شریف رسید مستر بخش گردید ملاقات خلیفه عهد که
برنگاشته بودند مفصلاً بوضوح پیوست حق سبحانه اعواقب امور بخیر کناد و خلیفه وقت با توفیق

و استقامت بخشاد و از برکات و نسبت این کار نصیب کامل باد و اگر می مجلس و احوال بان
 که نوشته بودند بتفصیل واضح گردید و بسبب خوشنودی و خوشوقتی شد حق سبحانه دوستان را هم
 بترقیات وارد و ابواب فیوض مفتوح سازد نوشته بودند منظره که در جهان آباد در اینجا گرفته اند
 بے فیض بود که چه نویسد بعد از آن که چند روز در اینجا نشست و خواست کرد آنقدر محاط بانوار
 ظاهر میشود که در جانب فوق بفق العرش گذشته و از جانب تحت از تحت الثری تجاوز نمود
 گویا فنا و بقا بعروج و نزول این فقیر بهم رسانیده و این مکشوف در رنگ محسوسات ظاهر می
 که گنجایش رب نیست بله و لا درض من کانس لکرام نصیب خانه را با صاحب خانه
 اتصال خاص و حق جوار است و از انوار و برکات او امیدوار از اینجا بزرگی عظمت بیت الله را
 قیاس باید نمود و انوار و برکات آنرا باید فهمید فالله اعلم و رب الارباب حضرت ایشان با
 قیاس سیره نیز انوار و برکات خانه های سکونت خود را بیان میفرمودند و عجایب و غرائب آن
 مواطن را اظهار می نمودند و خانه های که در جوار آن خانه های بودند برکات آنرا نیز میفرمودند
 در سفره در منزل قری و بلاد که فرو می آمدند حقائق آن بلاد و قری برایشان ظهور میکرد
 و مشکشف میگشت بعضی از آن حقائق مومن و بعضی از آن کافر و السلام اؤلا و اخرها

۱۰۱
۱۰۲

۱۰۳

۱۰۴

۱۰۵

مکتوب یکصد و نود و پنجم (۱۹۵)

بمخبر و مراده عالیجاه شیخ محمد طویل الله در شرح احوال او بعد الحمد و الصلوة بفرزند
 نور چشم میرساند احوال همه حال مستوجب حمد و الجلال است المسؤل من الله سبحانه
 عافیتکم و استقامتکم ظاهر او باطن او ترقی درجاتکم حقیقه و معنی کتابت کم
 از راه محبت فرستاده بودند رسید و قانع بشهره که نوشته بودند طالعه آن ذوقین ساخت حق سبحانه
 معانی کمون را بمنصه ظهور آورد و از قوت بفعل رساند بکام نوشتن کتابت شمار انجلیت مرتین
 بدوازه تعیین جتی یافت و وصول معلوم شد دخول هنوز شخص نیست و حقیقت احمدی اگر نفس

۱۰۶

حقیقت کعبه است چنانچه از بعضی عبارات حضرت ایشان با معلوم میشود پس حاصل است احتیاج
 بتوجه نداد و اگر تعین نمیست پس نیز در معرض حصول است و اگر امری دیگرست محتاج بتوجه است
 امیروار باشند و آنچه دیده اید که فقیر در حق شما میگوید که بدو نائب مناسب بدین است از من است
 تا تمه خیر میدهد و از اتحاد معنوی شعر دیگر نوشته بودند اگر چه این حکم بسیار یا فتکانه جناب
 قیومیت بی ادبی است الخ فقیر باین قسم عبارات که درباره این دوران کار بنویسند رضایت
 گذشت من بعد نخواهند نوشت بعد از نوشتن کتابت مره ثانیه که توجه واقع شد معلوم گردید
 که دخول دران حقیقت میشود و العلم عند الله سبحانه اگر ولایت شما ولایت محمدی
 علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التّحیّۃ پس این دخول و الحق بالاصالة است
 و گرنه بالتبع است و الفرع والسلام اولاً و آخراً

الحق

مکتوب یکصد و دوشتم

بلا محمد امین حافظ آبادی در شمه از کمالات نماز بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات
 میرساند کتابی که فرستاده بودند رسید خوشوقت ساخت نوشته بودند که در بعضی اوقات در نماز
 فرض خصوصاً در حالت امامت حالتی رو میگرد که گویا چند گداخته میشود از مهابت عظمت
 او تعالی و در وقت سجده خوش نمی آید که سر از سجده بر داشته شود واضح گردید مطالعه آن در وقین
 خوشوقت ساخت حق سبحانه از کمالات آن بهره اتم عطا فرماید و از حقیقت آن بهره بکشاید
 نماز معراج مومن است انموذج حالت مراجعیه در نماز هویدا میگردد الساجد یسجد علی
 قد حی الله فلیسجد و لیرغب فطوبی لمن و قی لادایها بادایها و شرائطها
 و اخذ حظاً من کل من از کانه و طول سجودها و قیامها و عروج من صورها لا
 حقایقها والسلام

مکتوب یکصد و هفتم

علی من اتبع الهدی

حقیقت امری شریکانه

نماز

تأیید

نماز

بما حفظوا شقاق تته آئی در تعبیر خواب و حقیقت فنائے قلب و نفس بیستم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اصحیفة گرامی سید مسرت بخش گردیده آنکه
 حضرت اشفاق علی بنیینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام در خواب بشما نیشکر کلان فرستاده اند
 و شمارا بکمال طلبید اند بعد از آن شما چند مرتبه مکمل را در خواب دیدید و مبارک است از مناسبت
 معصومیه یا حضرت علیه السلام مشعر است و دیدن مکمل مبارک را بعد از این خواب بوی این معنی
 چه کعبه را یا حضرت و پدر بزرگوار و برادر آن حضرت علیهم الصلوٰۃ والسلام خصوصیت است
 خاص دوشم مرتبه که خود را برهنه یافته اید و چون پرچم پوشیدید باز برهنه یافتید تعبیر آن فنائت
 و گشت از تعلقات و فنائے قلب که معلوم میکنید تقوی آن دیدت و کمال گشت
 منوط بفتائے نفس است خروج او از ذمام اوصاف و اخلاق و از انانیت و ترفع و عدم انقیاد
 با حکام الهی جل شانہ که در نهاد او مودع است در فنائے قلب و ال علم حصولی اشیا است نفس
 حاضرین موطن هنوز بر پائے است و علم حصولی او بر جای دین قنایر خیز از تعلقات آفاق
 رسته است و از گرفتاری غیر خود گسته لیکن از آفات نفس بالکل خلاص نگشته است و از انانیت
 او بتمام رسته در فنائے قلب زوال علم حصولی کافی است و خروج از علائق آفاق بسند چه
 علت او ذاتی نیست عرضی است مرض او درونی نیست بیرونی است زوال تعلقات بیرونی در
 ترک تلهیر او کفایت میکند بیان آفاق در حق او فنا بخش و در فنائے نفس زوال علم حصولی
 که عبارت از نفس حاضر است ناگزیر است زوال تعلقات آفاق در فنائے او کفایت نکند مرض
 او ذاتی است تا او در میان است بلای او جان است مصرع تو میباش اصل کمال این است پس
 تفصیل این معامله در کاتب دیگر مذکور است و تحقیق آنکه زوال نفس حاضر با وجود بقائے تکالیف
 شرعی و احکام بشریت بچشمی است مصرع میباش و میباش مشکل این است والسلام

مکتوب یکصد و دوازدهم

بمزاج محمد صادق پسر نصیر خان در علامت فنائے قلب حقیقت تبدل صفات و تحسین اقامه که
 دیده بود به بسم الله الرحمن الرحیم بعد التمجید والصلوة وازسالی التَّحِيَّاتِ میرساند
 مکتوب شریف رسید مسرت بخش گردید سلامت و بعافیت باشند و بر جاوه شریعت و سنت
 مستقیم بوند نوشته بودند که شیخ محمد حسین صحبت داشته و توجیحات گرفته درین چند روز نشانه
 بذر سلطانی و بفنائی قلب فرمودند که شده است مخد و علامت فنائے قلب آنست که خطر
 ماسوی حق جل و علا از دل مطلقاً برود و بگوئد اگر تکلف یا دماسو نماید هرگز بیادش نیاید بواسطه
 نسیان که دل را از ماسوی حاصل شده است این حالت قدم اقل است در اطوار ولایت و کمال
 نخستین است که شرط کمالات دیگر است این دولت که شمارا درین مدت قلیله روئے داده است از
 اجل نعم است شکر خداوندی جل نشانه بجارند و منتظر ترقیات باشند نوشته بودند که حرکت
 دماغ گاهه میاید آیا فنائے نفس حاصل شده است یا نه مخد و فنائے نفس امر دیگر است بحرکت
 دماغ کار ندارد علم حضوری که بذات خود متعلق است در رنگ علم حصولی در راه باید گذشت
 تا فنائے نفس روئے نماید چنانچه زوال علم حصولی بفنائی قلب متعلق دارد و در مراقبه از تبدل
 صفات بر خود که نوشته بودند نیک است گویا از نشانه بشان دیگر میر وید نوشته بودند که در
 مشغولی می بینم که ضعیفه است خوش رو و رو بر و فقیر ظاهر گشت و گفت که بقیه طینت اندر
 صَلَّی اللہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم کہ مانده بود از گردن بالا حضرت ایشان مرحوم عطا گشته
 و چیز دیگر که از و باقی مانده بود اشارت بفقیر کرد و گفت که از ابرو بالا با و عطا شده مخد و
 خلقت حضرت ایشان از بقیه طینت نبی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ رسید
 عظیم از اسرار حضرت شجره شکر بجا آرند که این قسم اسرار در واقعه بشما نموده اند از مناسبت نامه
 خبر میدهم هر چند در تعیین موضع خلقت در هر دو جا تفاوت فتنه است دیگر شیخ عبدالحق از
 یاران خوب خوب است و صاحب کمالات اگر با و صحبت دارند و توجیه بگیرند گنجایش دارد و
 نیک است والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الہدی

مکتوب (۱۹۹) صد نود و نهم

بشیخ عبدالحق بنگالی در آنکه از ورود طلبات رسان لرزان باشند و از مکر خداوندی جل شانه
 امین نبوند و شمه از کمالات محبت بعد الحجد و الصلوة و ارسال التحيات میرسانند
 مکتوب شریف رسید مسترت بخش گردید نوشته بودند که پیش ازین کتابت از جهان آباد فرستاده
 بودیم مخدوما معلوم نیست که آن کتابت بمارسید باشد یا نه اگر رسید باشد مضمون آن بخاطر
 نیست نوشته بودند که درین سفر کس بسیار داخل طریقه علییه شده اند خصوصاً اکثر مشنگان قبایل
 حمله لله سبحانه علیه ذلك نیک باحوال آنها پیرا دارند و حلقه نوکر و مشغولی را گرم سازند و
 از ورود طلبات رسان لرزان باشند و از مکر خداوندی جل شانه و غیر سلطانة امین نشوند و همواره
 ملتی متضرع باشند مبادا در کارخانه عظیم خلل بیفتد و اشتغال نخل از حق سبحانه باز دارد و گرمی
 طالبان سبب خشکی این کس گردد و بهر حال بهم بیاران صحبت دارند و مستغفار و التجار از دست
 نهند و تحمل و استغفر و در شب بازوری یکدو وقت برائے خلوت معد سازند و ذکر کثیر و
 تذکره ذنوب و ذلالت و توبه و انابت در آن هنگام غنیمت شمرند و آنچه دور افتاده باشد عا
 خیر یاد آرند از محبت و اخلاص میرزا محمد صادق حسن بیگ نوشته بودند بخواه فیوض
 و برکات باندازه محبت است که معانی خفیه را جذب نمایند و محب را رنگ محبوب برآرد و
 فنا و بقا که ارکان ولایت اند نتیجه محبت اند اگر محبت نپذیرد دروازه ظهور و اظهار و وجود
 و ایجاد را که میکشود و طالب بمطلوب نمونی که می نمود و السلام علیکم و علی سائر من اتبع

۶۳

۶۴

۶۵

الله

مکتوب (۲۰۰) و صد

بشیخ حسین منصور جالندهری در شرح احوال او که متضمن بعضی انراست بسم الله
 الرحمن الرحیم حامداً و مصلياً الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح و اود مکتوب

۶۶

افضل الصلوات والصلوات

سید شاہ

سید شاہ

سید شاہ

شریف کہ محتوی بر بشارتِ صحبت و ظهور اثر آن از سرور کائنات عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ الصَّلٰوۃُ وَاٰلِہٖ السَّلَامُ بود و نیز وقتی کہ در نماز امام جماعتی بودید بعد از ادائے نماز چون خود را بخصوص دعا کردید اثر اجابت ظاهر نشد و چون جماعت اہل اقتدار را دعویہ شریک کردید آثار اجابت بظہور پیوست و سائر اذواق و مواجید رسیدہ مسرت بخش گردید اَللّٰہُمَّ زِدْ نَوشْتہٗ بوند کہ الحاق بحقیقتہ الحقائق کہ یافتہ اید آیا بتعینِ جُبی است یا نہ آنچه بفعل نفہم می در آید تعینِ جُبی است و موافق آن خلعتِ زینت نیز مشہو میگردد و نوشتہ بوند کہ نوعی از محبوبیت درین تعین محسوس میگردد چرا محسوس نگردد کہ حقیقت حبیبِ عالمین است عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ الصَّلٰوۃُ وَاٰلِہٖ السَّلَامُ کہ لرُس محبوبانِ رئیس مُرادان است اگر محبوبیت درین تعین نباشد کجا باشد غایتہ فافی البلیب کسے کہ بوصول این موطن مُشترک شود ازین معنی بہر وہاب است خواہ باصالت رسیدہ باشد خواہ بطفیل و ضمیمت دیگر علی تفاوتِ درجَاتِ الْفَرِیقِیْنَ وَاللّٰہُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰی اَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْاَشْیَاءِ وَالْاُمُورِ کُلِّہَا وَالسَّلَامُ عَلَیْ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی

مکتوب دوم در حکم

بسیادت پناہ سید ابوالخیر شاہ آبادی در ذکر بعضی از خصائص نسبت حضرت پیر و تکیہ رَحِمَہُ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوۃُ وَتَبْلِیغِ الدَّعَوَاتِ میرساند کتابت شریف رسید خوشوقت ساخت آنچه از احوال خود نوشتہ اند کہ از بار وجود کہ برین ہستی ناتوان افتد بنوعی میشود کہ بر مورچہ ضعیف بار کوہ عظیم افتد آن میماند فلنکنا تجلی رَبِّہٗ الْجَبَلُ جَعَلَهُ دُکَّاءً وَخَرَّ مُوْسٰی صَعِقًا بِوَضُوحِ بَیْوَسْتِ اَللّٰہُمَّ زِدْ اُمید است کہ این بار آثار بشارت را بہ تمام بر وارد و بار خوشگوار آرد نوشتہ بودند کہ کلام حضرت ایشان از مرتبہ ذاتِ بحت است و کلام سائر عزیزان از مرتبہ صفات یا ظلال صفات است حتی و ما نسبت آنحضرت نسبت اصحاب کرام است و آخرتیت است کہ برنگ اولیت برآمد است این نسبت شریفہ را با نسبتہائے دیگر عزیزان چہ نسبت آن نسبتہا از

قیل انفس نرسته است و بورای آن شتافته و این نسبت عزیزه مخبر از ورای آفاق و
انفس است و ورای جذبه و سلوک است تا بجای نوبت و السلام

مکتوب (۲۰۲) دو صد و دوم

بصلاح آثار صوفی یابنده محمد کابلی در شرح احوال او الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین
اصطفی المکتوب شریف رسید خوشوقت ساخت حق سبحانه بجمعیّت صوری و معنوی از ویرجانه
شرعیّت و طریقت استقامت دهد نوشته بودند که خود را درین ایام داخل تعین جی میاید بلکه از مرکز
هم بهره مفهوم میشود و در سکوت تنها در حلقه یاران که در مراقبه میقوم تمام را نور محمدی علیه و علی
الله الصلوٰة والسلام فرو میگردد و خدا و این نسبت علیه حکم غفار مغرب دارد و عقل و هوش
از تصور و خطورات آن میلزد و الله تعالی حصول این معنی را مبارک و میمون گرداند و سبب هدایت
جمع کثیر سازد و احاطه نور همه را بصاحب نور رساند الله قریب مجیب واقع که در باب نه بریت
غنیم دیده اید و در کتابت فرزندی نوشته اید طالعه نموده درین باب توجیه و دعا را بیش از پیش
بکار برند که مسلمانان احق تعالی از فتن در امان خود و از دین و امان آرد و السلام اولاً و آخراً

مکتوب (۲۰۳) دو صد و سوم

بمیر سید اسیر در بیان آنکه لقاء حقیقی موعود با آخرت است و شهادت دنیاوی همه بظلال است
است و شمه از کمالات نماز الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی الله تعالی
ابواب فیوض الهی و انوار مفتوح و اراد نامه نامی و صحیفه گرامی که نامزد این مسکین نمود بودند و در و آن
مشترف گردید اظهار تالم از دوری صوری ضروری نموده بودند از اینجانب نیز حدیث شوق بر خور
و المؤمن من اداة المؤمن بخاطر آرنده چه توان کرد دنیا محمل فراق است موطن لقاء آخرت است
حق سبحانه باحسن وجه آنجا جمع سازد و تلافی این فراق نماید و لقاء حق محمل و علانیه موعود

در وقت و کتب
نیز

بآخرت است مَنْ كَانَ يَرْجُوَ لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَكَ فِي مَوْتٍ مِنْ مَقَدَّاتِ آخِرَتِ
 مُشَاهِدَاتٍ وَمُعَانِيَاتٍ كَمَا دُرُونِيَا بَانَ تَسْلِي مَسْكِينَ وَرَنَگِ سَرَابِ سَتِ كَمَا تَشْنُوهُ آتَابِ پَنَدَارِ
 وعلی همت بآن فریفته نشود و از سراب سیراب نگردد و مشاهدات دنیای همه بظلال وابسته
 است و از قید خیال رسته هر چه دیده شود دانسته شد آن همه غیر است آری چون نماز معراج موعود
 است و صلی کامل و صحن ادا کئے از دنیا می برآید و بنشأه اخروی می پیوندد اگر انموذج دولتی
 که بآخرت موعود است در وقت ادا کئے آن رُئے نماید گنجایش دارد دنیا و زرعیت آخرت است
 هر قدر که درین موطن افزونی در زراعت نموده آید اجر آن آتم و اکمل بود و مراتب قرب و شهود در
 آخرت زیاده تر حاصل نماید و افزونی زراعت یا در کیفیت است و یا در کمیت آنچه معتبر است افزونی
 در کیفیت است چه افزونی در کمیت از علوم هم می آید و افزونی کیفیت بخواص مخصوص است چه نفوس شان
 از دولت فنا و بقا یا طمینان پیوسته و از آمارگی رسته و ازین بگذر طاعات و عبادات از ریا و
 وقایع شرک بعید است و باخلاص نزدیک بقبول اقرب سکوک طریقہ علیہ برائے تحصیل حقیقت
 اخلاص است بے تمحل و تکلف که منوط بقنائے نفس است و طمینان او و حصول حقیقت بندگی
 است که مربوط است بتخلص از وقایع شرک تا اسلام حقیقی رُئے نماید و حقیقت صلوة و سایر
 طاعات پرده کشاید نه آنکه مطلوب را در دام آرند و عنقا را شکار کنند مصراع عنقا شکار کس
 نشود و دام بازین بگویند عِلْمُ الْفَنَاءِ وَ الْبَقَاءِ نَدْوَرُ عَلَى صِحَّةِ النَّيَّةِ وَ خُلُوصِ الْعَبْدِ وَ دَيَّةِ
 وَ مَا سِوَ ذَلِكَ فَمَا لَطَمَ وَ زَنَدَقَهُ اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا حَقَائِقَ الْأَشْيَاءِ كَمَا هِيَ وَ جَنَّبْنَا عَنِ
 الْأَشْتِغَالِ بِالْمَلَاهِي بِحُرْمَةِ مَنْ مَزَاغَ بَصَرُهُ وَ مَاطِعَ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَه الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ
 أَوَّلًا وَ آخِرًا

نماز معراج

مخصوص

وفاقی

وفاقی

مکتوب دوم در چهارم

الطَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

بشیخ انور نورسری در تعبیر وقایع او و حق سبحانه و تعالی با علی مرتبه کمال ترقی دما دکتا بسته که

لا واقعت و شروع سوره عنکبوت از پاره ابن خلق (۲۰) ۱۲

فرستاده بودند رسید فرحت افزای گردید آنچه میگویند که شمار اقطاب العالم نام کرده اند بشارت
حصول کمالات قطبیت است نه منصب قطبیت و همچنین آنچه دیده اند که شمارا بر تختی که این فقیر
بر آنست همراه خود گرفته است تعبیر آن نیز مثل تعبیر واقعه اولی است نوشته بودند که وقت و داع گفته
بودی که نسبت شما اعلی است و شمارا می بینم که بزرگوار است اندام کفایتی که آن کدام نسبت است
که عالی است متحد و انبسته که دارید و تقدیر وقت شاست بعلوم موصوف است احتیاج تعیین ندارد
از مشرف شدن بحقیقه الحقائق نوشته بودند نیک روشن و مبارک است از گرمی مجلس و تاثیر صحبت
که بقلم آورده اند شکر خداوندی جل شانہ بر آن بجای آید و باحوال طلبه نیک پروانه و توجهات
گماریه لیکن از کرم حق جل و علا ترسان لرزان باشید فلا یمان مکر الله الا القوم الخاسرون ه

بودند
اند

عالی

نزد آنکه برآید
باشد و نیست

و السلام

مکتوب (۲۰۵) دوصد و پنجم

بمخبر و مراده عالی منقبت شیخ محمد الاحمد در امور که تعلق بولایت احمدی تعیین جوی دارند الحمد
لله علی نعمائه و الصلوٰة و السلام علی افضل انبیائه و علی اله و اصحابه و سائر اولیائه
نامه گرامی که مشتمل بر فقرات شوق و شعرائے شورا گزیده بود رسید مستر بخش گردید آنچه از ادواق
و مواجید سنیه نگارش رفته بود بوضوح پیوست مسطور بود که بعد از وصول بولایت احمدی که سر
محبوبیت است عارف متلون بلون محبوبیت و کو علی سبیل الا نکاس خواهد بود و خود را هم
باین کون میابد و هم متلبس بلباس محبوبیت حل این دقیقه نمایند که لباس مذکور از راه دخول
ولایت احمدی ظاهر شده است یا این جداست و تعیین که از راه ولایت احمدی مفهوم میشود جدا
سعادت آثار اگر پیش از وصول باین ولایت باین لباس خود را متلبس میافتد پس احتمال جد بودن
قوی بود و اگر بعد از وصول این لباس ظاهر شده است پس ظاهر آنست که منشأ آن همین ولایت
و آنچه در یاد بی نظریه و آید هم آنست که هر دو ناشی از این ولایت اند که سر سر محبوبیت است جدائی
منهوم نمیشود و نسبت عموم و خصوص که در تعیین جوی و ولایت احمدی ثابت کرده اند از اینجا تفویض

۱۹۱

احمدی بر تعین جُبی مفهوم میشود و این محل تأمل است چه تعین جُبی مُتنبهائے حقائق ممکنات است و حقیقت از حقائق ممکنات فوق آن نیست چنانچه حضرت ایشان بآن تصریح کرده اند و برین تقدیر ترقی از تعین جُبی جائز بلکه واقع بود و حال آنکه از اغیر واقع و محال نوشته اند که قدم از انجا برداشتن و پیش نهادن قدم در وجوب ماندن است و از امکان بر آمدن که محال عقلی و شرعی است و السلام

مکتوب (۲۰۶) دوصد و ششم

بحاجی محمد شریف خادم در محل آنکه رضا بقضائمانافی طلب و دعاست بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِغِ الدَّعَوَاتِ میرساند کتابت شما که تَضَمَّنَ الْفَاطَا کَسْرَ نَفْسٍ بود رسیده فرحت افزا گردید خوب واقع شد که بابل منیار جوع نیفتاد و از راه فقرائے طریق نوشته گذشت بعد از آنچه مقدور بنظر خواهد پیوست پرسیده بودند که حدیث **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ أَهْلِكُمْ** مقتضی آنست که امور عالییه باید طلب کنند و مقام رضا و عبودیت تقاضا میکند که این کس هیچ طلب نکند که در دنیا عبودیت و رضاست محمد و این سؤال در مطلق دُعا مے آید چه دُعا و خوستن امر مے منافی رضا و تسلیم است جواب منافات ممنوع است رواست که بوجود در منی باشد و طالبی یا دتی بود طلبتی عدم رضا بوجود نیست **قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا وَهَبْ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي** دوستان حق حل و علا از بلا مے اور منی اند مے ذلک دُعا مے دفع بلیه میکنند **رَبِّ اِنِّیْ مَسْنِي الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ** اگر رضا بقضائمانافی طلب بود چرا امر بدعا شود **وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِیْ اَسْتَجِبْ لَكُمْ** پس معلوم شد که منافات فیما بین ثابت نیست در بار بشارت که نوشته بودند موقوف بر حضور دارند و قلم را معذور و الله اعلم

مکتوب (۲۰۷) دوصد و هفتم

بخواجه ماه پیر خواجه عبدالرحمن نقشبندی در شرح بعضی کلمات مصطلحه قوم الله تعالی ابواب

فیوض را همواره مفتوح داشته بر جاوه شریعت غراؤ سنت مصطفی علیه و علی اله الصلوات
والبرکات علی المستقیم و مستقیم دار و حقیقه شریفه رسید مشرت بخش گردید شرح بعضی از
مصطلحات قوم نموده بودند بدانند که مجمع عبارت از آنست که خلق را از حق جل و علا جدا نمیدانند
و سکر اوصاف و احکام یک بر دیگر جاری سازد و این را کفر طریقت گویند و اکثر شیطیات و سکرات
که از مشایخ صادر شده است ناشی از مقام مجمع است درین مقام ذکر از غلبه سکر ثقله و
و سوسه میداند و نماز را شرک می پندارد و بلند و دوی می بیند و بقول انا الحق و سبحانی
می سراید مجمع مجمع که آنرا فرق بعد مجمع نیز گویند آنست که خلق را از حق سبحانه جدا بیند و تمیز آید بعد
بے تمیزی که در مقام جمع بود و محبوب بعد از سکر حاصل شود و اسلام پس از کفر و سوسه نماید و بندگونی
پرواز و سیر آفاقی مطلوب بیرون از خود و جستن است و سیر انفسی در خود آمدن و گرد دل خود گردیدن
انگشته اند سیر آفاقی بعد در بُعد است و سیر انفسی قرب و قربت یافت در خود است بیرون از خود
یافت نیست بیست و پنج تا بیست و هشت دست و پا تو در زیر گلم است هر چه هست +
سیر الی الله سیر تا اسم است از اسماء الهی جل و علا که مبدأ التیقین سالک است درین سیر قطع و اراده
امکان است الی ان یتبی الی الایم الذی هو من مراتب الوجوب سیر فی الله عبارت
از سیر در ان اسم و در ظلال اصول آن اسم است پس سیر فی الله یعنی سیر فی اسماء الله تعالی و فی
صفات باشد این هر دو سیر محصل کمال اند و در مراتب عروج و انبساط و سیر دیگر است که بنزول و تکمیل
تعلق دارد سیر عن الله باشد و سیر فی الاشیاء سیر ثالث در آثار نزول است و سیر رابع کمال
نزول است که مقام دعوت است بر رخ آنرا گویند که وسطه بود میان دو چیز که رنگ هر دو طرف
و شسته باشد حقیقت محمدری را علی صاحبها الصلوة والسلام که مقام وحدت است بر رخ
و وحدت کبری گویند که وسطه است میان اطلاق ذات و مراتب تقییدات مرتبه واحدیت که اعیان
نمایند و در حقیقت ممکنات و این مرتبه وحدت هم رنگ اطلاق دارد و هم رنگ تقیید مطلق است مقیید
بقیید اطلاق و مطلق است که ضد او تقیید است اطلاق مرتبه فوق که مرتبه لا تقیید است اطلاق

است بے قیود اطلاق و بے ضمیمه تفسیر و اعمیان ثابتہ را برین بنی الوجود والعدم گفته اند
 کہ رنگ از وجود دارند کہ در علم الہی بکل نشانی وجود دارند و ہر رنگ عدم در خارج معدوم اند و قبر را
 برین گفته اند میان دنیا و آخرت و احکام ہر دو دارد من قات فَقَدْ قَامَتْ قِیَامَتُہُ
 و احکام قیامت از عذاب حساب و ثواب و القطار اعمال دارد و احکام دنیا نیز دارد و القطار
 عذاب از کفار شبہائے جمعہ و روز جمعہ ماہ رمضان ولایت صغری و ولایت کبری ولایت
 علیا این الفاظ از مصطلحات خاص حضرت ایشان است کہ در کلام قوم موجودیت ولایت
 صغری ولایت اولیاست کہ بطلال اسما و صفات تعلق دارد ولایت کبری ولایت انبیاست
 علیہم السلام کہ باصل متعلق است و ولایت علیا ولایت ملا اعلی است کہ فوق این ہر دو
 ولایت است و کمالات نبوت کمالیت کہ متعلق بنبوت انبیاست علیہم الصلوۃ
 والسلام و فوق کمالات ولایت کمالیت کہ متعلق کمالات این ولایت تہ گانہ و کمالات نبوت
 و مکتوب بیان طریق از مکتوبات جلد اول حضرت ایشان است از انجا طلب نمایند محمد و ما
 رسالہ الیت کہ این فقیر در شرح بعضی کلمات کہ در طریقہ ما زبان زد و دارند بالتماس بعضی از
 نوشتہ است نقل آنرا فرستادہ است مطالعہ خواہند کرد والسلام علیکم وعلی سائرین
 اتبعکم الہدیکم و التزم متابعتہ المصطفی علیہ وعلی الہ الصلوۃ والسلام و التزم متابعتہ

مکتوب دہم و ہشتم (۲۰۸)

بشیخ خالد سلطانپوری در غیب ضابطہ و در فضیلت فقر مکتوب مرغوب رسید آنچه از
 مصداق روزگار مر قوم نموده بودند ہمہ بوضوح بیوست بسبب تفکر خاطر گردید اللہ تعالی از علم
 غیب کشایش کند و امداد فرماید فقیرین باب فاتحہ خواند از دعا غافل نیست مخدوماتگ کردن
 فراخ گردانیدن بزرگ شرم فعل اوست تعالی کے باو ان دخل نیست اللہ یبسط الرزق لمن
 یشاء و یقدر بندہ مقبول آنست کہ بفعل ارادہ و تقدیر او تعالی رضی باشد و چین ابرو

بالحاج

بشیخ

بشیخ

نکنند و کشادہ پیشانی و خورم بود این فقر و تنگی معیشت بخواص بندگان خود عنایت میکند که مقصود
از آفرینش ایشان سعادت این کس است که در امرے یابن برگزیدگان شریک باشد اگر قدر این
نعمت بداند و راه صبر و رضا پیش گیرد و امید است که فدائے قیامت نیز در انوار برکات این بزرگوار
شریک شود و از اُلش شان زکمه بردارد و لتنگ نشوند و از حیات خود تیری ننمایند حیوة که عفت
گذرد قابل تبریست در دنیا برائے عیش و تنعم نیاورده اند محل عیش در پیش است اللهم
اِنَّ الْعَيْشَ عَيْشُ الْآخِرَةِ در دنیا برائے طاعت و عبادت آورده اند و مطلوب معرفت حق
است جل و علا اگر درین امور مطلوب خلل است جائے ماتم است دنیا و ایها کرائے آن میکند که نفقه
آن بنین زندگانی فانی تنگ آید که عشر آن سبب نیر آخرت است و السلام اَوَّلًا وَاخِرًا

تبریک

۱۰۱

۱۰۲

مکتوب دوصد و نهم

چهارم

بکامشاه مرو قلی پشاور می در غیب پر دختن باحوال طلبه و ترسب از مکر خداوندی جل شانه
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَامِدًا وَمُصَلِّيًا وَسَلِّمًا مکتوب مرغوب سیده مسرت بخش
گردید از اجتماع طلبه و گرمی مجلس تاثیر صحبت و حصول فنائے قلب بعضی یاران را که نوشته بودند
بوضوح انجامید و خوشوقت ساخت بیت آسمان سجده کند بهر زمین که درو یکد و کس
یکد نفس بهر خدا نشینند و نیک باحوال یاران بهر دوزخ و تو جهات نمایند و ترغیب نگه داشت
نسبت علی الدوام کنند لیکن از ورود طالبان ترسان لرزان باشند و از مکر خداوندی جل شانه
ایمن نبوند مبادا خبری این کس درین ضمن خواسته باشند یا بحمله درین باب همواره متحی و
متضرع بوند و از عجب و پندار ایمن نباشند رَبَّنَا اِيْتَانِمْ لَكَ دُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ
لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا وَاَلَسْلَامُ عَلَیْهِ مِنْ أَتْبَعِ الْهُدَى

مکتوب دوصد و دهم

۱۰۳

بصوفی محمد حسین کلبی در شرح احوال او یسبح الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و
 تبلیغ الذخولت میرساند مکتوب مرغوب سید خوشوقت ساخت واقعات روشن که نوشته اند
 از دیدن سرور کائنات علیه و علی الیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و عنایت شد
 خلعت سبز از ایشان و همچنین دو خلعت دیگر از هر کدام از حضرات حسنین و دیدن خود را بصورت زین
 خوش رو و لباس سبزه و بر تمام بندای اعضا زیورهای فاخره و در بهمان زمان شیرے حمله کنان
 بر شما ظاهر گشتن بعد از آن خلاصی یافتن از آن وادار کردن دو کانه شکر و خواندن تمام قرآن
 در آن وقت همه واضح و هویدا گردید هر کدام نیک مالی است نوشته بودند که چون در راه میروم هر چیزی که
 در میان آسمان زمین است همراه فقیر میروند در آن وقت هر چیزی را که مشاهده شود بنواست
 همه اوست بگوش میسر و از هوش میبرد و در دین راه غیب الغیب هر ذره از ذرات این راه بنواست
 ای انا الله میسر و هر دیوان با ویه بعشوه پیری خود را بیناید و به پیش خویش سالک را
 میخواند و راه زنی طالب میکند بلند میاید که در رنگ ابراهیم پیغمبر علی نبینا و علی الیه
 الصلوة والسلام بانها التقات نماید و فریفته حسن موهم شان نکرود لا احب الا ظلم
 گوید و بذات که سزاوار طلب است و لم یزل ولا یزال صفت اوست پوید و برانه آتی و جفت
 و جیحی الایه سراید و در قبرستان که میر وید و اموات دامن شمار گرفته چیزهای طلبند از نیک
 است آنچه از دست شما بیاید موافق طلب با ایشان بگذرانید نوشته بودند هر گاه در نماز استاده
 میشود و صفت جمیع انبیاء علیهم الصلوة والسلام خود را میبینم و آنچه از رکوع و سجود آورده
 بفقیر موافقت میکنند و بعد از نماز در خلوت چیزها بفقیر میگویند و هیچ بخاطر نمیانند محمد و ما
 مقصود از آفرینش انبیاء علیهم السلام و هر دو لایق است بر آن ایشان آمده است سعاد
 امان است که در امر از امور باین بزرگواران شرکت پیدا کنند و بمتابعت ایشان
 از ائوش ایشان چاشنی چشند اللهم لا تحرمنا من بركاتهم واجعلنا من متابعی
 ائارهم والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب (۲۱۱) دوسرا روز

بد نصیر خان در اندرز نصیحت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حَافِظًا وَمُصَلِّيًا اللّٰهُ تَعَالٰی
مشمول الطاف وعلیاً خوش داشتہ یکسب مصلحتات خود مکرم و ممتاز و ارا و صحیفہ شریفہ کہ بدست صوفی
محمد حسین فرستادہ بودند رسید چون مجرب از سلامتی دوستان بود سرت بخش گردید صوفی نشان
الیہ از ان مشفق خیلہ رضامند و شکر گذار آمدہ است ہر خدمت کہ نسبت بموی الیہ بوقوع آمدہ
است بر تحمل خدمت فقر و اہل اللہ شمر کات است و سبب کشایش کار دنیا و آخرت
مخد و ماحیات دنیاوی بسیار قلیل است و معاملہ آخرت آبدی و غیر منقطع با قیل کہے ست کہین
فرصت قلیل را غنیمت شمر دہ توشہ آخرت آمادہ سازد و باین انفاس محدودہ ملک کبدی بہت
آرد و رصائے مولاے حقیقی جل شانہ حاصل کند اوقات را بیکر کثیر و ادائے فرائض و سنن معمور
باید و اشت و از منہیات شرعیہ از محرمات و مکروہات یکسو باید بود این کس بندہ است محکوم بطور
اونکہ داشتہ اند تا ہر چه خواہد بکند مولاے بر سر خود ادا چارہ ندارد بغیر از آنکہ بمقتضائے اوامر و نواہی
او زندگانی نماید و آلا بندہ متمیز و باشد مستحق انواع عقوبات بود شفقت آثار احسان آگاہ
شیخ عبدالحق از یاران خوب خوب ماست و صاحب کمالات و احوال علیہ است صحبت و
خدمت اورا غنیمت دانند در کار کا و دعا و ہمت ادا و طلبہ و ختم حضرت خواجہا کنا نہ مشیخت
آخری اعتری شیخ محمد صادق اسلام برساند شفقتاے شمارا دیدہ وطن دوستان اینجا را و اموش
کر دہ اند خوش گفت **وَمَا فِیْہِ مِنْ غَیْبٍ غَیْرَ اَنْ ضَیْقُہٗ یَلَامُ یُنْسِیَانِ الْاَحْبَبَہٗ وَالْوَحْدَ**

وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَاٰخِرًا

مکتوب (۲۱۲) دوسرا روز

بصلاح آثار صوفی پائیدہ محمد کالی در جواب کتابت است و کہ متفقین احوال سنیہ بود و فرق میان فناء
قلب و فناء نفس بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوۃِ وَاِسَالِ التَّحِیَّاتِ

میرساند مکتوب مرغوب سید محمد الله سبحانه که بعافیت بوطن رسیدند و اوقات را
 بجمعیت میگذرانند و یاران جمع میشوند و حلقه ذکر منعقد میشود و معامله در ترقی است نوشته
 بودند که خود را دین ایام داخل تعین جعی میاید باز مبارک است اللهم ارننا حقایق الاشیاء
 کما هی از محبت و اخلاص حافظ مقصود علی نسبت بفقرا نوشته بودند و نیز مرقوم نموده
 بودند که کتابت فقیر با سیر خان گذرانید و سعی نمودیم واضح گردید جزا الله سبحانه خیر
 الجزاء امید است که موافق محبت از راه معیت فیض مند شود و اخذ معافی خفیه نماید در احوال
 مشارالیه نوشته بودند که بی تعلقی دل بهم رسید است و خطره ماسوا بدل نمیکند و اینحال بی
 شریعت و معتبر است بفنائی قلب قدم اول است در احوال ولایت گفته اند تانیایی
 نرمی دل را که نقطه تمام از ماسوا حاصل شود که اگر تکلف یابد ماسوا نماید بدش نیاید دلیل
 یافت است سعی نمایند که قدم پیش بپندارند و قاهر چند نیایان ماسوا حاصل است و حضور بی
 غیبت کائن لیکن نفس حاضر هنوز ریاست و انانیت ناسی بر پا جای باید کند که این نفس حاضر
 روبرو ال آورده و این کوه آوند بکنند کلمه طیبیه از بیخ وین بر کنده شود و انانیت و معاومات که
 بولای خود دارد منقش شود این حالت معتبر بفنائی نفس است قدم ثانی است درین راه

وَالسَّلَامُ عَلَیْهِ

مکتوب (۲۱۳) و وصیه نهم

مِنْ اَتَمِّ الْهَدَى

بخواجه قاسم بینگی در شرح حال او و سیر حقوق عدم بعد مطلق بعد حقوق کمالات جاهل و وجه
 انفکاک یک حقوق از حقوق دیگر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى
 وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ سَيِّدِ الْوَزْیِ صَاحِبِ قَابِ قَوْسَیْنِ أَوْدَنَى
 وَاعْلَى إِلَهٍ وَصَحْبِهِ الْبَرَّةِ الثَّقَلِیْنِ أَمَّا بَعْدُ صَوَّافِ گرامی بتعاقب یکدیگر رسید مسرت بخش
 و شوق افراگرد سلامت بعافیت یاشند و بر جاده شریعت و طریقت مستقیم بودند فائز
 الایستقامه فوق الکرامه و هدی مدار النجاة و بدونها خروط القتا داز شوق

ملاقات برنگاشته بودند ازین جانب و ستار ازین شتاق دارند و انشد شوق از مبدأ وصل
تصور فرمایند چون رابطه محبت قویست بمقتضای حدیث المکره مع من احب بمعیت
معنوی باندازه این کائنات و راه فیض گشاده و آنچه از احوال خود نوشته اند که نه از وجود حکم
مانده و نه از عدم اثر بسیار خوشوقت ساخت این قسم فنا که وجود با کمالات تابع خود باصل خود
ملحق شود و عدم که مرآت آن کمالات بود نیز باصل خود که عدم مطلق باشد لاحق گردد و اعلائے
اقسام فناس که از عارف نه عین میماند و نه اثر الا بقی و لا تدن عدم که از عدم دیگر
جدا شده بود و با انعکاس کمالات بود و مرآت او و چون کمالات باصل خود رجوع کردند مایه الاشیاء
عدم از عدم دیگر نماند عدم نیز عدم مطلق رجوع کرد اگر گویند برین تقدیر باید که تلازم باشد میان حقوق
کمالات باصل و میان حقوق عدم بعدم مطلق و حال آنکه حقوق عدم بعد از حقوق کمالات است
بعیدتر زمانیه و بیاست که حقوق کمالات شود و حقوق عدم نشود و بر این اتفاقا کجاست
گوئیم که بعد از حقوق کمالات باصل علاقه میماند کمالات را برآت عدم و فنا محقق میشود بعد
از ان لم یز این علاقه هم بر طرف میشود پس تا زمانه که علاقه برآت باقیست مانع از حقوق عدم
ست بعدم مطلق چه مایه الامتیاز عدم و لوفی الجملة باقیست و بعد از ان علاقه مانع باطل لایل
میشود و بعید نیست که گفته شود که اگر حقوق کمالات بطل اسم است که مبداء تعین سالک است
علاقه اصالت و ظلیت ثابت است که مانع از حقوق عدم است و چون سالک ترقی نماید و از
ظل اسم باصل اسم ملحق شود علاقه مذکور نماند که عین ثابته او همان ظل بوده است نه اصل
این مانع عدم نیز عدم مطلق رود و فنائے اتم حاصل آید اطف بالمصباح فقد طلع الصباح

آن

و السلام

مکتوب (۲۱۳) دو صد و چهارم

۱۱

بخواه عبد الصمد کالی در جواب کتابت اوله متضمن بر بعضی اذواق و دید قصور بود و اشارت به نشانی
بعد الحمد والصلوة و ان سال التحات میرساند صحیفه شریفه رسیده مشرت بخش

گردید مقتدات کسب نفس و دید قصور که مرقوم نموده بود بوضوح پیوست این دید قصور نعمتیست عظمی سبب
 تنویر باطن است و وسیله قبول طاعات حق بجهان این دید را ثمرات دهد و این کسر الکسیر گرداند و
 چون این دید غالب آید عارف کاتب بین خود را معطل و بیکار میا بدست نیاید که بر سر کار کاغذ
 ثبت نماید و کاتب شمال را همواره در کار می بیند این دید از ظهور نور قدم است و از مشاهده کمال
 و جمال لایزال است که در جنب آن همه نقص و شر بنظر می آید از آنجائی که الله تبارک و تعالی خضع که از
 ثمرات این دید است آنچه نوشته آید که این نسبت جمیع لطائف امر و خلق را فرو میگردد که ازین کسب هیچ
 نام و نشان عین و اثرباقی نمی ماند و بجز ذات بحت و کمالات ذاتیه او بجهان و تعالی امری دیگر
 مفهوم و معلوم نمیکرد و بجهت تبارک و تعالی نقص ذاتی خود آگاهی نیابد و صفات کمال از وجه بیند کمال و
 جمال لایزال پرده نکشاید و بذات و کمالات ذاتیه او راه نیابد و بنده خود و ما هنگام تسوید این سطور
 بزیست و خلعت عجب بنظر آورده معلوم شد که شمار از مقام خلعت نصیب است و این عزیزین از این
 است که مانا که ولایت شما ولایت ابراهیمیست علی نبینا و علی الصلوٰۃ و السلام و الغیب
 عِنْدَ اللَّهِ تَعَالٰی وَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ عَلَی سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی وَ اللَّهُ اَعْلَمُ

مکتوب دوم (۲۱۵)

بمیرزا محمد صادق پسر نصیر خان در اندرز بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوٰۃ
 و ارسال النبیات میرساند مکتوب مرغوب رسید مشرت بخش گردید مصرع از هر چه میرود سخن
 دوست خوشتر است تمامترین عبارات در سیر سلوک اهل این طائفه این آیه کریمه است ما عندکم
 ینفد و ما عند الله باقی طالب صادق تا از منتصابات تهی نگردد و وجود و سایر کمالات که بر تو کمالات
 اوست تعالی جمل حواله نماید و با انتخاب قدس سپارد و با نوار لایزال بقا نیابد چیست
 اگر بر سر کوسه عشق ماکشته شوی و شکرانه بده که خون بهاسی تو منم و تنها باز می باید که در بحار
 این کریمه غواصی نماید و از عموم و کل که در آن کریمه واقع است بهر در که رود دیگر از آثار خود نوشته بود

سبب تشویش خاطر گردید حمد الله سبحانه که بصحت تبدیل یافت بقیه که مانده است امید است
که آنهم بر طرف گردد و شکر حق جل و علاه بجای آید دیگر وصحت شیخ محمد حسین بطریق اکابر آشنا
شدید و فوائد کثیره اخذ نمود و ترقیات کردید اکنون مختارید اگر در صحبت شیخ عبدالحق که صاحب
کمالات است بشینید و توجهات بگیری خوب مناسبت سر چشمه یکست بوظائف طاعات
اؤکار سرگرم باشید و حیوة چند روزه را غنیمت شمردید و توشه آخرت را مهیا سازید و دوستان
بدعا خیر یاد آید والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی +

مکتوب (۱۱۶) دو صد شانزدهم

بخدمت مزاده عالی جاه شیخ خلیل الله در ترغیب انزوا و بیسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد
الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند احوال بهمه حال مستوجب حمزدی الجلال است امید است
که آن فرزند عزیز نیز بعافیت باشد و بر جاده سنت مستقیم بود و در مارج قریب همواره مرقی
مشتاقان زیر بار انتظار اند که کرده ایشان را بسکارسازند و عمر چند روزه را در اویه گمنامی و
بجای اورت مزار سامی صرف نمایند و از بركات انوار آن بقعه بهره گیرند و اقتباس نور نمایند
تا همه نور گردند اللهم اجعلنی نوراً نوراً که سبب اظهار ظهورت خلقت من نور الله
و المؤمنون من نور نبی بزرگی نور را از کرمه الله نور السموات و الارض و حدیث
نورانی آرا که را در باب معافه بقاء باشد که مستفاد از حدیث من قتلته فانه یتنه و کریم
فاجیبنا و جعلنا له نوراً بیان فرمود مامل از دوستان دعاست والسلام اوکلا

اخراً

مکتوب (۱۱۷) دو صد هفدهم

بسیادت پناه سید محمد شریف در حل اسئله او که پرسید بود بعد الحمد و الصلوة نموده آید
که سیادت پناه سید شریف حل اسئله چند ازین درویش خواسته بود باینده فهم خود در حل آن

ند
اند

مانع

مانع

نوشته آید اَلَسُّوْلُ مِنَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ الْعِصْمَةُ وَالتَّوْفِيقُ سَوَالُ الْقُلُوبِ بِنِ صِفَتِ
 جمادات دارد و روح از لطافت است این هر دو در حالت مفارقت از هیچ حالت خبری ندارند
 و در حالت اتصال که متکلف و متکلم اند چه طور است اجواب دینا کیون مع الا اجتماعهما
 لا یكون مع الا نفرا سوال دوم بعد از موت که بدن و روح را مفارقت و قطعیت
 حاصل شد ثواب قبر و عذاب قبر که بر حق است چه طور است جواب قبر روح را با بدن تعلقی و
 اتصالی نیست که سبب ادراک ثواب عذاب شود نه آن قدر که موجب حس و حرکت بونی
 بینی که در خواب متکلف و متکلم میشوند و هیچ اثر لذت و الم بر ظاهر او پیدا نیست سوال سوم
 ترقیات سلوک نهایت پذیرست یا نه جواب اگر سیر سالک در تفصیل آسمان و صفات اقطار
 پس مراتب وصول بر حق و نهایت پذیر نیست لهذا گفته اند منازل الوصول لا تقطع
 ابدا الا بدین و اگر قطع مراتب آسمان و صفات اجمالاً شود پس منازل وصول انقطاع پذیرست
 چنانچه تحقیق آن در مکاتیب حضرت ایشان کائن است سوال چهارم در میان حال و علم
 چه تفاوت است و ازین هر دو کدام بهتر است جواب حال اشرف است از علم و علم مقدمه حال
 علم خواص و عوام راست و حال خاصه اهل وجد و کمال است علم اگر مقتضای آن عمل نشود
 حجت است بر عالم و اگر علم منقلب بحال شود از حجتی می بر آید هکذا سمعت من سیدی
 و مرشدی رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ سوال پنجم نزول کمال گمراهی چیست و گمراهی را میگویند
 در شریعت گمراه همانست که خلاف شرع شریعت ورزد و اما گمراه طریقت گمراه همانست که گمراه
 طریقت آنست که خلاف شریعت کند و یا خلاف طریقت ورزد و از اطاعت بیرون شود
 سوال ششم بعد حصول جمیع کمالات و کمال شدن انسان توحید او یکدام جهت میباشد و یکدام
 جانب متوجه میگردد و جواب بعد حصول کمالات که بعروج تعلق دارد بکلیت متوجه حق است بجز
 و علما و اگر کمالات عروج طے کرده و بنزول آرد و برائے تکمیل ناقصان بعالم باز نش گردانند
 اگر کمالات ولایت را طے کرده و بنزول میکنند پس بظاهر متوجه خلق است و باطن متوجه حق است

و اگر کمالات نبوت را با انجام رسانده بنزول آمده است پس بظاهر و باطن متوجه خلق است و
 بکلیت روبرو است و در سوال هفتم مسئله تجد و امثال که در خصوص بیان نموده است گماهی
 از حقیقت آن التفات فرموده واقف سازد جواب تجد و امثال که بعضی صوفیه بآن قائلند
 نزو ما به نبوت نه پیوسته است این معامله اگرست در شهر سالک است و پس در نفس امر چه
 اگر این معامله نفس امری باشد لازم می آید که معصیت یکم کند و معذب دیگر بود و این قضیه
 عدالت بعیدست و منشأ این دید که بعضی سالکان را روستی در در مکتوبات قدسی آیات تفسیر
 مذکور است از اینجا طلب نمایند سوال ششم بیاد این ضعیف آمده که عزیز فرموده گوش بند و هوش
 بند و چشم بند پس این هر سه را که است کدام چیز مشغول شود و باز این مشغول نتیجه که حاصل
 میشود چیست جواب همین بند کردن ذکر و مشغول است گفته اند دل از دشمن بازدار و دوست را
 طلبیدن حاجت نیست و نتیجه آن نتیجه ذکر است بعد از آن موافق حال طالب هر چه پیران است
 نماید مشغول باشد سوال نهم آنکه نفس ولایت چیست و صفت ولایت کدام جواب نفس ولایت
 فنا و بقا است و ستن پیوستن و صفت ولایت التجافی عن دار الشر و دار التاهب و

حقیقت آنرا

گوش بند و چشم بند

و غیره

لدار القراء	مکتوب دوشهر دوم (۲۱۸)	والسلام
-------------	-----------------------	---------

بحمد با قولای و تحسین احوال و بیان کمالات محبت بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله
 ذی الانعام والصلوة والسلام على رسوله سيدنا انا نكاه وعلا اليه الكرام و
 صحبه العظام الى يوم القيامة اما بعد مکتوب شریف سید فرحت زاده ان سانیة بعافیت جمعیست
 باشند و بر جاده شریعت علیهم و سعت سنیة مستقیم بودند آنچه از اذواق و واجبه خود در مکاتیب
 نوشته اند بسیار عالیست عقل خفیل شکل که باین قافیه بے تائب الهی جل شانہ پیر و دیده دیگر
 باید که در کمال این نحانی نماید نور الهی جل شانہ که حدیث یَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ اِيْمَاءُ بَانَ دارد

و غیره

یعنی نصوص الحکم که از تالیفات حضرت شیخ محی الدین عربی است قدس سره ۱۲

موقوف بر وقت است لکن اجل کتاب امید است که آتش شوق مشتعل شود و ناره محبت بلند
 گردد و تا از ماسوی تمام بر نماند و بطلب اعلی برساند اوقات را با یستم امور معمور دارند و در رمضان
 حق خل و علا بجان کوشند و توشه گور و قیامت آماده سازند جَاءَتِ الرَّاحِفَةُ تَتَّبِعُهَا
 الرَّادِيَةُ فَجَاءَ الْمَوْتُ بِحَذَائِفِرِهِ آنچه در واقعه دیده اند که برادر خور و شمار حلت نموده است
 میتواند که برادر خور و عبارت از شیطان همراهِ شما باشد و خور و بودن او باعتبار آنست که در وجود
 و ولادت تابع شماست و مرگ او عبارت از عدم ظفر اوست بر شما و نارسیدن او برادر خود
 اضلال و اغوا و توجه شدن سرور کائنات علیه و علی افضل الصلوات و اکمل
 النجیات و اعزّه دیگر نماز جنازه او کنایت از اكمال مرگ و اتمام خسران اوست میگویند
 که بر آن چیز چهار تکبیر گفتیم یعنی آنرا وداع کردیم و از آن خلاصی یافتیم مصراع چهار تکبیر دوم
 یکسره بر سر چه است بدو این حضور آن سرور صلی الله تعالی علیه و آله و سلم گویا بر اسف
 بیشیر و تهنیت شما بوده است به یتیم تخلص شما از شر آن لعین و سلامت ماندن شما از کید آن و
 نیز میتواند که مراد از برادر خور و قلب باشد و خور و بودن او باعتبار آنست که قلب عالم اصغر گویند
 و انسان را عالم صغیر گفته اند آنچه در عالم کبیر است در عالم صغیر کائن است که انسان باشد و آنچه که در
 عالم صغیر است در عالم اصغر ثابت که قلب انسان بود و حلت نمودن او فناء اوست که مامور به
 در حدیث مَوْثِقُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا و نماز جنازه او عبارت از شفاعت است در حق او با کمال
 فناء او و حصول بقا و ترقی درجات مر او را و بعد از فراغ از جنازه که بمسج جامع در جماعت مسلمانان
 در آمدید گویا کنایت از آن است که بعد تخلص از شر لعین و یا بعد از حصول فناء قابلیت آن پیدا
 کردید که در عباد و صالحین که با سلام حقیقی مشرف اند و در جنت وصال که مسجد که بیت الله است کنایه از آنست
 و رسیدن فاد خلی فی عبادی و اذ خلی جنتی محمد و ایدین سرور کائنات و مفرج موجودات علیه
 و علی افضل الصلوات و اکمل النجیات در خواب واقعه مشروط بان نیست که بصورتی که
 در مدینه منوره مدفونند بهمان صورت دیده شود بهر صورتی که دید شود امید است که از تشل شیطان
 بماند

در حدیث
 مَوْثِقُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا
 و نماز جنازه او عبارت از شفاعت است در حق او با کمال
 فناء او و حصول بقا و ترقی درجات مر او را و بعد از فراغ از جنازه که بمسج جامع در جماعت مسلمانان
 در آمدید گویا کنایت از آن است که بعد تخلص از شر لعین و یا بعد از حصول فناء قابلیت آن پیدا
 کردید که در عباد و صالحین که با سلام حقیقی مشرف اند و در جنت وصال که مسجد که بیت الله است کنایه از آنست
 و رسیدن فاد خلی فی عبادی و اذ خلی جنتی محمد و ایدین سرور کائنات و مفرج موجودات علیه
 و علی افضل الصلوات و اکمل النجیات در خواب واقعه مشروط بان نیست که بصورتی که
 در مدینه منوره مدفونند بهمان صورت دیده شود بهر صورتی که دید شود امید است که از تشل شیطان
 بماند

مخفوظ باشند لیکن باید دانست که وقایع و سنایات بیشتر اند و مخیر استعداد دلالت بر حصول ندارند
جانی باید کند که معامله از قوت فعل آید و از گوش باغوش رسد و آنچه حضرت شیخ عبدالقادر قدس سره
فرموده که از مشرق تا مغرب هیچ ولی از اولیاء الله خفی ندیده نیست جز فی میتواند که معنی عبارت
چنین باشد که امر و هیچ ولی از رجال الغیب جز فی نیست چه غیاط طالب جال الغیب بوده است
موافق طلب او با سخن کردند و الغیب عند الله عز وجل والسلام اولاً و آخراً

مکتوب دوم (۲۲۰)

بمجد و مزاده عالی درجات صاحب کمال و ارشاد صاحب الوقار و تمکین شیخ سیف الدین محمد در بیان
احکام عروج و نزول و دقائق سیر مریدی و مرادی شمه از احوال بادشاه دین پناه سلمه در کتب بنیم
الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی مکتوب شریف فرزند ارجمند
سید مسرت بخش گروید آنچه از اذواق و مواجید قلمی نموده بودند در اثنای راه از مزارات متبرکه که آثار
اشفاق و مهربانیها مشاهده نمودید خصوص از مزار تبرک حضرت خواجه اقدس سید کمالی که مشاهده کرده
نوشته بهر بوضوح انجامید و مسرت بر مسرت افزود نوشته بودند که نسبت این فقیر بنزول باطل است
بآن نزول شما انتم ظاهر میشود و این ارشاد و وصول فیض بخلق الله اثر آنست که هنگام عروج و نزول
روحی است جل و علا از خلق بیگانگی و بیگناهی است لاجرم نشستن و توجه نمودن بطلایه حیرت
و غیر مطبوع این معنی در اولیاء غرل و غیر مرجوعین بیشتر است در اولیاء مرجوعین اهل عشرت که
کتاب عروج واقع میشود کمتر چه غیر مرجوع را به مناسبتی تمام است بخلق و مرجوع را که عروج واقع شود
آنقدر نیست چه ممکن و ما و اے او در مراتب نزول است آنچه نوشته اید که درین روز با عروج
خاص واقع شد و راه وصول خود را در نهایت علو و ترش یافت و حسن نصارت آن از بیان خارج
است و این مسلک مخصوص برادر آنست که مرید را اینجا قدم گاه نیست مطالعه آن بسبب آنست
معصوم گشت آری مجرب از القلاب محبت بر اهتجبا کشان کشان میسرند و مریدان بر اهتجبا است

بیای خود میروند از رفتن تا بر دل فرق بسیار است الله یجیبنی الیه من یشاء ویهدنی الیه
 من یشاء در راه انابت چون بیای خود رفتن است یا صفت و مشقت بیشتر است و در راه انابت
 چون برادران است یا صفت و مشقت آنقدر در کثرت ریاضت و انشای احکام شرعی و اتباع
 سنت نیست است و اجتناب از بدعت نامرضیه مراد از امیرند ریاضت کندیانه و در راه خواهند
 گذاشت خوش گفت عشق معشوقان نهانست و شیر عشق عاشق با دو صمد طبل و
 نفیر و لیک عشق عاشقان تن زده کند عشق معشوقان خوش و فیه کند به آس مرید که صحبت
 مراد افتد و فانی الشیخ حاصل کند و شرایط صحبت همگان بجا آرد سیر و نیز مشابه سیر مرادان
 باشند و در نیک شیخ خود محتاج مشقت و ریاضت نبود همان محبت شیخ را سیر او باشد و کمالات او
 مستحق سازد مصرعه خاص کند بنده بصلی عام و صاحب سول صلی الله علیه و آله و سلم میرکت صحبت
 او کمالات او رسیدند و از اولیاء امت بقت گردنا آنچه در احوال پادشاه دین پناه سلمه ربه قوا
 نموده بودند از سر بیان ذکر در لطائف و حصول سلطان ذکر و رابطه و قلب خطرات و قبول کلمه
 حق در فی بعضی منکرات و ظهور لوازم طلب همه بوضوح پیوست شکر خداوندی جل شانہ بجا
 آورد و طبقه سلاطین این نوع امور حکم عقائے مغرب دارد و حدیث آمده است من اخی
 سنتی بعد ما ائمتت فله اجر مائتہ شهید اللهم زده توفیقاً و طلباً و شوقاً و
 ترقیاً فی مراتب قربک این درویش از آنچه وظیفه فقیر است از دعا و توجہ فارغ نیست و صلوات
 ظاهر و باطن شانزاد روزی که باطن ایشان را به نسبت اکابر عموری میاید و امیدوار است که درین نزدیکی
 بقائے قلب مشرق شوند که درجه اولی است از درجات ولایت و این معنی را در حق ایشان
 قریب الحصول میاید مصرع باکریمان کار بادشوار نیست والسلام اولاً و آخراً

مکتوب دوم در سبب و حکم

سلطان وقت سمرقند در اظهار محبت و وابستگی معنوی و در بیان اذ ابکی القلب من

الْفَقْدُ ضِجْكَ الرَّوْضُ مِنَ الْوَجْدِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَوْلَى مَا يُقَدَّمُ حَمْدُ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ
 اللَّهِ مَتَى السَّاعَةُ قَالَ وَبِكَ وَمَا أَعَدَدْتُ لَهَا قَالَ مَا أَعَدَدْتُ لَهَا إِلَّا أَنِّي أُحِبُّ
 اللَّهَ وَرَسُولَهُ قَالَ أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ قَالَ أَنَسٌ فَمَا رَأَيْتُ الْمُسْلِمِينَ فَرَحُوا
 بِشَيْءٍ بَعْدَ الْإِسْلَامِ فَرَحَهُمْ بِهَا مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَفِي الْحَدِيثِ أَيْضًا عَلَى مَا نُقِلَ أَصْحَبُوا
 مَعَ اللَّهِ فَإِنْ كُنْتُمْ تَسْتَطِيعُونَ أَنْ تَصْجَبُوا مَعَ اللَّهِ فَاصْجَبُوا مَعَ مَنْ يُصْجَبُ مَعَ اللَّهِ حَتَّى
 يُوصِلَكُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَمَّا بَعْدُ كَتَبْتُ لَكُمْ دُعَاؤَ ابْنِ مُحَمَّدٍ مَعصوم بعض باریا ونگان حضور پر نور
 کھف العالمین ظل الله علی العالمین حضرت امیر المؤمنین اَنَارَ اللَّهُ تَعَالَى
 بَرْهَانَهُ مِیرِ سَانِدِ فَرَمَانِ عَالِیْشَانِ کہ از کمال غنایت مہربانی مرقوم قلم غنیرین تم گشتہ بود خواجہ
 محمد شریف بخاری در اعتراف از منہ رسانید و فقرائے مینوار بہ تشریفات علیہ بنواخت قد وصل
 الینا کتاب کریم کتاب تعرف فی وجوہ عبادتہ نضرۃ التَّعِیْمِ از فحوائے آن شوق
 و طلب این راہ ہویدا بود انا بخا امیند واری وصول حصول انجا امید عزیز کفتمہ است اگر خواستہ
 داوند دے خواست قالوا اِذَا بَكَی الْقَلْبُ مِنَ الْفَقْدِ ضِجْكَ الرَّوْضُ مِنَ الْوَجْدِ گر یہ دل
 از راہ شوق و طلب حاصل شود از ادلیل ثریا یافت روح ہشتہ اند بیانش آنست کہ لطافت خمسہ
 عالم افر حکم ہمسایہ و ہم نشین دارند و بعضی از انہا لطیف تر اند از بعضی دیگر و ہر کدام کہ لطیف تر
 بے عالم غیب نزدیکیست و در اخذ فیوض از حضرت و ماب غرض شائہ بسبقت وارد و چون بر لطیفہ
 ازین لطافت عطیہ وارد میشود لطیفہ دیگر کہ نزدیک است از ان اقصا گشتہ بر آن ولت شک
 غلطہ میخورد و در طلب آن کوشش مینماید و گر یہ شوق و انگیزہ میشود اگر ریتج یکہ ازین لطافت
 وارد غیبی رونے نیند و ہمہ غافل میبوند و راہ طلب مند و میبویس گر یہ قلب لیل است بر یافت
 روح چہ قلب و روح را یکہ بگر نسبت ہمسایگی و اتصال است و از یافت یکہ دیگر واقف و از
 نایافت آن ولت نالان و در طلب آن دوان الحمد لله و المیتہ کہ فقیر زاہد منظور نظر قبول گشتہ

و این صحبت بحصول انجامیده و از امر معروف و نهی منکر که شیوه فقیر زاده است اظهار شکر و رضامندی
نموده است شکر خداوندی جلّ شأنه برین عطیه بجا آورد و سبب از دیار دعا گوئی گردید چه نعمتی
است که با این طمّراق بادشاهت و دبیره سلطنت کلمه حق بسمع قبول افتد و گفته نامراد
مؤثر شود وَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ
الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الْأَجْمَعِينَ وَبَارَكَ وَتَسْلَمُ

مکتوب دوم در وصیت دوم

بکمال شرف الدین سلطانپوی در تبریز محبوس شدن باین مقام و علاج آن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِغِ الدَّعَوَاتِ میرساند احوال همه حال مستوجب حمد ذی الجلال است
الْمُسْتَوْسِلُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَافِيَتِكُمْ وَاسْتِقَامَتُكُمْ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا نوشته بودند
که وقت تحریر متوجّه حال خود گشت مقامی نمودار شد هر چند خوب است که دخول نماید میسر نشد مخدوما
چون نمودار شده است و در شما خواست دخول پیدا شده میدست که دخل شوید و حظّ ازان فی الکثیر
اگر خواسته داود نداده خواست از گرمی حلقه انتخاب ترقیات ایشان برنگاشته بودند شکر
خداوندی جلّ شأنه بجا آورد اللَّهُمَّ زِدْ بَيْتَ آسَمَانِ سَجْدَةً بِهَرِزْمِيْنِ که در وید و یکد
کس بکیر نفوس بهر خدا بشینند از محبوس شدن عزیزه که بهر توجّه او تاثیرات عظیم بر مردم
روئے میداد رقم نموده بودند مخدوما سبب محض اصدور زلت و ارتکاب گناه است علاج آن توبه و
انابت و توجّه پیرست یا انتفاع طلب شوق است علاج آن نیز توجّهات پیرست که از
برکت آن هم شوق و طلب هم میرسد و هم ترقیات بحصول انجامد یا عدم مناسبت است خداوند
بفوق علاج آن نیز صحبت و محبت تام است به پیر که از فوق نصیب یابد و توجّه و مهر بانی پیر برکت
آن از استخار و خودبالا رود و بجا و به محبت جلب معافی خفیه پیر نماید این سیر قسری است نه
طبعی یا عقل در عقداست و این را علاج نیست همان سستی عقیده که تا سولیت قوی سدا راه او

تا اعتقاد تام و فانی الشیخ حاصل نکند ترقی صوت پذیر نیست و بحسب دایمی گرفتار فقیر منکام
این تحریر توبه و تخلص آن عزیز کرد و تخلص او معلوم گردید امید که باز گرفتار حبس نگردد و السلا

اولاً و آخراً

مکتوب (۲۲۳) دو صد و نسیب و سیوم

بایک

بمشیخت مآب شیخ محمد یوسف گردیزی در تعمیر و قانع او و ترغیب بر حلقه ذکر و صحبت با طالبان
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلاماً علی عباده الذین اصطفی اصفیة کرامی که
بدست ملا عبد اللطیف رسول داشته بودند رسید مسرت بخش گردید و آنچه در واقعه دیده اید که این
فقیر میان جمیع کسان اقدس شیخ بر داشته بر سر شاکذاشته است و شما آنحضرت را بر سر خود داشته
میسرید و شما را کیفیت و حالے شکر و روائه است و لذت بهم رسید که در کتابت نگین مخدوما
ظاهر فیوض و برکات از ایشان بشمارسد و نسبت به یاد لیکن کسی که ایشان را بر داشته بر سر شما
گذاشته فی الحقیقه آن نسبت از آن کس است فلیفهم فانه ینفع جداً و در واقعه دیگر که
دیده اید حضرت خواجه بزرگ و فقیر بشمار بشیر و سپرداده ایم و شما بران سیر تکیه نه داشته اید
بشیر و سپر حرزست از دشمن پناه است از شر آن و تکیه دن اعتماد است بران فیلهای بسیار
یا علم و نقاره و قرنا و شیر ناکه پیش پیش شما میرود و مردم بسیار جمع اند و همه منتظر شما اند اشاره
بعلاویشان شما و سروای و محبت شما لیکن خواب مخیر است و دست حق بجان از قوت فعل
آرد و از گوش ناخوش رساند آنکه قریب مجیب حلقه ذکر را بر پا دارند و اهل طریق را سر گرم سازند
سودی خنکی نصیب اعدا با و ابل فکر و طالبان صادق صحبت دارند و بغیر ایشان بضرورت
نیز و از نسیب با عاشقان نشین همه عاشقی گزین + با هر که نیست عاشق با او مشوق قرین +
و بمقتربات اعمال پروازند و طالب ترقیات بوند من استوی یوماه هم مقبوض و واجب
و در افتاده را بدعای خیر یاد آرند و السلام و الا کرام

بایک

۱۱۰

دوئیت

مکتوب (۲۲۴) دوصدست و پنجم

بیست

بجوب علی ملتانی در شرح احوال سنجیده او الله تعالی براتب کمال و کمال ترقیات دیا
کتابی که ارزاه محبت فرستاده بودند و احوال سنیہ مرقوم نموده رسیده خوشوقت ساختن کتاب
و توار و فنا و بقا با احکام تنبیهی هر کدام و ظهور نمودن معنی تَخَلُّقُوا بِاِخْلَاقِ اللَّهِ تَعَالٰی
بر وجه کمال که نوشته بودند بوضوح انجامید اللهم زد و آنچه نوشته اند پس از آن کیفیت روئے
داد ماهیت خود را ماهیت از کان صلوة بخشوع باز یافت و از کان مذکور و خشوع را اجزائے
ماهیت خود ذوقی نموده این دید و این یافت ختمی غالب است بر طالعہ آن بسیار خوشحال
ساخت امید است که این فنا و بقا که باز کان نماز بحصول پیوسته است وسیلہ وصول بحقیقت
آن شود و تحقق بصورت بهم آغوشی حقیقت رساند نماز مشوقی است در ابعاد عالم غیب الغیب
حقیقت و از که فوق همه حقائق است حدیث نفیس قَدْ يٰ هُمْدُكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ اللَّهَ يُصَلِّيْ
ایمانیت بآن حقیقت بیست چکر مشک تر از دستم گر آن کیسو بچنگ افتد +
و مدح از گریبانم گر آن مه در کنار آید وَالسَّلَامُ وَالْاُكْرَامُ

۶۳

بیست

مکتوب (۲۲۵) دوصدست و پنجم

بسیادت پناه میر محمد ابراهیم ولد شیخ میر در شرح حال و بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ صحیفہ
گرامی رسید مسترت بخش گردید از شوق ملاقات بر نگاشته بودند ازین جانب نیز آجہ را مشتاق
دانند و حدیث نفیس وَاَنَا إِلَيْهِمْ لَأَشْفُقُ شَوْقًا مِنْهُمْ بر خوانند نوشته بودند که گاہے میاید
نورے در سینه بس و شن است و گاہے آن نور را در تمام اعضائے خود میاید چنان متخیل میشود
که گویا تمام وجود نور محض است از بے هر فیض و نور که از عالم غیب برین کس میاید اول بر سینه
میاید که محل علم و دانش است و موضع لطافت عالم امر که اقرب است بعالم قدس هر چند بعد

۶۴

حصول کمالات نبوت و ولایت قرب نصیب عالم خلق میشود و عالم امر تابع او لیکن این قرب بعد کمال است و قرب عالم امر خلقی و جلی و بعد ورود بقدر سینه به سائر اعضا میرود و تمام وجود را نور میسازد و آنکه گویم که مضغه قلبیه از عالم خلق است و محل آن سینه است پس سینه مخصوص بعالم امر نشد چون آیه کریمه نازل شد اَوْ مِنْ كَانَ مِثًا فَاحْيِنَهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ الْآیة رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم فَمَوَّالٌ نُورًا اِذَا دَخَلَ الصَّلَاةَ انْفَتَحَ فَقِيلَ هَلْ لَكَ عَلَمٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ عَلَيْهِ وَآلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ التَّجَانُّبُ عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالتَّاهُبُ لِدَارِ الْفَرَادِیْنِ حدیث ایمائے ست بآنکه نور اول بر سینه فرستاده آید از دید قصور اعمال و افعال و اقوال و نیات خود و خراب ابر یا فتن خوردار مرقوم نموده بودند نیکست این در بر قصور قیامت اعمال را میفراید و بقبول نزدیکتر میسازد چه توان کرد نصیب ممکن بچاره قصور است و ابر و خراب تر از عدم چه چیز خواهد بود کمالات همه با بل آن عادت است کُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ اللَّهُمَّ اِنْ اِنَّا حَقَائِقُ الْأَشْيَاءِ كَمَا هِيَ تَوَشَّهَ بَدَنُكَ شَخْصَةً اَزَارَ صَنْبَ دَاشَتْ وَحَالَاتِ كَاكَرْ نِشْدَ رَوْنِ تَوْجِهَ بَانِجَانِبِ نُوْدَه وَخُودِ اَزِ مِیَانِ كَشِیْدَ مَتَوَجِّهَ اَنْ مَرِیضِ شَدَمِ بَعْدَ اَزِ تَوْجِهَ خَفْتَه طَلَنِ مَرِیضِ بَهْمِ رَسِیْدِ كَبْرَ اَزَارِ اَوْدِ خُودِ یَا فَنَمِ بَا زَوْجِهَ بَانِجَانِبِ نُوْدَه اَزَارِ اَزِ فَقِیْرِ مَرِیضِ طَلَنِ شَدِ وَاضَحِ كَرُوْدِ بَلَوَقِ اَعْتِقَادِ شَمَا بَشَمَا یَسْمَانِدَ اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عِبْدِیْ یُیْ اَنْجِهَ دِرَیْبِ فَرْزَنْدِیْ اَبُو الْقَاسِمِ نُوْشْتَه بُوْضُوحِ یُوسُتِ اَللّٰهُ تَعَالٰی جِزَا ئِ خَیْرٍ مَا دَوَّ السَّلَامُ وَاَلَا كُرَامُ

تا ابرام

ایمان

ایمان

مکتوب دوم در ولایت و شتم (۲۲۹)

بسمات پناه میر محمد اسحاق ولد شیخ میر در بشارت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الشُّكْرُ وَالْمِنَّةُ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَالتَّحِيَّةُ مَكْتُوبٌ مَرْغُوبٌ سَبْدٌ خَوْشَقُوتٌ كَرَامَتٌ اَللّٰهُ تَعَالٰی بِعَافِيَتِ وَتَهْنِئَاتِ دَارِ دُورِ مَرَاتِبِ قُرْبِ تَرْقِيَاتِ كَرَامَتِ فَرَايِدِ بَشَارَتِ كِهْ سَنَكَا مَرْخَصَتْ بَشَا كَفْتَه بُوْدِ اَلْحَالِ بَهْمِ كِهْ مَاطَلَهْ مِیَا یَا اَنْ حَقِیْ دَرْ شَمَا طَالَمَهْ مِیَكِنْدَ وَشَمَا

مورد آن انوار و انوار در میاید بلکه بیشتر از سابق معلوم میگردد و ترقی در آن مقام بفهم می در آید
اما دخول در مقام فوق واضح نمیشود و فقیر درین باب توجیه نیست امیدوار باشند جواب اسئله
شمار امیان حضرت یا مقصوب فقیر نوشته است مطالعه خواهند نمود و فقیر خالی از ضعف نیست
و کتابهای بسیار نوشته بودی بنابر آن خود نتوانست نوشت بخوت راغب باشند و اوقات
در این امور صرف سازند و از تذکر موت و قیامت فارغ نبوند بجاء التواضع تشبیهها
الزادقة جاء الموت بخدا فیرم مامل از دوستان و عا سلامتی خاتمه است والسلام
علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی اله الصلوات و البرکات

دو بیت

مکتوب دوم در حدیث و تم

الحلا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْطَانِ قَت مَذْظَلَهُ الْعَالِي در بیان معارفی که تعلق بغنا دارد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَ الْعَارِفِينَ بِدِكْرِهِ وَأَنْطَقَ أَلْسِنَتَهُمْ بِشُكْرِهِ وَ
عَمَّرَ جَوَارِحَهُمْ بِحَمْدِهِ وَسَقَاهُمْ بِحَبِّتِهِ شَرَابَ مَعْرِفَتِهِ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ صَلَواتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ دَائِمِينَ أَبَدًا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَلَنْ يَمُوتَ مَا قَالَ لَيْبِدُ شَمْعٍ إِلَّا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ مَا سَوَى حَقِّ حَلِّ عِلْمِ
مَالِكٍ لَا شَيْءَ مُحَضَّرٌ بَاطِلٌ حَقِّ نَافِعٍ عَدَمٌ حَقِّ وَجُودٍ أَسَاذَاتٍ عَدَمٌ حَقِّ مَا وَائِ هَر
شَرَفٍ نَقْصٌ حَقِّ وَجُودٍ وَتَوَاجِعُ وَجُودٍ مِنْ صِفَاتِ كَمَالٍ دُرُوسٌ مُسْتَفَادٌ وَتَمَارِزٌ مِنْ وَجُوبٍ وَبِرْتَوْ
كَمَالَاتٍ وَتَعَالَى بِسْ خَيْرٍ وَكَمَالٍ بِهَمَّ عَائِدٍ بِأَنْجَابٍ قُدُسٍ بَاشِدٍ وَشَرَفٍ نَقْصٌ بِتَامٍ بِأَجْمَعٍ بِمَكْنٍ بِوَدُوعٍ
فَأَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَفَأَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ مَوْجِدٍ مِنْ مَعْنَى
مَكْنٍ بِكَمَالٍ وَافِي ذَاتِ خُودٍ بِفَرَامُوشٍ بِسَاطِعَةٍ هَارِ شَرَارَتٍ وَنَقْصٍ وَافِي خُودٍ بِشَرِّهِ بِكَمَالَاتٍ

عاریتی خود را خیر و کامل خیال کرده است بمبدأ خیرات دانسته و بنیاد دراز برین بنیاد نهاده ازین
 رگمزد و عوی همسری بولای خود جل شانه پیدا کرده در غونت و انانیت آماره ازینجا ناستی گشته
 عجب معامله است اصل که بکمال جمال رسیده است در پرده است و از نظر پوشیده و ظل که منشأ
 نقص و شرارت است خود را به تمهت بعنوان اصل هویدا کرده و بر نظارگیان جلوه داده است
 پیری نهفته رخ و دیو در کثرت و ناز + بسوخت عقل نه حیرت که این چه نوع عجیبیت + و چون بسبب
 غایت سالک بر عدیمه ذاتیه خود اطلاع یابد و صفات کمال را بر تو کمالات اویقین نماید و
 این کمالات درست باطل حواله کند و خود را که مرآت این کمالات بود خالی محض باید و عدم
 صرف مینه یقینا حقیقی مشرف شود و از انانیت آماره و اماره بتدریج باطمینان
 رسد این زمان نعمت و حق اتمام شود لکن لوی قدس سره میست چون بدستی که ظلم
 کیستی + فارغی که مروی و وزیر هستی + اما بعد فرمان عالی شان در اسعد از منبر تو نزول انداخته
 فقر بینوار انوار بهمت و شرف رسانید بیت از آمدنش چو گل شکفته + و امن دهن
 بهار رفتم + و از فصاحت نظم رنگین و لکش و بلاغت معانی و کلمات آن چه توان نگاشت
 ۵ فقی کل لفظ منه روض من المئی + و فی کل سطر منه عقد من الدرر
 کیفیت سبق باطن را در کتابت فقیر زاده پیش نوشته است بنظر عالی در آمد باشد ستمدار و جوهر
 غائبانه ازین شکسته فرموده اند هر چند از راه دعا گوئی قدیمی سابقا هم اکثر بدعا و توجیه آخرت
 مشغول بوده درینولا که این قسم هر یار نیاید و خصوصیت در میان آمده خود مجمع است بطریق مهور
 این سلسله علیه در ترقی باطن و از دیار کیفیت آن و استقامت و نصرت ظاهر نیز مقتدر است
 و هیچ وجه بتقصیر ضامن ندارد از بار که انبار جهان داری و من فائده اظهار کرده بود چوین و بخت
 از گرم خویش خوف دین باب غایت فرموده است امیدواریم حاصل گشت این خوف
 کارهای صغیر آسان میگردد و در حدیث آمده است که یختم خوف فان خوف الدنیا و خوف
 الاخره آدای خدمات و لوازم خیر خواهی فقیر زاده چون منظور نظر عالی شده موجب سعادت و بار

انتیازا و گردیده و الحق که فقیر زاده که صاحب کلمات صوری معنویت بعزت و عدم خفاط خود
و صحبت چندانی سر نه داشت لیکن محض خیر خواهی او را برین معنی آورده است و باب برادر دینی
که نیز بکلمات ظاهر و باطن آراسته است که فرموده بودند سابقا هم حق صحبت بمشار الیه هم او را
الحال بموجب امر عالی بیشتر از پیشتر خواهد کوشید برتی حقیقی اوست جل شانه خود در طلب مید
و در طلب خود مید و اند و خود را وصل میکشاید مصراع از او و شما بهانه بر ساختن اند
آفتاب سلطنت و کوه معدلت تابند و در خشتان باد +

و خط
م
و خط
و خط

مکتوب دوصد و شصت و ششم

دینیت

بدست محمد بیگ در فضائل نماز و در بیان آنکه لذت آن فرض آن رومید به اصل است ابواب
ترقیات مفتوح باد و کتابت شما پی در پی رسید خوشوقت ساخت آنچه از جمعیت در نماز و کرمی
در ذکر و حلقه یاران نوشته بودند نسبت عظمی است شکر این نعمت بجا آرند و در از و یا و جمعیت آن
کوشند و مانند آنکه در نماز خصوص در نماز فرض رومید به اصالت نسبت شمرت و از انجام
کار مخیر نوشته بودند و اقل که به نیت تکمیل فرض کرده شود همان لذت می بخشد بعد از آن هر چند
نیخواهد این نیت در نوافل دست نمیدهد و اگر تکلیف بجهانیت میکند میجلا و تی می انجامد آید
ظاهر کار بر فرض است گو در نوافل آن نیت دست نمیدهد و فکر نکنند و در تکمیل نسبت فرض
و لذت آن کوشند وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا

میرزا نیت

مکتوب دوصد و شصت و هفتم

دینیت

بنخواجگان خواجہ مزاری نقشبندی پسر خواجہ عوض مزاری بخاری در بیان آنکه ظل هر چه دار و از
اصل است لیکن از کمال ناولی اصل خود را فراموش کرده است و در حلقه واقعه او و بسم الله الرحمن
الرحیم الحمد لله العالی الاعلی والصلوة والسلام علی نبیه وحبیه المصطفی وعلی

و خط
م
و خط
و خط

الله وَاَصْحَابِهِ الْبَرَكَةُ الْكَافِيَةُ اَمَّا بَعْدُ وَصَحِيفَةُ كَرَامِي اِنَّ اَنْ جَنَابِ بَايُنِ دُرُوشِشِ دَلِيشِ سَيِّدِ
 مُشْتَرَفِ سَاخْتِ سَلَامَتِ وَبِعَافِيَتِ بَاشُنْدِ وَبِرَجَادَةِ شَرِيعَتِ عَلَيْهِ وَنُكْتِ سَنِيَّةِ مُسْتَقِيمِ بُونْدُو
 ظِلِّ بَاصِلِ آيِنْدِ وَازَلْفَظِ مَعْنِي كَرَايِنْدِ وَخُوشِ گُفْتِ بِمِثِ قَوْمِ زَوْجِ دُخُوِشِ خَانِي دُرُوشِشِ
 زِ حُرُوفِ دَرِ مَعَانِي بِحُصُولِ دِلَالِيَتِ مُرَبُّوْطِ سَتِ بُوَصُولِ بَاسْمِ كِهْ مَبْدَا تَعْيِيْنِ سَالِكِ سَتِ فَنَاقِ
 دِرَانِ اَسْمِ وَسَالِكِ ظِلِّ اَنْ اَسْمِ سَتِ وَظِلِّ مِهْرِي دَارِ اَزْ خِيَرِ وَكَمَالِ حُسْنِ وَجْهِ اَلِ مِهْرِي تَوَاضُعِ سَتِ بَخُودِ
 دَرِ سَبِيحِ جَبَرِ اِسْتِغْثَالِ نَدَارِ وَلِيَكِنْ ظِلِّ اَنْ كَمَالِ نَادَانِي اَصْلِ خُودِ رَافِعِ اَمُوشِ كُودِ سَتِ وَبَخُودِ فَنَاقِ
 كُشْتِ وَكَمَالِ وَجْهِ اَلِ اَزْ فِضْلِ سَتِ اَزْ خُودِ نَهْ سَتِ خُودِ اَكَامِلِ دُنْبِدَا اَخِيَرَاتِ تَصَوُّرِ نَمُودِ سَتِ دُرُوشِشِ
 وَانَانِيَّتِ پِيَا كُودِ وَازِ اِنْ رَهْ كُودِ مِهْرِي شَرِكِ بُوَلَايِ خُودِ خُشْتِ بِمِثِ پَرِي نَهْفَتِ رُخِ وَ
 دِيُوْدِ كِرْ شَمِ كُودِ نَازِ بِسُخْتِ عَقْلِ نَحِيَرِ كِهْ اِنْ چِهْ بُوَلَايِ سَتِ وَچُونِ سَابِقِ عَنَانِيَّتِ دَرِ رَسْدِ كَمَالِ
 وَجْهِ اَلِ مِهْرِي اَكُودِ وَازِ اِنْ كَمَالِ اَنْ كَمَالِ رَا دَرِ سَتِ بِاصْلِ سَبَا دَرِ مِهْرِيَّتِ فَاثِيَّةِ خُودِ عَالَمِ
 وَبِنَا كُودِ وَخُودِ اَلِ كَلِ لَاشِي يَابَا اَزْ زَمَانِ سَرِ شَمِ سَعَادَتِ پَرِ سَتِ اَيْمُوزِ شَرَارِ اَمَا رَهْ اَمِيْدِ
 نَجَاتِ يَابِ دِلْمُولُوِي قُدْسِ سَرُوفِ بِمِثِ چُونِ بَدَنِي كِهْ ظِلِّ كِسِي سَتِ فارغِي كِرْ مَرُودِي دُرُوشِي سَتِ
 اَللّهُمَّ اَشْأَلُكَ اَوْرَازِ كَارِ اَزْ اَلْبَطْفِيلِ شَمَاشِ اَيَسَازِ اَنْ كِهْ جَانِشِيْنِ بَرْدِ كَانَنْدِ وَبُجَاوَرِ رُوحِ مَقْدَرِ
 مُسْتَعِيْدِ اَيْمَانِ بَايُنِ مَعَانِي دَمَادِ وَخُشْتِ اَزِ اِنْ مَشْرَبِ رُوزِي كُنَا وَازِ اَنْفَارِ وَبَرَكَاتِ اَنْ مَوْطِنِ
 هِمُوَارِ چَشْمِ اِنْشَاطِ دَرِ رَاهِ سَتِ وَازِ فِرَاضِ اَسْرَارِ اَنْ جَانِ اَمِيْدِ اَرِ بِمِثِ دَرِ اِنْ دِيَارِ بِلَانِ نَزْدِ
 اَمِ كِهْ كَاكِي بِسِيمِ عَاطِفَتِ زَانِ دِيَارِ اَمِيْدِ وَاقِعِ طَوِيلِ كِهْ بَرِگَاشْتِ اَنْدَنِيَكِ سَتِ اَزْ مَنَابِتِ
 مَعْنُوِيَّةِ مُخَيَّرِ وَخَطَرِ سَوَالِ مَقْطَعَاتِ قُرْآنِي هِمُوشِ اَزْ اَنْ سَتِ اَجْتِمَاعِ حُلُوْا سَتِ تَرَا دَرِ اَوْرَازِ
 يَكِ طَبَقِ كُويَا اَيْمَانِيَّتِ بِسَبَبِ خَاصِ اَنْ خُشْتِ كِهْ مُقْبِلِ اَزْ اَنْفَارِ خَائِمِ اَلْاَنْبِيَا سَتِ عَلَيْهِ وَ
 عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالْبَرَكَاتُ وَخَوَاجِهْ هَاشِمِ عَلَيْهِ الرِّحْمَةُ اَشَارِ بَايُنِ نَمُودِ اَسْجَا كِهْ گُفْتِ بِمِثِ
 بَشِيرِي نَكْتِ يَابَانِيَا يَدِ چِهْ عَجَازِ سَتِ كَايِنْ لَبِ مِيَا يَدِ وَشَمَارِ كِهْ اَزْ اِنْ نَعْمَتِ دَاوِدِ اَنْدِ اَشَارِ
 سَتِ شَرِكِ بَايِدِ دَنَسْتِ كِهْ بَرِگَانِ مَابَرِ وَقَالِحِ وَمَنَامَاتِ چِنْدَانِ اَعْتِبَارِ نَهَادِ اَنْدِ مَعْتَبَرِ سَتِ

که در بیداری روئے نماید خواب بیشتر استعدادست جانے باید که معامله از قوت بفعل آید از
گوش باغوش رسد والسلام اولاً و آخراً

و نیت

مکتوب دوم در سیام

نیلوفر

بحاجی حبیب حساری در تعبیر قانع و منامات و با شرح احوال یاران او و مائت سبب ذلك
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله على نعمائه والصلوة والسلام على افضل
انبيائه وعلى آله واصحابه وسائر احبابه اما بعد مكاتيب شریفه بتاقت یکدیگر رسیده
مستتر بخش گردید آنچه از منامات و وقایع و احوال خود و احوال یاران خود و اظهار شوق و آرزو
و مقتضات کسب نفس خود و دید قصور و استفسار در آیات فقهیه در باب ارسال فتن بین الکفیین
و الصاق کعبین در رکوع و جز آن همه بوضوح انجامید و فرحت بر فرحت بخشید و آنچه نوشته اند
که روزی بنظر رسید که یا اینهمه گفتگوئی خلق و کسبست نهادی یاران حال تو چون خواهد شد انهم
بگوش رسید فسیکفینکم الله الی اخره که نیز بسیار خوشوقت ساخت و امیدوار گردید
این کار مبارکه جامع خیرات و برکات است و بیشتر درجات و قربات و آنچه دیده ام که شمار تحت
نشسته اید و تجویز بادشاهی بر شما کرده اند و برین معنی اتفاق نموده و همه مردم رؤسما آورده اند و
تعظیم میکنند و مبارکباد میدهند و شما تعجب میکنید که این معامله چگونه صدق داشته باشد حال آنکه
معامله من درین ایام بیاس کشیده است و خود را لاشه محض مییابم مخدوم هیچ جائی تعجب نیست
این بیاس و این لاشیه مفید سلطنت معنوی است هر چند معدوم و لاشه تر ظهور کمالات و حریت
از برقیقت و تحقق باخلاق که از جمله آن ملکیت است زیاده تر و هر چند مایوس تر از ظلال و ارسنه
و در خیر یاد شاه که بشما عقد کرده اند میتواند که مبداء تعین شما باشد عقد بستن بآن متحقق شدن است
بآن فنا و بقاست بآن چون آن مبداء تعین جز نیست از جزئیات نشان کلی که مبداء تعین
پیغمبر است که شمار قدیم او پسندید لاجرم از ابد خضر نموده اند که این جزئی از ان کلی بظهور آمده است

متولد شدہ و آن شان گلی حکم بادشاہ دارد بر جزئیات بے واسطہ بواسطہ خود واقعہ دیگر کہ نوشتہ اند
خود و عریان شدید و مرانیز عریان ساختہ در آغوش کشیدید و بدن روتے خود را بر من میمالید و با ہم در
جامہ خواب خوابیدہ راز نامے پنهان با ہم میگفتیم الخ بسیار خوب است و از مناسبت تمامہ مخیر و از
نصیب یافتن آن سر زہانی مشعر واقعہ کہ برادر شما دیدہ است رسول صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم
اوراد کن کر شدید اند و حضرت ایشان قد سنا اللہ سبحانہ کیسرتہ از یک جانب ایشان فقیر از جانب
دیگر و فقیر زادہ و سایر یاران فقیر ہم ہمراہند الخ خوشوقت ساخت امید کہ از برکات آن حضرت
علیہ الصلوٰۃ والسلام بہرہ تمام یابد مطالعہ احوال مشار الیہ نیز خوشوقت ساخت و همچنین
احوال ملاحظہ شد کہ نوشتہ بودید نیک و صلی است احوال یاران دیگر ہم خوب است حق سبحانہ و تعالیٰ
روز بروز تر قیات دما و دما و آنچه حضرت ایشان را در باب صعوبت تخلص از دقایق شرک خفی و عود
نمون کلمہ اثبات کہ در ضمن کلمہ نفی و اثبات است از ہمہ بذاتہاے ایشان عدم یاقوت آن بجناب
مقدس یعنی بکلمہ لا الہ الا اللہ اثبات الوہیت خود میکنند و الا اللہ ایشان ہم با ایشان عالم
است نہ بان درودہ علیا فرمودہ اند و خود را ازین حکم استثناء نمودہ و نیز آنچه برین فقیر در حرم
کعبہ معظمہ روئے وادہ نوشتہ بودند و نیز اظهار نمودہ بودند کہ از ان بان کہ این معارف شگرت دیدہ است
میان خوف و رجاست و ترسان لرزان است نمیداند کہ از کدام طائفہ باشد سعادت آثار این ترس
و لرزہ برجاست و دست کہ در مان ندارد و دانست کہ دو پای نیست شجر لقد عصمت
حیۃ الہوی یکدیگی فلا طیب لہا ولا راق سمیت ہمہ صبح وصل جویان من شام امید
کہ سیاه بخت ہجرم شب من سحر ندارد و شبازے باید کہ خلیل فار علیہ الصلوٰۃ والسلام از ہمہ
ما سوی روافقہ و برائتہ لا اُحِبُّ الا فیلین مترجم گشتہ از دقایق شرک دارد و تبتیری گردد و
قبلہ تو تیر را حدیث ذات تعالیٰ ساختہ بر زبان درشتان آرد ایتی و جنت و جہنم للذی
قطر السموت والا رخص حنیفا و اما انما من الشرکین این معنی را اکثر مردم بتام معنی اند
اما کہ کہ بحقیقت این معانی برسد از دقایق شرک دارد حکم عفا و مغرب دارد دیگر از آمدن خود

مکرر مینویسد و آنجا را خالی گذاشتن معقول نمینماید بهر حال اگر شوق غالب آید تا هفت استخاره بکنند بعد اقبال قلبت تجر این حدود گردند و ملا فتح الله را بجای خود نصب نمایند بعد استخاره والسلام

عَلَيْهِ مِنَ اتَّبِعِ الْهُدَى

مکتوب دوم در سی و یکم

بمیرز الطیف بخاری در آنکه سلطان در آن مختصرات نیست از بزرگان آمده است و در مقامات کفرش و بی قصور و یسیم الله الوحمز الرحیم الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفوا علی سید الودی بذل الذی صاحب قاب قوسین او اذنی و علی اله و اصحابه نجوم الهدی مکتوب شریفه بتعاقب یکدیگر رسید بسبب مسرت گردید الله تعالی سلامت دارد و بر جاده شریفه و سنت سینه مستقیم کند و ابواب ترقیات را مفتوح سازد و آنکه قریب تحجیب مرقوم نموده بودند که در وقت زیارت بزرگان از جانب دسیدن صبح چیز آمده فرو میگردد و کیفیت و حضوری مثل میشود لیکن نمیدانند که آن چه چیز است محمد و این انوار و برکات نسبت است که از بزرگان بشما میرسد شکرانه بجا آید و قبول نمایند و بترانه هل من مزیذی مترحم باشید واقعه دور و دازش که دیده و نوشته آید که چهار باغی است آراسته الخ و بعد از پیدار شدن از خواب خود را غرق فیض بافتید نیک روشن است حق سبحانه از واقعه بوقوع آرد و از گوش باغوش رساند نوشته بودند که روزی از حقائق و معارف ایشان میگذاشت سخن از سلطان فکر مذکور شد رئیس اهل مجلس سؤال کرد که تا حال باین اسم ذکر میسموع نشده و در کتابها نیز بنظر نه آمده آیا این سخن اولیا سابق است یا حالت ایشان است محمد سلطان فکر در طریقه ما زبان زد و شایع و ذائع است و ما از پیران خود شنوده آمده ایم مختصر نیست هر چه هست از بزرگان است خدمت شیخ عبد القدوس که از کابر مشایخ هند بوده اند قریب بزمان حضرت حاجه آخر اقدس سیرت و کما در آخر عمر استغراق و بی خودی بر ایشان غالب شد چنانچه اکثر روز در استغراق میبودند و اوقات نماز با و از بلند ایشان از ایدار میساختند سر آرز از ایشان پرسیدند فرمودند دل بند بسیار کوفتم سلطان فکر بهر زبان غالب آید و مرا از من میر باید مرقوم نموده بودند

اگر ده تنه از یاران خلفه تو درین ملک باشند گنجایش دارد که وقت این حدود بسیارست خبر گرفتن طالبان حق تو مقوض داشته اند ضرورت که از ربع مسکون خبرگیری محمد و این مسکین خود را در هیچ شمار نمی آرند و مالک و لاشه می پندارد و بنا بران با مرے نمیتواند پرداخت و بشرکت مولای حقیقی جلّت عظمتش خود را نمیتواند منصوب ساخت بیست من پیچ و کم ز پیچ هم بسک و ز پیچ و کم از پیچ نیاید کار به مرتبی حقیقی اوست تعالی و ربع مسکون جز آن همه در تحت تصرف اوست عذر بر نهان مصرع از ما و شما بهانه بر ساخته اند بهر کس را میخواند که بتوسط یکبار دوستان خود فیض مند و کمال برساند آنکس را صحبت او میرساند یا این یا آنکس میرساند آنگاه اگر ما موثر بچیز شویم و دیگر است آن مان موافق افزاگر نیست با جمله امثال ما همچو آن دور از کار را سوگ بجز و امم عصیان آشتن از همه چیز ضرور و لابد است و گوشه نامردی با مراعات شریعت اسم خلق را با و سپردن کبریت را در کسب فرضیات او بجان چیت باید نبست و ذکر اسم ربّک و بکشل الیه تبیتلا درین ضمن هر که مناسبت دارد فیض خواهد برد و الا لا والسلام

نسخه
مکتوبات

نسخه
مکتوبات

مکتوب دوصدسی دوم

در بعضی اشعار آنکه در شرح احوال که بجز و مراده عالی در پیچ شیخ سیف المله والدین سلمه برقم فرموده اند بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة وارسال التحیات میرساند مکتوب مرغوب که مستظمن اذواق علیّه و اذواق سنیّه بود خوشوقت ساخت و سبب حجت دل و راحت جان گردید نوشته بودند که با وجود نسبت مجبوتیت و اثر متعلقه آن جانب تکمیل و ارشاد روز افزون است چزار و افزون نبوک که افضل محبوبان سرور دین و نیاست و جانب ارشاد و تکمیل در و علیّه و علیّه افضل الصلوات و اکمل التحیات از همه زیاده تر بود و مرقوم نموده بودند که بعضی اوقات بمباشرت امور مباهمه نزول واقع میشود و تا بان امور ثبت ننماید مؤامله تکمیل زبون افتد بجهت کتاب خص و مباهات تقویت جانب بشریت که مجد تکمیل است

میکند و از تکاپ عزیمت و مستحب پرورش جانب ملکیت نماید که باز شاد کار ندارد و لکن و جهته
 اولیاء غیر مرغوبین در تکمیل جانب ملک و ملکیت کوشش مینمایند و از کمالات بشریت و عوالت حفظ
 ندارند و اولیاء مرغوبین تکمیل سر و جانب میکنند و ملکیت را با بشریت جمع ساخته اند این کار
 بمراد حق جل و علا قام اند شعره لا فی فی الوصال عجبید نفسی و فی الجحان مولی للمور
 بیت بحسب که بود مراد محبوب از وصل هزار بار خوشتر بهمنون حدیث است ان الله کما یحب
 ان یتوکل فی غیر یمه یحب ان یتوکل فی رخصه باید دانست که مباح که مقرون بربوبیت صح
 شود و خل مستحبات میگرد و در خصت عزیمت میشود و قوم العلماء عباده شنوده باشند علی
 الخصوص مباح که بامر و تعالی بوقوع آید و خل فرائض و واجبات میگرد و چنانچه این معنی بتفصیل از
 مکتوبات جلده ثانی حضرت ایشان واضح و لاج است نوشته بودند که در مجالس سلطانی طرفا سرار لازم
 الاستیثار جلوه میدهند و مجرد و خل بآن محافل بعروج و نزول خاص ممتاز میبازند بجلال کمال
 از هر بقعه فیوض و انوار مناسبت آن بقعه اخذ مینمایند و از هر زمین کمال مناسبت آن زمین میگیرند
 زمین را مناسبت بمعاملات فناست و زمین را موافقت بکمالات بقا بقعه ایست بعروج مناسبت
 دارد و بقعه بنزول حرم که را کمالات معاملات جداست و حرم مدینه را فیوض و کار و بار جداست
 هر خوش پیرا حرکات در گشت و در احوال بندگان حضرت برنگاشته بودند که از وسعت لطیفه
 اخفی و مناسبت تام بآن خبر میدهند از مطاعه آن فوقها که و لطیفه اخفی اعلاک لطافت است
 و ولایت آن فوق سائر ولایات است و این لطیفه را خصوصیت خاص سرور کائنات و مغیر
 موجودات علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات و البرکات فقیر نیز ایشان را مناسبت
 بطیفه اخفی در میاید و الغیب عند الله سبحانه

مکتوب دویسم (۲۳۳)

بلا شاه مراد پیشاوری در غایت گماشتن بر تبهات بطلاب فیض نمیدهم قوم گردید لبهم الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِغِ الدَّعَوَاتِ مِيرَسَانْد مکتوب مرغوب سیده
مسترت بخش گردید بجایت باشند و بر جاده شریعت علیه و سنت سنیة مستقیم روند و از ظل یل
آیند و از اسم بیستی گرانند و بکار خود سرگرم باشند و در تعمیر باطن بجان کوشند تا راه ترقی مفتوح بود
و از سرگرمی یاران خود نوشته بودند شکر خداوندی علی شان بهجا آزند و توجیبات بحال شان
بگمارند و در ترقیات شان کوشند بیت آسمان بچرخند هر چینه که در و یکد کس یکد نفس
بهر خدا نشینند لیکن کمال خود بیشتر سعی نمایند و خلوت را غیب بودند که تکلیل دیگران
فرع کمال خودست و السّلام اَوَّلًا وَآخِرًا

بکارند

مکتوب دوسمدهی چهارم (۲۳۴)

بکارند

بخواه محمد و فاحصاری در ارجاع حوادث باراده او تعالی و تبیین واقعه و بسم الله الرحمن الرحيم
الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِغِ الدَّعَوَاتِ مِيرَسَانْد مکتوب مرغوب حصول یافت آنچه از تفرقات
و حوادث روزگار مرقوم نموده بودند بوضوح انجا میدهند و ما همه از حق باید دید تعالی و کشفش کار
هم از سبحانه باید جست و ان یمسک الله بصری فلا کاشف له الا هو در کتابت سابق
دو واقعه نوشته بودند و یکی پیغمبر خود را و در دیگر حضرت عیسی را علی نبینا و علی الصلوات و
التسلیحات بسیار روشن و عالی است خوشوقت ساخت و امیدوار گردانید و از واقعه دوم متنا
شما بجز روح الله ظاهر میشود و علی نبینا و علی الصلوات و السّلام حق سبحانه و تعالی از
برکات و انوار ایشان بهره ور سازد و السّلام محمد و ما در کتابت خود نام فقیر را بالا دست از نام
حق جعل و عکس نوشته اند خوب واقع نشده است توبه بکنید من بعد چنین واقع نشود ظاهر بطریق
سهو واقع شده باشد بهر حال توبه و انابت در کار است ابواب ترقیات مفتوح باد

در کتابت

بکارند

مفهوم

مکتوب دوسمدهی پنجم (۲۳۵)

بکارند

بملا قاسم پسر صوفی مغربی در شرح حال او کتابی است که از راه محبت ارسال داشته بودید رسیده
خوشوقت ساخت از تصفیه عناصر از بهر عموم و اخصافه عنصر خاک خصوصاً نوشته بودند مطالعه
آن بسیار مخطوط ساخت حالتی است بس شگرت و همچنین حالتی که در نماز رو میاید حاصل است
از حالت معراجیه است که خواص عباد را رو میاید بد نوشته بودند که در ابتدا محبت حق را جل و علما
آن قدر مشاهده میکرد که از بیان خارج بود و الحال نه محبت او را خود مشاهده میکنند و نه عدم محبت را
بد محبت و عدم محبت از نسب اعتبارات است تا مآله در صفات و اعتبارات است
محبت را گنجایش است و چون از صفات و اعتبارات مآله فوق رود محبت و عدم آن ساقط
شود و در رنگ سائر نسب محبت نیز در راه ماند و السلام

مکتوب دومی هشتم (۲۳۶)

بیر عثمان کولابی در حل سوال او که در ابتدا ظاهر در رنگ باطن سرگرم است بعد از آن رفته رفته
سرگرمی سابق در ظاهر نمایانند بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و اداسال
التحیات میرساند صحیفه شریفه که نامزد این مسکین نموده بودند رسیده مسرت بخش گردید سلامت
و بعافیت باشند و بر جاده شریعت و طریقت مستقیم بودند و از ظن باطل آیند و از لفظ بجنه
گرایند نوشته بودند پیش ازین که در سکوت می نشستم غیبت کیفیت و جمعیت در جمیع لطائف
حاصل میشد اکثر خیزد بهایش که به شعور میساخت و شب و روز ظاهر بکار مقید بود و الحال که نسبتها
به کیفیت شده است دل را به تعلقی از دنیا و آخرت بر وجه کمال پیدا شده است ظاهر در کار
به پروائی میکند و سستی مینماید سبب چیست بدانند در ابتدا ظاهر و باطن مختلط اند و از انوار و
برکات باطن ظاهر سیراب و بهر و است بنابراین ظاهر نیز در رنگ باطن با حضور سرگرم است
چون باطن از ظاهر جدا نگردد و قلوب او ازین گسسته شود و مآله از ابتدا بتوسط آید حضور
آگاهی باطن بظاهر کمتر سرایت کند لاجرم ظاهر اگر به پروائی نماید و سستی پیدا کند گنجایش دارد

که حرارت و سرگرمی او عارضی بوده نه ذاتی نوشته بودند الحال که در سکوت می نشینم خود را گم می نمایم
و بعضی تجلیها و نورانیتهای دست میدهند است عزیزم گوید که گم شدن گم شدن نیست
و بیکر گوید آشتی عدلا اعود ابد امید است که این گم شدن معدیت شمول پیدا کند

مراقبه و غیر مراقبه

مکتوب دولیت سی و هشتم (۲۳۷)

با مان بیگ در آنکه از تفرقات صوریه از آنجناب مقدس محبوب نباید شد و تعبیر واقعه که دیده
بود به یسبحم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و از سبیل التجیات میرساند مکتوب
شریف رسید خوشوقت ساخت از تفرقات دنیا دنی و کثرت قروض و بدسلوکی اهل خانه شکایت
نموده بودند بهر از حق باید دید تعالی و تقدس و بعروض این امور از وسعانه نباید موجب و باین علاقه
تفرقات صوریه را از اسباب جمعیت معنوی باید ساخت بیست درل غم دنیا غم معشوق شود
باده کفام بود پنجه کند شیشه ماه را سر و از راه دانی پرسید که از هجوم خطرات پریشانم گفت بمقتضای
الان الله بكل شیء عظیم چون احاطه و شمول مطلوب معلوم است خطر را از اسباب فصل باید شد و نه از
موجبات فصل پیوسته آتوب مشاهده مفتوح باید داشت و درین غفلت را مسدود این جواب هر چند
بر قاعده توحید و اتحاد است لیکن علاقه طلبیت اصالت پیچ چنانرفته است از ظن اصل مشاهده
و آنچه در خواب دیده اید که پیش فقیر بساط شطرنج پهن کرده گذاشته اند و فقیر بشما میگویم که همه مردم
که حاضرند همراه ما شطرنج بازی کرده اند الحال نوبت شماست بیایید همراه ما بازی کنید و شما شروع در بازی
کرده اید که بیدار شدید و با بساط شطرنج و بازی کردن بآن گویا عبارت از باختن وجود بشریت
در حق جل و علا یعنی دیگر آن باخته اند الحال نوبت است این باختن عبارت از مختص است از تعلقات
بشری و فانی است صفای آن بیست پارسا را مقام گفت اند است گفت او بدیدید و چهار اسن بیکان با هم

مکتوب

دولیت

دولیت

مکتوب دولیت سی و هشتم

یا لایان بیگ

دولیت

مکتوب دولیت سی و نهم (۲۳۸)

این

بشیخ محمد باقر لایسوی در شیخ احوال او که بر نگاشته بود بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة
 و ارسال التَّحِيَّاتِ میرساند احوال همه حال مستوجب حمدت المسؤل من الله سبحانه عافیتکم و
 استقامتکم ظاهر و باطنا از آزار فقیر بر یک پنج ست فرصت ظاهر نیست غایب الامر به همین احوال
 بروشته بیرون بزند و بنا بر جمع هم حاضر میکنند آنرا فرصت گویند یا نه شغلی کیتک تکلوا و الحیوة
 هر یوم کیتک ترخصه و الا نامر غضاب کیت الذی یبني و بینک عامر و ویتنی و
 بین العالمین خراب و کتایب شریفه پے در پے رسیدن و قین ساخت قمر قوم نموده بودند که
 گاه گاه قسم دوم مقام رضای رضای انظر به خواست پر توان از میگرد و فقیر نیز یاره امداد در
 از یاد این کیفیت نموده حتی سبحان و جبر و کمال رندی گردانید باید دانست که این ضامه قدم است بر رضا
 دوم که رضای بنده باشد چه تقدم از انظر است پس برین تقدیر اگر این قسم خدا را قسم اولی است
 انسب بود گویند که در پیشانی مشهور میگردد چون پیشانی محل ظهور شقاوت و سعادت است بنظر
 که نور ایمان در پیشانی متمثل بگویند باشد چون سینه محل علوم و اسرار است پس گویند که در
 سینه و بسیار سینه مشهور است اشارت بود باحاطه نور علوم و اسرار سینه را از مشاهدۀ برکات
 ماه مبارک رمضان عشره اعطکات لیالی ختم قرآن مجید مشاهدۀ انوار و خلقات بخود و بیرون
 جوار و گاهی با نام جمیع صفات اول معلوم کردن خوشوقتی جناب پس نسبت بخود معلوم نمودن منتهای
 و مبارک ازین کس و مغفرت و نوب سابقه و یافتن مناسبت با اسرار تشابهات و مقطعات و
 و شب اخیر بجزرت و داع نمودن که نوشته بودند همه بوضوح بیست و خوشوقت ساخت و در
 شوال که مکاشفه عظیمه و دعو و مکرر در این خطاب به جهت شنیدید که صریح خطاب بشما نمودمانا
 که این کلام شفا ما بوده و کان فضل الله علیک عظیم از خواندن این معنی ذوقهای و دعو
 که چه نویسد اعلموا ان داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور آنچه از احوال یاران خود
 و ترقیات بعضی از ایشان و گرمی مجلس نگاشته بودند بوضع بیست اللهم زد بیست
 آسمان بخند بهر زبانی که در وید و کس یکید نفس بهر خدا بنشیند والسلام اولاً و آخراً

نقشه

نقشه

مکتوب (۲۳۹) دوست سی ہم

دوست

سلامت

سلامت

شیخ ابو ظفر را پیوی در جواب کتابت او و ششم در بیان انوار و اسرار و صنف منورہ حضرت محمد
 الف ثانی رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ یاد کر مجھے از احوال مقامات یاران حضور و اشعار کمال حق
 خود بِسْمِ اللہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوۃِ وَارْسَالِ التَّحِیَّاتِ میرساند صحیفہ
 گرامی رسید خوشوقت ساخت حمد اللہ سُبْحَانَا کہ بغایت بوطن مالوف رسید و اوقات
 بجمیعت میگذرد و یاران سرگزیند و واردات و کیفیات گوناگون رو میدہد و بعضی عقدہ های قبیحہ
 کہ از مدتی آرزو ما کے حل آن داشتند درین سفر حل شد لیکن تفصیل آن نوشتید و شرح واردات
 و کیفیات نہ نمودید بہر حال تہوارہ در ترقیات باشند و جمیعت و استقامت ظاہر و باطن صوف
 گردند اظہار شوق ملاقات و شوق زیارت روضہ منورہ نمودہ بودند فقیر را نیز مشتاق دانند و از
 انوار و اسرار روضہ متبرکہ ہموارہ استفیض و مستنیر بودند این درویش دلریش بَرَکات و فیوض این
 بقعہ مبارکہ را چہ تواند بیان نمود کہ از فہم و وہم امثال قاصر فہمان بیرون ست مصراع
 اے از خیال ما بیرون در تو خیال کے رسیدہ تخم ولایت ست کہ در زمین ہند سبز گشتہ است و آب
 زمزم و کوثر تربیت یافتہ لاجرم رشک ہند و ولایت مندہ است و ثمرات و نتائج آن کماثل
 ثمرات و نتائج حریم شریفین آمدہ و مجاوران و زائران اوازیں بَرَکات بہرہ مند اند و ازین
 ثمرات مستمند مصراع ہنسیا لآذرباب التَّعْجِیْمِ نَعِیْمًا ہا فقیر مدتی ست کہ بصنعت بدنی
 گرفتار ست و از کار اتم فروماندہ مَعَ ذلک اہل طلب از اطراف و اکناف در رنگ مورخ
 میریزند بقدر طاقت باحوال آنہا پرداختہ میشود و آثار عظیم و شتر شدان پیدا میشود و شعلہ
 شوق و آتش شان افراید و مہربند میشود و تخلص از علائق و آزادی از ماسوی در اول قسم
 حاصل مینمایند خنکی و گرفتاری نصیب این بچہ اہل مدہ است مرقعہ ہجر و دوری بنام و برآمدہ
 چہ توان کرد ہمیت ہجر کہ بود مراد محبوب از وصل ہزار بار خوشتر آین ہجر سبب وصل

جمع کثیرست و این دوری باعث قرب حضوری دیگران این جنکی و گرفتاری وسیله شوق
و آزادی خلق بسیارست فهم من فهم والسلام و لا و آخراً

مکتوب دویست و چهارم

دو صد

بمهر میرک بیگ خشی گرز بر دار و ذکر احوال حافظ محمد صادق کابلی بعد الحمد والصلوة
و ارسال التحيات میرساند که احوال همه حال مستوجب حمدست المسؤول من الله سبحانه
سلامتکم و استقامتکم ظاهر اوق باطناً معلوم شریف باشد حقائق و معارف آگاه
اخوی اعز شیخ محمد صادق از اخوت اصحاب مخلص احباب این جانب است بلکه از راه ولادت
معنوی داخل فرزندان است بالتماس شمار و آن حمد و نود شده است امید که یاران و دوستان
از صحبت مشارالیه مستفید و تقیض خواهند شد والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی

مکتوب دویست و پنجم

دو صد

بحافظ محمد صادق کابلی در جواب کتابت او و در آنکه اجازت مقید یا شخص معذوره داخل خلافت
نیست الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی الله تعالی ابواب ترقیات را بنمود
مفتوح و اراد کتابت شریف که نامزد این مسکین نموده بودند بطالع متهج و مسرور گردید از تعمیر
اوقات به تلاوت قرآن مجید برنگاشته بودند اللهم زد از تکرار کلمه طیبه ننوشته اند از انهم
خالی نباشند و بیارن هم صحبت دارند و توجهات را از آنها دریغ نکنند و درآمدن آنحال نمایند
و هر جا که باشند آجته را بدعا یاد دارند و باب اجازت اهل سپاه نوشته بودند که مردم گفتگو دارند و خود
آنچه شمار جواب آن مردم گفته اند سخن بهمانست بزرگان اهل ایتدار که رنشد در صحبت آنها
می بیند این قسم اجازت مقید یا شخص معذوره داده اند که درین طریق علیه صحبت بشرط فنا
در یکدیگر باز عزت است چندیکه یکی مشغول شد و بنشیند اولی است از آنکه تنها مشغول باشد و

کلام

بهدر

اجتماع فیض یکدیگر به همگر منعکس میشود و این اخل خلافت نیست که آنرا اثر لطافت و این قسم
خصت هم شرط باستقامت است بر شریعت و رسوخ بر محبت شیوخ و السّلام

مکتوب دوم (۲۳۲) در وصف چهل و دوم

دو بیت

اللّٰهُ

بمخدومه زاده عالی درجه شیخ سیف الدین سَلَمَةُ اللّٰهُ وَاَبْقَاهُ در شرح احوال سلطان وقت
سَلَمَةُ رَبِّكَ با ذکر بعضی معارف مناسبه آن بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَارْسَالِ الْبَحْثَاتِ
میرساند مکتوب مرغوب سید خوشوقت ساخت آنچه از احوال پادشاه دین پناه مرقوم نموده بود
همه بوضوح انجامید در طبقه سلاطین و ملوک این نوع اُمور از غائب روزگار است اَللّٰهُمَّ زِدْ سَلَامًا
چون صفات خود را بر تو صفات حق باید جلّ شأنه تجلّی صفات بود و کمال این تجلّی آنست که
این صفات را بحق چهل باید و خود را که مرآت آن کمالات بود خالی محض باید و عدم صرف
بیند این زمان نه ذکر بود نه توجه و حضور چه بعد از حق کمالات چهل این اُمور نیز عائد بآن
جناب مقدّس میشوند بعد از آن اگر ذکر است خود بخود است و اگر توجه و حضور است هم خود بخود
عارف دین هنگام رخت بصحرای عدم کشیده است و از همه منتسبات تهی گشته این حالت بهر
بقائے نفس است خوش گفت بهر بیت معشوق اگر چه گشت به خانه ماه ویران تر از اول است
ویرانه ماه نوشته بودند که بعد اقصیٰ خود را صفت علم یافته اند و میفرمایند که باین صفت مبارک
بیشتر مناسبت یافته میشود از مطالعه آن حظها نمود نزدیک بود که رقص کند حق سبحانه اند
برکات این صفت بزرگ بهره تمام عطا فرماید اِنَّهٗ قَرِیْبٌ یُّجِیْبُکَ وَالسَّلَامُ

مکتوب سوم (۲۳۳) در وصف چهل و سوم

دو بیت

نیز بمخدومه زاده بآستخقاق شیخ سیف الدین سَلَمَةُ اللّٰهُ وَاَبْقَاهُ نامه نامی آن فرزند گرامی
رسیده بهجت افزا اگر دید کتابت محبت الفقراء کا مکار خان جوابی که متضمن فوائد و مصالح

ضروریست نوشته فرستاده است حق تعالی تاثیر بخشید بهیت نصیحت گوش کن جانان که
از جان دوست دارند + جوانان سعادتمند پیروی و انار + وَالسَّلَامُ +

مکتوب دوم و چهل و پنجم

دوایت

به بخا و رخا در ذکر بعضی اسرار کلمه ماعندکم ینفذ و ماعند الله باقی + حامداً و
مُصلیاً الله تبارک و تعالی شمول الطاف و عنایات خویش داشته بجزایات قویه معنویه مکرّم و
ممتاز و ادا استماع اخبار توفیق و حسن نشاء حق طلبی و خدمت و رعایت فقرائے باب الله آن
مشفق بے اختیار بران آرد که بدعائے ظم الغیب از دیا و این امور راجع باشد و توجیه غائبانه
برائے ترقی درجات صورتیه معنویه ایشان برکات و مصالح از هر چه میرود سخن دوست خوشتر
تأتمرن عبارات در سیر سلوک اهل الله این آیه کریمه است ماعندکم ینفذ و ماعند الله
باقی + طالب صادق تار مستحبات تہی نکر دو وجود و سایر کمالات که بر تو کمالات اوست تعالی
باصل حواله تمایذ و یا بجناب قدس سپارد با نور الایزال بقایا بدست گریز بر کوئے عشق ما
گشته شوی + شکرانه بده که خون بهائے تو منم + شایانے باید که در بجا اسرار این کریمه خواصی
نماید و از عموم دو کلمه ما که در آن کریمه واقع است بهره ور گردد و اشفاق پناہ شیخ محمد باقر که بجا
فرزند است و کمالات صورتیه معنویه آراسته شکر گذاری اشفاق ایشان بکمر نوشته سبب
مسترت فقر گردید و باعث از دیا و دعا گوئی گشت خدمت و رعایت در ایشان باب الله
وسیله ترقی دارین است و سبب کشایش مشکلات دولت دارین مکمل و متصل باد +

مکتوب دوم و سی و چهل و پنجم

بمخد و مزاده عالی در حجه صاحب کمالات صلیب و اصل اسرار و کمالات بلند حضرت خواجه محمد شنبه
در جواب بعضی احوال اذواق آن مخد مزاده که بزبان قلم با حضرت سرور من آشته بودند بایشان

حصول این اسرار عالیہ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ
 اصْطَفٰی آنچه از اذواق عالیہ و مواجید سنیہ و شمول غنیات و مواهب که در ماده خود احساس
 نموده اند و سرفرازی یافتن با سر رطلت و طغیب شدن بالقباب بزرگ و مشاہدہ نمودن عجایب
 غنیج و دلال و لہم شدن بنزول بکفیت بعد از ان احصای این نزول و در میان آمدن امور
 کہ لَا عَیْنَ رَأَتْ وَلَا اُذُنٌ سَمِعَتْ کہ رنگاشته بودند بمہوضیچ پیوست و سبب لذات
 معنویہ گردید علو رتبہ این اسرار را چه بیان نماید کہ از حیطہ درک عقل و تصویر خیال بیرون است
 مَنْ کَمَّ یَدَیْکَ کَمَّ یَدَیْکَ فَقِیْرٌ ذَلِکَ بَیْنَ جِزْرِ مَادَہُ شَمَا مَعَاوِمَ یَمِکْنَدُ وَالْغِیْبُ عِنْدَ اللّٰهِ
 تعالی ہر چه نوشته اید یا جمال نوشته ظاہر تفصیل را بشتافہ حوالہ نموده اید بل این نوع امور
 بنوشتن راست نمی آید بلکہ یہ بیان ہم نمی در آید همان قصہ است کہ نوشته اید وَ یَصْدِیْقُ
 صَدَّیْقِیْ وَلَا یَنْطَلِقُ لِسَانِیْ وَ کَرَفِیْقِیْ از دعا و توجہ در بارہ مرض شما غافل نیست و شفا
 شمارے خواہد بلکہ مے بیند والسلام

مکتوب دویست و چہل و ششم

نیز تصدیق بعضی اسرار لازم الاستتار محمد و مزادہ بر جادہ حضرت خواجہ نقشبند کہ بزبان
 قلم معروض داشته بودند الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی چه نوی کہ از
 مطالعہ رقعہ شریفہ کہ مشتمل بر الہامات عجیبہ و القاب غریبہ و خطابات عالیہ و تشریفات و
 تکریمات سنیہ کہ بآن ممتاز سر بلند شدہ اند چه قدر خوشوقت و متلذذ گردید و آنچه از اسرار
 غلت و محبت و تحقیق بآن کہ از اسرار لازم الاستتار است یا جمال مرقوم نموده بودند و از
 مشاہدہ احوال انوار و برکات این شہر مبارک و محایم نمودن فتح ابواب آسمانہا و ابواب
 جنان ہمہ بوضوح پیوست امور است کہ دیدہ عقل و فکر در درک آن خیرہ و در راہست جز بانوار
 الہی و تائیدات نامناہی بآن چہ نتوان برد احتیاج بتصدیق این فقیر ندارد و مہم ذلک

تصدیق در تصدیق است و آنچه که دیده اید و تعبیر آن خواسته محتاج به تعبیر نیست از کمال سبب
معنوی خبر میدهم تا بجای رسید است که با اتحاد کشید و شرکت در معاملات پیدا شده و جهت
تاکید بر وفای کفایت ناموده الهام باین معنی فرموده و السلام

مکتوب (۲۳۷) در وصیل و هفتم

نیز بمحمد و مراده برگزیده صاحب اسرار و مقامات علیه حضرت خواجه نقشبند سلمه الله و
آبقاء و بشارت بحصول صحت بعد الحمد و الصلوة ابواب ترقیات همواره مفتوح
باد و آنچه که در باب ترقیات معنویه خود دیده اید میبارک باشد شتاق استماع آنیم فقیر از دعا
و توبه غافل نیست و ترقی باطن و استقامت ظاهر شما در یوزه بیناید و در بعضی اوقات
صحت و شفای شما معاین میشود و اطمینان برین معنی بحصول انجامد و الغیب بعد
الله سبحانه خاطر خود جمع دارند و صحت را یقین تصور نمایند العاقبه بالعافیه

مکتوب (۲۳۸) در وصیل و هشتم

بمحمد و مراده بر جاده شیخ عبد الاحد در بشارت حصول مناسبت بعضی اسرار و معاملات
بعد الحمد و الصلوة نموده می آید رفته شریفه رسید و ضامین دلکش آن دل نشین
گردید و استعاره رنگین آن متلون و ذوقین ساخت و در آشنای این نوشن شمار است
بمقام صباحت یافت بلکه نصیب از آن معلوم کرد و بعضی لوازم آن مقام شگرت در شما
مشاهده نموده و نیز مناسبت بمقطعات قرآنی مفهوم میگردد و هر چند ندانم که این مناسبت
از کدام رگزر باشد چه مقطعات کنایات از معاملات است هر که معامله حاصل است
مناسبت نصیب هر چه گفته شود در حق او صادق است و الا مناسبت چگونه باشد و این
حیران است و مسموع نشده است که معاملات عبارت از چه چیز است تا اثبات و نفی آن

نموده آید و در باب شرائط تلقین طلب بامر یا عدم شرائط پیش حکم نمیتواند کرد نه در
ماده خود و نه در دیگرے بیقین نمیداند که این فقیر را اشتغال باین امر مرضی است یا غیر مرضی
و این تصرف در ملک او عز شأنه و صرف وقت که عزیزترین اشیاست در پی حلق
چگونه است ازین نظر جگر کباب دیده پُر آب است نوشته بودند که خود را از خاصان نمیدانم
که خاصان از اقرب عظیم باشند البتہ این فقیر شمار از خاصان می شمرد و قرب شمار ایشان از ایشان
می فهمد بیشتر هر چه بنویسد والسلام اولاً و آخراً

مکتوب دوم و صد و پنجاهم

باجی

بشیخ محمد باقر لاهیوی در جواب عریضه او بحال و مصلیاً و مسلیماً اما بعد میرساند
مکتوب شریف رسیده بجهت افزا اگر دید کیفیت که در نماز عشار و داده بود از مشاہدہ خواہش
از انظر و ظہور آثار آن در خود و نیز شندون آواز بکرات از سینه در نماز و ترکه ماتر امین خواہیم
بوضوح پیوست اللہم زد حمد اللہ سبحانہ علی ذلک و علی جمیع نعمائہ
والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الہدٰی

مکتوب دویست و پنجاهم

باجی

پود

باجی شیخ محمد فضل اللہ در جواب عریضه او کہ مشتمل احوال خود و احوال یاران خود بعد
الحمد و الصلوٰۃ و ارسال التَّحَنُّاتِ میرساند مکتوب مرغوب کہ متضمن واقعہ روشن احوال
پسندیدہ یاران بود رسید مسرت بخش گردید حق سبحانہ ہموارہ در ترقیات دہشتہ از کمالات
سابقان بہرہ ور کند و یاران طریق ہم در ترقی باشند توہجات را از ایشان دریغ ندارند اینان
را مریایے کمالات خود دانند و از ترقیات شان شکر بجا آرند و آنچه نوشته اند کہ در ماہ رمضان
در مسجد بصلت بودم در واقعہ می بینم گویا شب جمعہ است و نورے ساطع شدہ کہ از روزہم رو

گشته و من شب قدر گمانم برم الزمیک مبارک است و شب قدر معیرت وصال است از بزرگان
آن زیاده ازین چه باشد که خدمت سرور دین و دنیا داران شب مشرق شدید و شهادت نبوت
و رسالت اوست و الله تعالی علیه و آله و سلم داده اید و آنچه خود را بعنوان رسالت دید اید
و در عباد و رسل داخل یافته علیهم السلام بمشترکالات رسالت نبوت است نه منصب
رسالت و نبوت که ختم یافته است و السلام

مکتوب (۲۵۱) و نیت و پنجاه و یکم

در بیان طریق توجیه نصیحت به فقیر حقیر جامع این مکتوبات شریف حاجی محمد عاشور بخاری احمدی
معصومی نقشبندی کحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی اخوی اعز می محمد عاشور سلام
عافیت انجام خوانند کتابی که از راه محبت فرستاده بودند رسید خوشوقت ساخت از اجتماع
یاران نوشته بودند حق سبحانه و دوستان را بجمیعت دارد و راه ترقی بکشاید نوشته بودند که طبقه توجیه
بمن نگفته حق و ما توجیه امر است ظاهر احتیاج به بیان ندارد هر روش که بدیل خود متوجه شود بدیل طلب
نیز همان روش توجیه باید کرد و در صله یاران بنشینند و خود را در میان بنشیند و به باطن بزرگان متوجه
باشند و در تفریق اوقات و فنی وجود بیشتر بجان کوشند و دوستان را بدعا یاد آرند و السلام اوکلا

و آخر

مکتوب (۲۵۲) و نیت و پنجاه و دوم

و نیت

أُرْسِلَ إِلَى الشَّيْخِ عُمَرَ الْخَضِرِيِّ فِي النَّصِيحَةِ وَالِدُعَاءِ عَلَى سَبِيلِ الْبَشَارَةِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى أَفْكَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْكَ وَعَمَّا انْتَسَبَ إِلَيْكَ وَ
أَنْقَالَ بِمِ وَبِكَمَا لَاتِ أَسْمَائِهِ وَصِفَاتِهِ وَهَذِهِ الدُّوَاءُ لَكِنَّ الْقَضَوِي لَا تَنْتَسِرُ إِلَّا
بِمُتَابَعَةِ السُّنَنِ وَلَا جَنْتَابَ عَنِ الْبِدْعَةِ وَالرُّسُوحِ عَلَى حِجَّتِ الشَّيْخِ وَالْفَنَاءِ فِيهِ
رَزَقَكَ اللَّهُ بِسُحْنَانِهِ هَذِهِ الْعَاثِي ذَوْقًا وَشَوْقًا قَدِيمًا نَاوًا وَحِسَانًا بِحُرْفَةٍ

سَيِّدُ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرِ عَنْ زَيْغِ الْبَصَرِ

مکتوب دولیت پنجاه و بیستم (۲۵۳)

بمخدوم مزاده عالی در جمیع الکمالات بصورتیه و المعنویه نعم الخلف محمد اشرف در اندرز و
انصاح نافعه بابتشاره عالیہ در مشرب محمدیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتَّحِيَّةُ +
الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى مکتوب مرغوب محبت اسلوب فرزندی
ارشدی نور چشمی رسید خوشوقت ساخت و مضمون آن بوضوح بیست احوال نویسان باشند
اوقات را بوظائف طاعات مراقبات محمور دارند و ازال و ظلال باصل مدلول حقیقی روا دارند
و از علم بحیرت و از گفت بناموشی و از پوست بفر و از لفظ بمعنی گرانید خوش گفت بیست
قوس ز وجود خویش فانی + رفته ز حروف در معانی + هر چند مطلوب حقیقی چنانچه در اے لفظ معنی
و بیرون پوست و مغز است و اصل از ان دولت نیز در رنگ ظل در راهت اصل و فرع
از ان سر اے روز بهی + هر دو مانند و حیث کیسه تهی + اما چون کسی باهل این نسبت علیہ فی الجمله
محبت و ارادت درست گردانند امید است که باندازه آن نقاب از جمال این معنی با و بکشایند و بیشتر
از ان مشرب عطا فرمایند و آنچه نوشته بودند که خود را محمدی المشرب میایم مبارک است سعادت
آثار افضی نیز این معنی را بشنایم فهمان ربّک واسع المغفرة

مکتوب دولیت پنجاه و یکم (۲۵۴)

بمخدوم مزاده عارف بالله شیخ صبیحہ اللہ در ترغیب تربیت طلبہ و رضامندی اخوان طریق
فرزندی توفیق آتاری که زالت کرامتہ و استقامتہ جمعیت باشند حمد اللہ سبحانہ که
اخوی محمد ضیف از شمال بیار رضامند و رضامندی اخوان طریق از نعم جلیلہ او بنجانه است
و حدیث نفیس آمده است مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ یقین کہ پیشتر ہم در رضامندی

له این مکتوب از نسخہ خواجہ ابوالحسن محمد طاهر بنقل آمده

ایشان خواهند کوشید و دیگر چون جمع مستورات از ارباب طلبه بشمار بوط اند خود را بهر نوع بجمعیت
داشتن آن جماعه را سبب جمعیت گردند و احوال با نویسان باشند و الله سبحانه و الموفق

مکتوب (۲۵۵) دوست و پناه و یحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین محمد و آلِهِ و اصحابه
اجمعین ترقیات ظاهری و باطنی و عروجات صوری و معنوی ایشان از حضرت و اب الطیقا
جل برانه مساکت نموده آید با جابت قرین با و بحر حمه جد که لا تجد علیه و علی الله
الصلوات و التسلیمات و البرکات مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است
آدمی تا زمانه که گرفتار مادیات و دنیای و ساحت سینه و بی به نقوش ماسوی منتقش
بمرض باطن گرفتار است از قرب و تعالی دور و محجور فکر از الله این مرض درین فرصت سیر
از اهرم هم است و علاج دفع این غلبت معنوی در مهلت قلیل از عظیم مقاصد از الله این مرض
را مربوط به ذکر کثیر داشته اند و طهارت باطن را از لوث ماسوی منوط بیا و تعالی گردانیده اند
یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکر اکثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا ذکر کثیر و قته
متحقق گردد که غفلت در قفای آن نبود که درین راه ستم قاتل است و ممد مرض باطن عزیز می
فرماید که لو اقبل مقبل علی الله مددة عمرة ثم اعرض عنه لحطمة فكان مافاته اکثر
مما ناله و کمال این ذکر آنست که ماسوی مذکور از ساحت سینه رخت بر بند و کوس حلت زند
و از جمیع بایستنیها پاک و موصفا شود نه از شادی دنیا شادان گردونه از غم آن نمکین بجد که
اگر تکلف اظهار ماسوی نماید میسر نیاید بواسطه نسیان که باطن را از ماسوی حاصل گشته است
و بدون این نسیان ذکر او سبحانه بیا و ماسوا مختلط است و هر چه دران شرکت غیرت نمایان
جناب قدس و تعالی نیست الا لله الذین الخالص قال الله تعالی و اذکروا ربکم اذا
نسیت لیسوا تعالی اینجالت ممبر نهناست و قدم اول است دین اه سیرانی شد اینجا بانجام

میرسد بعد ازان شروع در سیر فی اللہ و سیر در کمالات اسمائی و صفائی اوست تعالیٰ آیت سیر
 سیر معشوق در عاشق نیز گویند چه عاشق درین موطن از سیر سیر گشته است بیت آینه صورت
 از سفر دورست + کان پذیرای صورت از نورست + و کمال این سیر مربوط بنشأہ اخرویست
 معاملات این نشأہ فانیہ نسبت بمعاملات آن نشأہ شتیجہ پیش نیست علم شتیجہ دارد
 نسبت بدریائے محیط پس نظر عالی ہمتان مقصود بر نشأہ اخرویست و کمالات این
 نشأہ مغتر و سیر بیکرند لہذا از حال آن سرور انس و جان خبر داد و اندکان رسول اللہ
 صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم دَائِمُ الْحُزْنِ مُتَوَاصِلُ الْفِکْرِ باوجود این ہمہ کمالات کہ
 اورا عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ حاصل بود خوردند نمود و ازین نشأہ اعراض نموده
 اَللّٰهُمَّ الرَّفِیقُ الْاَعْلٰی کو بیان رخت با خرت برد و در آخرت ظاہرست کہ این حُزْنُ مُتَفِیض
 خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ چه آن موطن موطن حُزْنِ نیت موطن حُزْنِ دنیا است کریمہ و کسوف
 یُعْطِیْکَ رَبُّکَ فَرَضَہٗ مُؤِیْدِیْنِ مَعْنٰیست و شرع معاملہ کہ با خرت موعودست از دست
 اَلْمَوْتُ جَسَدٌ یُوصِلُ الْحَبِیْبَ اِلَى الْحَبِیْبِ کریمہ مَنْ کَانَ یَرْجُو الْفِقَاءَ اللّٰہِ فَإِنَّ اَجَالَہِ
 اَلَا تَ اَیْمَانِست ازان رُفْعِ آن معاملہ اگر بعضی را در نماز کہ معراج مومنست و از دنیا
 گسستن و با خرت پیوستنست و در دیگر گنجایش دارد و در حدیث شریف آمدہ است کہ در وقت
 نماز حجابیکہ در میان بندہ و خداست جَلَّوَعْلَا مرتفع میگردد و اَرَحْنٰی یَا بِلَالُ و قُوۃٌ عَلَیْہِ
 فِی الصَّلٰوۃِ نیز اشارہ است بآن با جملہ محل رضا و شادی آخرتست و محل درد و فقدان
 دنیا بہترین اَمْتِعَہٗ اَیْنِ موطن درد و اندوہست و گوارا نغمِ اَیْنِ ماندہ سوز و گداز آرام اینجا در
 بے آرامیست و سباز در سوز وصال اینجا طلبیدن دریا را در کورہ جُستَنِست و آفتاب را در پشت
 آب دیدن آیت نشأہ پیش از مَرُورِ غَمِّست مرآن نشأہ را ہر قدر افزونی رزاعت نموده آید
 تَوَقُّعِ ثَمَرَاتِ بے اندازہ است آیت و از دارِ عملست و از اجر در پیشست در وقتِ عمل حسرا
 طلبیدن بے حاصلست اَلَا مَنْ اَعْطَاہُ اللّٰهُ سُبْحَانَہٗ لَدُنْہِا حُکْمٌ اٰخِرَہٗ فِیْجُوۡرُ

أَنْ يُرْسِمَ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرِهِ الْمَعْدِي فِي هَذِهِ النَّشْأَةِ وَلَمْ يَقْصُصْ مِنْ أَجْرِهِ فِي الْآخِرَةِ
 كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي شَأْنِ خَلِيلِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَاتَّيْنَاكَ
 أَجْرُهُ فِي الدُّنْيَا وَلَتَنُفَعَنَّ فِي الْآخِرَةِ لَكِنَّ الصَّالِحِينَ مَيِّتٌ أَلَسَ مِنْ لَحْظَةٍ مَكَّنَ كَارِثُ
 نَيْتٍ يَزِيدُ بِمُقْبِلَانِ إِنْ هُمْ عَجِبُ نَيْتٍ بِذَلِكَ فَضَّلَ اللَّهُ يُؤْتِيهِ مَنْ يُؤْتِيهِ
 مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ فَقَرَأْنَا مَا أَخْرَجَ عَزَى حَارِثُ أَكَاكِي مُحَمَّدًا
 كَرَاهِيَةً مَخْتَمَانِ رُزْكَ كَارِثٍ وَازْخُورِي دَرْدَمَتٍ وَتَزِيَّتِ أَيْلُ الشُّدْكَانِ شَدِيدٌ وَهَمَّوَارِ
 أَوْقَاتٍ أَوْصُوفٍ طَاعَاتٍ سِتٍ وَبُورِطَةٍ قَلَّتِ أَشْبَابُ مَيْسَتٍ وَكَثُرَتْ مُتَعَلِّقَانِ خِلَافِ
 مُشْتَوِّشٍ الْأَوْقَاتِ مَيَّاشِدُ جَوْنِ الظَّلَامِ إِنْ أَوَالَ إِنْ قَسَمَ مَرْدَمُ بَالِيشَانِ كَهْمُ رَبِّي وَهَمَّوَارِ
 قُفْرٍ أَلَذَّازِ حَمَلَةٍ ضُرُورِيَّاتٍ بُوْدُنَا بَرَانِ جَرَاتٍ نُوْدُهُ كُتْمَانِي مَيَّنَا مَيَّةَ كَرَارِ سَرَايِدَادِ
 بِمُتَعَلِّقَانِ أَوْ كَهْمُ قُوْتٍ لَا يَمُوتُ أَيشَانِ مَيَّشَدُ بَاشِدُ وَبُورِطَةٍ مُوجِبُ تَرْقِيَاتٍ دُنْيَا وَآخِرَتِ
 حَمَلَةٍ نَحْمَتِ سِتٍ كَهْمُ دُرُوشَتِ نَانِ أَزِيشَانِ بَخُورِ وَوَقُوتِ أَنْزَارِ صَرْفِ عِبَادَتِ

و طَاعَاتِ خُدا وَنَدَى جَلِّ سُلْطَانِهِ نَمَسَا
 وَالسَّلَامُ أَقْلًا وَآخِرًا
 بِرَحْمَةِ سَيِّدِ كَوْنِ وَتَعَالَى وَتَعَالَى

قَدْ تَمَّ الْحَجْوَةُ الثَّالِثُ مِنَ الْمَكَاتِبِ الْمُعَصُومَةِ بِعَوْنِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ وَمَنْهَرِ وَكُومِهِ
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى ذَلِكَ وَجَمِيعِ نِعْمَائِهِ كَمَا يَنْبَغِي وَبِحُرِّيٍّ وَبِلِيَةِ الْحِجْوَةِ الْأَوَّلُ فَالْثَانِي لِنَشْأَةِ
 اللَّهِ تَعَالَى هَذَا مِنَ التَّرْتِيبِ الْمَعْكُوسِ الرَّجُوعِ مِنَ الْآخِرِ إِلَى الْأَوَّلِ وَالْإِشْتَغَالِ بِالْأَهْلِ
 فَالْأَهْلُ وَقَدْ أَفْرَغْنَا الْوَسْمَ وَالطَّاقَةَ لِلتَّصْحِيحِ وَتَقْطِيعِهِ وَكَانَ التَّهْتِدِي لَوْلَا أَنْ هَذَا اللَّهُ وَ
 صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى وَسَلَّمُ وَبَارَكَ أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَالْإِسْلَامِ وَالْبَرَكَاتِ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ سَيِّدِنَا
 مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ وَعَلَيْنَا مَعَهُمْ بِرَحْمَتِهِ وَهُوَ رَحِمُ الرَّاحِمِينَ وَأَخُودُ عَوَانَا إِنْ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَأَنَا الْعَبْدُ الْمَصْحُوحُ الْمَدْعُوبُ نُوْرُ أَحْمَدَ عَفَا اللَّهُ عَنْهُ وَعَنْ أَسْلَافِهِ
 وَعَنْ الْمُؤَسِّنِينَ وَالْمُؤَمَّنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ سَلَامٌ مِنَ الْبُحْرَةِ النَّبَوِيَّةِ عَلَيْهِمَا
 أَلْفَ أَلْفٍ مَحْمَدِيَّةً

إِعْلَامُ

حضرت خواجہ محمد معصوم رحمۃ اللہ علیہ وعلیہم التسویف رہ نور دان کوئے تحقیق یا ہر کمال مست و
بادہ کشان مخمخاۃ تدقیق راساتی باذل گر از مر دہور دگر و عصور و نور و نور اندر اس رسوم و انجاء آثار باطلانش باہیت
و عناکب نیسان بروئے رنج تناسی و تفاؤل ہے بافت تاکر ناز و انرے مقتد بہ پیدا ماند و نہ نشائے اگر چه جز و اقل و دوش
در بعضی از مطالع حلیۃ الطبع پوشیدہ بود لیکن انا غلاط و نسخ و نسخ پاک نگر دیدہ و با این ہمدان ہم نایاب و محدود شدہ
اما جز و دوشش تاہور وئے الطبع نہیدہ و حلیۃ آن پوشیدہ بنا برین درین ولا رہمنونی توفیق توفیق بخش گردید
عنان توجہ بدان سخط گشت کہ ہر دست گور جز و رسوم کہ بچند وجہ اشتغال از واجبات مست در سلک خط خوش
و الطبع صافی کشید پیش اہل دین پیشکش نمود کہ تامل و اسر و چشم را فراد فراید امید کہ زندہ دلائل اہل تصوف و صفائشان
جہان تہذیب ازین جلد سوم بہرہ یافتہ بندہ را بہ عمارت خیر باد فرمایند کہ بچنین باقی اجزا از دست فقیر حلیۃ الطبع پوشیدہ
باعث افتخارش نور باطن و آرائش محافل گردد اگر چه فرد را شنائے اشیائے خود گفتن نزدیک تہذیب گراہم ازین دست در
معروض تحریر آمدن از ضروریات مینماید کہ در تصحیح این جز و سوم سعی پہنچ بکار بردہ آمد و بہ بسیاری از نشہائے قدیم
خطی متنش را بکرات و مرات مقابلہ نمودہ شد و دستے اوسع در مواقع اختلاف سبب نسخہ فرو نگذاشتہ شد و عبارات
عربی را مغرب گردانیدہ شد و در اکثر جاہا تخریج احادیث مندرجہ متن کردہ شد و دیگر خصوصیات کہ بجا خط
ناظرین متعلقست نیز مرعی داشتہ شد۔ قیمت سہ روپیہ للہ و صدف ۸۰۰

فہرست کتب موجود

(۱) مکتوبات شریف حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی سرہندی محشی کاغذ بادامی کل نوحہ عنہ
ایضاً کاغذ سفید ایضاً کاغذ سفید چکنا درجہ خاص
(۲) کنز الہدایات خلاصہ مکتوبات مجددیہ و معصومیہ کاغذ بادامی عمہ + (۳) مبداء و معاد از حضرت
امام ربانی ص ۹۶ + (۴) مجموعہ مثنویات اربع لب لباب مثنوی مولانا روم - مثنوی حضرت خواجہ باقی باللہ
مثنوی سعد بن خنیض - مثنوی غریب نامہ مجملہ درجہ اول للعمہ - درجہ دوم للعمہ + (۵) تفسیر جلالین مصری
مع اسباب النزول والناسخ و المنسوخ للعمہ + (۶) مثنوی مولانا روم چار مصرعی کاغذ سفید للعمہ
(۷) رسائل تردید مذہب قادیانی + (۸) شائل تردید عربی مترجم زیر طبع ہے قیمت عمہ +
(۹) استنکات المسلمین عن مخالطة المرزائین تمام علماء سنی اور شیعہ کے فتوے درج ہیں ص ۳۰ +
المش

نور احمد عفی عنہ چوک فرید مسجد حاجی شیخ بڈھا مرحوم امرتسر

CALL No. { ۱۹۴۳ م ح ۳ ج ACC. No. ۱۲۱۴۸

AUTHOR محمد معصوم خواجه

TITLE مکتوبات معصوم الخیر الثالث

۱۹۴۳ م ح ۳ ج ۱۲۱۴۸ مکتوبات معصوم الخیر الثالث

AT THE TIME

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The Book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

